

سیاحصار شاردن

ترجمہ
محمد عباسی



منشی پبلشرز

دائرة المعارف تمدن ایران

سیاحتنامه شاردن

ترجمه

محمد عباسی

باحواشی و تعاریفات و توضیحات لغوی و تاریخی ، و فرهنگ اصطلاحات

و فهارس اعلام و تصاویر عتیق و باستانی

جلد دوم

حق طبع محفوظ

طهران - شهریور ۱۳۳۵ شمسی

pdf.tarikhema.org

شاردن و تالیفات وی (۱)

«... در دائرة المعارف بریتانیا، در شرح حال شاردن آمده است، که: «صحت مندرجات و واقعیت محتویات آثار سر جان شاردن شایان توجه مخصوص است.»

«تالیفات این جهانگرد بزرگ، بسیار پر مغز و مشحون از بدایع تحقیق و تاریخ میباشد. فلاسفه و مورخین عالی مقام سده هیجده میلادی مونتمکیو، ژان ژاک روسو، دیدرو، هلویشیوس و گیبون در - تحقیقات فلسفی و تاریخی خود از سیاحتنامه شاردن استفاده های شایان توجهی کرده اند.

«این جهانگرد بزرگ در هزار و هفتصد و سیزده میلادی فوت، و در وست منیستر لندن مدفون گشت.»

مورخ شهیر گیبون در تاریخ کبیر خود گوید: شاردن يك نفر محقق فیلسوف، و جهانگرد دانشمند عظیم النظیر است (تاریخ انحطاط و سقوط امپراطوری روم، جلد پنجم، ص ۳۴۶ چاپ ۱۸۹۸).

«تالیفات شاردن در حقیقت دائرة المعارف جامع و کاملی است که تمام شئون و خصوصیات تمدن درخشان سه هزار ساله ایران بدقت

شاردن و تألیفات وی

تمام ، با اسلوب دقیق علمی، در آن تحلیل و تدوین شده است .

(مقدمه مترجم بر جلد اول ص ۱۶)

« شاردن معتبر ترین مورخ عهد صفوی است »

(ادوارد بروان ، تاریخ ادبی ایران جلد چهارم ،

صفحات ۱۰-۲۰-۱۱۳ از متن انگلیسی)

- طهران : شهر نیو و ماه ۱۳۳۵ - شمسی

م. محمد لوی عباسی

سیاقنامه شاردن

تصحیحات

در مقدمه جلد اول صفحه شانزده :

صحیح: (اول از هزار و ششصد و شصت و پنج میلادی تا اواخر هزار و ششصد و هفتاد میلادی ،
و مرتبه دوم از هزار و ششصد و هفتاد و سه میلادی تا هزار و ششصد و هفتاد و هفت میلادی)

ایضا مقدمه جلد اول صفحه سی و دو و سی و سه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳-۳۲		فی جوف الفری	فی جوف الفری
۷۴	۵	آلپ	حلب

در مجلد دوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۲	حاشیه (۱) زاید است و باید حذف شود		
۲۳۲	۱۰	نمیباشد	نمیگیرد
۲۴۱	حاشیه (۱)	باخط	جا حفظ
۲۲۷	۱۹	منبی	(نبی)
۲۳۰	۱۵	کردستان	کدروزی

سیاحتنامه شاردن

از تفلیس به تبریز

بازار کلشید پس از آنکه کشتی حامل مادر بندر ایسگائور (۱)
 لنگر انداخت، چنانکه گفته شد، من بهمراهی
 بازرگان یونانی بساحل حرکت کردم و امیدوار بودم که وسایل خوراکی
 و دیگر حوائج ضروری را از اینجا فراهم بیاورم؛ البته این يك هوس خاکی
 نبود، زیرا هفت فروند کشتی در بندرگاه توقف داشت و اینهمه مایه
 امید و نوید فراوانی بود، ولی افسوس که بلافاصله خود را در سراب بی
 پایانی یافتم، و هیچ چیزی بهیچوجه مشاهده نکردم. سراسر سواحل مستور
 از جنگلهای سبز و خرم است، و در فاصله صد قدمی ساحل ایسگائور
 میدانگاهی مشاهده میشود که دویست و پنجاه گام درازا و پنجاه پهنای
 آنست؛ و بازار کلشید در آنجا تشکیل میگردد. معبری که در هر جانب
 آن قریب صد دستگاه آلاچیق کوچک از شاخه های بهم بافته درختان
 بوجود آمده است، در میدانگاه دیده میشود. هر بازرگانی یکی از این
 حجرات را اشغال و در همجانبها باستراحت و خواب میپردازد و معمولا
 کالایی را همراه دارد که بتواند در طی دوسه روز بفروش برساند. نظر

بقصدان امنیت عمومی در ساحل، معمولاً کالاهای خریداری شده و امتعه‌ای که فی‌الغور امکان فروش ندارد، در سفاین نگهداری میشود. چیز دیگری بهیچوجه در این بازار دیده نمیشود، و حتی کلبه دهقانی در حول و حوش آن مشاهده نمیگردد. رفیق رهنمای من از چند نفری که در بازار حضور داشتند، خواست که روز دیگر مقداری قم (۱) برای ما همراه بیاورند. این ماده غذای مخصوصی است که از حبوباتی بهمین نام تهیه میشود و بجای نان و شراب و هر گونه خورد و خوراك دیگر بکار میرود. دهاتیان با وجود قولی که دادند، هرگز بعهد خود وفا نکردند و برای ما قم نیاوردند، و چون ذخیره غذایی ما رو باتمام بود من سخت متالم و متاثر شدم. در این بازار غیر از بردگان غل و زنجیر- شده و قریب دوازده نفر بیسرو پای برهنه مجهز بتیر و کمان که هیکل وحشتناکی داشتند، چیز دیگری دیده نمیشد: این عده مامورین گمرکات بودند. اما تأثر و وحشت من هنگامی بحدااعلای خود رسید که اطلاع پیدا کردم ترکان عثمانی و پادشاه گوریل (۲) مسلح و مجهز گشته دست بجنگ زده‌اند یعنی مشغول نهب و غارت، تاراج و یغمای مساکن و منازل مردمان همسایه خویش هستند، و هر گونه انسان و حیوانی که گیر می‌افتد بغارت برده می‌شود.

بسوی سرحدات من هنگام عزیمت بککشید، مبلغین مسیحی آباء
امپراطوری صفویه تی‌تن (۳) را برای خود پشت و پناهی بشمار آورده

۱ - gom

۲ - Guriel

۳ - théains

بودم و اطمینان داشتم که توسط آنان بسرعت از مینگرلی گذشته و اردسرحدات ایران خواهم شد. مساکن میسیونرهای مزبور در فاصله چهل میلی ایسگائور از راه خشکی واقع شده است و از طریق دریانجاء و پنج میل باید پیمود تا بمقصد رسید. من بعنوان رئیس هیأت مبلغین نامه‌ای نگاشتم و توسط برید سریع السیری ارسال داشتم، در این مراسله متذکر شده بودم که اینک من وارد کشید گشته‌ام، و برای انجام يك رشته کارهای مهم قصد عزیمت بخاك ایران رادارم، بعلاوه توصیه نامه‌های سفیر فرانسه، وزیر مختار جمهوری ژن و اسقف اعظم کاپوسنهای (۱) یونان و رئیس‌تی‌تنهای مقیم استانبول را که به‌مراه منست می‌خواهم بحضور ایشان تقدیم بدارم، ضمناً تقاضا کردم که کسی را با وسایل مقتضی برای تدارک مقدمات حرکت و مسافرت من گسیل دارد. من می‌خواستم برای برید اعزامی مزد نقدینه بدهم، ولی نظر بامتناع وی از قبول پول، پرداخت حقوقش را با کتان تقبل نمودم. رهنمای من معامله را با پیک بتحویل دو قطعه کتان آبی فیصاه داد، مشروط بر اینکه در مدت دو روز نیم مراجعت کند. در کفه (۲) این دو قطعه چهار فرانك ارزش داشت. با مشاهده اوضاع محیط محزون و متاثر، مغموم و متالم بکشتی برگشتم، در سرزمینی که هیچگونه وسایل خواربار و منزل و ماوایی وجود ندارد، چگونه میشود زندگی کرد، در جائیکه پول ارزشی نداشته باشد، چطوری میتوان گذران نمود! تماشای هیکل مخوف و وحشتناك مامورین گمرکات و وضع مدهش و مهیب غول آسای آنان که کاملاً همانند قطاع الطریق و آدمکشان بودند، و همچنین

۱ - Capucins

۲ - Caffa

مشاهده بردگان زن و مرد زنجیری که دود و بسته و مغلول بعابرین نظاره میکردند، دل آدمی را سخت در تنگنای وحشت و دهشت میافکند. ولی مع هذا کله من هیچگونه بیمی بخاطر راه ندادم و با کمال خونسردی بنشستم و صبر پیشه گرفتم.

از این مقولات باریق راه و آدمهای خود بیچوجه حرفی به میان نیاوردم، و حتی گفتم که وعده کرده اند عنقریب خورد و خوراکی برایم تحویل دهند. با وجود این محض احتیاط خوبست که حتی الامکان در مصرف خوار بار صرفه جویی و اقتصاد رعایت گردد.

خبر حدوث جنگ بیچوجه مایه نگرانی و هیجان بازرگانان کشتی مانده بود، بطوری که علی الصباح در سیده صبحدم هر يك از تجار ساحل رفته یکی از آلاچیقهای بازار میدانگاه را اشغال و کالای خود را در معرض فروش گذاشتند.

در نیمروز هیجدم، رهنمای من بکشتی آمده پاسخ رئیس هیأت تی تن را برایم تسایم کرد. جواب کوتاه و مختصر بود، و گفته میشد در این دو سه روزه سوار سفینه ای خواهد شد و بهمراهی قایقی بکمک من خواهد آمد و با تمام نیرو و توانایی خویش برایم یارو یاور خواهد بود. در غروب روز نوزده خبر وحشتناکی بساحل ایسگاتور رسید. توضیح آنکه عده ای از دهقانان که خود را نجات داده بودند، چنین حکایت میکردند که ابخازیانرا (۱) سلطان کلشید در جنگ علیه ترکان عثمانی

۱ - حکیم نظامی گنجوی : در مخزن الاسرار فرماید :

مال یتیمان سدن ساز نیست بگذر از این غارت ابخاز نیست

بكمك خویش خواسته است ؛ و آنها نیز اینك مشغول نهب و غارت، و تاراج و تپاول در سرتاسر این حدودند و از بندرگاه چندان دور نیستند، انسان و حیوان و هرچه بدستشان میرسد، میبرند و مابقی را آتش میزنند. بمحض استماع این خبر وحشت اثر هر کس هرچه داشت، فی-الفور بقایقهای سفاین انتقال داد. دیر وقت بود، کشتیها در فاصله يك میلی ساحل لنگر انداخته‌اند، فقط دو بار آمد و رفت انجام گرفت. فرمانده هر سفینه‌ای دستور داد که دو قبضه توپ بساحل انتقال داده‌شود و آنها را در معابر بازار عمومی کار گذاشتند و تمام شب را آماده آتش کشيك دادند. قلم من از تعریف و توصیف شدت وحشت این خبر ناگهانی عاجز است، فی الواقع صحرای محشر در پیش چشم مجسم شد، و قیامت را بمعاینه میدیدم. اختیار اراده و زمام عقل از کف من خارج شده بود، مخصوصاً از این لحاظ که فرمانده کشتی ما ابتدا عقیده داشت که باب مذاکرات را با ابخازیان و چرکسان (۱) افتتاح کند، و بدین طریق دوباره به کفه مراجعت نماید. در نتیجه این تصمیم، ما میبایستی سه ماه دیگر در سطح دریاشناور باشیم و بالاخره در پایان سال بساحل کریمه برگردیم. اختیار این روش سرنوشت مرا کاملاً تغییر می‌داد، خطر غرق در امواج متلاطم دریا، فقدان غذا و خواربار و عدم امکان تهیه و تدارك مجدد وسایل زندگی کاملاً در جلو چشم من مجسم بود. حالا همه اینها یکطرف مصیبت عظیم آن بود که دوباره وارد خاک ترکیه بشوم و سرزنش اشخاص را بشنوم، مورد تهمت و منسوب بفقدان حزم و احتیاط گردم. من گمان میکردم که از غوغای امواج مهیب و متلاطم بحر اسود نجات یافته‌ام،

واز چنگال عمال عثمانی آزاد شده‌ام، ولی مع التأسف باید از نو وارد محفل دوستان قسطنطنیه بشوم، و مجدداً مبتلای مصائب و نوائب بیشمار و غیر مترقب بگردم. با مشاهده عجز و انکسار خدمتگزاران خود و استماع ناسزا و نفرین آنان نسبت بطالع و تقدیر، و محیط و سرزمینی که وارد آن شده بودیم و بالاخره سب و لعن کسانی که مرا وادار بمسافرت از دریای سیاه کرده بودند، یاس و حرمان من بعد اعلای خود رسید، و فی الجمله مواجه با غرقاب اضطراب و مشرف بسقوط در گرداب عظیمی بودم که خداوند بداد من رسید، و قوت قلب پیدا کردم و بتقویت روحیه خدمتگزاران خویش پرداختم، ولی چه فایده که بالاخره کلسه صبر آن بیچارگان لبریز گشته بود، زیرا گرفتاری در گرداب گرسنگی منظره هولناک مرگ را در پیش چشم ایشان مجسم میکرد، همگان را بفنا و نابودی محکوم میساخت و موجبات خشم و غضب وحشیانه آنانرا فراهم مینمود.

در روز بیستم تمام مسافرین ما و کلیه کسانی که در بندرگاه بودند سوار کشتی شدند. بازرگانان و تجار انصراف از پشم و نمک و بدلچینی را بر سر اسارت بدست ابخازیان ترجیح دادند. بطوریکه تاکید میکردند ابغازه‌ها خیلی نزدیک شده بودند، و فی الحقیقه هم نزدیک بودند. زیرا ساعت ده شب بود که بازار طعمه آتش گردید و کسانی که علی الصباح به ساحل رفتند جز خاکستر و آثار حریق چیزی در آنجا نیافتند. هنگامی که همراهان ماسوار سفینه شدند، من سعی داشتم که نان خشک و برنج و کره و روغن و سبزی خشک از آنان خریداری نمایم، ولی تمام مساعی من در اینمورد بیهوده ماند، زیرا همه کسی از مراجعت بکفه وحشت داشتند. اما بالاخره بزور زر موفق شدم که هفت لیور کره و دوازده لیور

برنج خریداری نمایم. معه‌ذا باید متذکر شد که این اغذیه برای شش
فرانسان خیلی کم بود، ولی با صرفه‌جویی و اقتصاد مناسب مدتی مدید
خواربارمز بورزندگی ما را کفاف بخشید، در صورتیکه من قبلاً بهیچوجه
چنین امیدی نداشتیم. در سفینهٔ ماما‌هی خشک فراوان بود، و ما غیر از
این تقریباً چیز دیگری نمی‌خوردیم. من تهیه و تدارک خوراک بدون نان
و رضایت خدمتگزاران را از آن، بقال نیک گرفتم.

در روز بیست و هفتم، چون دیدم که از رئیس هیأت مبلغین
نی‌تن (۱) بهیچوجه خبری نشد و از اتخاذ هرگونه تصمیمی در اینمورد
متردد بودم، لذا در میان خدمتگزاران خود یک چنین راه حلی مطرح
کردم، که یکی از آنان برای جستجوی رئیس رهبانان شتاب کند، نجات ما
از این مخمصه هو لناک و مصائب و متاعب روزافزون و بیشمار فقط بدستوی
امکان پذیر می‌باشد. البته فقدان خواربار و یاس و حرمانیکه بر روحیه ایشان
مستولی شده بود، قبول این پیشنهاد را بیچون و چرا مسلم ساخت و یکی از
خدمتگزاران داوطلب عزیمت بمقرتسی تنها گشت. در اینموقع در کنار
کشتی ما یک قایقی وجود داشت که متعلق به آنارگی (۲)، روستای ساحلی
واقع در بیست میلی سی‌پاس (۳) محل اقامت روحانیون مزبور بود. نوکر
اعزامی در این قایق که نمک آورده بود، با تجهیزات کافی حرکت کرد،
چهار دو کله (۴) طلا، مبلغی پول، مقداری اجناس خرازی باین آدم دادم
و کلیه مکاتیب و مراسلاتیکه بعنوان رئیس مبلغین همراه داشتم توسطوی بحضور

(۱) théatins

(۲) Anarguie

(۳) Sipias

(۴) سکه طلای قدیمی.

ایشان ارسال کردم. اینهمه سعی و تلاش برای آن بود که با این توصیه- نامه‌های مقامات عالیّه و مراسلات دوستان رئیس هیأت مزبور، ایشانرا بکمک و معاونت خویش وادار کنم و از این مخمّصه مهیب و هولناک استخلاص پیدا نمایم، ضمن تقاضای کمک عاجل از حضور ایشان، نوشته بودم که پیک اعزامی وجوه کافی نیز همراه دارد ولذا تمنی میشود مطران برای هزینه راه از آن استفاده فرماید و درعین حال مر امانون و سپاسگزار زحمات خویش نماید.

در سپیده صبحدم چهارم اکتبر، نوکر اعزامی من به همراه رئیس مبلغین تی تن وارد شدند. چنانکه سابقاً گفته‌ام ایشان از اهالی ماتتو (۱) و موسوم به ماری ژوزف زامپی (۲) میباشند. من شتابان باستقبال وی شتافتم و خیر مقدم عرض کردم. مطران در این موقع چنین اظهار داشت: «خداوند کسانی را که بشمالین راه پرخطر را ارائه و در معرض مصایب و متاعب قرار داده‌اند بیامرزد. اینک شما وارد بدترین و وحشی‌ترین کشور جهان گشته‌اید، و مصلحت آنست که در نخستین فرصت با قرب وسایل خود را باستانبول برسانید.» بدین طریق مسرت و شادمانی حاصله از مشاهده ایشان مبدل بیاس و حرمان گردید. بالاخره به راهی راهب و رفیق را هم وارد اطاق خویش گشتم و شروع بمشاوره و کنکاش نموده بچاره جویی پرداختم. من ابتدا از زحماتی که ایشان در پیمودن چنین راه دور و درازی متحمل شده بودند، سپاسگزاری کردم. مطران اظهار داشت که در وقت موعود بملاقات ما می‌آمده‌است، ولی ظهور جنک و تاخت و تازا بخازیان تمام راه‌ها را

(۱) Mantoue (واقع در لمباردی ایتالیا)

(۲) Marie josephe zampi

مسدود و پرمخاطره و غیر قابل عبور ساخته بود. من یاس و حرمان حاصله از اظهارات رهبان را متذکر شدم، از حضورشان استدعا کردم که مبدا فرمایشات ایشان که همراه با ملاحظت بی‌پایانی بعمل آمده، ناشی از مخارج مهمانداری و این قبیل چیزها باشد. رئیس هیأت مبلغین چنین پاسخ داد که با کمال افتخار بقدر مقدور و در دایره امکان ما را معاونت و مساعدت خواهد کرد، و با احساس تمایل بتوقف از طرف ما، بمهمانداری ما مباحثات خواهد نمود، منتهی صلاح کار در اظهار حقیقت و تذکر واقعیات است، زیرا اوضاع کشوری که اینک معبر و مسیر حرکت ما میباشد چنین وحشتناک است، نان پیدا نمیشود، خوار بار با حوادث فعلی بهیچوجه وجود ندارد، آب و هوای اقلیم بسیار ناسالم و بد است، و خلق مودنی و مزاحم میباشد و بهمین جهات است که مسافرت از این حدود و حوالی نامناسب و سخت و صعب میباشد. من گفتم که توصیه نامه مخصوصی بعنوان پادشاه کلشید همراه خویش دارم. مطران جواب داد: «که پادشاه غارتگر عظیمی است و در نهب و تاراج همانند رجال و درباریان چپاول پیشه خویش میباشد. آنگاه چنین حکایت کرد که سه سال پیش هنگامیکه از ایتالیا وارد دربار پادشاه شدم مقدار معتنابهی هدایا و تحف همراه داشتم که تقدیم سلطان و ملکه کشور و نخست وزیر و درباریان دیگر کردم. ولی پادشاه معذاکله ناراضی و مدعی بود که هنوز هم چیزی از ره آورد های گران بها در پیش من باقی مانده است، لذا ماموری اعزام و دارو ندارم را بیغما برد! علاوه با وجود اینکه سمت پزشک مخصوص دربار همایونی و وزیران و بزرگان را دارم، نخست وزیر مرا زندانی کرده غل و زنجیر بگردن و پایم بست تا پولی از من بگیرد و بالاخره پس از تادیبه چهل اکو

از چنگال این جانور خونخوار استخلاص پیدا کردم. حضرات! این حقایق را برای استحضار خاطر شما از جریان اوضاع مینگرلی بعرض میرسانم و اگر با این وصف میل دارید که وارد کاشید شوید و از این کشور عبور و مسافرت نمائید، من با کمال رضا و رغبت یارو یاور شما خواهم بود، و در حفظ و حراست اموال و محمولات شما خواهم کوشید، و شما را با فراغ خاطر تمام بسرحدات ایران عبور خواهم داد.

من نمیخواهم بیچهوجه در باره اظهارت مطران مزبور وارد بحث شوم. خطرات و بلایایی که در کشور کاشید در انتظار من بود، مربوط بآینده و بعقیده من اجتناب پذیر جلوه میکرد، خودم نیز نمیدانستم که این خوشبینی ناشی از چه سری است. اما مصائب و متاعبی که اینک من مبتلای آنها بودم؛ در پیش چشمم موجود و کاملاً حاضر و مجسم بود، روح و جسم من در چنگال نوایب جانگداز و جانگزا اسیر و زندانی گشته بود. برای رئیس هیات مبلغین توضیح دادم که خطرات محتمله در مملکت مینگرلی در مقابل مراجعت به کفه که منجر بنابودی ما خواهد شد، خیلی کوچکت و کمتر میباشد. آنگاه بطول و تفصیل تمام چنین گفتم: ما اینک هیچگونه خوار باری و آذوقه‌ای نداریم؛ کشتی حامل ما کهنه و فرسوده است و همه روزه آنرا از انواع و اقسام بندگان زن و مرد، پیرو جوان پرمیکنند، بطوریکه از کثرت آنان جنبش در عرشه سفینه محال و ممتنع گشته است، بعلاوه از بام‌تاشام عده کثیری از ابخازیان و کلشیدیان سوار کشتی میشوند و باخود جانوران گزنده و خطرناکی همراه می‌آورند و بدین طریق در نتیجه کثافت ممکن است طاعون مخوفی پدید آید. اما کشتی بهر صورت زودتر از دوماه بحرکت نخواهد افتاد، و چنانکه

معلوم است آن موقع مصادف با طوفانی ترین ایام دریای سیاه خواهد بود، در این فصل امواج مهیب و متلاطم بحر اسود سفاین را سخت در معرض تهدید قرار میدهد. و بالاخره فرضاً هم که بکفه رسیدیم، کشتی اگر بخواهد باستانبول برود، زودتر از چهار ماه بمقصد نخواهیم رسید و تازه آنگاه دوباره بمبدأ مسافرت برگشته ایم و از نو باید شروع بکار کنیم. در این موقع با تحمل غرامتهای بی پایان و مصایب و متاعب فراوان، مواجهه بامامورین گمرکات و هزاران هزار حوادث و وقایع غیر مترقب ناگوار دیگر که هر لحظه ای بیم نابودی در آن میانست، بایستی سرزمین ترکیه عثمانی را طی کرد. در مقابل این همه مهالک عظیم، خطرات محتمل در مینگرلی کوچک و حقیر مینماید، مخصوصاً اینکه مدت توقف ما در این کشور خیلی کم خواهد بود و برای وصول بمنطقه امنیت بیش از چهار روز راه در پیش نداریم.

جناب مطران ماری ژوزف زامبی بهیچوجه در صدد نقض دلایل من بر نیامد. مسافرت مادر مینگرلی برای ایشان و هیأت مبلغین مسیحی تی تن مفید و سودمند بنظر می آمد. رئیس مبلغین فی الفور ما را از کشتی بیرون کشیده حرکت داد. قایقی که خدمتگزاران من رهبانرا در آن آورده بود، مثل کشتی بادی دراز، ولی عریض و عمیق بود. تمام محمولات و اجناس و موادی که معادل صد اکو توسط مطران در عرشه سفینه مزبور خریداری کرده بودیم بقایق انتقال داده شد و من و همراهانم بمعیت رئیس هیات مبلغین سوار کرجی مزبور شده پیش از نیمروز بصوب مقصد عزیمت کردیم، من مخصوصاً از جناب مطران خواهش کردم مواد و لوازم مورد احتیاج مردم کلشید را خریداری فرماید، تا بدین طریق در مینگرلی

آنها را بجای پول مصرف کنیم ، زیرا چنانکه گفته ایم در این سرزمین پول رواجی ندارد و فقط مثل کالا در معرض عرضه و تقاضا قرار میگیرد. پس از استخلاص از سفینه مزبور شادی و مسرت مرا حدود حصری نبود، در این سیه چال یازندان بردگان ، که کنیزان و غلامان بدو شامگاهان زیر زنجیر قرار گرفته و صبحگاهان از قید آهنی بطور موقت آزاد می شدند ، جز تنفر شدید و زندگی شنیع و حزن آمیز در این تیره بختان سیه روز چیزی دیده نمیشد . صدای منحوس این رشته زنجیرها مدام روح مرا دچار شکنجه و عذاب میساخت. معمولا در سپیده صبحدم در ساحل آتشی افروخته می شد و بدین طریق حضور بردگان جدید و امتعه دیگر برای معاملات اعلام میگشت . بامشاهده شعله آتش، قایقی از سفینه بساحل اعزام می شد و کسانی که میخواستند کالای خود را اعم از کنیز و غلام و یا چیز دیگر بمعرض فروش برسانند سوار قایق شده بکنار کشتی میآمدند، سپس معاملات انجام میگرفت .

حدوث جنك در سرزمین كیشید برای تجار و بازرگانان بسیار سودمند افتاد، زیرا ابخازیان هرچه نهب و غارت میکردند، برای فروش باین سوداگران بسفینه ما می آوردند. يك روز یکی از رجال برجسته ابخاز بکشتی ما آمد؛ این شخصیت دارای هفت یا هشت نفر ملتزم رکاب و همچون یکی از غارتگران بنام جهان جلوه میکرد. این رجل نامدار سه برده برای فروش همراه آورده بود ، و اعضای اسکورتش نیز مقدار معتناهی اشیاء غارتی در بغل داشتند، که از جمله يك قاب نفیس تصویر مذهبی بود که از نقره ناب ساخته شده بود. من توسط یکی از همراهان از ایشان سؤال نمودم که تمثال مقدس چارچوبه را کجا گذاشته اند ، برایم

توضیح دادند که نظر بخوف و وحشتی که از تصویر مقدس داشته‌اند، آنرا در کلیسا جا گذاشته‌اند، زیرا می‌ترسیده‌اند که بدست تمثال کشته شوند .

در سفینه ما، هنگام خروج من از آن، چهل برده و بنده وجود داشت. فرمانده کشتی و بازرگانان ترك و مسیحی آنها را از طریق مبادلهٔ اسلحه آلات و پوشاك و ملبوسات و اجناس دیگر خریداری کرده بودند . از این قبیل کالاها هر چه خواسته میشد ، تجار بقیه‌های خیلی گران و گزاف و بیشتر از دو مقابل قیمت تمام شده به مشتریان تسلیم می‌کردند . معمولاً غلامان بیست و پنج تا چهل ساله برای بازرگانان پانزده اكو تمام میشد ، و بردگانی هم که هشت و یا ده سال بیشتر عمر داشتند ، بهمین قیمت معامله می‌گشت .

کنیزان زیبای سیزده تا هیجده ساله بیست اكو درمی آمد ، ولی آنهایی که سن و سالشان بیشتر و یا وجهشان کمتر بود ، ارزانتر تمام میشد ، معمولاً زنان دوازده و كو دكان سه یا چهار اكو قیمت داشتند . يك بازرگان یونانی که صاحب اطاقی در همسایگی من بود ، مادری را با كو دك شیرخوارش بدوازده اكو اتباع نمود . این زنی بود بسیار زیبا و فوق العاده خوشگل با چهرهٔ سوسنی و بیشتر از بیست و پنج سال نداشت . سینهٔ سیمین و گردن بلورین و رنك و رخساره نمکین ، این مه پیکر طناز در سرتاسر جهان نظیر نداشت ، نظارهٔ این مه پارهٔ عابد فریب دوحس متضاد و مخالف در طبیعت آدمی بوجود می‌آورد . اشتها و شهوت ، رقت و رحمت ، ولی من که معز و ن و متالم ، و مشرف بسقوط در ورطهٔ هولناکتر از وضع کنیزان و غلامان بودم ، بهیچوجه تحت تاثیر این وجهت خارق العادهٔ شوم قرار نمی‌گرفتم ، من نه میل و آرزویی در قلب خود احساس می‌کردم و نه رقت و رحمتی ! فقط چیزی که موجب تعجب و مایه تحیر من بود ، عدم اعتنای این موجودات

بدبخت بوضع رقت بارخودشان بود. اربابان پس از انجام معامله، بجای زنده پاره، ملبوس سفید و تمیزی بتن زرخردان خویش میگردند و آنگاه آنها را بکار و امید داشتند. معمولاً مردان و پسران متقبل امور کشتی میشدند و زنان موظف بدوخت و دوز بودند. علی الظاهر تمام غلامان و کنیزان از پوشاک و خوراک خود کاملاً راضی بنظر میرسیدند. اما انجام کار برایشان شاق و بسیار مشکل بود، لذا مدام با چوب و چماق مضروب و مجروح میگشتند. پس از مشاهده مدام طبیعت فوق العاده تنبل و روحیه کاهل این تیره بختان، این عقیده در من قوت گرفت که در بارها و حرمرسراها چنانکه گفته اند زندان موافق و متناسب و بسیار دلچسبی برای این قبیل افراد است، خلاصه من ایمان آوردم که سلولهای مجلل و باشکوه حرمرسراهای مشرق، زمین کاملاً فراخور طبع و شایسته خوی زنان کلشید میباشد که از بام تا شام غیر از خوردن و خوابیدن کاری ندارند، مگر اینکه بزور و اجبار آنها را بانجام عملی و ادار سازند. باغ و بستان روح پرور و غذا و خوراک متنوع و فراوان و هر گونه حواجی و لوازم زندگی کاخهای حرم کاملاً موافق میل و مطابق آرزوی آنها است. البته باید متذکر شویم که این قبیل جاه و جلال و زندگی قرین رفاهیت فقط مخصوص بانوان طناز و بسیار زیبا و مرغامی باشد، اما زنان عاری از وجهت مدام مجبور بانجام اعمال شاقه و محکوم بخوردن تازیانه هستند. همچنین من عقیده پیدا کردم که در عهد باستان، دردوره جمهوریهای یونان و مرویان کلشید و چرکس از حیث وجهت و صباحت، هیچوجه بزیبایان یونانی، تفوق کنونی را نداشته اند، زیرا در تاریخ قدیم فقط اسم ژاسن (۱) بچشم میخورد که برای پیدا کردن مرویان باین قسمت

(۱) Jason پادشاهی که بکلشید آمد و مده را بهمسری برگزید. م

از جهان مسافرت کرده است، سرزمینی که امروزه از تمام اطراف واکناف مشرق زمین، بازرگانان برای جستجوی پری پیکران، با آنجا هجوم میآورند، و ارزش فوق العاده ای که بزرگان قائل میشوند، آنها را فی الواقع همچون گنجینه حقیقی جلوه گرمی سازد.

باد مساعد و موافقی در اهتزاز بود، و قایق کوچک، بكمك نسیم و نیروی پارو حرکت میکرد. من در طی راه با مطران زامپی مشغول مذاکره و صحبت بودم و میخواستم رموز و فنون مسافرت در سرزمین کلشید را یاد بگیرم، تا بلکه دچار نهب و غارت، و قتل و تاراج نگردم. در این موقع رشته صحبت ما با رئیس مبلغین، بتوصیه نامه ها و کسانی که آنها را برای من نوشته بودند، کشیده شد. مطران اظهار داشت که مکتوب سفیر فرانسه جزالمنای مراسله ای که در سال گذشته راجع بمذهب کلشیدیان نگاشته بود، چیز دیگری نمیباشد و عین نامه را نیز بمن ارائه داد. این موضوع فوق العاده مایه تعجب من شد که چنین چیزی را برای توصیه نامه بما داده اند. آنگاه برای اینکه مبادا مطران زامپی در مورد محبت و ملاطفت سفیر نسبت بمن دچار سوء تفاهمی بشود، عین نامه ای را که پادشاه کلشید نگاشته و مرا بتسلیم آن قرین مباحثات کرده بود، بحضور رهبان تقدیم کردم، و اینست رونوشت آن:

«امپراطور فرانسه، از باب متبوع من، مراماموریت بخشیده است که هر گونه منافع شما در باب عالی عثمانی در هر مقام و مکانی شامل حمایت ایشان بشود.

سلطان شهیر

و عالی مقام

اینک با کمال مسرت علاوه بر همین مراسله، توسط خود جنابان آقایان شاردن و رزن (۱) حاملین گرانمایه نامه نیز مراتب تأیید خود را برای

اطمینان کامل خاطر مبارك اظهار میدارد. جنابعالی با شمول ظل عنایت عالی در باره این حضرات که مورد توجه تام و تمام من هستند، مرا ممنون و سپاسگزار خواهید فرمود، و در مدت اقامت آنان در دربار عالی و یا در طی مسافرت ایشان از قلمرو شما بکشور ایران در دایره امکان حمایت و عنایت ملوکانه شامل حال ایشان خواهد شد. امیدوارم که با کمال لطف و مرحمت موجبات رضای خاطر ایشانرا فراهم و بر مراتب اطمینان اینجانب خواهند افزود.

چاکر کوچک و محقر و مطیع جنابعالی دو نواتل (۱) سفیر اعلی حضرت پادشاه مسیحی، امپراطور فرانسه مقیم باب عالی عثمانی.

در نیمه شب وارد درودخانه آستولوف (۲) شدیم. این نهر یکی از رودخانه های بزرگ کلشید بشمار میرود و ما در مدخل آن توقف کردیم و دو نفر از ناویان خود را برای کسب خبر از جنگجویان دشمن به آنارگی (۳) اعزام داشتیم تا از اوضاع اهالی قصبه با خبر بشویم و ببینیم آیا همه سکنه متواری شده اند و یا کسی در آنجا باقی مانده است. آنارگی قریه بزرگی میباشد که در فاصله دو میلی دریا واقع شده است، این ناحیه مهمترین مناطق کشور کلشید بشمار میرود و صدخانه و آشپخانه در آن وجود دارد، ولی فواصل بناها بی اندازه از هم دور است، بطوریکه از خانه نخستین تا آشپخانه آخرین دو میل راه باید پیمود. این قصبه مدام مملو از بازرگانان ترك است که برای خرید کنیزان و غلامان بآنجامی آیند و قایقهای مخصوصی نیز برای حمل زر خریدان همراه دارند. روایت میکنند که در محل شهر بزرگ موسوم به هر اکل (۴)

(۱) De Nointel

(۲) Astolphe

(۳) Anarguie

(۴) Heraclée



کله منار یا قلم منار (دراصفهان)

بنا شده است .

روز پنجم ، پیش از طلوع آفتاب دو ملاح مزبور مراجعت کردند و گزارش دادند که ابخازها هرگز باین حدود و حوالی نرسیده اند ، و از فاصله پانزده میلی این مناطق گذشته اند ، و اینک همه چیز بحال طبیعی و اوضاع کاملاً عادی است . مطران زامپی دستور داد که سرعت پیش از اینکه تردد در طرق و معابر آغاز شود ، حرکت کنیم و بمقصد برسیم تا محمولات را قبل از مشاهده کسی ، از کرجی خارج نماییم . با کمال سهولت بمقصد رسیدیم و در خانه دهقانی سکونت گزیدیم ، این منزل بهترین خانه محل بود . صندوقهای زیادی همراه داشتیم ، و بزرگترین آنها انباشته از کتاب بود . مطران زامپی بمن توصیه کرد که بمحض ورود ، آنرا بیپناه جستجوی چیزی کاملاً خالی نمایم ، تا صاحبخانه گمان نبرد که در صندوقها گنجینه ای موجود است . بدین طریق او در میان مردم شایع خواهد کرد که ما راهب هستیم و اشخاص روحانی میباشیم . من این دستور را طابق النعل بالنعل اجرا کردم و کاملاً بنتیجه مطلوب خویش رسیدم . اهالی خانه از مشاهده کتابها حاج و واج شدند و فکر میکنم یقین کردند که صندوقهای دیگر نیز از این قماش چیزها انباشته شده است .

در روز نهم . يك نفرتی تن (۱) غیر روحانی که یگانه پزشك و جراح سرزمین کلسید بود ، بیازدید ما آمد . استقبال گرمی که پادشاه و بزرگان این سرزمین از این پزشك بعمل آورده اند ، او را فوق العاده مغرور و متکبر جلوه گر ساخته است . او بر رئیس هیات مبلغین و آباء مسیحی هیچگونه توجهی نداشت ، و گفتار و کردارش فوق العاد ناپسند و غیر قابل تحمل مینمود .

من اذ این آدم پذیرایی بعمل آوردم و مطابق طبیعت بوالهوس و خودپسند وی رفتار کردم. پزشک تی تن برایم هزاران جور وعده حمایت و مساعدت داد و گفت که بمحض کسب اطلاع وائق از ابخازیان مراتب را در اسرع اوقات در دسترس ما خواهد گذاشت، او بگفتار خود عمل کرد، چنانکه در روز سیزدهم ماه با ابلاغ این خبر خوش خاطر ما را قرین مسرت ساخت. پزشک حکایت میکرد که روز پیش که در دربار سلطان حضور داشته از این جریان اطلاع پیدا کرده است. آنگاه از قول منہیان پادشاه چنین گفت که ابخازها هزار و دویست آدم و مقدار کثیری اغنام و احشام را غارتیده اند، خانه یکی از تی تنها را خراب کرده سه نفرشانرا نیز با رسارت برده اند. اینک پادشاه کلشید و نفر از بزرگان دربار خود را بحضور سلطان ابخازیان اعزام داشته و ضمن دستور ابلاغ مراتب شکوه و شکایت خود، او را سخت تهدید کرده و تذکر داده است که سلطان بیپناه کمک بکلشیدیان در مقابل ترکان عثمانی، خائنانه وارد سرزمین مینگرلی شده و بدون اینکه اقدامی بنفع وی بعمل آورد، بنهب و غارت و قتل و تاراج پرداخته است. پس از نقل این حکایات، پزشک خطاب بمطران زامپی اظهار داشت که اینک ما میتوانیم به سی پیاس (۱) مقر و منزل تی تنها برویم. در خاتمه فرمایشات پادشاه و اسقف اعظم را دایر بخیر مقدم ما و بذل مساعدت از لحاظ اعزام محافظ و مرکوب برای مسافرت ما به گرجستان ابلاغ کرد، و ما نیز تصمیم گرفتیم که علی الصباح حرکت نماییم. هنگام اقامت در آنارگی (۲)، من از حیث خوراک و غذا بیچوجه در تنگنا نبودم، چنانکه انواع و اقسام ماکیان

(۱) Sipias

(۲) Anarghie

و پرندگان، کبوترهای وحشی، خوک و بز بسهولت بدست می‌آید. آدمهای من با معاوضهٔ کتان و سوزن، جوهر و شانه و چاقو هر گونه مواد خواربار بدست می‌آوردند. این قبیل اجناس برای آنها بقیمت بسیار مناسب و ارزانی فراهم آمده بود. شراب بسیار فراوان و فصل انگورچینی بود، من فقط نان را در سفره کم داشتم، در آنارگی یک بانوی متشخصی سکونت داشت که در این اواخر در قصبه مزبور رحل اقامت افکنده بود. این زن بیوه بود و شوهرش سابقاً سمت وزارت پادشاه کلشید را داشته است. مطران زامپی مرا باوی آشنا ساخت، و من نیز از اجناس موجود خود بخشی را بعنوان هدیه تقدیم حضور مشارالیه‌ها کردم. او همه روزه یک قطعه نان نیم لیوری برایم ارسال میکرد و بدین طریق در کرامت و سخاوت با من بمبادله میپرداخت و البته اجناس و لوازم دیگری هم دریافت میداشت، یک روز برایم گوشت گراز، روز دیگر قرص نان روغنی، گاهی قطعه عسلی و گاهی قرقاولی میفرستاد، و در مقابل چاقو و قیچی، نوار و کاغذ میخواست و بدین طریق بهای هدایای خویش را بطور مضاعف دریافت میداشت. روزی این مخدره معظمه برای بازدید من تشریف آورد و مرا مورد ملاحظت فراوان خویش قرارداد، و البته چیزهای بسیاری هم تقاضا نمود. من از اینگونه معامله بهیچوجه رضایتی نداشتم، ولی بهر حال برای خاطر تحصیل نان، باوی طریق مماشات می سپردم، بدون اینکه بفهمم این قرصها را از کجا بدست می‌آورد.

مطران زامپی مرا یک شخص روحانی کاپوسن (۱) معرفی میکرد و میگفت که من قصد الحاق بکاپوسنهای مقیم گرجستان را دارم، و برای

مصونیت از آزار ترکان مسلمان و سهولت عبور لباس عادی و غیر روحانی پوشیده‌ام. راهب برای تاکید این حکایت و استتار این سیاست، مرا وادار کرده بود که ملبوس محقر و زنده‌ای بتن کنم و عابرین را بدین طریق برقت آورم، البته من در ایفای نقش خود کمال مهارت بخرج میدادم، ولی فقط رفتار و کردار خدمتگزارانم در این مورد موافقی پیش می‌آورد. چنانکه اوضاع آبدار خانه و آشپزخانه من با این روشی که اختیار کرده بودم کاملاً منافات داشت. مثلاً آدمهای من انواع و اقسام مواد خوار بار را بهر قیمتی که میشد خریداری و تهیه میکردند، و همین حقیقت موجبات شک و تردید اهالی را در باره فقر و مسکنت فوق العاده من بر می‌انگیخت.

در چهاردهم، دو ساعت پیش از طلوع آفتاب آنارگی را ترك گفتیم، دوفر سنك راه درنهر آستولف (۱) اروپا را رفتیم، و بالاخره از قایق پیاده شده محمولات خود را بشش عراده كوچك بار کردیم و براه افتادیم. دو ارا به دیگر انباشته از اجناس و موادی بود که مطران زامپی خریداری کرده بود. اما این هشت دستگاه عراده انباشته سرو صدای زیادی براه انداخت، زیرا در کشور کلسید مردم هیچوقت عادت بحمل و نقل این مقدار محمولات ندارند و چنین چیزی ندیده‌اند. بطوری که در مدت کمتر از دو روز در سرتاسر سر زمین مینگرلی شایع شد که يك عده اروپایی بهمراهی هشت ارا به انباشته از محمولات وارد کلسید گشته‌اند. این خبر باشاخ و برك فراوان انتشار یافت و چنانکه حکایت خواهم کرد موجبات صدمات فراوانی را برای ما فراهم آورد. خلاصه بعد از طی چهار فرسنگ و نیم

راه هنگام غروب آفتاب وارد سی پیاس شدیم .

سی پیاس (۱) اسم دو کلیسای کوچکی است که یکی متعلق به حوزة روحانی کشید می باشد ، و دیگری باضافه محوطه متعلق باین دومعبد ، به آباء مبلغین مسیحی تی آتن (۲) واگذار شده است. محوطه مزبور بسیار وسیع و بزرگ می باشد ، چنانکه منازل متعدد چوبی بسبك متداول کشور، در این جایگاه بنا شده است. بعضی از این خانه ها يك اشکوبه و برخی دیگر دو طبقه است. هر يك از روحانیون در یکی از این منازل بطور منفرد زندگانی میکنند، و کاملاً از یکدیگر جدا هستند . خانه های محقر و کوچک مخصوص بردگان کشیش ها است و دو خانواده دهاتی از رعایای آنها نیز در اینجا سکونت دارند .

استقرار آباء مبلغین
مسیحی به عنوان پزشک
در کشورهای قفقازیه

تی آنها در سال هزار و شصت و بیست و هفت میلادی وارد کشور کشید گشته اند . آنها با شغل پزشکی وارد این سرزمین شده اند . در آن ایام پادشاه مقتدری بر این کشور فرمانروایی داشت ، برای سلطان توضیح دادند که ورود این قبیل اشخاص ذیفن و متخصص برای بهبودی و سلامت مردم قلمرو وی بسیار مفید و مثمر ثمرات فراوانست . پادشاه قدوم آنها را گرامی شمرده برایشان منازل و مزارعی عطا فرمود و دهاقینی برای کشت و زرع و تهیه شراب و غلات تخصیص داد . بیست سال پیش آباء یسوعین قسطنطنیه و نفر از همقطاران خود را باین سرزمین اعزام داشتند، ولی این مبلغین چنان زود زندگی را بدرود گفتند که موجبات ترس و

(۱) Sipias

(۲) théatins

وحشت دیگران را فراهم آورد، بطوریکه دیگر هیچکس جرأت حرکت باین سرزمین را درخود نداشت. آباء مبلغین مسیحی تی آتن درسالهای پیش در اکثر مناطق این حدود از قبیل تاتارستان و گرجستان و چرکستان و ایمریت منزل و ماوا داشته اند، ولی نظر بعدم استقبال مردمان ممالک مزبور از آئین کلیسای رومی (غربی) و کثرت فرساینده کارهای پزشکی، منازل و مساکن مذکور را ترك گفته اند و اینک همه آنها مبدل بویرانه و کاملاً مخروبه گشته است.

آباء تی آتن تاکید میکردند که قرارگاه موجود در کلشید را نیز نظر بملاحظات مزبور میخواستند که مدتها پیش ترك بگویند، ولی نظر باینکه کلیسای مغرب مایل است که افتخار اهتزاز لوای آئین کاتولیک در سرتاسر جهان نصیبش شود، و نیز خود آباء مذکور افتخار این یگانه مأموریت را در عالم داشته باشند و مقام و احترامشان همچنان مصون و محفوظ بماند، لذا هنوز هم در این سرزمین استقرار دارند.

کلشیدیان معتقدند درسی پیاس (۱) هنگام ورود خود چهار نفر که اروپائیان مسیحی تی آتنی دیدم که سه نفرشان معمم و یکیشان نیستند مکلا بود. کشیشان بفن طبابت اشتغال داشتند

و مرد غیر روحانی هم پزشک و هم جراح بود، این شخص در تمام عالم به جراحی شهرت است. راهبین مذکور میگویند که فعالیت روحانی آنها در کشور کلشید، منحصر و محدود است به تعمیر کودکان، و البته چنانکه معلوم است این مراسم را مردم مملکت مزبور بهیچوجه رعایت نمیکند و یا اینکه بطرز ناپسندی برگزار مینمایند. رهبانان تی آتن اعتراف دارند

(کاهی با Y و کاهی با i) Sypias (۱)

که در میان مردم کلشید دیگر هیچگونه تبلیغات روحانی ندارند، مضافاً بر اینکه اهالی این سرزمین عقیده دارند که اروپائیان مسیحی نیستند، زیرا هیچوجه مثل مردم کلشید متحمل ایام متعدد و متوالی امساك، و پرهیزهای سخت و صعب نمیباشند و بعلاوه برای تصاویر و تمثالهای مقدس مذهبی احترام بسزائی قائل نیستند. حتی بندگان خاص تن آنها نیز در مراسم و آداب مذهبی آنها شرکت نداشتند، راهیین حکایت میکردند که هیچوجه من الوجوه توفیق نیافته اند که یکی از آنها را وادار بشرکت در تشریفات مذهبی سرود قداس و برگزاری مراسم تقدیس شراب و نان بنام خون و جسم حضرت مسیح (۱) بنمایند.

حیله آباء مبلغین
مسیحی برای تعمید
کودکان کلشید

آباء مبلغین تی آتن، چنانکه بکرات و مرات مشاهده کردم مدام بتعمید کودکان میپرداختند و معمولاً در خانه‌هاییکه مدتی مدید تردد نکرده بودند و در خوانواده‌هاییکه برگزاری مراسم این

تقدیس مذهبی را بیاد نداشتند، هر کسی را که می‌یافتند تعمید میدادند. من ایام متوالی با رئیس هیات مبلغین مزبور همراه و شاهد طرز و ترتیب تعمید کودکان بودم. اغلب اوقات هنگامیکه طفل بیماری را برای معالجه بحضور می‌آوردند، دستور میداد که طشتك آبی برای شستشوی دستهای حاضر کنند. آنگاه پس از تنظیف دستها بدون اینکه آنها را خشك نماید با انتهای انگشتانش پیشانی كودك را لمس میکرد و مالش میداد. اما برای حاضرین بتاکید تمام اظهار میداشت که این عمل را برای تشخیص بیماری مریض انجام میدهد.

رئیس هیات برای تعمیم کودکان سالم معمولاً دستهای خود را شسته بالای سرشان حرکت میداد، و این عمل را علی الظاهر بطریق مطایبه و شوخی باتمام میرسانید. نخستین بار که من شاهد اینگونه عملیات وی بودم، ملاحظه میکردم که چگونه درزیر لب مشغول قرائت ادعیه و اذکار است و تبسم کنان مرا نگاه می کند. ولی بعداً که از ماهیت مسئله پرسش کردم، مظران زامپی پاسخ داد که تشریفات مذهبی تعمیم را برگزار میکرد، و بدین طریق سعادت مسیحیت شامل حال صاحبخانه و اولیای کودک شده است. من از رئیس هیات مبلغین سؤال کردم که چه نامی هنگام تعمیم برای طفل مزبور نهاده است. او جواب داد نظر باینکه جنسیت کودک معلوم نبود، از تسمیه وی صرف نظر کرده است، و اضافه نمود که این مسئله چندان حایز اهمیت نمیباشد، موضوع مهم آنست که قطره آبی بروی کودک افشانده شود و تشریفات تعمیم از لحاظ روحانی برگزار گردد.

در خاتمه باید بگویم که آباء تی آتن در کشور کلشید هیچگونه احترام و عزتی ندارند، داروندان آنها را غارت و با کمال خشونت با ایشان رفتار میکنند، و فقط در مواقع بیماری و مرض این اوضاع حالت استثنایی پیدا مینماید.

ملاقات با ملکه کلشید،
و پرسش و پاسخ
در باره عشق و عاشقی

در روز هیجدهم ملکه کلشید بقرارگاه تی آنها آمد. رئیس هیات مبلغین با عجله و شتاب تمام باستقبال وی شتافت. در کشور کلشید و ممالک همسایه ملکه ها را دید و پال می نامند، این کلمه لغت گرجی و بمعنای پرنسس میباشد. ملکه سوار اسب و ملتزمین

رکابش عبارت بودند تقریباً هشت نفر زن و ده نفر مرد و کسانی که پیاده در کنار مرکوب وی بودند. این اسکورت از حیث ملبوس و مرکوب محقر و پست بود. ملکه بمطران زامپی اظهار داشت شنیده است که زاد و توشه مقرر و معهود آباء تی آتن از استانبول فرارسیده، و اروپائیانی که دارای محمولات عظیمی هستند در منزل وی فرود آمده اند، اینک از استماع این خبر خاطرش قرین بشاشت و مشتاق عرض خیر مقدم است. بدین مناسبت مرا توصیه کردند که برای عرض سلام شرف حضور پیدا کنم و ضمناً مطران زامپی چنین گفت: حسب المعمول این سرزمین خوبست که هدیه ای تقدیم خدمت ملکه نمایم، و معمولاً همیشه هنگام شرفیابی بحضور پادشاه و ملکه تحفه ای تسلیم میشود. من از رئیس مبلغین استدعا کردم که از ملکه استمهال نماید، تا اینکه هدیه ای هنگام شرفیابی بدربار بحضور ایشان تقدیم بدارم، و این تقاضا مورد اجابت قرار گرفت. ملکه اطلاع داشت که من بالسنة ترکی و پاریسی آشنا میباشم، لذا فی المجلس دستور فرمود یکی از بندگانش که ترکی را خوب میدانست حاضر شود، آنگاه هزار گونه پرسش راجع بشخصیت و مسافرت من مطرح نمود. من پاسخ دادم که شخصی روحانی و از فرقه کاپوسن (۱) هستم، ولی فکر میکنم که علیاحضرت باظهارات من وثوق نداشتند، چنانکه مدام مسائل عاشقانه مطرح میکردند (۲) و میپرسیدند که آیا در دل خود احساس عشق و محبت نمیکنم، و یا اینکه هرگز دچار آفت مهر و معاشقه نبوده ام، و اینکه چگونه

(۱) Capucin

(۲) البته خوانندگان و قوف دارند که در آئین مسیح روحانیون راهب و عزب هستند، و شاردن هم خود را روحانی کاپوسن جلوه گر ساخته، و عزب میباشد!

چنین چیزی، ممکن است و چطور میشود در زندگی از زن گذشت. ملکه با اشتیاق تمام ولذت خاطر و شایان توجهی این رشته مذاکرات را تعقیب میکرد و همراهانش نیز از شرکت در این قبیل مقولات حظ وافری میبردند! اما من که غوطه ور در دریای یاس و حرمان بودم، میخواستم هر چه زودتر از چنگال علیاحضرت استخلاص پیدا کنم. من مدام میترسیدم که مبادا ملکه دستور نهب و غارت محمولات مرا صادر نماید، زیرا سه بار تاکید کرده بود که مشتاق تماشای اموال من و زاد و توشه راهبین است. چنانکه گفته ام از استانبول انواع و اقسام ضروریات آبء مبلغین تی آتن را ارسال میدادند و راهبین مجبور هستند که سهمیه شاه و ملکه، نخست وزیر و اشراف و اعیان کشور را از این مرسولات بموقع تسلیم مقامات عالیه مزبور نمایند. مطران زامپی وعده کرد که علی الصباح هدیه مزبور را بحضور علیاحضرت تقدیم خواهد داشت، بعلاوه من نیز بنوبه خود تحفه لازم را تسلیم خواهم نمود. شکر خدا را که ملکه پس از اخذ این تaminات ما را از شر خویش خلاص کرد.

صبح روز نوزدهم، ملکه دعوتی برای ناهار از من بعمل آورد. من نیز به همراهی رئیس هیات مبلغین و یک نفر تی آتن شرفیاب حضور شدم. علیاحضرت در کاخی بفاصله دو میلی از منزل ما، سکونت داشت. او با پادشاه در یک عمارت زندگی نمیکرد، سلطان طاقت تحمل وی را نداشت و بی نهایت از او متنفر بود و حتی آرزوی مرگش را داشت، ازدواج پادشاه کلشید با وی صورت اجبار داشته است. در این روز ملکه خیلی آراسته تر از روز پیش جلوه مینمود، بطوریکه هفت قلم آرایش کرده و سعی داشت که زیبا در نظر آید، پوشاکش زربفت و زلفهایش مزین بجواهر بود،

روسی بسیار نفیس و شایان توجهش بخصوص جلب نظر میکرد، نه یا ده نفر خدمتکار مخصوص، بانوی بانوان کلشید را که بر روی فرشی جلوس کرده بود احاطه نموده بودند. از قرار معلوم بعثت حدوث جنگ ندیمه های وی یک قلعه مستحکم انتقال داده شده بود. تالار پذیرائی از نگهبانان نیمه برهنه ای که درباریان ملکه را تشکیل میدادند، پر بود. پیش از شرفیابی هدیه تقدیمی از من مطالبه شد؛ و خدمتگزاری که تحف مزبور را حمل میکرد آنرا تسلیم درباریان نمود: نوارهای ابریشمی، رشته فرنگی، کاغذ، سوزن، غلافهای فوق العاده زیبای قیچی و کارد، مجموع این هدایا در حدود بیست و چهار فرانک ارزش داشت، ولی در کشور کلشید قریب شصت فرانک می ارزید. پرنسس فوق العاده اظهار رضایت کرد و پس از معاینه تحفه ها مرا اجازه شرفیابی عطا فرمود. در کنار ملکه یک صندلی نهاده بودند، که بدعوت یک غلام ترکی دان در روی آن نشستم، بانوی بانوان کلشید در ابتدای سخن تمایل خود را دایر باز دواج من بایکی از دوستانش اظهار داشته چنین گفت: بسیار علاقمند است که من در این سرزمین رحل اقامت بیافکنم و در کشور وی بمانم، و وعده فرمود که در صورت اجابت این دعوت برایم زمین و مزرعه، رعیت و برده نیز عطا خواهد کرد. در این موضوع ملکه میخواست تجدید مطلع کند که خوانسالا را ما بصرف ناهار دعوت نمود و مطلب مسکوت ماند.

تعریف و توصیف
 کاخ مسکونی ملکه در وسط پنج و شش عمارت
 دیگر که هر یک بفاصله صد قدم از یکدیگر و
 خوان ملکه کلشید

فاقد دیوار و چهر بودند، قرار داشت. در مقابل
 کاخ یک صفت چوبی با ارتفاع هیجده شست (۱) وجود داشت که گنبد کوچکی

آسمانه آنرا تشکیل میداد. سطح صفا را فروش کردند و پرنسس جلوس فرمود، بانوان مقرب حضور نیز بفاصله چهار قدمی ملکه روی فرشهای دیگری بزمین نشستند. درباریان کم اهمیت دیگر که تعدادشان بالغ بر پنجاه نفر میشد، دایره وارد روی سبزی و چمن استراحت اختیار کردند، در کنار صفا دو نیمکت وجود داشت که من و راهبین تی آتن (۱) از یکی بجای صفا و از دیگری بمنزله میز استفاده کردیم. پس از جلوس پرنسس، خوانسار سلطنتی سفره کتان منقش بالا بلندی در محضر ایشان پهن کرد و در یک طرف خوان لوازم غذاخوری را قرارداد که عبارت بود از: دو ظرف بلور بزرگ و دو کوچک، چهار بشقاب و هشت فنجان و استکان بقطرهای مختلف، یک ظرف سوپ و ملاقه و یک کفگیر، و کلیه این لوازم از نقره ساخته شده بود. خدمه دیگر در این موقع مشغول گستردن صفحات چوبی در جلوی دیگران بودند و از این صفحه‌ها بجای سفره استفاده مینمودند. برای بانوان مقرب حضور نیز یک چنین صفحه‌ای گسترده شد. بعد از این تشریفات منظره پاتیل قم (۲) عمومی که بوسیله چهار نفر حمل میشد پدیدار گردید و یک دیک دیگر که محتوی قم سفید بود توسط دو خدمتکار در میدان نهاده شد. چنانکه متذکر شده‌ام قم خمیری است که مردم کلشید از آن مثل نان در میان ملل دیگر استفاده و تغذیه میکنند. آنگاه بروی تخت روانیکه بدست دو نفر حمل میگشت سرو کله خوک آبگوشتی پیداشد. چهار آدم دیگر نیز هریک کوزه شراب بزرگی بدست و اردم مجلس گشتند. از همه این اغذیه و اشربه ابتدا سهم ملکه و بانوان بارگاه ویر امیدادند سپس قسمت ما و درباریان پرنسس را تقدیم میکردند. بعلاوه در سفره ملکه

دريك بشقاب بزرگ و عمیق چوبین مقداری نان و سبزیجات محرك و بسیار تند و اشتها آوری نهاده بودند، و نیز در بشقاب بزرگ سیمینی دو مرغ بریان و آبگوشتی با جاشنیهای فوق العاده تندی گذاشته بودند که من بیچوجه نتوانستم چیزی از آن بخورم. پرنس مقداری نان و سبزی برای من عطا فرمود و گفت که بذاهار ادامه بدهم و تذکر داد که گاوی نیز قربانی خواهد شد. این يك تعارف بیغل و غشی بود.

ملکه کمی بعد برایم دو قطعه مرغ فرستاد و سؤال روحانیون مسیحی
پیشرو استعمارند کرد که چرا از اروپائیان هنرمند و صنعتگر و آشنا

بر موزوفنون فلز کاری، ابریشم و پشم بافی کسی به سرزمین کاشید نمیآید و فقط کشیش و راهب که هیچ کاری از ایشان ساخته نیست و هیچگونه نیازمندی بوجودشان نداریم وارد میشود؟ من از طرح این سؤال سخت متعجب و دچار بهت و تحیر شدم.

ملکه با لحن بلند و رسایی بزبان کلشید سخن میگفت، و غلام وی نیز مقصود او را با آهنگ بلندی بترکی برایم حکایت میکرد. البته خوانندگان گرامی خودشان مراتب شرمندگی آباء مسیحی مبلغ تی آتن را در مقابل این سؤال کاملاً احساس میکنند، اما در حقیقت این خطاب عتاب آمیز شامل حال من نیز میشد، زیرا من هم خود را روحانی کاپوسن (۱) معرفی کرده بودم و بنابراین از طرف آباء مزبور و خودم چنین پاسخ دادم که هنرمندان و صنعتگران اروپائی منافع مادی را منظور نظر دارند و این مقصود در سرزمین آباء و اجداد ایشان با کمال سهولت فراهم میآید و احتیاجی بمسافرت در کشورهای دیگر نمیباشد، اما راهبین و روحانیون که رضای خدا و هدایت

خلق (۱) مدارزندگی آنان را تشکیل میدهد رنج سفر را تحمل و ترک وطن را برای خویش سهل می‌شمرند .

ملکه مطلق العنان
ملکه گیلان شرابی برایم ارسال و پیغام فرمود
بخطراستفاده

که این فنجان مخصوص ایشان و شراب موجود در آن بلب مبارک معزی‌الیها خورده است و درست سه بار بدین ترتیب مرا قرین مباحات و افتخار ساخت. بانوی بانوان کاشید از مشاهده داخل کردن آب در شراب توسط من سخت دچار تعجب شد و گفت: این اولین بار است در عمر خود چنین چیزی می‌بیند. ملکه و بانوان مقرب حضور همه‌شان شراب را خالص و لاجرعه و بمقادیر زیاد بسر میکشیدند. در خاتمه غذا غلام ترکی دانا را پیش من فرستاده سؤال کرد که آیا ادویه جات و چینی آلات هم همراه دارم؟ هفت هشت بار پیغامهای مشابهی برای تقاضای چنین چیزهایی برایم فرستاد. بهمین جهت من میخواهم بگویم این موجود پست، البته در صورتیکه بتوان ملکه مطلق العنانی را چنان خواند، فقط بخاطر استفاده این تشریفات را برای من قائل میشد. تمام جواب‌های من منفی بود، بطوری که بالاخره بدین طریق موجبات خشم و غضب پرنسس فراهم آمد و بحالت تغیر آمیزی چنین گفت: پس دستور میدهم محمولات شما را تفتیش کنند. من پاسخ دادم که هر چه دلشان بخواهد میتوانند بکنند؛ البته این جواب را برای اختناق حرص طمع ملکه؛ و استتار خوف و وحشت خویش ایراد کردم.

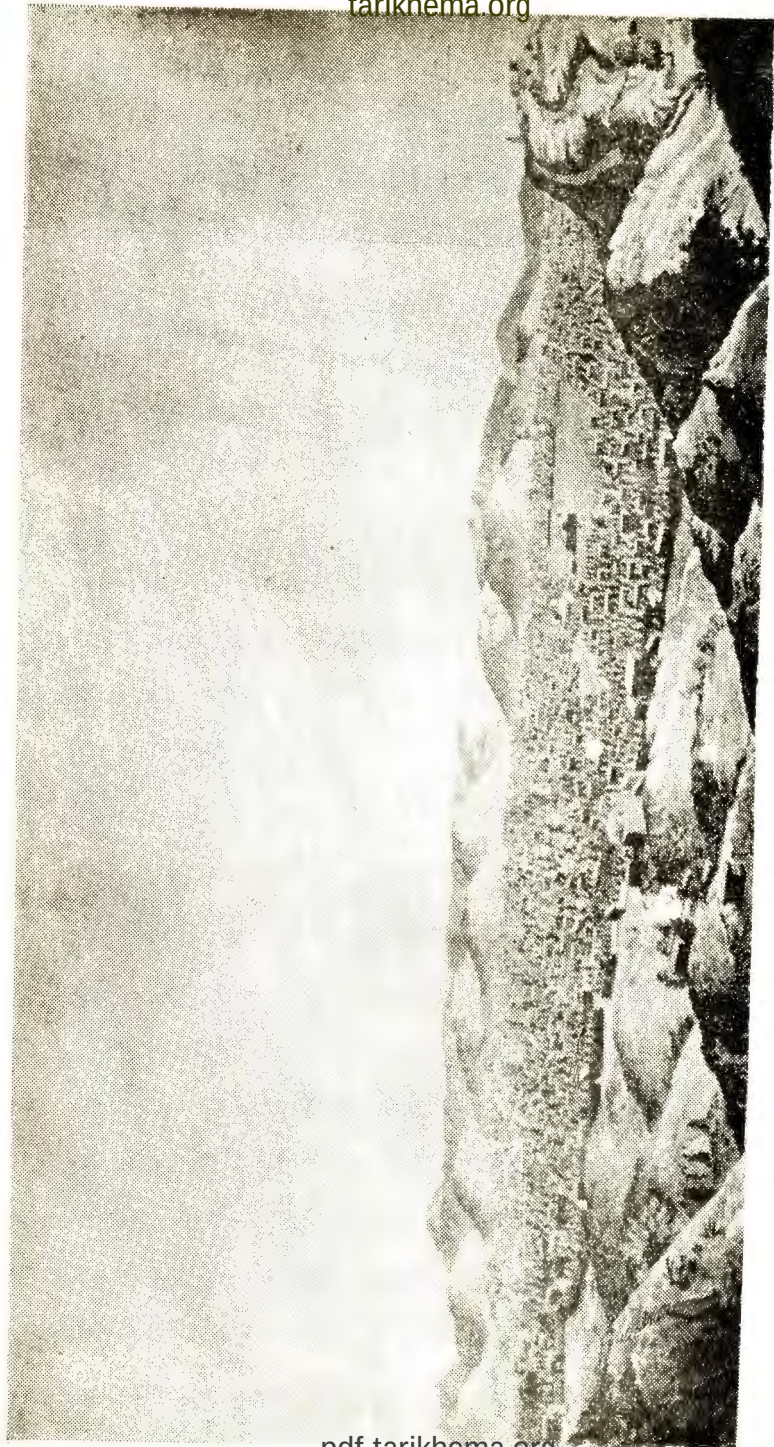
(۱) چنانکه خود شاردن اعتراف دارد سؤال ملکه کاشید فوق‌العاده حساس و غیر قابل جواب بوده است. اما مبلغین مسیحی مغرب زمین همیشه در تمام کشورهای مشرق پیشرو استعمار بوده اند. جنایات و فجایعی که با اصطلاح روحانیون امریکایی مقیم ارومیه آذربایجان در جنگ اول جهانی مرتکب شده اند، برای محکومیت همه آنان کاملاً کافی میباشد. م.

پرنسس اظهار داشت که شوخی میکرد است، من نیز اگرچه علی الظاهر این حرف را باور نمودم ولی بمحض اینکه نهار تمام شد از یکی از آباء تی آتن تمنی کردم که فی الفور رفیق مرا از قصد ملکه آگاه سازد تا برای مواجهه با هر گونه پیش آمدی آماده باشم. پس از پایان غذا ملکه کلشید بازهم در موضوع ازدواج من تجدید مطلع کرد و اظهار داشت که ممکن است در اقرب اوقات زن مورد نظر را بیدار من برساند. ولی من بازهم مثل سابق جواب دادم که روحانی راهب بیچوجه نمیتواند شریک زندگی اختیار نماید؛ وبعد از این پاسخ مرخصی یافتم. بدبختانه در موقعیکه من مراسم تعظیم بجای آورده و بیرون میرفتم چشم پرنسس بملبوس زیرین سفید و نفیس من افتاد، که نظیر آن بیچوجه در این کشور پیدا نمیشود و در تحت قبای کپنه من نهان مانده بود. در این هنگام ملکه بمن نزدیک گشته، آستینم را بالا زد و بازویم را بدست خویش گرفت و با چنین حالتی مدتی با یکی از بانوان مقرب حضور بصحبت پرداخت. باوجود تبسم پرنسس و اظهار بشاشت از طرف ایشان من سخت دلواپس بودم و در حقیقت احساس هیچگونه التذاذی نمیکردم، نکته‌ای که بیش از پیش موجبات زحمت مرا فراهم میآورد آن بود که او با اشاره و اماره بن، صحبت میکرد، ولی من چیزی از گفتار وی را درک نمیکردم من میدانستم در این موقع باین وضع و هیئت در انتظار عامه در مقابل چنین زن مقتدر و مطلق العنانیکه مظهر بیش‌ر می و وقاحت در باریانست چگونه رفتار نمایم. چگونه بلانازل میشود با این همه تا آن لحظه من فقط مشوش بودم، ولی هنگامی دچار بهت و حیرت شدم که ملکه خطاب بمطران زامپی اظهار داشت: « شما هر دو نفر مرا فریب می‌دهید. می‌خواهم که صبح یکشنبه هر دویتان اینجا بیایید، و راهب تازه

وارد برایم سرود قداس بخواند. رئیس هیئت مبلغین میخواست سخنی بگوید که پرنسس از ما روگردانید و گفت برویم.

هنگام مراجعت بمنزل من سخت مبهوت و متفکر، و محزون و غمگین بودم. این حرف ملکه کاشید مرا فوق العاده متوحش و مضطرب کرده بود، زیرا بیم داشتم که مبادا ازدهای حرص و طمع وی را وادار باقدمات سوء و ناپسندی علیه من بنماید. زامپی مرا آگاه ساخت که این موضوع حتمی الوقوع و برو برگردی ندارد؛ لذا من نیز برای مواجهه با هر گونه پیش آمدی از آنشب ببعد هر چیز قیمتی که همراه داشتم بقلب خاک امانت سپردم، ابتدا دستور دادم در اطاق يك مبلغ تی آتن حفره‌ای بعمق پنج پا بکنند، سپس صندوقی محتوی ساعت‌های جواهر نشان و يك گاه شمار مرجانی رادر آنجا جای دادم. این کار باچنان مهارتی انجام شد که هیچکس را بهیچوجه سوء ظنی حاصل نمیشد. آنگاه برای دفن گنجینه دیگری میخواستم از کلیسا استفاده کنم، مطران زامپی توصیه کرد که قبر یکی از تی آتن‌ها را که شش سال پیش مدفون شده است، برای این کار مورد استفاده قرار دهم و صندوقچه کوچکی رادر میان بقایای اجساد متوفی بامانت سپارم.

خداوند که عالم بر خفیات و آگاه بر آینده است، مرا از تعقیب این نظریه باز داشت. من ترجیح دادم که حفره عظیمی نظیر آنچه که در اطاق کنده شده بود، در يك گوشه‌ای از کلیسا، در پشت در و رودی حفر شود، و سپس صندوقچه‌ای را که محتوی دوازده هزار دوکای (۱) طلا بود، در آن جای دادم. آنگاه يك قبضه شمشیر و يك عدد قداره جواهر نشان گرانمایی را در سقف اطاق مسکونی خودم که مستور از گاه (کاهگل)



بود پیدا کردم. بالاخره چیزهای گرانقیمت سبک وزنی را هم پیش خودمان، من و رفیقم نگاه داشتیم ولی اشیاء کم بهار را برای حفاظت به آباء تی آتن سپردیم.

روز بیست و سوم بود که مائده موعود ملکه نازل و او امر مقتضی برای تفتیش محمولات من شرف صدور یافت. روزیکشنبه بود و من مدتی را بقرائت ادعیه و اذکار و استغاثه و استرحام و آرزوی استخلاص از این مخمصه مخوف و مهلکه هولناک گذرانیدم. من خود را چنان گرفتار و اسیر حس میکردم که جرئت تمنای نجات از درگاه الوهیت، در خود مشاهده نمیکردم. در این موقع، اسارت در غل و زنجیر ترکان را برگزینی بدست سلیطه کاشیدی، این میدیای (۱) مشئوم ترجیح میدادم. تازه ناهار خورده بودیم که رئیس هیأت مبلغین اعلام داشتند که دو نفر از اعیان کشور آمده اند و دم در او را میخواهند. این دو نفر همسایه تی آتنها بودند، و مسلح و مجهز و زره پوش و سواره تشریف آورده بودند. هریک از این رجال قریب سی نفر افراد سوار و پیاده همراه خویش داشتند. مطران زامپی از مشاهده آنان بهیچوجه نگران نشد، زیرا ایام جنگ بود. دو نفر اعیان مزبور بر رئیس مبلغین اظهار داشتند که با وی و اروپائیان تازه وارد قصد صحبت دارند و بلافاصله از اسب پیاده شدند. مطران زامپی من و رفیق را صدا کرد، و ما نیز بملاقات آنان شتافتیم. من ابتدا هیچگونه سوء ظنی نسبت باین مهمانان ناخوانده نداشتم ولی فی الفور با خبت نیت آنان آشنا گشتم؛ بمحض اینکه در کنارشان قرار گرفتیم دستور باز داشت ماصادر گردید. برای آباء مبلغین تی آتن نیز دورباش اخطار

گردد و گفته شد که اگر درصدد مداخله بر آیند خونشان بهدر خواهد رفت. رئیس هیات که سخت مضطرب و مشوش گشته بود، فرار را بر قرار ترجیح داد، اما دیگران از ما جدا نشدند، مخصوصاً پزشک تی آتن غیر-روحانی دلیرانه پیامردی برخاست و با وجود مشاهده لب تیغ ستمگران بر گردن خویش ما را ترك نگفت. حسب الامر و سبای غارتگران نوکرهای ما باز جروشکنجه بازداشت شدند، اما یکی از آنها که درصدد مقاومت بر آمد، و با قداره کمر بندش از خود بدفاع برخاست، بیرحمانه با ضربات نیزه مضروب و بدرختی بسته شد.

آدمکشان اعلام کردند که قصد تفتیش محمولات ما را دارند. من در پاسخ اظهار داشتم که شما صاحب اختیار مطلق هستید؛ ما راهبی مفلوک کاپوسن میباشیم، و تمام ما یملک ما عبارتست از کتاب و کاغذ و پوشاک کهنه و زنده؛ اینک همه چیز ما در دسترس شما قرار خواهد گرفت و فقط خواهش میکنم از اعمال قوه قهریه خود داری فرمائید و درصدد ایذاء و اذیت ما بر نیائید. البته در حالیکه من گرفتار و مفلول و آدمکشان مالک مطلق و حاکم بر سرنوشت منزل و مأوی و ساکنین آن بودند، غیر از این کار دیگری از دستم ساخته نبود. سپاس خدا را که همین وضعیت روزنه‌های برویم باز کرد. دست و پای مرا باز کرده و گفتند که در خانه مسکونی خود را که در اشکوبه اول قرار داشت، باز نمایم. پس از جست و جوی کافی چیزی که چنگی بدلشان زندگیر نیاوردند. چنانکه گفته‌ام، جواهرات گرانها را مادر پهلوی خود مان پنهان کرده بودیم. رفیق مال خویش را در یقه نیم تنه بلند و بزرگ خزی خود دوخته بود، اما من سنگهای قیمتی خود را در دو پاکت کوچک ممهور پنهان ساخته، میان صندوق

کتابها گذاشته بودم. نظر بخوف و وحشتی که از قتل و مرگ، پوست کنده شدن و یا ببردگی فروخته شدن داشتم، آنها را از خود دور ساخته بودم. من بیزشک غیر روحانی و رفیق خودم توصیه کردم که با مذاکره و صحبت و تقدیم کمی نقدینه به دواشرف سردسته، سر آنها را شیرمالیده مشغولشان کنند، تا بدین طریق من اغتنام فرصت کرده دو پاکت محتوی جواهرات را در جایی مخفی بسازم؛ و این نقشه قرین موفقیت گردید.

من فی الفور داخل خانه شده در را بروی خود
سفیر شاهنشاه صفوی بستم. اما این عمل موجبات سوءظن قطاع-

الطریق را فراهم آورد و موضوع را بسر دستگان رسانیدند. در این موقع دو اعیان کلشید خودشان بجانب در ورودی حرکت کردند، اما مدخل محکم بسته بود. من صدای رفیق را دریافتم که آهسته هشدار میدهد و میگوید که از شکاف در مرا تحت نظر گرفته اند. با شنیدن این اخطار فی الفور دو پاکت را از سقف، که میخواستم در آنجا پنهانشان سازم بیرون کشیدم و طوری این عمل را انجام دادم که از دید آدمکشان در امان باشم. پاکتهای جواهر را در جیب خویش نهادم، ولی چون از دور دیدم که مهاجمین در را شکسته اند، لذا از راه پنجره خود را بحیاط باغچه پرت کردم (۱). این اقدام بمنزله انتحار بود، و من بهیچوجه هنگام مواجهه بایک حالت ضرورت غیر خارق العاده بچنین تهوری دست نمی یازیدم. خلاصه بمنتهی الیه باغشتافته دو پاکت را بمیان خار و خاشاک انداختم. در این موقع چنان مضطرب و مشوش بودم که بزحمت میتوانستم محل دفن گنجینه را

(۱) اینکه قارئین ملاحظه فرموده اند که منزل مسکونی شاردن در طبقه اول بود و سقوط از پنجره آنرا معادل با انتحار دانسته، ناشی از آنست که اروپائیان اشکوب اول را با اصطلاح ما بحساب نمی آورند، بنابراین منظور در حقیقت پنجره طبقه دوم است.

درخاطره خود تجدید کنم. بلافاصله بخانه برگشتم و منزل را مملو از دزدان یافتم، بعضی از قطاع‌الطریق رفیقم را شکنجه میدادند و برخی دیگر با ضربات سهمگین صندوقهای مرا میکوبیدند و میخواستند بشکنند. من که میدانستم درتوی اینها چندان چیزی وجود ندارد، با کمال شجاعت بایشان اعلام داشتم که در اقدامات خود از رعایت جانب احتیاط فروگزاری ننمایند، من سمت سفارت پادشاه ایران را دارم؛ و سلطان گرجستان انتقام این افعال وحشیانه را با کمال شدت از آنها خواهد کشید؛ و فی‌الوقت گذرنامه سیاسی اعطایی شاهنشاه صفوی را برایشان ارائه دادم. یکی از دو اشراف کاشید آنرا از دست من گرفته اظهار داشت که در عالم از هیچکس باکی ندارد و بکسی واقعی نمیگذارد و خواست که فرمان را پاره نماید. ولی دیگر از اینکار ممانعت بعمل آورد: طغرای طلایی و مهر زرین او را هشدار داد و با احترامش واداشت. او بمن دستور داد که صندوقهایم را باز نمایم و اظهار کرد که هیچگونه آسیبی بمن نخواهد رسید؛ ولی اضافه نمود که در صورت امتناع و مقاومت کلام را خواهد کند. من میخواستم پاسخ دهم و از گشودن صندوقها خودداری نمایم و البته این برایم گران تمام میشد. چنانکه یکی از نظامیان قطاع‌الطریق شمشیر خود را بقصد فرود آوردن بمغز من از غلاف بیرون کشید، ولی پزشک غیر روحانی بازوی او را متوقف ساخت. در این این‌چنین من صندوقها را باز کردم و شاهد نهب و غارت عجیبی گشتم، هر چه را دلشان میخواست بیغما بردند.

هنگام نهب و تاراج من در مقابل پنجره‌ای ایستاده بودم، و برای اینکه تأثر و تألم بیشتر نشود رویم را بخارج برگردانیدم. موقعی که بباغ می‌نگریستم، مشاهده کردم که دو نفر سرباز مشغول جستجو در میان

آن قسمت از خاروخاشاك هستند که من بسته های جواهرات را در آنجا پنهان ساخته بودم. من با خشم و غضب فراوان بمحل حادثه دویدم و یکی از آباء تى آتن نیز همراه من آمد؛ اما نمیدانم چرا نظامیان بمحض دیدن ما از آنجا کنار کشیدند. من فی الفور در صدد پیدا کردن پاکتهای مزبور بر آمدم، ولی تشویش و اضطراب شدید مانع از آن بود که محل دفینه را بخاطر بیاورم. با وجود مجاهدات فراوان از کشف بسته ها عاجز ماندم و یقین کردم که آنها را برداشته و برده اند. قارئین بسهولت میتوانند درجه یاس و حرمان شدید مرا حدس بزنند، زیرا این سنگهای گرانبها بیست و پنج هزار اکو (۱) ارزش داشت، اگر خداوند بداد من نمی رسید زدن گوی را در همان آن بدرود گفته بودم. اما لطف الهی همیشه شامل حال من بود و در تمام مراحل زندگی مرا یار و یاور و آرامش بخش خاطر است. معذا در این موقع رفیق و پزشك غیر روحانی مرا با آوای بلندی صدا کردند، من نیز از باغ خارج شده بطرف خانه و بسوی آنها دویدم. بمحض ورود بمنزل دوسر باز مرا بازداشت کردند و بگوشه ای برده جیب هایم را خالی ساختند؛ اما چیز معتناهی در آن وجود نداشت. آنگاه بازوان مرا گرفته خواستند که دستهایم را ببندند. من داد و فریاد راه انداختم و بمقاومت پرداخته برایشان فهمانیدم که مرا پیش روسای آدمکش ببرند؛ سپس سردستگان گفتم که بردن و کشتن نیازی بدستبند ندارد، زیرا هر طور که دلشان بخواهد من حاضر خدمت هستم و برای تحمل هر گونه بلایی آماده میباشم. سردستگان پاسخ دادند که چون ما سمت سفارت داریم، مارا میخواهند بحضور پادشاه کلشید ببرند. من در جواب گفتم که ما بدون

دستبند آماده حرکت هستم ، و امیدواریم که اعلیحضرت موازین عدالت را درباره ما مجری و معمول بدارند ؛ بعلاوه ما حامل نامه‌هایی میباشیم که بطور حتم برایشان مورد توجه و شایان دقت خواهد بود . خیلی دیروقت بود ، شب فرا رسیده بود ، و کاخ سلطنتی در فاصله پانزده میلی قرارداد داشت . ما را رها ساختند و از بردنمان منصرف شدند ، و فقط یکی از نوکران را که در صدد مقاومت بر آمده بود ، همراه خویش بردند . پانزده روز بعد من ویرا بده پیاستر (۱) باز خریدم .

پس از استخلاص از چنگال قطاع الطريق بسوی
باغ شتافتم . یکی از آباء مبلغین مسیحی که
هنگام جستجوی بسته‌های جواهرات بامن بود ،

داستان اللهویردی
ارمنی

تمام داستان را برای همراهان حکایت کرده و از وقوع این سانحه هایلده آنها را خبردار ساخته بود . همه حضار متفق القول بودند که هیچ‌چوجه سربازان مرا مشاهده نکرده اند و هرگز بتعقیب من نپرداخته‌اند و موضوع اختفای پاکتهدار میان خارو خاشاک از نظرشان مطلقاً پنهان مانده است . یکی از نوکران ما که ارمنی و موسوم به اللهویردی (۲) بود ، در دنبال من بی‌باغ آمد ، و از اینکه دیدم با چشم گریان بازوان خود را بگردنم انداخت سخت در شگفت شدم . او خطاب بمن چنین گفت : « مسیو ، ما بدبخت شده‌ایم ! » من که از فرط وحشت هیچ‌کس را باز نمی‌شناختم ، سخت دستخوش هیجان شدم و فکر کردم که یکی از کشید یانست که در صدد

(۱) Piastre سکه نقره قدیمی .

(۲) Allverdi ، این شخص را بمناسبت صمیمیت عدم النظیرش در اینجا نام می‌برم

و هنگام مراجعت بیاریس از نخستین دوره مسافرت ، دوستانه‌وی را در بیاریس دیده‌اند . شاردن . این کلمه ترکی و بمعنای خدا بخش عطا الله و دیوژن است . م .

قتل من برآمده است. ولی بمحض اینکه نوکر خود را بازشناختم شفقت و محبت او مرا متأثر ساخت، و برایش گفتم که از گریه و ناله باز ایستد، آنگاه اللهوردی از من پرسید: مسیو بفرمائید بینم خوب کاوش کرده اید؟ من جواب دادم که بقدری بجستجو پرداخته ام که بکمال بدبختی خود اطمینان قطعی دارم، اما او بهیچوجه این پاسخ مرا رضایت بخش ندانست و محل دفن گنجینه و کیفیت پنهان ساختن آن را جویا شد. من تمام ماجری را که ما هوحقه برای وی حکایت کردم، و البته اینهمه تقالی را فقط بخاطر محبت و صمیمیت نوکر نمودم و طوری بفقدان بسته های گرانها یقین داشتم که سعی او را در اینمورد کاملاً باطل و حتی همکاری با اللهوردی را در اینمورد بیفایده می‌شمرم. در دل شب درد و الم سراپای مرا فرا گرفته بود، و طوری مبہوت و محزون، پژمرده و افسرده بودم که نمیدانستم چه میکنم و کجامیروم و چه می‌اندیشم که ناگهان یکبار دیگر با کمال تعجب مشاهده کردم که نوکر فقیرم گردنم را در میان بازوان خویش فرا گرفت: اللهوردی دوبسته جواهر گمشده را بسینه من چسبانید. بشاشت و مسرت حاصله از این حادثه را حد و حصری نمیتوان شناخت، اما حقیقت آنست که انبساط خاطر من از لحاظ بازیافت بیست و پنج هزار اکو نبود. بلکه شمول عنایت و لطف الهی بحالم، مرا یش از پیش ممنون و سپاسگزار میساخت. باملاحظه این کرامت از درگاه ربوبیت، دیگر من هیچگونه نگرانی و وحشت از وضع فعلی و حوادث آینده نداشتم، خداوند در تمام حالات، در اوج عزت و وحضیض مذلت همیشه یار و یاور و نگهدار من بوده است.

پس از یافتن پاکتهای گرانهای جواهرات دیگر اهمیت و توجهی به اموال منہوبه و دارایی تاراج رفته خود نداشتم. من فی الفور بخانه رفتم

وبازیافت گنجینه گمشده را برفیق خود مرده دادم. او نیز در این مدت سرو سامانی بمنزل محقر بخشیده بود. اشیائی که از صندوقها بغارت رفته بود، عبارت بود از البسه و اسلحه، ظروف آلات مسین، پوشاک و پیراهن زیرین و دیگر چیزهای بیقدر و قیمت. ما تصمیم گرفتیم که بازیافتن بسته های گرانبها را مطلقاً پنهان نماییم و بدین طریق دیگر کسی فکر نکند که ما چیزی قیمتی همراه خود داریم، این طرح نتایج مفید و مثبتی بخشید. آباء تی آتن گمان داشتند که ما داروندار خود را از دست داده ایم، در صورتیکه از لطف الهی بیش از چهارصد اکو از اشیاء ثمان بغارت نرفته بود.

در صبح روز بیست و چهارم رئیس هیأت مبلغین و پزشک غیر روحانی مرا برای دادخواهی بحضور اسقف اعظم و پادشاه کشور بردند. اینها بمن توصیه کردند که خوبست هدایائی برای ایشان همراه ببرم، ولی من در این مورد با احتجاج و مخالفت برخاستم و گفتم: «مرك و غارت زدگی با تقدیم هدایا بهیچوجه تجانسی ندارد.» اما آداب و عادات مرا بتبعیت از این دستور (۱) وادار کرد: يك قبضه كارد، قاشق، و چنگال نقره، و يك عدد كلاه که اسقف اعظم (۲)، بخصوص از من خواسته بود، برایش ارمغان بردم. آنگاه فرمان و گذرنامه شاهنشاه ایران را به کاتولیکوس (جائلیق) و سلطان کلشید نشان دادم، اما از تسلیم مکتوب سفیر کبیر فرانسه خودداری کردم، زیرا آباء تی آتن این مسئله را صلاح ندانستند.

نه پادشاه و نه اسقف اعظم بهیچوجه در صدد ترضیه خاطر من بر نیامدند، و اعلیحضرت متذکر شد که نظر بحدوث جنک زمام اختیار

(۱) اذادخلت فی قرية فعاشر بآدابها. م

(۲) Catholicos

اشراف و اعیان کشور از دست وی خارج شده است ، و ضمناً وعده فرمود که در فرصت مناسب کما هو حقّه بموضوع در اسرع اوقات رسیدگی خواهد کرد و باتمام قوا در اعاده اموال منهبه خواهد کوشید . کاتولیلوس نیز بهمین نهج بصحبت پرداخت و بجای علاج و چاره جویی بتسلای خاطر من مشغول شد . با وجود اینها ، از طرف هر يك از مقامات عالیّه مزبور یکی از اعیان مملکت مأمور رسیدگی واسترداد اموال منهبه گشت .

اما نکته شایان توجهی که طی این شرفیابی
پادشاهی که شریک
 اجباری ، برایم عیان گشت موضوع مشارکت
دزدان بود

دادیان ، پادشاه کلشید در ساحت مخوف مزبور بود ، از قرار معلوم يك سوم آنچه را که غارتیده بودند بعنوان سهمیه بایشان تسلیم کرده بودند . اکتشاف این نکته مرا کاملاً بهوش آورد و دانستم که درجه سرزمینی مسافرت مینمایم و بدین طریق برایم مسلم گشت که سوانح و خطرات این مرز و بوم تا چه پایه مقدور و محتوم و اجتناب ناپذیر است . دو نفر اعیان عالم مقام مذکور که بمساعدت ما گماشته شده بودند شب را بمنزل مسکونی ما تشریف آوردند . حسب المعمول بمناسبت تشریف فرمائی ایشان ، تقدیم هدیه ای بحضورشان لازم مینمود . حضرات بما وعده فرمودند که علی الصباح در صدد تعقیب قضیه بر خواهند آمد ، اما از این وعده ها چیزی بدست نیامد ، و در عصر روزیست و ششم بما اعلام داشتند که در حصول نتیجه بیپروجه توفیقی حاصل نکرده اند ، و دیگر تعقیب و دنبال کردن موضوع غیر مقدور میباشد زیرا خبر رسیده است که ترکهای عثمانی وارد کلشید گشته بقتل عام اهالی و آتش زدن کشور مشغولند ، بهمین جهت مجبورند که در اسرع اوقات بخدمت مخدومین خود رهسپار گردند .

فرار را برقرار
 ترحیح دادیم
 من چنال محزون و متالم بودم که استماع این خبر
 وحشت اثر هیچگونه تغییری در حالم پدید نیامورد.
 اما آباء مبلغین مسیحی تی آتن بسیار متوحش و
 مضطرب گشتند، زیرا هجوم عثمانیان مسلمان برای آنان سرنوشت شومی
 در برداشت. خلاصه ما مہیای فرار گشتیم، در نیمه شب طنین طوفان دو
 شلیک توپ بگوشمان رسید، این اعلامیہ ای بود کہ از قلعه رك (۱) صادر و
 نزدیک شدن دشمن را بیان میکرد. بمحض شنیدن صدای توپ همه کس
 هر چه داشت، برداشته در میان جنگلها و استحکامات طبیعی، پناه جست.
 در سیدہ صبحدم روزیست و هفت، ما نیز مثل دیگران در صدد
 فرار برآمدیم. من بهیچوجه از اشیاء گرانبہای مدفون شدہ در دل خاک و
 یا مخفی در پشت بام نگرانی نداشتم و بنظر من این چیزها، از آنچه کہ
 ما بہمراہ خود میبردیم، بیشتر درامن و امان بود. آباء تی آتن از وسایل
 نقل و انتقال فقط یک دستگاہ ارابه گاو کش و دو رأس اسب داشتند. اسباب
 و اثاث خانہ و دو کودک را بر عراده انباشته بودند، و پزشک غیر روحانی
 سوار یکی از اسبها و رفیق من نیز کہ مریض و بیمار بود در پشت دیگری
 نشسته بود، این ترتیب حرکت بسیار بطی و کند، و فرار ما را فوق العادہ
 بتأخیر میانداخت. دو روحانی تی آتن و من نیز پای پیادہ در دنبال ارابه
 راہ میرفتیم. بردگان و تمام خدمہ خانہ بہمراہ ما مشغول حرکت بودند
 و فقط یکی از آباء برای نگہبانی در منزل توقف اختیار کردہ بود. نظر
 بققدان و سایل حمل و نقل ہزاران چیز ہنوز در خانہ باقی مانده بود. دفاتر
 و کتابها و بسیاری از اسناد و نوشته ہایم و همچنین ابزار محاسبات خود را

همچنان در خانه گذاشته بودم، زیرا فکر میکردم که بهر صورت اینها چیز-
هایی است که نه بدرد ترکهای عثمانی میخورد و نه مورد نظر مردم کلشید
میشد. پدر روحانی که در منزل مانده بود، بمحض استماع صدای عثمانیان
بجنگل میدوید و در آنجا ماوی میجست، و هنگام غروب دوباره بمنزل
مراجعت مینمود. چنانکه گفته‌ام جنگهای کلشیدیان با همسایگان خود
جز راهزنی و غارت چیز دیگری نیست، بطوریکه اغلب اوقات در مدت کوتاهی
مخاصات پایان میابد و در ایام معدودی مهاجمین بجای خود مراجعت
میکند. بهمین جهت معمولاً در این قبیل موارد همیشه یک نفر برای پاسبانی در
منزل باقی میماند، تا از یغمای حبوبات و غلات و شراب و دیگر اشیاء قابل انتقال
بدست همجواران، جلوگیری نماید. بعضی اوقات نگهبانان گرفتار چنگال
خصم میشوند، ولی این حادثه بندرت اتفاق میافتد، زیرا که معمولاً این
قبیل آدمها در بیغوله‌ها نهان میباشند و بعلاوه از جان پناهای غیر قابل
نفوذ جنگلها و بیشه‌های نزدیک نیز استفاده میکنند.

مشاهده فرار دسنة جمعی این مردم بیچاره
توصیف شمه‌ای از فجایع

فوق العاده رقت انگیز و غیر قابل وصف است.
عساکر ترکیه

زنان جگر گوشه‌های خود را در آغوش گرفته
و بسته‌ها را همراه خویش میبردند، مردان نیز محمولات سنگین را در
پشت خود داشتند، یکی اغنام را میراند و دیگری ازابه انباشته از
اثاث‌الیت را حرکت میداد. اغلب اوقات بسیاری از افراد خسته و مانده
در گوشه و کنار راهها مشرف بموت بودند. اکثر سالمندان و پیران،
نکودکان و خردسالان از راه پیمایی عاجز مانده بناله و ضجه، واستغاثه و
استرحام میپرداختند. مشاهده اینهمه فجایع رقت انگیز، و وقایع شوم

شنیع دل آدمی را آب میکند، در این میان فقط عساکر ترکیه هستند که از دیدار قربانیهای وحشت انگیز خود لذت میبرند. اما کثرت آلام و مصائب، و بدبختیها و متاعب شخصی من در حقیقت مانع اظهار احساسات همدردی و اشکباری بحالت این بیچارگان بود. محلی که ما در آنجا پناه جستیم، یکی از استحکامات موجود در همان جنگل بود که مکرر من به توصیف آنها پرداخته ام.

فرمانفرمای این قلعه ساباتار (۱) نام گرجی بود که بآئین اسلام گرویده، ولی دوباره بمذهب مسیح درآمده بود. این شخصیت کمتر بدزدی و چپاول شهرت داشت و ما پس از پنج فرسنگ راه پیمایی در میان گل ولای بمقر فرماندهی وی واصل شدیم. ارا به سنگین و سخت در میان گل ولای فرو مانده بود، و بنظر من راه فرجی بنظر نمی رسید. قریب بیست بار محمولات آنرا بر زمین گذاشتند و دوباره بیا نباشتند. اینجا نمیخواهم از مشاهده مکرر نزول بلا و قتل و غارت قریب الوقوع در طی راه صحبت بمیان آورم، زیرا من در تمام ایام مواجه با خطرات بیشماری بوده ام. پس از ورود بقلعه با استقبال گرم و دوستانه ساباتار مواجه شدیم. آباء تی آتن مرا بعنوان یک رفیق شفیق و صدیق صادق بحضور فرمانده قلعه معرفی کردند. میزبان محترم ما را در یک صومعه محقری که در حقیقت کوره ای بیش نبود، منزل داد. این مأوی مدام در معرض جریانات جوی بود و ما فقط با ملازمت حضور ارباب از بارانهای متوالی در امان بودیم، و با وجود همه اینها ما من مزبور بسیار مفتنم شمرده میشد، زیرا ما را از بدبختیهای بیشمار و مصائب و متاعب بیحد و حصر تنهائما حفظ میکرد و در امان نگه میداشت. هنگام ورود ما

به قلعه سرتاسر محوطه از پناهندگان بیچاره پر شده بود، بطوریکه هشتصد نفر انسان که اغلبشان زن و بچه بود، در آن جای گرفته بودند.

شرح مقدمات و تفصیل پیش از ادامه و تشریح حوادث و سوانحی که بر سر من آمده است، می‌خواهم مختصری درباره علل مهاجمات ترکان عثمانی و مقدمات تهاجم ترکان عثمانی صحبت کنم. در اینمورد من مطالعات و مشاهدات خویش را در جنگهای اخیر کشور گلشید و سرزمین خلیقهای ایمیریت و گوریل (۱) که همسایگان مهیب و مخوف آنها، ترکان و ایرانیان در این مناطق با هم در افتاده اند، بیان مینمایم. اتفاقات و حوادث این مرز و بوم چنانکه قارئین ملاحظه خواهند فرمود شاید از لحاظ تاریخ شایان توجه و دقت باشد و همین حقیقت که این دول و ملل کوچک و محقر، موجبات اینهمه حوادث بیشمار و وقایع ناگوار را فراهم می‌آورند، خود بخود نکته شنیدنی و مسئله سنجیدنی میباشد، امیدوارم که خوانندگان ضمن مطالعه سطور آتی مرا بعزت تحقیر و توهین سکنه آشوبگر و قطاع الطریق این سرزمین، در معرض تهمت قرار ندهند. مندرجات ساده و بی‌آلایش اینداستان که بدون هیچگونه کم و کاست و چنانکه مشاهده شده است نقل میشود، ذهن قارئین گرام را در اینمورد شاید روشن خواهد ساخت.

بزرگترین پادشاه گلشید بعد از طغیان علیه بزرگترین پادشاه گلشید سلطان ایمیریت لیوان دادیان (۲)، عموی حکمران مرکب چه فجایی شد کنونی این سرزمین، بوده است. پادشاه مزبور

(۱) Imirette ' Gurriel

(۲) Levan Dadian

مردی شجاع و بخشنده، و بسیار باهوش و عادل و خوشبخت و کامران بوده است. او با تمام همسایگان خویش بجنک پرداخته و همیشه فاتح و پیروزمند بود. این شخص اگر در کشور بهتری بوجود آمده بود، بدون هیچگونه تردید پادشاه بزرگوار و عالیقدری میشد، ولی مع التأسف در نتیجه آداب و عادات این سرزمین یعنی اختیار زنهای متعدد و تشکیل حرمسرا حتی از اقربای نزدیک، عاقبت لیوان دادبان مرتکب چنان اعمال زشتی گردید که او را از هر گونه تعریف و توصیف مثبت محروم میسازد.

این پادشاه در ایام صغیر از پدریتیم ماند و پدرش او را تحت قیمومیت برادر خویش که عموی کودک صغیر شمرده میشد، قرارداد. نام قیم ژورژ بود و سلطان سرزمین لیباردیان (۱) که در دامنه جبال قفقاز گسترده شده است، بشمار میرفت، ژورژ با کمال صمیمیت و صداقت وظیفه خویش را بجای آورد، و برادرزاده اش را در نهایت صدق و صفا بزرگ نمود و در مدت عدم بلوغ کودک کلسید را بوضع شایان توجهی اداره نمود،

لیوان در بیست و چهار سالگی با دختر سلطان ابخار (۲) ازدواج نمود و صاحب دو فرزند شد. این ملکه بسیار زیبا و فوق العاده باهوش بود. اما وی را در عالم زناشویی متهم بخیانت ساختند، ولی شاید این اتهام بمنظور انتقام از پادشاه بود که بطور علنی و آشکار نسبت بزوجه خویش خیانت میورزید. در میان زنانیکه مورد محبت و علاقه شدیه پادشاه جوان بودند، زن عموی لیوان قرارداد داشت که شوهرش با چنان وفا و صفا وظیفه خویش

(۱) Libardian

(۲) نظامی فرماید: مال یتیمان سندن ساز نیست - بگذر از این غارت ابخاز نیست م.

را درایام قیمومیت بجای آورده بود. این خانم موسوم به دارژان (۱) و از يك خانواده مشهوری با اسم بشیلاکی (۲) بود. چون بسیار زیبا و فوق العاده رعنا و لی بی نهایت خبیث و جاه طلب بود، تنها بخیانیت بشوهر خویش اکتفا نورزید و ازار تکاب دوسال متوالی زنای محصنه با برادرزاده شوی خود خجالت نکشید، چنانکه بالاخره آمادگی خود را بمتار که و مزاجت با سلطان جوان اعلام داشت.

لیوان تمام مراحل این جریان را موبمو بمورد اجرا گذاشت و دارژان را بزور متصرف شد. آنگاه زن زیبای ابخازی خویش را مثله کرده، گوش و دماغ و دستپایش را برید و بدون همراهی کسی با يك وضعیت افتضاح آمیزی بحضور پدرش، سلطان ابخاز اعزام داشت. بهانه این جنایت فجیع اتهامی بود دایر بوجود مناسبات نامشروع بین ملکه و صدر اعظم موسوم به پاپونا (۳)، و پادشاه کلشید برای اثبات ادعای خود، در همان روزی که زن خود را مثله میکرد وزیر مزبور را نیز بدهان توپ گذاشت. با وجود همه اینها تمام عالم گواه بیگناهی متهمین بودند و وجود هر گونه رابطه نامشروعی را بین وزیر و ملکه انکار داشتند، و معتقد بودند که اینهمه جنایات فجیع در نتیجه کینه و حسادت و تحریکات دارژان بوقوع پیوسته و منجر بقربانی ملکه و صدر اعظم کلشید گردیده است.

شربت عشق و وصال دارژان از دها سیرت و فرشته صورت بقیمت چنان قربانیهای گران و گزاف از گلوی لیوان فرو رفت، اما هنوز دیو حسادت این زن ناپاک تشنه خونهای گران بهتری بود. پادشاه دو جگر گوشه نرینه

(۱) Darjan

(۲) Chilaké

(۳) Papona

خویش را که از ملکه ابخازی داشت ، بدست خود مسموم ساخت .
دارژان شیلاکی که سلطانرا بارتکاب چنان فجایع مافوق تصورات انسانی
واداشته بود ، آرزو داشت که اولاد خودش در وراثت بلامانع باشند ، و
بی چون و چرا پیداشاهی برسند .

اعلیحضرت ژورژ علی رغم فحشاء و زناکاری زن خویش ، اورا
فوق العاده دوست میداشت ، و تصرف وی بجبر و عنف از طرف سلطان جوان
بی نهایت اورا خشمناک ساخته باحرمان وحشت انگیزی مواجه کرده بود.
ژورژ سوگواری مفصلی راه انداخت وچهل روز تمام چنانکه معمول به مردم
این سرزمین درباره اموات است ، برای متعلقه خویش عزا برپا کرد ؛ و
سپس دست باسلحه برده بقلمرو برادرزاده نابکار خویش هجوم آورد . ولی
چون تجهیزات و سپاهی لیوان خوب و فراوان ، و خودش نیز شجاع و دلاور
بود ، عمویش مواجه با شکست سختی گردید و بکوهستان کشور خود
ملتجی شد ، و بالاخره از فرط غصه و شدت آلام زندگی را بدرود گفت .
پادشاه ابخاز نیز در صدد انتقام عملیات وحشیانه و شرم آور لیوان
برآمده ولی چنانکه باید و شاید در اقدامات خود توفیق نیافت . ملک
ابخازیان برای کینه کشی از فجایعی که پادشاه کشید در باره دخترش مرتکب
شده بود ، بجمع آوری نیرو و پرداخت و علیه لیوان بجنگ آغاز کرد . ولی چون
نتیجه نبرد چندان مثبت نبود ، لذا بهیچوجه تن بصلح و متار که نداد و
بالاخره با فوت داماد جنایتکارمخاصمه پایان پذیرفت .

حریف سومی که مقتدرتر و مخوفتر از دیگران بود ، بمخالفت لیوان
علم طغیان برافراشت ، ولی وی نیز از این پیکار طرفی نسبت . یوسف
برادر سلطان کشیدیان بطرفداری از عموی خویش ژورژ و پادشاه ابخاز در

در صدد جنگ و اخذ انتقام از لیوان بر آمد. او یکی از نگهبانان ابخازی دربار را بسوء قصد علیه برادرش وا داشت. ساقی سلطان نیز با مخالفین معاضدت داشت، و طرح توطئه بدین ترتیب بود: روزی که یوسف در دربار دعوت داشت، قرار شده بود که نگهبان ابخازی در پشت سر سلطان نیزه بدست منتظر فرصت باشد؛ آنگاه هنگامیکه لیوان بخواهد جام شراب بسیار بزرگی را که کلاشیدیان در پایان خوان بدهان میبرد، بنوشد، با اشاره ساقی، نیزه در پشت پادشاه فرو کند. توطئه نزدیک باتمام بود که مواجهه باشکست سختی شد، و عدالت الهی اقتضا داشت که جلادان و آدمکشان که مدتی مدید یار و یاور وی بوده و از خفقان سلطان جابر خودداری کرده بودند، بالاخره خودشان نیز قربانی هوا و هوس و جنایات مخدوم خاین خویش بشوند (۱). لیوان ناگهان ملفت اشاره ساقی شد و مثل اینکه عارف بقضایا است، بسرعت خود را بیائین انداخت و نیزه به هدف اصابت نکرد. نگهبان ابخازی جان از مهلکه بدربرد و فرار کرد ولی ساقی گرفتار شد و تحت شکنجه و عذاب سختی قرار گرفت و پس از اعتراف و تشریح تار و پود توطئه شقه اش کردند و نابودش ساختند. حسب الامر سلطان چشمان یوسف را از حدقه بیرون کشیدند و شاهزاده کمی بعد زندگی را بدرود گفت و از وی پسری ماند که اینک پادشاه کلاشید میباشد.

لیوان از ازدواج نامشروع خود دو پسر و یک دختر یافت که هر سه فدای جو و رستم پدر تاجدار خویش گشتند: هر سه فرزند افلیح بودند. برای مداوا و درمان آنها زمین و زمان را زیر پا گذاشتند، ولی هیچگونه علاجی حاصل نشد. کلیه پزشکان کشور کلاشید، اطبای تباری آن و یک

طیب حاذق یونانی که بنا بدعوت سلطان از استانبول آمده بود، در مقابل این درد بیدرمان عاجز و ناتوان ماندند. پسر کوچک و دخترک تقریباً بیست ساله بودند که زندگی را بدرود گفتند، ولی فرزند ارشد، موسوم به اسکندیشتر عمر کرد و حتی ازدواج نمود و دختر پادشاه گوریل را بزنی گرفت. او از این ازدواج پس از یکسال صاحب پسری شد، ولی هنوز پدرش لیوان زنده بود که جوانمرك گشت.

لیوان در سال هزار و ششصد و پنجاه و هفت درگذشت. دارژان شیلاکی با استفاده از مقام و موقعیت خویش، پسری را که از شوهر نخستین به همراه داشت ولی مردم مدعی بودند که نمره مقاربت نامشروع لیوان است، بتخت سلطنت کلسید نشانید. حکومت این سلطان جوان که موسوم وومکا (۱) بود، دیری نپایید، نایب السلطنه این قسمت از گرجستان که تحت سلطه ایران است، پس از نهب و تاراج کشور کلسید و سرزمین ایمیریت او را از سلطنت موروئی و قانونی محروم ساخت، چون این حادثه کاملاً مربوط و مناسب با داستان ما است، لذا شمه‌ای از علل و موجبات آن ذکر میشود.

پادشاه مرحوم ایمیرت (۲) موسوم به اسکندر (۳) داستان يك ملکه مخیل
که در سال هزار و ششصد و پنجاه و هشت درگذشت،
دوزن داشت که نخستین دختر سلطان گوریل (۴) بود و تامار (۵) خوانده

(۱) Vomeka

(۲) Imirett

(۳) Alexandre

(۴) Guriel

(۵) Tamar

میشد ، پادشاه مزبور از ملکه مشارالیه‌ها یک پسر و یک دختر داشت ، ولی نظر بارتکاب خیانت نسبت بمناسبات مقدس زناشویی با وی متارکه بعمل آورد . پسر پادشاه متوفی موسوم به باکراد میرزا (۱) اینک وارث پدر و سلطان کشور ایمریت بشمار میرود ، اما دخترش ملکه کلشیداست که بطول و تفصیل تمام درباره وی صحبت شده ، او بود که میخواست اموال مرا منسوب و باخودم نیز ازدواج نماید . دومین زن اسکندر دارژان (۲) نام داشت ، که شاهزاده خانم مشهور و صیبه سلطان بزرگ و معروف اخیر گرجستان ، طهمورث خان بود . پادشاه ایمریت از این بانو فرزندی نداشت ، و پس از چهار سال او را بیوه گذاشت . زیبایی و ملاحظت ، صباحت و وجاهت این زن شهره آفاق و سحر انگیز بوده است . پس از جلوس پسر شوهرش باکراد بتخت سلطنت ، دارژان خواست که بعقد ازدواج وی در آید . در این موقع سلطان جوان بیش از پانزده سال نداشت و هنوز معصوم و پاک بود ، بطوریکه هیچوجه دلش آماج تیرهای جانسوز و جاهت ملکه زیبا قرار نگرفت ، بعلاوه آداب و عادات شوم سرزمین اجدادی هنوز در رگ و پی او قوت نگرفته و کاملاً فاسدش نساخته بود . لذا از این پیشهاد سخت متوحش گردید و جوابهای سرزنش آمیزی بنامادری داد . دارژان که از احراز مقام ملکه کشور ایمریت مأیوس گشت ، تدبیر دیگری بکار برد . او دخترک دوازده ساله‌ای را که از منسوبان نزدیک خویش و موسوم به سیستان دارژان (۳) ، صیبه داتونا (۴) برادر طهمورث خان بود ، بسرعت باین مقام

(۱) Bacrat Mirza

(۲) Darejan

(۳) Sistan Darejan

(۴) Datona

گماشت . باکراد پانزده ساله بادختر مزبور ازدواج کرد . بدین طریق دارژان بعنوان قیمومت بطور مدام زمام امور را بکف خویش گرفت و بر تق و وفق مهمات و معضلات کشور پرداخت . دارژان با کمال تزویر و ریا ابتدا با کراد را مطمئن ساخت که بهیچوجه در صدد کسب نفوذ و اعمال قدرت نمیباشد . بدین طریق سلطان جوان که سلیم الطبع و نیک فطرت بود ، کاملاً بنا مادی اظهار اعتماد نمود و هرگز بمخیله اش خطور نکرد که اهریمن خاین مشغول طرح توطئه ای علیه او میباشد . دارژان تمارض کرده خود را ب بیماری زد و از پادشاه تقاضای عیادت نمود . باکراد با کمال نیک نفسی از نامادری عیادت بعمل آورد ، ولی زن خاین که قبلاً کسانی را در گوشه و کنار اقامتگاه خود پنهان ساخته بود ، در این موقع دستور داد دست و پای سلطان جوان را ببندند و بقلعه کوتائیس (۱) که مرکز کشور و فرمانده آن فرمانبردار دارژان بود ، اعزام دارند ، و خودش نیز بلافاصله به سرعت تمام بآنجا رفت و دستور احضار تمام بزرگان و اشراف کشور را که ریزه خور خوان و مورد اتکای وی شمرده میشدند ، صادر کرد و درباره تعیین مقدرات پادشاه محبوس و مغلول پنج روز با آنان بکنکاش و مشاوره پرداخت . بعضی از این رجال در نظر داشتند که باکراد میرزا اعدام شود و برخی دیگر معتقد بودند که چشمانش در آورده شود ، و نظریه عده اخیر اکثریت داشت و بدین طریق سلطان جوان از نعمت بینایی محروم گشت ، این حادثه هائله هشت ماه بعد از انجام مراسم عروسی بوقوع پیوست و بطوریکه میگفتند هنوز در این موقع جوانک شربت وصال ننوشیده بود .

در میان اعیان و اشراف طرفدار دارژان ، مردی بنام واکتائیکل

وجود داشت که ملکه محیل شیفته و دلباخته وی بود، بهمین جهت بلافاصله با رجل مورد نظر خویش بساط عروسی براه انداخت و او را در قلعه کوتائیس سلطان کشور ایمیریت خواند. اما این اقدام موجب تحریک شدید و حس حسادت رجال و بزرگان دیگر کشور را فراهم ساخت. که خود را کاملاً موهون و خوار احساس می‌کردند. بهمین جهت از دارژان بریده بجبهه مخالف او پیوستند و اسلحه بدست گرفته بجنک برخاستند؛ و برای پیشرفت کار از سلاطین گوریل و کلشید استمداد کرده و گفتند که سرزمین ایمیریت متعلق بکسی خواهد بود که در معاونت بایشان پیشقدم باشد. و ومکی دادیان (۱) پادشاه کلشید با تمام قوای کشور خویش در هجوم پیشدستی کرد و بلافاصله مالک تمام قلمرو دارژان باستانی قلعه کوتائیس گردید. استحکامات این محل تحت محاصره قرار گرفت. ولی نظر بقصدان توپ و توپخانه از گرد فرو گرفتن کوتائیس جز آزادی عبور و مرور بهره‌ای نگرفتند و حتی اگر چاره جویی یکی از رجال کشور اوتیاشیکایزه (۲) نبود مدت محاصره خیلی بیشتر طول میکشید. او تدبیری اندیشید که بنیروی زور اجرای آن غیر مقدور بود. اوتیا بداخل قلعه رفته روبه صفخانه خود را پیاپی دارژان افکند و خود را مظلوم و محروم، بی‌پناه و بیچاره جلوه گرساخت و تقاضای عفو و بخشش نمود و استدعا کرد که در مقابل فجایع پادشاه کلشید وی را پناه دهد. دارژان گرفتار خدعه گشت و از مشاهده حرارتی که اوتیا در راه منافع مخصوص وی نشان میداد کاملاً فریب خورد، این شخصیت سیاستمدار وارد جرگه شورای

(۱) Vomeki Daeian

(۲) Ottia checaizé

سلطنتی دارژان گردید. این شورا از مدتی پیش در نتیجه ورود اسقف تفلیس (۱) و کاتولیکوس (جاثلیق) گرجستان عظمت خاصی پیدا نموده بود، این رجال را نایب السلطنه کشور مزبور بدینجهت اعزام داشته بود که محارم و معتمدین بملکه خیانت نوزند.

خلاصه علی رغم دانش و ریش اینهمه بزرگان، هیچیک از آنان ملتفت این اغفال نگردیدند. او تیا در حضور تمام اعضای شورای سلطنتی خطاب به دارژان چنین گفت: یگانه راه نجات و طریق صواب در وضع فعلی آن است که برای دفع پادشاه کاشید بایستی بترکان عثمانی متوسل شد، و صلاح آنست که ملکه شوهر خویش را باستانبول گسیل دارد و از سلطان عثمانی استعانت جوید و پایه های سلطنت خود را استحکام بخشد، بعلاوه کشور ایمریت باج گزار باب عالی بشمار میرود و خلیفه ترك حق دارد که باقوای خود برای استقرار مقام سلطنت و دفع آشوب و فتنه در این سرزمین اقدامات کافی بعمل آورد. دارژان از ته دل شیفته این پیشنهاد گشت، و هنگامیکه او تیا شخصاً آمادگی خود را در اجرای نقشه مزبور اعلام و اظهار داشت که حاضر است شخصاً و اکتانگل (۲) را بدربار عثمانی هدایت نماید، ملکه تشکر و تقدیر عادی را نسبت بوی کم دانسته بمنظور انجام مراسم سپاسگزاری صمیمانه و کامل، خویشتن را بیای پیشنهاد کننده انداخت. و اکتانگل برای سرعت عمل و اختفای نقشه یش از دو کس را به همراه خویش نبرد.

او تیا شیکازه، هادی محیل بدین طریق شکار گرانها را در آغاز

(۱) Tibilis

(۲) Vactangle

شب از محفظه استحکامات خارج و در مدت کمتر از یکساعت از طریق بیراهه ها ویرا بار دو گاه دشمنان هدایت کرد. پادشاه کاشید دستور داد چشمان واکتائگل را در آورده بخدمت دارژان بفرستند، تا از سر نوشت شوم شوی خویش آگاه شود. این حادثه چنان ملکه را مضطرب و مشوش ساخت که پاك خود را بباخت و چنان اراده و تصمیم از وجودش سلب گردید که کمی بعد آن حصن حصین را تسلیم دشمنان نمود و تمام دفاين و خزاین قلعه در معرض نهب و غارت و تاراج و یغما قرار گرفت.

از ثقات شنیدم که پادشاه کاشید از استحکامات پله های قصور سلاطین کوتائیس غنائم سرشار و ثروت بیشماری بغارت از نقره ناب بود

برد که از جمله محمولات سه عراده انباشته از ظروف و اثاث سیمین را ذکر میکند. سلاطین ایمریت چنانکه میگویند چنان ثروت بیکرانی داشتند که در کاخ مسکونی آنها تقریباً همه چیز از نقره شمش بود، و حتی پله های قصر را از نقره ناب ساخته بودند. این روایت کاملاً قابل قبول است، زیرا در کشوری که اینقدرها از مواهب طبیعت بهره مند و از حیث بازرگانی و تجارت موقعیت شایان توجهی دارد؛ و مجاور با ممالکی است که در روزگار گذشته ثروتمندترین نقاط جهان بشمار میرفته، و بعلاوه علی الظاهر ضرب سکه در آن رواج نداشته، همچنان که فعلاً نیز خیلی کم مسکوکات دیده میشود، اینقیل تجملات شگفت انگیز هیچگونه استبعادی ندارد. پادشاه کاشید سلطان و ملکه ایمریت، دارژان اهریمن و شوهرش واکتائگل تیره بخت را به همراه خویش برد، ولی دو شخصیت روحانی عالیمقام را با تجلیل فراوان بخدمت نایب السلطنه گرجستان اعزام داشت. چنانکه میدانیم روحانیون مزبور برای

هدایت ومشورت بحضور پرنسس آمده بودند .

شهنواز خان نایب
نایب السلطنه گرجستان شهنواز خان (۱) نام
دارد که از اولاد سلاطین اخیر این کشور است، ولی
برای احراز مقام نیابت سلطنت گرجستان از طرف

ایران، بآئین اسلام گرویده است. نایب السلطنه فقط دوزن عقدی دارد که هر دو
مسیحی اند، و یکی مسماء بمریم (۲) که خواهر پادشاه کلشید، لیوان (۳)
میباشد که این داستان را ما با نام وی آغاز کردیم. پرنسس ماری پس از
استماع سرگذشت برادر زاده خویش، و اینکه چگونه شیلاکی شوم
وارث قانونی ایمیریت سلطنت را بنفع پسر قبلی خویش از پادشاهی محروم
ساخته است، اعلیحضرت شوهر خود را تحت فشار قرار داده و خواست
که نایب السلطنه از حقوق برادر زاده اش دفاع نماید و او را بعنوان وارث
حقیقی و قانونی در تخت سلطنت پدیری مستقر سازد. نایب السلطنه گرجستان
ابتدا چنان صلاح دانست که در انجام این امر بزور و جبر متوسل نشود.
کشور کلشید با جگزار خلافت عثمانی بشمار میرود، و بهمین جهت او
نمی‌توانست بدون اطلاع قبلی و جلب رضایت خاطر شاهنشاه ایران،
بجنگ مبادرت ورزیده بخصم فیروز و فائق آید. ولی بلافاصله برای انجام این
مقصود فرصتی مناسب بدست آمد، توضیح آنکه بعد از اینکه پادشاه
کلشید چنانکه مذکور افتاد، بکشور ایمیریت هجوم آور گردید، دارزان
که از منسوبان نزدیک نایب السلطنه گرجستان و تربیت شده این نهادند،
و شوهرش واکتانگل و دیگر بزرگان و رجال طرفدار وی به شهنواز خان

(۱) Chanauascan (chânvas- Khôn)

(۲) Marie

(۳) Levan

پیشنهاد کردند در صورتیکه مقام نیابت سلطنت پادشاه کلشید را از ایمریت طرد نماید، آنها نیز حاضرند که آرخیل (۱) پسر ارشد او را با سلطنت ایمریت بردارند. شهنواز خان شاهنشاه ایران را از این پیشنهاد مستحضر ساخت و اظهار داشت که فقط موافقت اعلیحضرت کافی است که وی پیروزمندانه ممالک ایمریت و کلشید را با امپراطوری ایران ملحق سازد، شاهنشاه نیز در این مورد اظهار رضایت فرمود. نایب السلطنه فی الفور بجمع آوری قوا پرداخته بسوی ایمریت رهسپار گردید، اما پس از هجوم و ورود وی باین کشور، خبر رسید که یکی از بزرگان گرجستان سر بطغیان برداشته و علم مخالفت بر افراشته است و اینک با استفاده از غیبت وی مشغول نهب و غارت آن سر زمین است. شهنواز خان عقب برگشته قوای خود را متوجه یاغی ساخت، او را شکست داده و اعدام کرد و آنگاه دوباره بصوب ایمریت تاخت.

اعیان و اشراف ایمریت که از نایب السلطنه استعانت جسته بودند، چهار هزار سپاهی جمع آوری کرده بودند و البته این قوای مسلح نسبت بوسعت آن کشور بسیار بزرگ و مهم است؛ بعلاوه مدام تعداد قوا افزایش می یافت، زیرا عده ای از ترس و وحشت و گروهی از فرط علاقه و محبت بقوای مسلح می پیوستند. شهنواز خان در سرزمین ایمریت و کلشید با هیچگونه مقاومتی مواجه نشد. و ومکی (۲) پادشاه کلشید بر سرزمین سو آنها (۳) واقع در اعماق جبال قفقاز عقب نشینی اختیار کرد. نیروی سواره نظام بهیچوجه نمیتواند باین مناطق دست یابد. بدین طریق

(۱) Archyle

(۲) Vomeki

(۳) Souïanes

سلطان گرجستان فقط بنهب و تاراج کشور پرداخت و غنایم هنگفتی از ممالک مزبور همراه آورد. بطوریکه میگویند قسمت اعظم ظروف و اسباب زرین و سیمین که در کاخ وی انبار شده از غنایم مزبور است. نایب السلطنه نواده لیوان، برادر زاده (زن) خویش را که وارث واقعی پادشاهی کشور کلشید بود، بر تخت سلطنت مستقر ساخت؛ یکی از خواهرزادگان خویش را نامزد وی نمود و قرار شد عروس را عنقریب اعزام دارد. آنگاه آرخیل فرزند ارشد خود را پادشاهی کشور ایمریت برداشت و مراسم تاجگذاری با شکوهی بعمل آمد، با همه اینها شهنوازخان نمیدانست چگونه مشکل وومکی را حل نماید. او میخواست از جولان سلطان فراری مزبور در اعماق جبال جلوگیری نماید، زیرا بیم آن را داشت که پس از معاونت وی، وومکی دوباره باین حدود مراجعت و موجبات مزاحمت سلاطین جدید را فراهم بیاورد. یکی از رجال ایمریت بنام کوتزیا (۱) نایب السلطنه را از این نگرانی خلاص کرد. این شخصیت نامه ای به سو آنها نگاشت و تذکر داد که شهنوازخان جز نابودی وومکی نظر دیگری ندارد، اینک اگر آنها سلطان فراری را مقتول سازند، پادشاهای شایان توجهی خواهند یافت، ولی در غیر این صورت نایب السلطنه بچنگ و محاربه خواهد پرداخت. سو آنها این نقشه را کاملاً اجرا کردند و سر پادشاه پناهنده را بریده بحضور سلطان گرجستان ارسال داشتند. نایب السلطنه بدین طریق بکشور خویش مراجعت نمود، ولی دو پادشاه نایب ایمریت، با کرادووا کتانگل (۲) را نیز با خویشان همراه برد تا مبادا آنها در غیاب وی با اقدام سوئی بنفع

(۱) Kotzia

(۲) Baerad, Vactangle

خودمبادرت ورزند ، وشاهزاده خانمهای آنانرا نیز در کوتائیس گذاشت .
 شهنواز خان این اقدام جانگداز و فراق خانمانسوز را بملاحظه
 حال فرزند خویش ، پادشاه ایمریت بموقع اجرا گذاشت . اما این سلطان
 جدید چنان شیفته زن باکراد بود که میل داشت او را با جبار از دست
 شویش در آورده بعقد ازدواج خویش دریآورد .

خیانت جدید
 اعیان و اشراف کشور
 بعد از عزیمت نایب السلطنه گرجستان بسیاری
 از بزرگان ایمریت بتوطئه علیه سلطان جدید
 پرداختند. عده ای از اشراف در نتیجه بد رفتاری
 مقامات عالیه رنجش حاصل کرده بودند ، و گروهی دیگر نیز طاقت تحمل
 اقتدار مافوق الطاقه کوتز یار انداشتند . این شخصیت مقام صدارت عظمی را
 داشت و فوق العاده مغرور و متکبر و نسبت ب بزرگان کشور بسیار سختگیر
 بود . اعیان و اشراف مزبور با پاشای آکالزیکا (۱) بمکاتبه پرداختند ،
 و چنین نگاشتند که مایه تعجب است که فرمانفرمای ترکان عثمانی با کمال
 بی اعتنائی شاهد تاخت و تاز نایب السلطنه گرجستان در ممالک باجگزار
 بابعالی میباشد .

جناب پاشا ملاحظه میفرمایند که چگونه نفوس این کشورها را
 بعبودیت واداشته و سلاطین رسمی وقانونی را با سارت میبرند و اولاد خویش
 را بسلطنت نصب میکنند. اینک استدعا مینمائیم که معلوم بفرمایند ،
 آیا باب عالی تصمیم به تسلیم این مملکت به او و هوس ایرانیان دارد و
 یا اینکه از ترس و بیم آنان این مسئله اینقدر مهم و مربوط بشئون مقام

(۱) Acalziké (کشور است در سرحد ایمریت و تابع ترکیه عثمانی - شاردن)

خلافت عثمانی را بسکوت میگذراند .

پاشا پاسخ داد که موضوع تاخت و تاز نایب السلطنه گرجستان بیابعالی گزارش داده شده است ، و اینک عنقریب منتظر دریافت دستور از دولت متبوع خویش میباشد که بمحض وصول جواب مفاد آن باطلاع بزرگان ایمریت خواهد رسید .

کمی بعد فرمانفرمای عثمانی اعلام کرد که دستورات موعود واصل گشته است و اینک بمحض الحاق قوای اعزامی پاشای قارص و ارضروم (از استانهای ارمنستان - شاردن) بنیروی مسلح ما ، در استخلاص و آزادی شما از سلطه گرجیان اقدام خواهیم کرد ، و ضمناً لازمست شما نیز بقدر مقدور در گردآوری قوای لازم بکوشید و آماده الحاق بما باشید و سعی نمائید که کوتزیا را بقتل برسانید که مبادا عظمت قوا و حزم و احتیاط و اعتبار وی مارا با عدم موفقیت مواجه سازد . و بالاخره بدین- طریق سلطان جدید ایمریت از فروغ تدبیر و هدایت یک شخصیت مهم و مدبر محروم گردد .

توطئه گران اصلی عبارت بودند از پیشکار کل خانواده سلطنتی و اسقف اعظم ، ژانائل . این دونفر برای پیشرفت کار یکی از اشراف وابسته بکوتزیا را داخل دایره خویش ساختند و وعده کردند که دختر پیشکار کل را بقدر ازدواج وی در آورند ، و اراضی متعلق بکوتزیا حسب الامر پاشای ترك بوی تعلق بگیرد و کلیه این امتیازات بشرط خیانت بمخدوم و مقتول ساختن او تحقق خواهد یافت .

خاین غدار مزبور این پیشنهادات را پذیرفت و شب هنگام ، موقعی-

که بمداوای کوتزیامشغول بود، این شخصیت مدبر و معظم را بقتل رسانید. این ضربه شدید و هولناک پرده از کار توطئه گران بر افکند و آنها را جسور و جری ساخت. تمام رجال مخالف و بزرگان منافق دست باسلحه بردند و پاشای آکالزیکا نیز بسرعت در حرکت آمد و بدین طریق پادشاه سخت مضطرب و مشوش و مات و مبهوت گشت، و فی الفور مراتب را باطلاع پدرش، نایب السلطنه گرجستان رسانید. نایب السلطنه با ارسال دستورات لازم و تبلیغ تدابیر مورد لزوم، اعلام داشت که اندکی بعد با قوای مسلح بامداد و مساعدت فرزند خویش خواهد شتافت. اما پاشای عثمانی بانهایت سرعت و بدون فوت وقت به ایمریت هجوم آورد و مانع الحاق و امداد پدری سرگردید، و چنان برق آسا بعمل پرداخت که پادشاه جوان بزور و زحمت زیاد فقط جان خود را نجات داد و پیش پدر شتافت. در این موقع خبر رسید که پاشای ترك سرتاسر کشور را اشغال و در کوتایس، مرکز کشور پادگانی (ساخلو) مستقر ساخته است. وصول این خبر وحشت اثر موجب مراجعت نایب السلطنه گرجستان گردید، او جرئت نورزید که بدون کسب دستور از شاهنشاه ایران بمقابله مهاجمین عثمانی بپردازد.

در فرمان صادره از مقام خلافت عثمانی پاشای آکالزیکا استدلال شده بود که چون خلقهای ایمریت و کلشید از آزادی و استقلال خویش جز تهاجم و تطاول بکشور یکدیگر، استفاده ای نمیرند، لذا امپراطوری ترکیه در صدد اشغال اکثر نقاط مهم و مستحکم ممالک مزبور برآمده است. پادشای عثمانی این دستور باعالی را موبوموقع اجرا گذاشت و در پرده

استارنیات امپراطوری عثمانی را مخفی ساخت ، کوتایس ، مرکز مستحکم کشور ایمریت را اشغال و قوای ترك را در آنجا مستقر کرد . آنگاه پاشای عثمانی اعیان و اشراف کشور را دعوت و از آنان نسبت پادشاه جدید که گماشته تر کیه بود ، سوگند وفاداری گرفت . سلطان تازه فرزند پادشاه گوریل و يك شخص روحانی و راهب پیرو طریق سن - بازیل بود و پس از جلوس بتخت سلطنت لباس رهبانی را ترك گفت .

هنگامیکه پاشای ترك در کشور كوچك ایمریت مشغول رتق و فتق و تنظیم و ترتیب امور بود ، پادشاه کاشید شرف حضور یافته اظهار عبودیت و بندگی کرده و حاضر بتسلیم سرخویش بسرو عثمانی گشت ، و رسما اعلام کرد که با جگزار با بعالی بوده و هست ، و نایب السلطنه گرجستان با استقرار وی بتخت سلطنت کاشید جز احقاق حق و تسلیم تاج و تخت اجدادی به وارث قانونی کاری نکرده است . فرمانفرمای عثمانی پس از دریافت تحف و هدایای گزاف ، این اظهارات سلطان کاشید را با رضایت خاطر تلقی و سلطنت وی را تصویب کرد ، آنگاه بمقر حکومت خویش آکالزیک مراجعت نمود و هنگام بازگشت دارژان فتنه انگیز و ملکه کشور ایمریت را که آرخیل تیره بخت توفیق نیافته بود با خود بیرد ، همراه خود برد .

این حوادث در سال هزار و شصت و پنجاه و نه میلادی وقوع یافت اما پاشای ترك ، از قلمرو ایمریت خارج نشده بود که بزرگان و رجال کشور از سبکسری و غدر و خیانت خویش سخت مشوش گشته از تبعیت او امر پادشاه جدید سر پیچیدند ، آنگاه کسانی را بحضور نایب السلطنه گرجستان اعزام و بشکوه و شکایت از سلطان گماشته امپراطوری عثمانی پرداختند و استدعا کردند که باز همان با کراد ناینارا با سلطنت ایمریت برگرداند.

نایب السلطنه از بیم آنکه مبادا در پشت پرده این پیشنهاد اعیان و اشراف دسیسه و توطئه‌ای نهفته باشد، با تقاضای آنان موافقت بعمل نیاورد ولی در پاسخ اظهار داشت در صورتیکه بزرگان ایمیریت در حقیقت مخالف حکومت سلطان جدید هستند، او را نایبنا سازند و بدین طریق صمیمیت خویش را با ثبات رسانند، البته پس از انجام این مراحل باکراد بمقر سلطنت مراجعت خواهد یافت. بزرگان و رجال ایمیریت این پیشنهاد را با کمال رضایت خاطر طابق النعل بالنعل بمرحله اجرا گذاشتند، چشمان پادشاه خویش را در آوردند، آنگاه سلطان نایبنا معزول را بدربار برادرش، سلطان گوریل ارسال داشتند. بعد از انجام این تشریفات نایب السلطنه باکراد را بسلطنت ایمیریت اعزام داشت و یکی از خواهر زادگان خویش را که اخت معقوده پادشاه کلشید بود، بعقد ازدواج وی در آورد.

داستان زندانی زیبای
قهقاز
پادشاه کلشید جوان، باکراد نیز از نعمت بینائی محروم بود. رجال و صاحبمنصبان عالیه مقام

دربارهای کلشید و ایمیریت سلاطین مزبور را تحت نفوذ و سیطره خویش داشتند، و چون بزرگان هر دو مملکت باهم نزاع داشتند، مخدومین خویش را نیز باعلان جنگ با یکدیگر وادار کردند. بالتلیجه سلطان کلشید مغلوب و با زن خویش زندانی گشت، فقط دو ماه بود که این ملکه از طرف نایب السلطنه بدربار کلشید فرستاده شده بود، و پس از این حوادث مردم چنان شایع کردند که باکراد از این ازدواج تمتعی نبرده و اصل اشربت وصال ننوشیده است. ملکه کلشید بسیار زیبا و فتان و آیت و جاهت بشمار میرود.

من در این کشور مهرویان زیبای بسیاری دیده‌ام، ولی هرگز

چنان زن رعناودلفریب مشاهده نکرده‌ام. این شمع مجلس مسئول حقیقی و محرک واقعی عشاق پروانه صفت است: خون مردم بر گردن نگاههای جگر سوز و جانگداز، چشمان فتنه‌انگیز و امید بخش و نوید دهنده‌ی میباید! تمام حرکات و سکنات وی حاکی از آغوش باز بروی طالبان مشتاق است. ژاناتیل (۱)، اسقف عالیمقام که ذکرش سابقاً بمیان آمده و یکی از رجال مشهور کشور ایمیریت بشمار میرود، بمحض رویت قرص روی ماه وی شیفته و دلباخته‌اش گردید. این شخصیت خرپول و ثروتمند، با تقدیم تحف و هدایا ملکه مه‌لقا را اختصاص بخویش داد و در میان عموم چنان باوی رفتار میکند که انگار معقوده رسمی او است. حيله و حقه‌ای که این روحانی عالیمقام برای استفاده از وجود این زندانی زیبا بکار زد و ملکه را بتوقف دائم در ایمیریت واداشت بسیار شگفت‌انگیز و در عین حال مسخره‌آمیز میباید.

اسقف ابتدا با تعریف و توصیف و جاهت و صباحت ملکه اسیر کلشید، تمایلات باکراد نایینای بیچاره را سخت تحریک و تهییج کرد و آنگاه توصیه نمود که سلطان ایمیریت و جیهه زندانی را بعقد خویش در بیاورد. اسقف اعظم خطاب به باکراد چنین گفت: «اعلیحضرت همایونی منکوحه خویش را از دست داده‌اند و پاشای عثمانی علیاحضرت را با خویش برده و خدا میداند چه بلائی بسر ایشان آورده است. خواهر زاده نایب السلطنه گرجستان که نامزد اعلیحضرت میباید، بسیار کودک و خرد و معلوم نیست که چه موقعی شما خواهید توانست باوی بکنار آئید و شربت وصال بپیشید! صلاح چنانست که اعلیحضرت با ملکه



مقبره مؤمنه خاتون از آثار باستانی نخجوان

کلشید ازدواج فرمایند ، این شاهزاده خانم خواهر نامزد شما است، و اینک بدین طریق در حقیقت اعلیحضرت با دختر خاله ملکه سابق ایمریت که بدست پاشای امپراطوری ترکیه با سارت افتاده، عقد زناشویی می بندند ، در صورتیکه زندانی زیبا از حیث و جاهت بر ملکه سابق فوق العاده برتری دارد و فی الواقع زنی بدین کمال و جمال هرگز نصیب سلطان نخواهد شد .

پادشاه ایمریت بطیب خاطر باین پیشنهاد رضایت داد، در صورتی- که بدین ترتیب آلت دست اسقف اعظم قرار گرفت ، زیرا استفاده های سلطان روحانی از ملکه جدید خیای بیشتر از سلطان جسمانی کشور ایمریت بود. پرنسس نیز با آغوش گرم از این پیشنهاد استقبال بعمل آورد و از صمیم قلب ازدواج جدید را برای خویش مبارك و میمون شمرد .

اما همه میدانستند که پادشاه کلشید معقوده
خویش را فوق العاده دوست میدارد و هرگز
حاضر نخواهد شد زنش را بسلطان ایمریت
واگذار نماید بهمین جهت در صدد بر آمدند

داستان کلاه شرعی که
بسر پادشاه کلشید
گذاشتند

که يك کلاه شرعی درست نمایند و بدین طریق علی الظاهر با رعایت موازین عدالت ملکه محبوب را از دست وی خارج سازند . سلطان ایمریت خواهر بیوه ای داشت که در دربار برادر زندگی میکرد و ما ذکر وی را آورده ایم، توطئه گران که در رأس آنها اسقف اعظم قرار داشت، به بیوه زن پیشنهاد کردند که بجای ملکه زیبای زندانی بمقام ملکه کلشید ارتقا خواهد یافت، مشروط بر اینکه کاری نماید که سلطان کلشید را در بستر خویش غافلگیر سازد . البته اجرای این طرح اهریمنی بیچوجه

صعوبت نداشت، زیرا خواهر حيله گر و جوان و خوش اندام يك پادشاه اشكالی ندارد که سلطان جوان سادۀ اسیری را بدام بیاندازد. بالاخره این دو نفر را باهم در بستر گیر آوردند، و فی الفور عقد ازدواجشانرا باهم منعقد ساختند و در همان آن قرار نکاح ملکه کلشید نیز با پادشاه ایمیریت ممضی و مختوم گشت.

بعد از از انجام مراسم این دو ازدواج جدید و نیکو، سلطان کلشید را آزاد کردند و روانه کشور خویش ساختند و در هنگام وداع او را بتصاویر مقدس و ایمان مغلظ سوگند دادند که هرگز در صدد متار که با ملکه جدید بر نیاید و مادام که مشارالیها زنده است، زن دیگری اختیار ننماید.

پادشاه کلشید بمحض مراجعت بکشور خویش در صدد کینه جوئی و انتقام بر آمد و بایران و ترکیه شکایت برد. فی الفور سفرایی بدربار نایب السلطنه گرجستان و پاشای آکالزیکا اعزام و مراتب شکوه و شکایت خود را دایر بنهب و تاراج کشورش از طرف سلطان ایمیریت و ربودن ملکه کلشید اعلام داشت. در این موقع پاشای عثمانی از غدر و خیانت قاطبۀ اعیان و اشراف کشور ایمیریت و طغیان و عصیان آنها علیه سلطان گماشته امپرا-طوری عثمانی، سخت بر آشفته بود؛ و پادشاه گوریل، برادر سلطان معزول نیز از فرمانروای بابعالی استمداد و مصراً تقاضای انتقام شدیدی را داشت. دارژان طرار نیز با استفاده از وجاهت و صباحت خارق العاده خویش بتحریر و تهییج خشم پاشای عثمانی میپرداخت و بادلبری و عشوه گری گفتار و کردار خویش را توجیه نموده، اظهارات خود را منطقی جلو گر میساخت. بطوریکه بالاخره چنان پیشرفت پیدا کرد که پاشای بابعالی قول داد که

او و شوهرش را که در دربار نایب السلطنه گرجستان اسیر بود، به سلطنت ایمیریت منسوب نماید، و البته استخلاص شوهر منوط به کفایت و کیاست خود دارژان بود، چنانکه در این طرح نیز توفیق پیدا نمود و شریک زندگانی خویش را که تحت نظر اسقف اعظم گوری (۱) بازداشت بود، با مهارت و فطانت عجیبی ربود و به آکالزیکا مقر فرمانفرمای عثمانی برد. پس از اجتماع و حضور زن و شوهر، پاشای ترک آنها را بمعیت خویش به کشور ایمیریت برد. عامل عثمانی سر تاسر مملکت را نهب و تاراج و قتل و غارت کرد. سلطان و ملکه بقلعه‌ای موسوم به راجیا (۲) واقع در کوهستان قفقازیه که از دسترس لشکریان ترک خارج بود، پناهنده شدند. پاشای عثمانی دارژان و شوهرش را در تخت سلطنت ایمیریت مستقر ساخت و پس از اخذ سوگند وفاداری نسبت بآنها از بزرگان و رجال مملکت و قاطبه مردم ایمیریت، و گرفتن چندین شخصیت عالیمقام بعنوان گروی به آکالزیکا مراجعت نمود. فرمانفرمای ترکیه با انبوه عظیمی از اسیران معاودت کرد، ولی از لحاظ غارت و تاراج کمتر چیزی بگیریش آمده بود، زیرا در طی پنج سال اخیر این سومین غارت و یغمای سرزمین ایمیریت بدست ترکان و ایرانیان شمرده میشد.

تقدیر چنان بود که دارژان مدبر و مفتن در نتیجه
اعتماد بیحد حصر خویش از میان برود: یکی
از بزرگان کشورش چنانکه دیدیم با استفاده
از روح زود باوری وی، او را شیفته و فریفته خویش ساخت و به پرتگاه

ء قیت شوم ملکه
مدبر و مفتن

(۱) Gori

(۲) Ratchia

مهیّب و مخوفی که سزای چنان زن ساده لوحی است ساقطش کرد و یکنفر دیگر نیز با استفاده از همین نقطه ضعف او را بیچاه ویل سرنگون نموده گرفتارشوم ترین سر نوشت بشری ساخت . این شخص اخیر همان آدم حیلہ گری بود که ، کوتزیا صدر اعظم کشور ایمریت را با غدرو خیانت بقتل رسانیده و خودش نیز کوتزیا نام داشت . این مرد خاین و غدار در نتیجه ارتکاب قتل مزبور سخت معروف و نامبردار و صاحب اقتدار گشته بود . او بهیچوجه بیپاشای عثمانی سرفروود نیاورده بود ، زیرا در جبهه مخالفین دارژان قرار داشت و یمناک بود که مبادا سر در سودای این مخالفت بگذارد . خلاصه کوتزیا پس از عزیمت ترکان به پرنسس چنین نگاشت نظر بسوء رفتاری شماری که از باکراد و تمام بزرگان و رجال حواشی دربار وی نسبت بخویش مشاهده کرده است ، مادام الحیات خصم خونین آنها خواهد بود و اینک اگر علیا حضرت ملکه در مقام وساطت بین او و پاشای عثمانی بر آید ، و اراضی و املاک مضبوطه وی را مسترد سازد و متعلقات رئیس خانواده باکراد را به او منتقل کند ، حاضر خواهد بود که سلطان و ملکه را تسلیم حضور علیا حضرت نماید . دارژان با تمام این تقاضاها موافقت کرد و خاین مزبور بحضوری شتافت . ملکه برای اظهار کمال اعتماد و مراتب اطمینان خویش ، و اعلام آشتی صمیمانه و قلبی خود اقدامی کرد که در میان زنان و مردان این کشور معمول و متداول میباشد ، یعنی پستانش را در دهان وی گذاشت . این شیوه عموم مردمان ممالک این حدود است ، و نه تنها در کلشید و گرجستان و ایمریت متداول میباشد ، بلکه در میان تمام خلقهای ممالک همجوار آنها نیز رواج دارد و معمولاً با کسانی که ازدواج با ایشان غیر ممکن است ، با چنین ترتیبی مراسم قبول

فرزندی بعمل می آید. مرد دغا داپس از جلب ایمان و اطمینان کامل دارژان ، به باکراد اعلام داشت که با دار و دسته اش فی الفور بتهاجم پردازد و او نیز بنوبه خود زنده یا مرده ملکه و شوهرش را تسلیم سلطان خواهد ساخت. در روزی که با کراد بهجوم پرداخت ، کوتزیا تمارض نموده خود را بر ختخواب انداخت و آنگاه بملکه پیغام فرستاد که خبر بسیار مهم و شایان توجهی دارد که نمیتواند بغیر از شخص شخیص علیا حضرت بکس دیگر گزارش دهد ، بدین طریق دارژان را باقامتگاه خود خواند و بدام انداخت . هنگامیکه ملکه ایمریت مشغول عیادت بود و غیر از ندیمه هایش کسی همراه وی نبود ، بنا بدستور کوتزیا ، مأمورین مخفی و کثیرالعدد از کمین بیرون جسته ناگهان دارژان را گرد فرو گرفتند . ابتداندیمه ها اطراف ملکه جمع شده از او بحمايت پرداختند ، ولی بلافاصله با قوه قهریه متفرق گشتند و فقط یکی از آنمیان وفاداری بیشتری بخرج داده مخدومه خویش را در میان بازوان باغوش خود فشرد و خویشتن را سپر ملکه قرار داده بگوشه ای التجاجست ، اما آدمکشان هر دوی آنها را ازم تیغ بیدریغ گذرانیدند . در این موقع کوتزیا از بستر برخاسته برای دستگیری شوهر دارژان شتاب ورزید ؛ چنانکه میدانیم این بیچاره از نعمت بینائی محروم و جز تسلیم کاری نمیتوانست کرد ؛ و بدین طریق او را کوتزیا در بند کرده منتظر ورود باکراد گشت . پادشاه بمحض ورود اسیر را بحضور خویش خواند و چون آمدن وی را احساس کرد ، چنین فریاد زد : « خاین ! تو چشمان مرا در آوردی ، اینك من نیز دل ترا از سینه ات بیرون میکشم ! » پس از ایراد این جمله باهدایت درباریان خویشتن را بروی شوهر دارژان افکند و کورمال کورمال ضربات سهمگینی بحریف نایینا وارد آورد ، و آنگاه مأمورین بجان اسیر

ناینا افتاده ، قلبش را از قفسه سینه بیرون آورده تسلیم باکرادخونخوار کردند . باکرادیش از یکساعت دل دشمن رادر چنگال خون آلودخویش بفشرد و باخشم و غضب دهشتناکی آنرا پاره پاره ساخت .

ای کشته که را کشتی
تاکشته شدی زار !
این حوادث وحشتناک بسال هزار و ششصد و شصت و هفت اتفاق افتاد ، و از آن تاریخ تا سنه هزار و ششصد و هفتاد و دو هزاران وقایع دهشتناک و

وحشت انگیز دیگر در همین مناطق و ممالك اتفاق افتاده است . من این سوانح سهمگین را حکایت نمیکنم ، زیرا جز خونریزی و وحشیگری داستان دیگری وجود ندارد ، فقط میخوام عاقبت کوتزبای غدار را بگویم و این خاین نیز هدف و قربانی خیانت دیگری قرار گرفت و قاتلین وی نیز کیفر اعمال خود رادر چنگ شیکاریس (۱) یافتند ! شیکاریس قریه بزرگی است که از منطقه اسکندر (۲) دیده میشود و از قلاع مستحکم ایمیریت بشمار میرود ، در این محل قوای مسلح دو کشور کاشید و ایمیریت با هم تلاقی و بنبرد پر ادختند اما نکته شایان توجه آنست که يك عدالت طبیعی در سرتاسر تاریخ مردمان و خلقهای این ممالك کاملاً مشهود میباشد : آدمکشان بلافاصله کشته میشوند ! جنایتکاران فی الفور و بشدت و سرعت هر چه تمامتر کیفر می یابند ، و طوری این جنایات و مکافات مسلسل و منطقی است که آنرا جز مظاهر عدالت طبیعت بچیز دیگری نمیتوان حمل کرد . در سال هزار و ششصد و هفتاد و دو پاشای آکالزیکا (۳) تصمیم بنا بودی پادشاهان محقر دو کشور کاشید و ایمیریت گرفت و خواست که قلمرو

(۱) Chicaris

(۲) Scander

(۳) Acalziké

آنها را بسلاطین دیگری واگذار نماید؛ چون مدام نایره جنک بین دو سلطان مشتعل بود، نه بیم و نه امید پاشای عثمانی و نه احکام و فرامین وی تأثیری در روحیه آنها نداشت. وارث واقعی و قانونی سلطنت کشور کلشید در دستگاه وی زندگی میکرد؛ زیرا هنگامیکه وومکی دادیان (۱) پادشاه سرزمین مزبور شد، زن اسکندر، پسر لیوان (۲) که بیم آنرا داشت مبادا دارژان شیلاکی حسود جگر گوشه اسکندر را بقتل برساند، فرار اختیار کرده کودک را با خویشان همراه برد. ملکه مزبور خواهر پادشاه کشور گوریل (۳) بود و برادرش از ترس اینکه پناه دادن آنها ممکن است آتش خشم و غضب دارژان را مشتعل سازد، لذا بخواهر خود توصیه کرد که کودک را بدستگاه پاشای عثمانی ببرد. و شاهزاده خانم بدستور برادر بچه را پاشای ترک سپرد و کودک در شهر آکالزیکا تحت حمایت عامل بابعالی بزرگ گشته بود. مریان عثمانی بیچوجه در صدد تغییر مذهب و آئین وی بر نیامده و فقط باین اکتفا کرده بودند که طفل را تحت تأثیر شدید و نفوذ عمیق آداب و عادات ترکها قرار دهند. پاشای آکالزیکا بدین طریق تصمیم گرفت که این شاهزاده جوان را بر تخت سلطنت کلشید مستقر سازد، تا بدین ترتیب هم حق به حقدار برسد و ملک موروثی بوارث قانونی تعلق گیرد و در ثانی امید میرفت که سلطان تازه بیاعداات و نصف حکومت کند و رعایای کشور خویش را از ارتکاب حرکات وحشتناک و اعمال دهشتناک که سرتاسر مملکت را فرا گرفته است، بازدارد. اینست علت ورود ترکان بسرزمین کلشید؛ و سلطان مملکت گوریل نیز با ارتش

(۱) Vomeki Dadian

(۲) Levan

(۳) Guriel

خود بقوای عثمانی پیوسته و اظهار مسرت میکند که خواهرزاده اش پیداشاهی کلشید خواهد رسید و البته این امر مایه هزاران امید و نوید برای وی خواهد بود. فرمانفرمای ترکیه ابتدا بسرزمین ایمریت یورش برد و این کشور و پادشاه آن با کراد را تحت سلطه و سیطره خویش قرار داد.

ملکه ایمریت بهیچوجه گرفتار نگشت، زیرا اسقف اعظم ژاناتیل (۱) پانزده هزار اکو پاشای عثمانی رشوه پرداخته اجازه گرفت که بازن با کراد بهر جا که میخواهد برود و ضمناً مزارع و اراضی متعلق باسقف را طعمه حریق قرار دهند.

پاشای ترک پس از ورود به کوتائیس (۲)، به دادیان (لقب پادشاهان کلشید است - شاردن ۳) پیغام فرستاد که خود را معرفی و اظهار اطاعت نماید. دادیان پس ازوقوف بر جریان امر و اطلاع از قصد تغییر سلطنت در سرزمین کلشید بمقاومت پرداخته در قلعه روکس (۴) بتحکیم مواضع خویش پرداخت. در اینموقع کارزیا (۵) صدر اعظم دادیان بمنطقه لکسیکوم (۶) که یکی از نواحی کوهستانی قفقازیه و مسکن سوآنها (۷) است، فرار اختیار نمود و از آنجا ابخازیان (۸) را بکمک مخدوم خویش خواند. ابخازها آمدند ولی بجای کمک بغارت پرداختند و چنانکه گفته ایم،

(۱) Janatelle

(۲) Cotaïs

(۳) Dadian

(۴) Ruchs

(۵) Carzia

(۶) Lexicom (Latch-Kom)

(۷) Souïanes

(۸) نظامی گنجوی فرماید:

که از رزم رستم نیارد بیاد.

در ابخاز گردی است عالی نژاد

سیس بیرون رفتند .

پاشا پس از اتلاف یکماه از وقت خویش در انتظار شرفیابی دادیان و اخذ دستور از عثمانیان ، قشون خود را بسوی کلشید گسیل داشت . شنیدن خبر این حادثه وحشت اثر بود که مرا بفرار وادار کرد .

دریست و هفتم، پیش از طلوع آفتاب رئیس هیأت مبلغین تی آتن (۱) برای آوردن مقداری ظروف آلات و ذخایر خواربار که در منزلش باقی مانده بود ، حرکت کرد و ما را ترك گفت . من در نظر داشتم که بهمین منظور بهمرایه وی بروم ، ولی اود و ساعت پیش از برآمدن آفتاب رفته بود . مطران پس از ورود بمنزل خویش آنجا را مملو از پیشتازان پاشای ترك و پادشاه گوریل یافته بود ؛ مهاجمین راهب را با ضربات شدید چوب و چماق و اسلحه آلات مضروب و خواسته بودند میخند که او کلیسا را باز کند ، زیرا مدعی بودند که ثروت هنگفت خانه را راهب در معبد پنهان ساخته است . اما مطران با مهارت تمام بمحض مشاهده عساكر عثمانی کلید کلیسا را در میان خس و خاشاك انداخته ، و هر قدر که زجر و شکنجه اش داده بودند وی وجود کلید را اصلاً انکار و مطلقاً از تسلیم آن امتناع ورزیده بود . بالاخره تر که با ملاحظه مقام و منزلت روحانی راهب ، فقط بغارت قسمتی از البسه و پوشاك وی و اشیاء بی قدر و قیمت و خرد و سبك خانه اکتفا ورزیده ، از تاراج کتب و کاغذهای من نیز خودداری کرده بودند .

دریست و نهم یکی از اعیان کلشید باسی نفر عسکر مظفر شب هنگام بخانه مطران هجوم آورد و سرتاسر عمارت را منهدم ساخت . او تار و پود

چنین گفتند بزرگان
چو باید کرد کار !

منزل مرا بامید اینکه اشیای گرانبهای بسیاری در آنجا پنهان ساخته ام ، شکافته بود . این رجل بزرگ کلیه ظروف آلات ، صندوق واثاثیه وهرچه که ازبقیه السیف ترکان بدستش رسیده بود وغالباً اشیاء سنگین وزن وسبك قیمتی بیش نبودند ، غارت کرده بود . چنانکه حکایت کردم این رجل بیشرم دردل شب بمأوای من هجوم آورده بود، وچون برای نهب و تاراج وسیله روشنایی در دسترس خویش نداشته ، لذا اسناد ومدارک و کتابهای مرا مشعل ساخته است. تمام این کتب گرانبها ونفیس را من در هنگام حرکت ازپاریس بطرز بدیعی تجلید وتذهیب کرده بودم، اما غارتگر برای تسهیل اشتعال اوراق و صفحات ، جلد های آنها را کنده بود . خلاصه از آنهمه آثار نفیس حتی یکی نیز برای یادگار باقی نمانده بود .

در سپیده روزی ام من از این نهب و تاراج اطلاع بدست آوردم. آلام و اندوه من در اینموقع یدرك و لایوصف است ؛ هنگام غروب يك چاوش (۱) ترك بقلعه ای که من پناه بسته بودم ، وارد شد و گفت که از جانب پاشا آمده است. ساباتار (۲) صاحب قلعه بخارج رفت و پیام فرمانفرمای عثمانی را دریافت. نایب پاشای ترك پیغام داده بود که اینك من در مقابل استحكامات روکس (۳) متوقف میباشم وتعجب دارم که چرا شما در تبعیت پیشدستی نمیکنید و اظهار بندگی نمی نمائید ، زیرا کشور کلشید متعلق بمقام خلافت عثمانی است، و پاشا دستور داده است با موافقین امپراطوری عثمانی موافقت و مدارا و با مخالفین طریق مخالفت و خصومت سیرده

(۱) Chiaoux (Ctchaouch) متذکر میشوم منظور از چاوش در ترکیه عثمانی

گروهیان نظامی است : م

(۲) Sabatar

(۳) Levan

شود؛ و اینک گرمیخواهید قلعه و ثروت و زندگی و مکتب شما و هر چه که در داخل کاخ است محفوظ و از آسیب مصون بماند، لازمست فی الفور خود را بحضور پاشا معرفی و کسب دستور کنید. ساباتار جواب داد که پاشای ترك مخدوم متبوع من است، و من از لحاظ روح و جان ترك هستم نه کاشیدی و پس از استماع ورود مسعود حضرت پاشا، تصمیم داشته ام که افتخار زیارت و دستبوسی حاصل نمایم و اینک که نایب ایشان در رو کس تشریف دارد، علی الصبح برای کسب دستورات لازم شرفیاب خواهم شد. درسی و یکم شخصیت شریف صاحب قلعه با سی مرد مسلح بملاقات نایب پاشا شتافت و بعنوان هدیه چهار برده و یک فوجان نقره و مقدار معتنا بی ابریشم و مبلغی عسل و دیگر اغذیه و اشربه با خویشان همراه برد. ساباتار شامگاهان باردو گاه عثمانی فرارسید و مشاهده کرد که عده کثیری از اعیان و اشراف کاشید در آنجا اجتماع دارند. این رجال و بزرگان از بیم اسارت و ترس غارت و نهب مزارع و اراضی خویش، مثل او برای اظهار عبودیت و عرض بندگی حضور یافته بودند، نایب پاشای ترك به ساباتار اعلام کرده بود که بر حسب فرامین صادره از بابعالی بحضور پاشای عثمانی، لازمست کلیه قلاع و استحکامات کشور کاشید ویران و منهدم شود ولی معذا کله میل دارد که کاخها و قصور اشراف موافق اترک همچنان پایدار و استوار بماند، و بنا بامر مقام خلافت، لیوان (۱) که اینک در رو کس (۲) متحصن شده از سلطنت کاشید معزول و شاهزاده جوانی که در آکالزیکا (۳)، در دستگاه پاشای عثمانی پرورش یافته بمقام پادشاهی منصوب میشود، اینک لازمست که او نیز سوگند وفاداری نسبت پیداشاه جدید یاد نماید و یکی از فرزندان را

(۱) Quchs

(۲) Acalziké

بعنوان گروی تسلیم ترکها کند ، و هدیه ای بحضور پاشا تقدیم دارد . تحفه ای که قرارداد ساباتار (۱) تقدیم کند ، عبارت بود از ده نفر حوری و غلمان جوان و سیصد اکوی (۲) نقد یا ابریشم .

نمونه ای از ظلم و ستم دراول اکتبر ساباتار با دریافت فرمان تضمینی از امپراطوری عثمانی برای محافظت کاخ و مزارع ترکان عثمانی خویش ، مراجعت کرد . او تمام شب را برای تمهید و تدارك تحفه لازم بکار پرداخت و بعموم پناهندگان و مقیمین قلعه اعلام داشت که این فرمان تضمین را ترکهادر مقابل دریافت بیست و پنج برده و هشتصد اکو اعطا کرده اند ؛ آنگاه همه اینهارا نسبت پناهندگان سرشکن نمود . ازهر خانواده ای که چهار فرزند داشت ، یکی را بگرفت ، مشاهده این منظره دلخراش و زهر آگین ، یعنی جدا کردن يك جگر گوشه از آغوش مادر خویش ؛ غیر قابل تحمل و فوق العاده رقت آوراست . او بعد از این تشریفات فجیع و شنیع آنها را دود و مغلول و دست بسته تسلیم عمال ترك مینمود . من پرداخت بیست اکو ملزم گشتم .

ساباتار از همه اینها فقط قسمت معهود را بنایب پاشا تسلیم کرد و بقیه را خودش تصاحب نمود . زنان و کودکان ساباتار و تمام سکنه کاخ با مشاهده اینکه جوانترین پسر صاحب قلعه نیز با وی همراه است ، ناله و فریاد با آسمان برداشتند . کودکانی که بعنوان گروی تسلیم ترکها میشود ، اگر چه علی الظاهر برده و اسیر هستند ولی روزگار سیاه و تیره و تاری دارند ، چنانکه هیچگاه راه استخلاصی برای ایشان متصور نمیشد و معمولاً در سلك گروه عظیم

جوانانیکه در حرمرای خلافت ترکیه عثمانی پرورش می یابند منسلک میگردند. نایب پاشای ترك هدایا و تحف و گروگان را از ساباتار تحویل گرفت، و خود وی را نیز پهلوی خویش نگهداشت.

آمدند، گشتند، نایب پاشای ترك سه بار با اصرار تمام پیادشاه محصور سوختند و رفتند! در قلعه مستحکم روکس کلشید، تکلیف تسلیم کرد. این دژ متین توسط سوآنها که صدر اعظم

دادیان بدینجا فرستاده بود، محافظت میشد. این جنگجویان رشید بیشتر از خود پادشاه کلشید بحفظ و حراست قلعه اهتمام داشتند. صدر اعظم مدام به دادیان توصیه میکرد که با کمال شجاعت و شهامت مقاومت نشان دهد، و بعلاوه خود او نیز در خارج مقدمات هجوم و حمله بعساكر عثمانی را فراهم آورده است. بالاخره ترکها بعد از چهار روز محاصره متوالی روکس را ترك گفتند، ولی عده کثیری اسیر که بیش از دوهزار نفر بود با خویش همراه بردند و غنایم بیحد و حصری گیر آوردند. عساكر عثمانی چون مجهز بتوپ و توپخانه نبودند، لذا از گشودن قلعه عاجز ماندند. فرمانفرمای قوای ترك کلیه اعیان و اشراف کلشید را که اظهار عبودیت و بندگی کرده و سوگند وفاداری نسبت بسلاطین جدید یاد نموده بودند، با خویشتن همراه بود. حسب الامر پاشای عثمانی اسقف اعظم که پیادشاه گماشته بابعالی سوگند وفاداری یاد کرده بود، بمقام صدارت عظمای کلشید ارتقایافت و از طرف پاشای ترك برای خواستگاری دختر پادشاه ابخاز اعزام گشت.

قارمین شاید فکر کنند که ورود ارتش ترك به کلشید و خلع سلاح سکنه آن سرزمین، موجبات صلح و صفا را در این کشور فراهم آورد. اما

این يك خیال كاملا پوچ خامی خواهد بود : قشون عثمانی آمدند ، سوختند ، كشتند و رفتند ، سرتاسر مملكت را تاراج و نهب و غارت كردند ، ویش از پیش دامنه اغتشاشات را آتش زدند . زیرا تركها این سرزمین را بدو قسمت منقسم كردند . بخش نخست متعلق پادشاه گماشته بابعالی بود كه اعیان و اشراف آن سوگند وفاداری نسبت بسلطان جدید یاد کرده و گروكانها داده بودند ، بخش دیگر در حوزه اختیار دادیان ، پاشاه سابق كلشید باقیمانده بود .

در نتیجه این تفرقه و تقسیم ، نایره جنك بشدت در راه گرجستان

هر چه تمامتر مشتعل گشت . من در نتیجه

مشاهده این اوضاع و احوال تیروتار و غیر قابل تحمل ، تصمیم گرفتم بهر قیمتی كه تمام شود و با هر گونه بلایی كه مواجه گردم خود را بگرجستان برسانم . در كلشید من مدام گرفتار انواع و اقسام مصایب و بلیات بودم و نزدیک بود كه ازین پروم . لیوان پادشاه مستقل كشور اعیان و اشراف مطیع امپراطوری تركیه را تحت تهدید قرار داده ، دارائی و املاك و قصور و كاخهای آنان در معرض نابودی واقع شده بود . ساباتار هنوز هم با تركان بود ؛ فرزندان او كه در قلعه حكومت داشتند ، در آدمكشی و كلاهبرداری شهره آفاق و در راهزنی بی نظیر بودند . من مدام گرفتار اضطراب و تشویش و ترس و ییحد و حصری بودم . تهیه و تدارك غذا و خوراك بی نهایت صعب و سخت ، و یأس و حرمان نوكران مرا متعیر و بیچاره ساخته بود ، بطوریکه بحالت نزع افتاده میخواستم زندگی را بدرود بگویم . بالاخره اینهمه علل و اسباب موجب آن شد كه علی رغم نا امنی شدید و حوادث ناگوار زمان جنك ، از كشور كلشید درروم و بسوی گرجستان روی آوردم ،

و در صورتیکه هنوز در خود توانایی اجرای این اقدام را احساس میکنم از حرکت باز نایستم. من در صدد پیدا کردن چند نفر رهنما برآمدم، ولی هر چه وعده کرده و هر گونه پاداشی قول دادم، کسی حاضر به همراهی نشد و تمام مساعی من در این مورد باطل ماند. جنگجویان و نظامیان از قرار معلوم سرتاسر معا بر کشور ایمریت را که در میان کلشید و گرجستان واقع است، اشغال کرده بودند، و چون راه دیگری بهیچوجه وجود نداشت، ناچار و ناگزیر هر مسافر و عابری مسلم بود که در چنگال آنان گرفتار و اسیر و بالاخره بنده و برده خواهد گشت، لذا هیچکس جرأت ارتکاب چنین حماقت و بلاهتی را در خود نداشت. من تصمیم گرفتم که یک راه دورانی طی کنم و از طریق غیر مستقیم یا از راه جبال قفقاز و یا از جانب دریا سفر نمایم، ولی باز هم هیچکس حاضر بر راهنمایی و همراهی نشد.

بیم و وحشت کلشیدیان از مرگ و نابودی غیر قابل وصف و باور نکردنی است، بطوریکه بهیچوجه ممکن نیست هیچگونه پاداشی آنها را بمواجهه با خطر محسوسی، ولو هر قدر ناچیز باشد، وادار کند. بالاخره مصمم شدم که از راه دریا و ترکیه بمسافرت بپردازم، یعنی یک طریق دورانی هفتاد فرسخی طی نمایم. لذا به آنارگی، قصبه و بندر کوچکی که ذکرش سابقاً بمیان آمده است، رفتم و در آنجا یک قایقی متعلق بترکان بمقصد قونیه (۱) کرایه کردم پس ازدادن وجوهی بعنوان بیعانه بمقر آباءتی آتن و قلعه ساباتار آمدم، تا خود را آماده سفر سازم.

در دهم نوامبر، هنوز آفتاب در نیامده بود که از قلعه مزبور خارج شدم و با رفیق راهم قرار گذاشتیم که در صورت وصول بمقصد و طی طریق

بسلامت، درصدد استخلاص وی از کشور کاشید بر آیم. مبلغ صد هزار لیره (فرانسوی) جواهر و هشتصد پیستول (۱) طلا، با کمی رخت و لباس که برایم باقیمانده بود، همراه خود داشتم. جواهرات رادریک نازبالش زین اسبی که مخصوص همینکار بود، پنهان ساختم و یکی از نوکران را که از بندگی باز خریده بودم با خود همراه برداشتم. این آدم یک کلاهبردار عجیب و خائن بسیار غریبی بود که من چنانکه باید و شاید بهویت وی پی نبرده بودم. هیچکس از خوف دسایس و توطئه هایش، او را بمن توصیه نکرده بود، و حتی من خودم نیز تصمیم به همراه بردن وی با خود نداشتم ولی بهر حال تقدیر چنان بود که او با من بیاید. آنچه که بیش از همه موجبات همراهی نوکر مزبور را با من فراهم آورد، آن بود که این آدم از اوضاع و حوادث بسیار مأیوس و مهموم و مبتلای شرب و مسکرات بود، و ما بیم داشتیم که مبادا بالاخره او از فرط نومیدی پرده از کار ما بیفکند و اهالی بهویت ما آگاه شوند. مطران زامپی (۲) طبق عادت همیشگی خود مرا مشایعت کرد، پزشک غیر روحانی تی آتن نیز تا آنا رگی همراه من آمد. ماهمگی با پای پیاده راه میرفتیم، زیرا بهیچوجه و بهیچ قیمتی اسبی پیدا نشد تا اقلاً اسباب و اثاثیه و نوکر خود را روی آن گذارم. پزشک غیر روحانی سواره راه میرفت، اما دور و زمتوالی بود که سرشک سیل آسا از رخسارش جاری بود، و بالاخره تصمیم گرفت که در یک فرسخی قلعه خود را ازین ببرد، و بهمین قصد خود را در خندقی عمیق و پراز آب پرت کرد؛ اما با زحمت زیاد ما او را بحالت نیمه مرده از مخمصه بیرون کشیدیم. دیگر

(۱) Pistole

(۲) Zampi

نمیخواهم از مصائب و متاعب فراوانی که در آن روز و ایام بعد ب سرم آمد ، سخنی بمیان آورم ؛ چنانکه در نقاط مختلف و متعددی ناگزیر با پای پیاده طی طریق کردم ، و در یک فصل بارانی در میان جنگلهای سرتاسر باطلاق و پراز آب که اغلب اوقات ببالای زانوانم میرسید راه پیمودم ، و همینقدر متذکر میشوم که در تمام جهان غیر ممکن است که سختیها و نوابی بیشتر از آنچه که در این مرحله بر سر من آمده ، وجود خارجی داشته باشد در حقیقت چشمه حیات من کاملاً خشک شده بود ، و فقط شهامت و شجاعت ، و تصمیم و اراده بحفاظت و حراست ثروتی که بمن سپرده بودند ، مرا بتحمل اینهمه خطرات و مشکلات مقتدر و توانا ساخته بود . هنگام غروب آفتاب در حالتی که رگبار باران با عمق وجود مان نفوذ پیدا کرده بود به آنارگی رسیدیم . آنارگی در شش فرسخی قلعه ساباتا واقع شده است .

در روز دوازدهم میبایستی سوار قایق شده حرکت نمایم ، اما وصول خبری دایر ب ایجاد موانع از طرف چرکسها و ابخازها در سواحل کلشید ، این عزیمت را فسخ ساخت . این خبر وحشت اثر کاملاً حقیقت داشت : کرجیهای مهاجمین قایقهای این سرزمین را بتصرف خویش در آورده بود ، و حتی يك سفینه ای که برای من منافی در برداشت در زمره سفاین مضبوطه قرار داشت . این قبیل موانع و مشکلات که موجبات تاخیر و تعویق را فراهم آورده بود ، از خود بلیات و خطرات بمراتب بیشتر مرا آزرده خاطر میساخت ، بطوریکه میترسیدم هر گز از این موانع راه استخلاص براریم پیدا نشود .

در نوزدهم بمطران زامپی اطلاع دادند که در شب گذشته در کلیسایش را شکسته و راهبی را که در آنجا بنگهبانی گماشته شده بود ،

دستگیر کرده اند . مزاری را که در داخل معبد قرار داشته شکافته و هرچه را که یکی از آباء نگهبان در آنجا پنهان ساخته بود ، بتاراج برده اند ، و همه سوراخ سنبه ها را زیر و رو کرده اند . من در این کلیسا بیش از هفت هزار پیستول پول مدفون ساخته بودم و خوانندگان میتوانند شدت اندوه و الم مرا از استماع این خبر وحشت اثر کاملاً حدس بزنند . فی الفور کسی را بحضور رفیق راهم اعزام داشتم ، اما او را نتوانسته بودند در قلعه پیدانمایند ؛ زیرا او نیز بمحض شنیدن خبر حادثه هائله بمقر آباء تی آتن شتافته و در صدد تحقیق بر آمده بود . اودر طی نامه ای برایم اطلاع داد که خوشبختانه از لطف الهی مهاجمین به نهانگاه ما پی نبرده اند ، و نقدینه همچنان مدفون و موجود است . من وصول این مژده را بفال نیک گرفتم و آنرا برای خود يك كمك غیبی دانستم و شهادت و شجاعت خاصی پیدا کردم و در همان آن بناخدایان ترك دستور حرکت دادم .

دریست و هفتم از آنارگی عزیمت نمودم . قایق من بسیار بزرگ و قریب بیست نفر که نصف آنان ترك و نیمه دیگر برده بودند ، در آن جای داشتند ؛ با سوار شدن این عده نیز بمنظور دفاع از دزدان دریائی که در سواحل گشت و گذار داشتند موافقت کرده بودم ، پس از یکساعت راه در رودخانه بدریار رسیدیم .

نهر لانگور (۱) را ما بسرعت پیموده و طی کردیم ، اما حرکت از این رودخانه مهارت و حزم و احتیاط فراوانی لازم دارد ، مخصوصاً در مورد قایقهای مملو از محمولات که امکان خطر برخورد با صخره های شنی بیشتر وجود دارد ، در این تصادفات سفاین بشن می نشینند ، تمام روز را من

در ساحل دریا گذراندم ، چون ناخدا انتظار ورود دو برده دیگری را در شامگاهان داشت و از من خواهش کرده بود که بدینجهت تاخیر ننمایم .

مراسم تعمید کلسیدیان
چنانکه مصنف مشاهده کرده است

هنگام توقف در آنارگی مرا بدو مجلس تعمید دعوت کردند، من نیز برای مشاهده کیفیت این رسم در میان کلسیدیان ، در مجالس مزبور حضور پیدا کردم و بالنتیجه برایم معلوم شد که مطران زامپی

در رساله خود این موضوع را کما هو حقّه برشته تحریر در آورده است ، و اینک در این سطور میخواهم مشاهدات عینی خود را در منزل همسایه نقل نمایم . صاحبخانه کسی را برای دعوت کشیشی در حدود ساعت ده صبح فرستاده بود . راهب بمحض ورود داخل زیر زمینی شد که مخصوص نگهداری خمهای شراب است و روی نیمکتی جلوس کرده با لباس عادی و معمولی خویش بقرائت کتاب پاره پاره خود که بزرگی انجیل بقطع هشت ورقی بود ، آغاز نمود . هنگامیکه او بقرائت ادعیه و اذکار مشغول بود ؛ هنوز کودک را بحضور نیاورده بودند . طفلی که تعمید می یافت بچه ای بود پنجساله که پس از یکربع ساعت بمعیت پدر و پدر خوانده تعمیدی خویش حضور یافت . پدر تعمیدی يك شعله شمع کوچکی را با سه حبه بخور حاضر کرد ، و آنگاه پیش از انجام مراسم تعمید شمع را روشن ساخته بدر زیر زمین نصب نمود . دیگر بیچوجه من الوجوه شمعی روشن نمیسازند . سه حبه بخور در اندک آتشی ریخته شد ، و کشیش در اینموقع همچنان مشغول قرائت بود . راهب ادعیه را آهسته و بسرعت میخواند و کمتر دقت بخرج میداد ، زیرا مدام با واردین که از وی چیزی سؤال میکردند ، بگفتگو میپرداخت . در تمام این مدت پدر و پدر تعمیدی مشغول رفت و

آمد بودند. و طفل نیز فقط بخوردن میپرداخت. پس از قرائت مفصل و ممتد، يك طشتك چوبی مملو از آب نیمگرم جلو کشیش گذاشتند. او نیز قاشق کوچکی پر از روغن گردو داخل آب کرده پدیر تعمیدی دستور داد که کودک را لخت کند. پس از کندن لباس بچه را تمام برهنه و سر بالا ایستاده در طشتك قرار دادند، و پدیر تعمیدی شروع به شستشوی سر تا سر بدن وی نمود، بعد از استحمام کامل کودک، کشیش از کیسه چرمی که بکمر خویش بسته بود بمقداری نخودی روغن میرون (۱) پدیر تعمیدی داد و من گفته‌ام که این روغن تدهین است که در میان کلشیدیان باین اسم خوانده میشود، او نیز با آن تقریباً همه جای طفل را تدهین کرد: بالای سر، گوشها، پیشانی، دماغ، گونه‌ها، دقن، دوشها، مچها، پشت، شکم، زانوان، و پاهای کودک را میرون مالید. راهب نیز مدام مشغول قرائت بود و هنگامی خواندن ادعیه و اذکار پایان رسید که پدیر تعمیدی بچه را از طشتك در آورده لباس پوشانید. بعد از اینکه کودک پوشاك بتن کرد، پدرش مقداری نان و شراب و گوشت خوك آب‌پز حاضر آورد و از این چیزها بطفل خوراند و آنگاه مأكولات و مشروب را تقدیم حضور پدیر تعمیدی، جناب راهب و حضار و مدعوین کرد. بعد از پایان این مراسم، همگان بر سر میز غذا رفتند و پس از اینکه کاملاً مست و خراب شدند، از سفره کنار کشیدند.

آداب و مراسم تقدیس (۲) را هم در همین محل مشاهده کردم، و تشریفات آن نیز همچنان بی نظم و ترتیب، و بدون رعایت مراتب تعظیم و تجلیل برگزار میگردید، و در حقیقت بعینه مطابق تفصیلی است که در فصل

(۱) Mirone

(۲) Messe مراسم تقدیس جسم و خون حضرت مسیح با سم نان و شراب و سرود مقدس

مسیحیان.

مخصوص آئین و آداب کاشیدیان نقل شده است. چنانکه يك روزشاهد انقطاع مسخره آمیز مراسم قداس بودم. هنگامیکه در همان قلعه ساباتار سکونت داشتم، روزی با یکی از آباء مبلغ تی آتن از جلو کلیسایی که مراسم تقدیس در آنجا برگزار میشد، میگذشتم و توده مردم در مقابل در معبد اجتماع کرده بودند. ما از مجتمهین تقاضا کردیم که راه برایمان نشان بدهند، در این موقع کشیشی که مشغول قرائت سرود قداس بود از محراب کلیسا بجا چنین گفت:

«صبر کنید!، من خودم الان راه را بشما نشان میدهم». لحظه ای بعد، راهب بدرب کلیسا آمد، و در حالی که همچنان بالحن خفیفی مشغول قرائت سرود قداس بود، از مبدأ و مقصد ما سئوالاتی کرده، راه مطلوب را برایمان نشان داد و آنگاه دو باره بسوی محراب شتافت.

در رسیده صبحدم روز بیست و هشتم، در دریا
تعریف و توصیف بحر
بحرکت در آمدیم. هوا خوب روشن و روح
انگیز بود، چنانکه سهولت تمام در یکطرف
اسود

ساحل ارتفاعات طرابزان را مشاهده میکردیم و در طرف دیگر بلندیهای
ابخاز در افق دیدگان پدیدار میگشت، زیرا دریای سیاه (۱) در سواحل
ابخازو آنارگی کاملاً مشرف و مسلط بحدود و حوالی طرابزان است.

درازای دریای سیاه از مشرق بمغرب در حدود دویست فرسنگ
میباشد، و این مسافت در حقیقت نصف مقداری است که هرودت برای بحر
اسود تعیین کرده است مورخ مزبور چنین میگوید: «از پونت او کسن (۱)

(۱) برای خصوصیات شایان توجه دریای سیاه خوانندگان میتوانند بکتاب جهانگردی
مارکوپولو ترجمه و نگارش اینجانب رجوع فرمایند.

بحر اسود Pont - Euxin (۲)

تافاز (۱)، درست نه روز و هشت شب راه دریائی است، یعنی یازده هزار و صد ستاد. (۲) این مسافت معادل چهارصد و شصت و دو فرسنگ، و پانزده درجه نجومی می باشد. این اشتباه عظیم نویسنده یونانی را، من نمیتوانم محملی پیدا کنم، جز این که در عهد باستان دریانوردان مسافت را طی طریق از ساحل (۳) تعیین میکردند، چون آنها جرئت نداشتند (۴) که از وسط دریا کشتی برانند زیرا بیم آن میرفت که راه را گم کنند و دچار گرداب فنا گردند. بدین طریق یعنی از پونت او کسن، از مصب نهر دانوب تا رودخانه فاز، بترتیب مذکور در حقیقت هم مسافت مضاعف میشود و دو مقابل راه دریائی (۵) میگردد. دانشمندان جغرافی عربی نیز در تعیین طول بحر اسود راه اعراق پیموده دچار لغزش شده اند، چنانکه بعقیده آنها درازای این دریا هزار و دویست میل است. پهنای بحر اسود در عریض ترین مکان آن یعنی از بسفر تا بوریستن (۶)، در حدود سه درجه میباشد، و این محل منتهی علیه غربی دریا است، اما جانب شرقی بنصف آنها هم نمیرسد.

بحر اسود در نظر من نسبت بآبهای اقیانوس دارای صفا و خضارت و ملاحت کمتری بمعنای حقیقی کلمه میباشد، و این موضوع بعقیده من نتیجه ورود انهار عظیم، و صغر بستر و مکان آنست، و بهمین جهت بایستی آنرا

(۱) Phase در کتاب افسانه های آسیائی کوبینو، ترجمه و نگارش نویسنده این سطور

تعریف این نهر تاریخی بنحو احسن آمده است. (چاپ طهران سال ۱۳۳۳ شمسی)

(۲) Stade

(۳) یعنی منحنی.

(۴) چون قطب نما که اختراع چینیانست، هنوز باروپا نیامده بود.

(۵) یعنی راه مستقیم.

(۶) Boristheue

دریا نامید نه بحر، مثل دریای خزر که از لحاظ مذکور کاملاً مشابه دریای سیاه است، و هر دو فاقد جزایر و واجد طوفانهای سهمناکی هستند. وجه تسمیه بحر اسود را نباید بهیچوجه در رنگ آب آن جستجو کرد، زیرا نسبت بدریاهای دیگر بسیار سفید است، در نتیجه طوفانهای سهمناک و غرقابهای هولناک و مهیب آن که نسبت بتلاطم امواج دیگر دریاها بسیار شدید و مخوف میباشد، این نام را بدان داده اند. این وجه تسمیه درست نظیر نام گذاری اعراب بمدخل بحر احمر است که موسوم به باب المندب میباشد، و بمعنای شوم و نحس است، چون معبر مزبور مدام در معرض طوفانهای وحشتناک و سهمگین میباشد. دریای سیاه ابتدا بنام اسکناس (۱) نواده یافت علیه السلام خوانده می شده است، ولی یونانیها این اسم را مبدل به اوکسن (۲)، یا پونت اوکسن کردند که بمعنای غیر قابل تحمل میباشد، و وجه تسمیه آن کاملاً روشن و مربوط بطوفانهای سهمگین و وحشتناک مدام آنست که شرح داده شد.

ترکها آنرا قارادنیز خوانند که مفهوم دریای خشمناک را میرساند زیرا کلمه قارا در ترکی بمعنای مطلق سیاه و مجازاً صفت خطرناک و وحشتناک و خشمناک را نیز میرساند؛ مثلاً در سال مزبور جنگهای عظیم (۳) و جبال مرتفع و معظم، و انهار سریع السیر و بزرگ را نیز بدین لغت و صفت توصیف میکنند. بهمین جهت رودخانههای بسیاری را قارا سومی نامند، و این وجه تسمیه از لحاظ شدت جریان و طغیان آب انهار مزبور است.

(۱) Asekenas

(۲) Euxin

(۳) شیخ صفی جذر کوارصفویه تصنیفی داشته بنام قارا مجموعه بزبان ترکی آذربایجانی (تذکره غربی بنقل مرحوم تربیت) در دیوان لغات الترك قارا بمعنی ستاره مشتری نیز آمده است. (چاپ آنکارا در چهارمجلد)

طوفان و تلاطم امواج بحر اسود فوق العاده سهمگین و خطرناک می باشد و بهیچوجه قابل مقایسه با دریاهای دیگر نیست. و این امر اولاً معلول تنگنای بستر و مکان آنست و هیچگونه مخرجی برای آبهای خشمناک دریا وجود ندارد، بسفور را نباید در اینجا اهمیتی قائل شد، زیرا مدخل مزبور بسیار کوچک و تنگ است. بهمین جهت هنگام احداث موج و طوفان سطح آب بجوش و خروش آمده بعزت فقدان مخرج لازم بوضع وحشتناکی بلند میشود و از هر طرف کشتی را در معرض تهاجمات تند و شدیدی قرار میدهد، و با چنان سرعت و ضربت این هنگامه جریان می یابد که بهیچوجه فرجی متصور نمیشود. ثانیاً سواحل خلیجهای بحر اسود بهیچوجه از صدمات طوفان در امان نیست و فاقد پناهگاههای لازم می باشد، و در حقیقت هنگام حدوث تلاطم مخوف ساحل را با وسط دریا فرقی نیست. در باره وجه تسمیه قاراد نیز ترکی این نکته را باید اضافه کرد که این نامگذاری درست مطابق اصطلاح یونانی دریای سیاه یعنی مورو تالاسا (۱) است؛ همینطور آق و نیز، دریای سفید (۲)، پروپونتید (۳) مطابق اسم یونانی آسپرو تالاسا (۴) می باشد. عربها دریای اوکسن (۵) را بحر بنتس (۶) یعنی دریای پونت (۷) میگویند.

سرتاسر دریای سیاه زیر سلطه مقام خلافت ترکیه عثمانی قرار دارد،

- (۱) Maurothalassa
- (۲) La Mer Blanche
- (۳) Propontide
- (۴) Asprothalassa
- (۵) Euxin
- (۶) Bahr Bontos
- (۷) Pont

و فقط با اجازه بابعالی در این دریا کشتی رانی بعمل می آید و بدین طریق دریانوردان و بازرگانان از تاراج و تطاول دزدان دریایی که بعقیده من آفت عظیمی هستند، در امان و مصون میباشند.

نظر باهتر اربادمخالف، ما در تمام مدت روز فقط هیجده میل راه پیمودیم. شامگاهان وارد نهری شدیم بنام کالمحل (۱) که عمق و طول آن تقریباً همانند رودخانه لانگور (۲) است. ولی جریان آبش بآن شدت نمیباشد.

دریست و نهم، دو ساعت پیش از طلوع آفتاب در فروغ ماهتاب بحرکت خود ادامه دادیم در نيمروز به نهر فاز (۳) رسیدیم قریب يك میل

در نهر مقدس
عهد باستان

در این رودخانه بسوی بالا رفتیم و بمحل عمارتی رسیدیم که ناخدای کرجی مامیخواست بامقدادی کالاهای تجارتی از آن پیاده شود.

نهر فاز که گمان میکنند فیزون قدماست، یکی از چهار رودخانه بزرگی میباشد که در این بهشت روی زمین در جریان است و از جبال قفقازیه سرچشمه میگيرد. ترکهای عثمانی آنرا فاکز (۴) ولی اهالی محل چنانکه من مشاهده کردم ریونی (۵) می نامند. پروکوب (۶) بااستماع این دو نام دچار اشتباهی شده و فکر کرده است که دو رودخانه یکی باسم فاز و دیگری بنام ریونی در این محل جاری میباشد، در صورتیکه فی الحقیقه بیش از

(۱) Kelmehl

(۲) Langur

(۳) Phase

(۴) Fachs

(۵) Rionie

(۶) Procope

يك نهر وجود خارجی ندارد. در کوتائیس (۱) من این رودخانه را دیده بودم، آنجا جریان آب نهر شدید و دريك مجرای باریکی واقع شده، و در اغلب نقاط بی اندازه کم عمق است، بطوریکه میتوان بسهولة بگذارد زد و گذشت. اما مصب فاز که در فاصله نود میلی کوتائیس واقع شده پهنایش يك میل و نیم و بعمق شصت ذراع و بلکه بیشتر میباشد. در جائیکه نهر وارد دریامیشود، رودخانه های کوچک متعددی بدان ملحق و موجب عظمت آن میگردد. این رودخانه از مشرق بمغرب جریان دارد و آبش علی رغم رنگ تیره و تار آن بسیار گوارا و مطبوع میباشد: آریان (۲) معتقد است که در نتیجه شستشوی خاک بستر و اختلاط آن با جریان نهر رنگ آب اینقدر تیره و مات بنظر می آید. مورخ مزبور اضافه میکند، دیگر نویسندگان نیز با او همداستانند، که تمام سفاین در عهد باستان از آب رودخانه فاز استفاده نمیکرده اند. زیرا مشهور بوده که این نهر مقدس است و یا اینکه اعتقاد داشته اند آبش از لحاظ گوارایی مطبوع ترین میاه تمام جهان است. مصب این رودخانه دارای جزایر کوچک متعددی میباشد که بسیار قشنگ و مصفا و مستور از جنگلهای انبوه و زیبا است؛ و نیز جزیره های کوچکی در طرف بالا قرار دارد که آمدورفت را برای کشتیهای بزرگ غیر ممکن میسازد؛ چنانکه سفاین عظیم ناگزیرند که در سه و یا چهار میلی مصب توقف کنند.

در سطح بزرگترین جزایر مزبور، در جانب مغرب، بقایای استحکامات مخروبه ای بنظر میرسد که توسط ترکهای عثمانی بنا شده بود.

شکست سلطان
مراد در نهر فاز

(۱) Cotaïs

(۲) Arian

سلطان مراد در سال هزار و پانصد و هفتاد و هشت میلادی دستور ساختن این قلعه عظیم را داده بود، و بدست فرمانفرمای کل سپاهیان ترك مصطفى پاشا در دوره جنگهای عظیم ایران و ترك، ساخته شد. امپراطور ترك تصميم بتسخیر سواحل شمالی و شرقی دریای سیاه داشت، اما این نیت لباس عمل بخود نپوشید. حسب الامر سلطان مراد سفاین جنگی عثمانی در نهر فاز بداخل قفقازیه یورش بردند، ولی این تهاجم مواجه باشکست و یکی از کشتیهای امپراطور ترکیه در دامهای مهیب و مخوف پادشاه ایمیریت که در معابر تنگ رودخانه، تعبیه گشته بود، گرفتار و غرق شد، و بقیه موفق بفرار گشتند.

در سال هزار و شصت و دو چهل قلعه مستحکم فاز بدست قشون ایمیریت اشغال و تسخیر شد. این قلعه سالیان دراز توسط پادشاهان کلشید و گوریل ابهت و عظمت خاصی پیدا کرده بود، و بیست و پنج دستگاه توپ در آن نصب شده بود ولی بفرمان پادشاه ایمیریت قلعه و استحکامات آن را ویران و با خاک یکسان ساختند، و توپهای مزبور را نیز بکاخ خویش در کوتائیس انتقال داد، که امروزه نیز در آنجا هستند، ولی پس از تصرف کاخ بدست قشون ترك توپها دوباره بدست عثمانیان افتاد.

در جزیره فاز من سعی فراوانی کردم که معبد معروف ری آ (۱) را که آریان تعریف کرده و معبد ری آ (رع) گفته است که در آن عهد در این جزیره وجود داشته، پیدا کنم. ولی تمام مساعی من در این مورد باطل ماند و هیچگونه اثری از دیر مزبور بدست نیاوردم. با وجود این تمام مورخین تایید میکنند

که این معبد صحیح و سالم در امپراطوری سفلی وجود داشته و در عهد امپراطور زنون (۱) وقف آئین مسیح گشته است. همچنین من در صدد اکتشاف آثار شهر بزرگ و معروف سباست (۲) بر آمدم، علمای جغرافی نوشته اند که بلده مزبور در مصب نهر فاز واقع شده بود. اما چنین بنظر میآید که بقایای سباست نیز مثل کلخوس (۳) کاملاً از بین رفته است، و هیچوجه اثری از آنها مشهود نمیباشد.

اما آنچه که در دهانه رودخانه ریونی (۴)، در مجاورت دریای سیاه کاملاً مطابق نوشته های در مغرب زمین

مورخین باستان یافتیم، قرقاولهای شکیل و عظیم آنست که از حیث لطافت در سرتاسر آفاق بی نظیر و بنظر من چنان برندگان با چنین گوشت مطبوع و ذائقه نواز در هیچ نقطه جهان هرگز پیدا نمیشود. بعضی از نویسندگان، از جمله مارسیال (۵) حکایت میکنند که برای نخستین بار در تاریخ آرگوناتها قرقاول را یونان آورده اند، و پیش از آنان کسی در سرزمین مزبور از این پرند خبری نداشت. ولت فیزان (۶) از فاز اشتقاق پیدا کرده است. نهر فاز (ریونی) کشور کلشید را از سرزمین گوریل و قلمرو ایمریت جدا میسازد.

آثارگی فقط در فاصله سی و شش میلی آن واقع شده است.

(۱) Zenon

(۲) Sébaste

(۳) Colchos اسم کشور کلشید از نام این شهر اشتقاق پیدا کرده است.

(۴) Rionie

(۵) Martial شاعر لاتین (۱۰۴-۴۳ میلادی)، آثار مارسیال بهترین معرف آداب و اخلاق

رومیان است.

(۶) Faisan (قرقاول)

سواحل رودخانه غالباً نرم و شن آلود و مستور از درختان عظیم و جسیم و فوق العاده انبوهی است ، بطوریکه مشاهده فاصله چند قدم از میان آنها سخت دشوار میباشد .

شامگاهان با استفاده از يك بادشرطه و اهتزاز نسیم موافق در سطح دریا بحرکت در آمدیم . در نیمه شب از مقابل بندری موسوم به کوبولیت (۱) رد شدیم . این بندرگاه متعلق بسطان گوریل است .

بعد از نیمروز روزسی ام ، به قونیه رسیدیم . از فاز باین بلده چهل میل راه است . تمام سواحل این حدود فوق العاده مرتفع و مستور از جنگلهای عظیم و صخره سنگهای جسیم و برهنه است . این مناطق متعلق پیادشاه گوریل میباشد و قلمرو وی تا حدود نهری که در فاصله نیم میلی قونیه (۲) است امتداد می یابد .

تاریف و توصیف قونیه را که کالخوندیل (۳) گوریا (۴) می نامند ، عبارت از قلعه عظیمی است که بشکل چهار گوش از سنگهای سخت و صخره های صمانا شده است .

این بنا در ساحل دریا در يك زمین شن زار بوجود آمده ؛ سازمان قلعه قونیه عبارتست از چهار دیوار عظیم ، و دودر که یکی رو بمشرق و ناظر بدریا و دیگری در جبهه شمال است . در این قلعه من فقط دودستگاه توپ دیدم

(۱) Copolette

(۲) Gonie قونیه ، چنانکه معلوم است شنیدن این اسم انسان را یاد ملای روم انداخته در عالم ملکوت سیر میدهد . اما مترجم در تطبیق قطعی آن با محل اقامت مولانا ، یقین ندارد .

(۳) Colchondyle

(۴) Gorea

وعده معدودی ازینی جریان (۱) بحراست آن میپردازند. در داخل محوطه قریب سی دستگاه خانه بزرگ و کوچک، محقر و ناراحت که از صفحات چوب و تخته ساخته شده است، دیده میشود. در خارج قلعه، نزدیک به محوطه، قریه ای وجود دارد که تعداد آبادیهایش بیشتر از داخل آن نیست. تقریباً تمام اهالی بدریانوردی مشغولند، و اگر قول عثمانیان را قبول نمایم، وجه تسمیه این سرزمین به لازى، لاز (۲)، که در زبان ترکی مطلقاً دریانورد را میرساند و بمفهوم مجازی کلمه يك آدم سخت و سنگدل و از آن قصد میشود، از شغل و حرفه مردم محل اشتقاق یافته است. اما بعقیده من لغت لازى ترکی نیست، و اسم باستانی سکنه این سرزمین است. در ایام گذشته مردم این منطقه را لازینها و مسکنشانرا لازيك (۳) میخوانده اند، و این حقیقت از آثار مورخین یونان باستان، و مخصوصاً پروکوب (۴) در شرح جنگهای روم و ایران استنباط میشود. مورخ مزبور محل و موقعیت این سرزمین را در همین محل قونیه بدقت ثبت و ضبط کرده است، بطوریکه هیچگونه تردیدی در این مورد نمیتوان رو داشت. آگانیاس (۵) لازستان را از لحاظ کثرت جمعیت و وفور ثروت و نعمت، و مخصوصاً موقعیت مناسب و مساعد آن برای تحصیل انواع و اقسام مواد خوار و بار لازم، مهم و شایان توجه میدانند.

(۱) عساکر ترکیه عثمانی.

(۲) Laz'Lasi

(۳) Lasians'Lazi ques

(۴) مورخ بیزانس، متوفی بسال ۵۶۰ میلادی.

(۵) Agathias مورخ و شاعر یونانی در قرن ششم میلادی و مصنف تاریخ دوره ژوستینین.

امپراطور معروف روم.

این نویسنده اضافه میکند که پس از پیدایش ارتباط میان رومیان و لازیان، آداب انسانیت و مبنای عدالت در این سرزمین بخصوص ملاحظه و مراعات میشود. اما باید بگوئیم که بعد از تسخیر این سرزمین بدست امپراطوری ترکیه، تمام این چیزها معکوس و کاملاً بازگشته است؛ بعلاوه در این ایام اغلب اهالی این سرزمین بآئین اسلام گرویده است.

اگر چه اغلب اوقات مسیحیان گرجستان و ارمنستان مثل مردم طرابزان که همسایه نزدیک لازیان هستند، باین حدود خیلی رفت و آمد دارند، ولی هرگز در لازستان رحل اقامت نمی افکنند.

اخاذی مأمورین ترکیه در قونیه اداره گمرکات ترکیه قرار دارد که از لحاظ سختگیری شهره آفاق است. اما من این دستگاه عثمانی را چنانکه میگفتند و مرا مرعوب کرده بودند، سخت و اشکال تراش نیافتم. مأمورین این اداره در مورد بازرگانان امپراطوری ترکیه مساهله میورزند، ولی درباره اروپائیان فوق العاده بیرحم و قتالند، چنانکه مقام و منزلت، شخصیت و شهرت عابریں، گذرنامه های مقام خلافت و توصیه نامه های بابعالی بهیچوجه جزئی ترین ارزشی در نظر عمال دستگاه مزبور ندارد و اگر کسانی در صدد استعانت از مقامات عالیه امپراطوری در بابعالی بر آیند، سعی بیهوده ای کرده اند، زیرا مدیران این حدود بعقیده دولت ترکیه خود را از هر گونه نظارت و دخالت مقامات مرکزی خارج میدانند.

همینکه کشتی حامل ما در ساحل لنگر انداخت، نوکر من بسرعت وبشاشت عجیبی فی الفور پیاده شده برخاک بوسه داد و بر آسمان ثنا گفت؛ آنگاه بنفرین شدید کلشیدیان و تعریف فوق العاده ترکان پرداخته لحظه ای

بعد داخل قلعه قونیه شد، و در موقعیکه من بیش از هر وقت باو احتیاج داشتم مرا تنها گذاشت و برفت. من چنان پنداشتم که این آدم برای معرفی و افشای هویت و شخصیت من شتاب کرده است؛ زیرا هنگامیکه مقصدی گمرکات و معاون حکومت محل برای بازرسی و اخذ حقوق از محمولات قایق آمده بودند، مقدم بر همه مرا باز شناختند، و از فرنگی بودن من و حوادث و وقایعی که در سرزمین کلشید بسر آمده بود و آنکه اینک قصد عزیمت به آکلزیکا دارم، اظهار اطلاع کردند. من از مشاهده این خیانت فوق العاده مضطرب و متعجب گشتم، ولی مع هذا بهیچوجه آثار اضطراب در وجنات خود ظاهر نساختم و خداوند در حضور ذهن مرا یار و یاور بود. البته من خاطر جمع بودم که این نوکر از هویت و شخصیت من چنانکه باید و شاید اطلاعی ندارد. من او را در استانبول خریداری کرده بودم، و او دیده بود که من با سفارتخانه ها و وزیران مختار اروپایی رابطه و رفت و آمد داشته ام، و مورد احترام و تجلیل مقامات مزبور بوده ام، و در دیگر اوقات مدام به تحریر و مطالعه اشتغال داشته ام. اویقین داشت که من یک جهانگرد کنجکاو میباشم. من بنو کر تعلیم داده بودم بمقامات ترك بگویند که من بازرگان هستم و برای خرید و صدور مرغان شکاری بکشور کلشید آمده ام، ولی مقامات محلی اموال را مورد نهب و تاراج قرارداد و اند و اینک برای تظلم و عرض شکایت بحضور پاشای آکلزیکا میروم. من با همین ادعا اظهارات خود را آغاز و با کمال متانت و ثبات در گفتار خود استوار ماندم، زیرا با وجود خیانت نوکر مذکور هیچگونه حيله و چاره ای بنظر نمی رسید. مقصدی گمرکات و سؤالات متعددی از من کرد، من نیز پاسخهای رضایت بخشی دادم. آنگاه حسب الامر وی اسباب و اثاثیه مرا تفحص و تجسس کردند،

و هیچ چیزی نیافتند.

در میان این اشیاء زین اسبی بود که در قاچ آن نهانگاهی برای اختفای چیزهای گران بها تعبیه گشته بود؛ این سوراخ پر و بسیار سنگین بود و بهمین جهت ثقل و وزن موجب تردید و تأمل مأمورین گشت، زیرا زین-های ترکان بسیار سبک و کم وزنند. مأمورین آنرا در معرض جستجو و هر طرفش را مورد دقت قرار دادند، ولی غیر از پیزر و موی یال و دم چیزی بدستشان نیامد، لذا زین را زمین انداختند.

از هشتصد پیستول (۱) که همراه بود، نصفش را در پیش خودم نگهداشته نیمه دیگرش را در همیانی که مملو از آشغال و چیزهای کم قیمت بود، گذاشته بودم، اما میدانستم که ترکها بمحض مشاهده آنرا تحت تفتیش قرار خواهند داد. هنگام عزیمت از کاشید من تصمیم داشتم که آنرا در بندر کوپولیت (۲) که ذکرش سابقا بمیان آمده و در نزدیکی قونیه واقع است، بگذارم و یکی از ملاحان بسپارم. معمولا خیلی کم اسباب و اثاثیه ملوانان را جستجو میکنند و بندرت مأمورین از داخل کشتی بازدید بعمل میآورند. ولی چون باد مساعد بسرعت سفینه را بحرکت درآورده بود، ما در کوپولیت توقف نکردیم، و البته دور از حزم بود که در میان مسافرین آنرا بناویان تسلیم نمایم.

مأمورین گمرکات که در نتیجه خیانت نوکرم، از اموال من اطلاعات کافی بدست داشتند، بداخل کشتی رفته همیان را پیدا کردند و سؤال نمودند که متعلق بکیست؟ من اول جواب دادم که مال من است، و چیزی

(۱) Pistole سکه طلای قدیمی . م

(۲) Copolette

قابل گمرک در آن وجود ندارد. متصدی گمرکات از من خواست تا آنرا بازکنم، ولی من پاسخ دادم که حاضرم آنرا بگشایم ولی در منزل نه در مقابل انظارعامه. رئیس گمرک مرا بمنزل خود برد. و معاون حکومت نیز بآنجا تشریف آورد. نایب الحکومه يك درصد و متصدی گمرکات پنج درصد از من اخذ کردند، یعنی مجموعاً بیست و دو پیستول طلا تقدیم حضورشان کردم، و البته از محتویات کم قیمت همیان نیز هر چه خواستند، برداشتند.

از جمله چیزهای شایان توجهی که در معرض غارت رسمی مامورین امپراطوری ترك قرار گرفت، دو قبضه طباچه بود که یگانه وسیله دفاع من در راههای مهیب و مخوف بشمار میرفت، اما نیمه بهای آنها را برایم پرداخت کردند. آنگاه رئیس گمرک خانه خود را برای سکونت من تعارف کرد؛ اما من در پاسخ متذکر شدم که با اینهمه اجحافات و اخذ گمرک بناحق از نقدینه من که بر حسب قوانین هیچگونه باجراهی به طلا و نقره تعلق نمیگیرد، این تعارف مسخره آمیز است. او جواب داد که اطلاعات من ناقص میباشد و هیچگونه بیعدالتی نسبت بمن روانداشته است، و در گمرکات قونیه بلا استثناء از همه چیز باج راه دریافت میکنند؛ و اینک با تعارف منزل خویش مساعدتی در باره من مبذول میدارد. من گفتم که اگر حضرتعالی در هدایت من بدستگاه پاشای آکالزیکا مساعدتی بفرمائید، موجب نهایت امتنان و کمال سپاسگزاری خواهد بود، زیرا با انتشار این خبر که من خورجینی مملو از طلا همراه خویش دارم، دیگر بیمودن معابر کوهستانی برایم غیر مقدور خواهد بود، و مدام در معرض خوف و تهدید قرار خواهم گرفت، و اینک همه میدانند که من تك و تنها و

يك فرنگی فاقد اسلحه هستم ، زیرا خود شما هم آخرین وسیله دفاع مرا از دستم گرفته اید ؛ خلاصه اگر لطف بفرمائید ، مراد را اینمورد یاوری کنید. متصدی گمرکات جواب داد که ترس و وحشت من کاملاً بیخود و بیجا است ، زیرا از لطف الهی در امپراطوری عثمانی مومنین و مسلمانان بهیچوجه بهیچیزی طمع نمیدارند ، قتل و سرقت در این سرزمین موهوم و غیر ممکن است ، و او شخصاً حفاظت جان و مال مرا ضمانت میکند ، در این مملکت از فرط امنیت طبعی را از طلا پر کن و بسرت بگذار و برو ، و هیچگونه بیمی نداشته باش ! ، اما راه مستقیم آکالزیکا بسیار صعب و سخت است ، زیرا دوروز اول را بایستی بابای پیاده پیمود ، چون نشیب و فراز راههای کوهستانی مال رونمیباشد ، آنگاه وعده کرد که فردا سحر گاهان کسانی بدر همراهی و حمل اسباب و اثاثیه من خواهد گماشت و مرحله اولیه را بدین طریق پیموده ، بمراحل دیگر خواهیم رسید و همچنان مع الواسطه اه آکالزیکا وارد خواهیم شد .

پس از این بیانات ، رئیس گمرکات برای بار سوم تعارف کرد که شبراه همان او باشم . او در این پیشنهاد خیلی ابرام داشت ، و بطوریکه درك میکردم با کمال خلوص نیت و خیرخواهی اصرار میورزید . اما من از آینده شومی که تقدیر برایم تدارك میکرد مطلقاً بی اطلاع بودم. من بیم داشتم که مبادا او در صدد تفحص و جستجوی دقیق اشیاء من بر آید ، و مخصوصاً نهانگاه قاچ زین را کشف کند . چنانکه گفته ام کیسه بزرگی مملو از طلا و جواهراتی در سه جا پنهان کرده بودم .

تقریباً شب هنگام بود که من از منزل متصدی گمرکات که فرماندار منطقه قونیه هم شمرده میشد ، خارج شدم. نوکر سابق الذکر من ، اسباب

اسارت در چنگال
عمال ترکیه

واناثیه مرا بکلبه کاهگلی که دیگر همراهان هم در آنجا نزول کرده بودند، انتقال داده بود. این منزل بسیار کثیف و گندیده در حقیقت مخروبه‌ای بیش نبود. حاضرین نسبت بمن بینهایت احترام و اظهار رأفت و رقت کردند، و من درحقیقت چنان فهمیدم که ازضایعه بیست و دو سکه زرین و سوء استفاده نوکرم از این وجوهات، همگان خشمگین میباشند. هر يك از حضار بنحوی مرا از اظهار اعتماد باو سرزنش میکردند. من خود را سخت اندوهناک و غمگین نشان نشان میدادم، ولی در قلب خویش خیلی راضی بودم که با این جریمه از چنگال خیانت او نجات پیدا کنم، و آرزو داشتم که هرچه زودتر آفتاب در آید و از این مهلکه مخوف استخلاص یابم.

من تازه مشغول خوردن قرص نان روغنی بودم که يك نفرینی چری (۱) بمنزل ما آمد و بنوکرم گفت که نایب الحکومه قلعه قونیه او را احضار کرده است.

فرمانفرمای استحکامات درقونیه تشریف نداشت و نایب وی وظایف او را انجام میداد. نوکر من بمعیت عسکر مزبور حرکت کرد و رفت، اما يك ساعت بعد همانینی چری مأمور احضار من گشت. من دیدم که نوکرم با نایب الحکومه قلعه در سر سفره نشسته و هر دو مست هستند. معاون فرماندار نظامی بزور و اجبار مرا بخوردن و نوشیدن واداشت و سپس چنین گفت: «کلیه مسیحیان و رجال کلیسا که از قونیه عبور میکنند، ملزم اند که دو یست دو کای طلا (۲) بفرمانروای نظامی تأدیه نمایند، و شما نیز از جمله آنان

(۱) عساکر ترکیه عثمانی را ینی چری گویند.

و موظف پرداخت مبلغ مذکور هستید^(۲). من جوابدادم که اولاً من اهل تجارت و بازرگانم نه راهب و روحانی و جنابعالی اشتباه میفرمائید، در ثانی حقوق گمرکی گزافی علی رغم قوانین و مقررات بمتصدی گمرکات پرداخته‌ام، و شخصیت و هویت، شغل و حرفهٔ عابرین در نظر مأمورین مربوطه بی‌چوجه ملاک عمل قرار نمی‌گیرد و بهمین جهت کسی بامن کار نداشته است، در خاتمه اگر من موظف پرداخت مبلغی بحضور جناب فرماندار نظامی هستم، هیچ مانعی ندارد که علی‌الصباح این دین برگزار گردد، و اینک در دل شب چنین صحبتها بی‌چوجه مناسب نمی‌باشد. پس از ادای این پاسخ می‌خواستم خارج شوم که حسب الامر معاون حاکم قلعه قونیه دوینی چری مرا بجبر و عنف متوقف ساختند؛ نایب الحکومه بزور و جبر مرا باز هم بخوردن و نوشیدن وادار کرد و درست دوساعت تمام مرا زیر عذاب و شکنجه نهاد، و مورد توهین و تخفیف بیشماری قرارداد، از جمله مدعی شد که تمام مسیحیان ملک طلق ترکان هستند و متعلق بایشان می‌باشند، و مالتیها^(۱) دوتن از برادران او را گرفتار ساخته‌اند، بعلاوه برای شخصی چون من بیست پیستول^(۳) ثروت کاملاً کافی میباشد. خلاصه چنانکه ملاحظه می‌فرمائید رفتار مخمصه عجیبی شده بودم، سروکارم با اشخاص مست و لایعقل افتاده بود، و در این موقع نوکرم بجای اینکه بمساعدت و کمک من برخیزد، همچون مالک الرقاب و قاضی القضااتی در سر سفره به حکومت و قضاوت مشغول بود و چنان می نمود که من بندهٔ اویم و او ارباب مطلق العنان من است.

(۲) Malthois

(۳) Pistole

ناچار و ناگزیر متوسل بنو کرم گشته او را بکنار کشیدم و گفتم که احساسات مثبت و محبت آمیز مرا نسبت بصدافت و وفای خود پایمال ننماید ، و اینک از مقام و موقعیت منحصر بفرد خویش استفاده کند و باتسلیم بیست دو کلای طلا مرا از چنگال نایب الحکومه ترک مستخلص سازد . این طرح و نقشه من مبتنی بر روح اعتماد و ایمان غلطی بود که انتظار ثمره مثبت و مفید از آن داشتم ، و چنان می پنداشتم که بدین ترتیب بالاخره شاید بتوانم از خیانت خارق العاده نوکر غدار جلوگیری بعمل آورم . آنگاه در حضور معاون فرماندار نظامی بعجز و لابه ، و وعد و وعید پرداختم و گفتم که با این خشونت و شدت عمل و در نتیجه انتشار خبر این قبیل تعدیات و اجحافات دیگر هیچکس قدم به قونیه نخواهد گذاشت . نایب الحکومه با کمال بی اعتنائی زد زیر خنده و بمن چنین جواب داد که این قبیل دلایل در نظر وی کاملاً پوچ و بیهوده است ، از مدت ماموریت او در این بندرگاه فقط یکسال باقیمانده است ، و اینکه پس از او کسی بقونیه بیاید و یا اینکه نیاید ، و یا اصلاً سرتاسر استحکامات با خاک یکسان شود برایش اهمیتی ندارد ، او اینک از موقعیت استفاده مینماید و فرصت را غنیمت می‌شمرد ، آینده در نظرش پشیزی ارزش ندارد ؛ بالاخره چون پس از این همه جرو بحث نتوانست مبلغ مورد نظر خویش را از من بستاند ، لذا ماموری بدنبال اسباب و اثاثیه من فرستاد . نوکر خاین و غدار من در این مرحله نیز کمال بیشرمی و وقاحت از خویشتن نشان داد .

نایب الحکومه از من خواست که همیان محتوی نقدینه را بازکنم ،

ولی من با کمال عزم و ثبات مقاومت ورزیده و گفتم که هرچه بکنید و بهر گونه جبر و عنفی متوسل شوید، محال است که بدست خود دیناری بشما تسلیم نمایم، زیرا بهیچوجه چیزی بشما بدهکار نمیباشم؛ البته اینک در مقابل قوه قهریه جنابعالی مفری ندارم و شما هرچه که دلتان بخواهد میتوانید بردارید؛ اما من میدانم که چگونه و بچه طریق آنها را مسترد سازم. در این موقع سارق عالیمقام دستور داد که يك رشته غل و زنجیر حاضر کردند، که مشاهده آن درحقیقت لرزه بر اندام افکند، زیراسرو کار من با افسران مست و ناهمواری بود که با مشاهده نقدینه و طلا از خود بیخود شده بودند، و ممکن بود که هر گونه فسادى از ناحیه آنها بمنصه ظهور برسد. یکی از عساکر ترکیه بمن نزدیک گشته چنین گفت: «سیر را هر اندازه بیشتر بکوبند، گندش بیشتر بلند مى شود!». او میخواست بگوید که فیالتاخیر آفات، هر قدر کار بدر ازایانجامد، گرمای مشکلات افزایش میابد. در این حیص و بیص نوکرم اعلام داشت که من حاضر صد سکه دو کای طلا تقدیم دارم. من برای اختتام فاجعه باین اظهار رضایت دادم و بعلاوه چهار دو کائیز بعساکر عثمانی تسلیم کردم. باملاحظه جواهرات و ثروتی که من در پهلوی خویش و در منزل مسکونی داشتم، و هزاران دلیل و برهان مثبت و مسلم دیگر من بتادیه مبلغ مزبور بنایبالحکومه ترکیه رضایت دادم. البته اگر قوه قهریه و اعمال جبر و عنف و زور و شکنجه و بالاخره مشاهده سلسله غل و زنجیر نبود، بهیچوجه من باین ظلم و ستم تن در نمی دادم، و حتی الامکان بانديك ضایعه ای خود را مستخلص میساختم. نایبالحکومه بابعالی درحالی که مرا بتادیه صد دو کای طلا و امیداشت، بجبر و عنف از من میخواست که به

انجیل (۱) سو گند یاد کنم که بطیب خاطر این مبلغ را تسلیم مینمایم و بهیچوجه از این مقوله با کسی حرفی بمیان نیاورم. تحصیل رضایت در این مرحله نیز با کمال جبر و خشونت انجام گرفت. من هرگز مایل بقسم خوردن نبودم، و در حقیقت میخواستم در اولین فرصت موضوع را در مقامات صالحه مطرح کنم، بعلاوه از این طریق میخواستم که اقبال برای آینده امنیت خاطر و اطمینانی تحصیل نمایم. اما جناب نایب الحکومه راهزن اظهار داشت که قبول صد دو کامو کول بشرایط مزبور است، و من مجبورم که در حضور ایشان سو گند یاد کنم و حتی استدعا نمایم که مبلغ معهود را از اینجناب بپذیرد.

در سیده صبحدم که غره دسامبر بود، پاسداران گمرک بکلبه کثیف من آمدند، و تالاحظه عزیمت مرا تحت نظر خویش قرارداداده بودند. مأمورین مزبور دستور داشتند که زین را زیر ذره بین گذارند و خود مرا نیز از نو تفتیش کنند. اعضای گارد نو کر مرا احضار و با کمال ادب و احترام مرا تب را باطلاع او رسانیدند و آنگاه بتفحص و تجسس مجدد پرداختند. بمحض اینکه عمال گمرکات زین را برداشتند، موی بر تنم راست شد و بسرحد مرک نزدیک گشتم. اما هر کاری کردند، چیزی دستگیرشان نشد، ولی معذاکه ثقلت غیرعادی آن موجب تأمل و تردید مأمورین بود و سخت بزین چسبیده بودند. من توضیح دادم برای اینکه آنرا گاهی بجای پالان بکار ببرم، اینطور ضخیم و سنگین ساختم و بالاخره با اخذ رشوه از این مرحله گذشتند و در صدد جست و جوی خود من برآمدند، بدین طریق که یکایک بکنار من آمده اظهار میداشتند اگر متاعی از دیدار متصدیان قاچاق شده است، با دریافت هدیه و یا تحفه ای حاضریم از

معاینه شما صرف نظر نمائیم . البته من نیز پیشکش لازم را تقدیم و از تحقیقات لازم مصون ماندم ، آنگاه خطاب بایشان گفتم : دوستان عزیز ! از معاینه و تفتیش من خودداری نکنید ، و بفرمائید با کمال متانت و جسارت همه جای مرا بگردید ! ، آنگاه جلیقه خود را باز و جیبهایم را بیرون آورده بمامورین مربوطه نشان دادم . این خطابه تهور آمیز مرا از مخصصه تحقیق و تفحص نجات بخشید . پاسداران گمرکات چنان پنداشتند که اگر مراریگی در کفش بود ، هرگز چنین تهور و جسارتی بخرج نمیدادم ، خلاصه بدین ترتیب از چنگال آنان مطلقا استخلاص پیدا کردم . پس از این تشریفات بهمراهی اعضای گارد بحضور رئیس اداره گمرک شتافته ، با کمال حزن و اندوه ، و ندبه و ناله اظهار داشتم که در نتیجه عدم اجابت دعوت شما ، دچار تاراج و یغمای شدیدی شده ام و بخشی از اطلاعاتم بجزبر و عنف از دستم خارج شده است . جناب رئیس جواب داد که بلی من از این قبیل پیش آمدهای سوء ترا پیشاپیش با خبر ساخته بودم و وقوع چنین حادثه ای را حدس میزدیم ، آنگاه با صراحت زیاد از من خواست که ماجرای را برایش بازگویم و مرتکب را معرفی کنم ، و قول داد که بطور حتم بموضوع رسیدگی خواهد شد و دادرسی بعمل خواهد آمد . من در پاسخ عرض کردم که کشف این سر ممکن است بمرک من منجر شود ، و در حقیقت مرا تحت تهدید سختی قرار داده اند . امامن خودم بهیچوجه مایل باقامه دعوی و طرح ادعا نبودم و آرزو داشتم که هر چه زودتر از منطقه قونیه خارج شوم و جان سلامت برم لذا از حضور ایشان تقاضا کردم که از این مقوله منصرف شوند ، و رئیس گمرکات نیز قبول فرمود دیگر در این موضوع بحثی بمیان نیاوردند .

شاردن معمّم میشود
 حاکم منطقه قونیه که متصدی گمرکات نیز بود
 دو نفر را برای حمل اسباب و اثاثیه من تا حدود
 غروب و وصول بمنزل نخست تعیین کردند، و یک نفر ترك عثمانی را نیز مأمور
 نمودند که مرا تا خود آکالزیکا همراهی کند. آنگاه به دو آدم مزبور
 دستور داد هنگام مراجعت از منزل اول، رسیدی بدستخط خود من برای
 اطمینان کامل خاطر ایشان، همراه بیاورند؛ و همچنین گذرنامه‌ای
 بمضمون فرمان بشخص ترك داد، که در سرتاسر راه مورد استفاده قرار بگیرد.
 اینست ترجمه متن پاسپورت مزبور:

«محافظةین راه، دژبانان، قضات، نواب حکومت! صراف
 مخصوص حضرت ژان را منزل بمنزل بحضور باهر النور حسن پاشاهدایت
 کنید، اسب و آدم و نقدینه لازم را هر اندازه که بخواهد بروی تسلیم نمائید.
 اسباب و اثاثیه او و دیعه ایست که بکلیه سکنه محل و معابر بامانت سپرده
 شده، و مقامات مربوطه مسئول صیانت و حفاظت جان وی خواهند بود.»
 رئیس کل گمرک هنگام تسلیم این گذرنامه بشخص ترکی که هدایت ما را
 بعهده داشت، چنین گفت که مرا بسمت صراف مخصوص پاشا قلمداد کرده
 است و مقتضی است که من و نوکر عمامه سفیدی بسرخویش گذارم تا بیشتر
 مورد عزت و احترام قرار بگیرم. من این پیشنهاد را بجای آورده، در
 حدود ساعت هشت صبح، در حالیکه غرق مسرت و بشاشت زاید الوصفی
 بودم، قونیه را ترك گفتم؛ زیرا از مهلکه مخوفی برای همیشه نجات
 یافته، و از هیچ چیزی بهیچوجه دیگر بیم نداشتم، و فارغ البال در این
 سرزمین آزاد مشغول جولان بودم. تا اینموقع قریب پنج ماه بود که من
 مدام دچار انواع و اقسام مصاعب و متاعب، وقایع و حوادث سهمناکی بودم

واینک برای اولین بار پس از اینهمه نوائب نفسی براحتی میکشیدم و امکان تفکر آزاد و آرام برای خویش پیدا کرده بودم، غرامتها، خطرات امواج هایل دریا، خوف بردگی و اسارت، پیشنهاد ازدواج، بیم فقدان ثروت و مکنک، مخاطرات جان و ازدست دادن آزادی انسان، بعلاوه هزاران بلیات و مشکلات دیگر روح و جان، فکر و اندیشه مرا در معرض فشار و شکنجه عجیبی قرار داده بود.

در آنروزم اینهمه حوادث هولناک را برای همیشه در پشت سر خویش گذاشته، با انبساط خاطر و انشراح خارق العاده ای در حرکت بودم، و با چنان سرعت جبال قفقاز را سیر میکردم که همراهان و حمالان دچار تعجب و تحیر میشدند. انسان و قتیکه که خاطرش شاد و دلش آزاد است، همچون پرندگان بال درمی آورد! این ادعا کاملاً حقیقت است نه مجاز، و من مثل این بود که از ثقلت و فشار کوه عظیمی آزاد گشته در آسمانها پرواز درآمده ام. پس از پیمودن چهار فرسنگ راه در میان صخره سنگهای عظیم، به نهری رسیدم که حد فاصل بین قاهر و امپراطوری ترکیه و کشور گوریل بود که آنرا نیز با قایقی در پشت سر خویش گذاشته و گذشتم.

در روز سوم، پنج فرسخ راه را با پای پیاده طی کردم و سه آدم اسباب و اثاثیه مرا حمل میکردند. ما غالباً از لبه معابر چنان باریک پر نشیبی عبور میکردیم که لرزه بر اندام آدمی می افتاد. در این مرحله راه تماماً روبالا و پریچ و خم بود، بطوریکه در سرتاسر آن فقط دو میل را بطور مستقیم طی کردیم.

در روز چهارم، در یک قریه مسکون از ترکان و مسیحیان که روز پیش بدانجا رسیده بودم، رحل اقامت افکندم، زیرا باد و برف و باران مانع

از خروج و حرکت ما بود .

توصیف و تعریف
جبال قفقاز

در پنجم و ششم یازده فرسنگ راه پیمودم ؛ وبا
وجود اینکه اسبهای راهواری در اختیار خود
داشتم، معهذا میتوانم بگویم که بیش از سه فرسخ
را سواره نرفتم، چون گاه و بیگاه انسان مجبور است که از مرکب پائین
آمده پیاده راه رود ، زیرا پیمودن معابر پر نشیب و باریک بسیار سخت و
صعب میباشد و اسبها خویشتن را بزور میتوانستند روی پا نگه دارند .

در هفتم و هشتم شانزده فرسنگ راه رفتم؛ چهار فرسخ اولیه را گاهی
پیاده و گاهی سواره بودم ، ولی بعد مسطح و خوب اما کاملاً مارپیچی
بود . اینک ما بجبال قفقازیه رسیده بودیم ، و سرتا سر چهار فرسنگ اخیر
راز و پنهانی می آمدمیم . در نیمه راه این قسمت، بر فراز قلل و ارتفاعات متعدد
اطلال و آثار قلاع و کلیسا ، مشهود بود . سکنه کشور میگویند قصور و
معابر در این حدود فراوان بوده است ، ولی عمال امپراطوری ترکیه آنها
را خراب و ویران کرده اند . در پائین کوهستان ، در دامنه جبال وارد دره
سبز و خرم ، و زیبا و مصفائی میشویم که سه میل پهنای آنست ؛ سرتاسر این
منطقه را قرا و قصبات آباد اشغال کرده است و رودخانه کور (۱) در وسط آن

(۱) Kur ، یا واومعدوله بتلفظ محلی و ملی ترکی آذری. محتمل است که کورش
کبیر پادشاه هخامنشی نام همین نهر را برای خود اسم انتخاب کرده است ، همانطوریکه با داستانهای
خود را به خانواده سلطنتی ماد ، منتسب ساخته (رجوع بتاریخ هرودت شود ، وراجع بجمل انساب
آثار الباقیه بیرونی بهترین مأخذ است) . اشتقاق این لغت با تلفظ صحیح یونانی روشن تر
معلوم میشود ، زیرا در زبان مزبور ایگرک مثل السنه آلمانی و روسی ضدای واومعدوله میدهد
یعنی Kyrus با حذف us یونانی کور Kyr یعنی Kur میشود ، همچنانکه شاردن ضبط
کرده است ، فرانسویها K را حسب المعمول به C به و سیروس میخوانند ، اما انگلیسیها که
ایگرک را (آی) تلفظ میکنند ، سیروس میگویند .

جریان دارد .

البته خوانندگان وقوف دارند که قاره آسیا با سلسله جبالی که از یکسوی دیگر آن امتداد یافته، قسمت شده است، و سه رشته بلند آن با سامی زیر خوانده میشود: توروس، ایمائوس، قفقاز (۱) رشته نخستین در قسمت قدیمی این قاره واقع شده و سرتاسر آنرا بطور کلی بنام توروس مینامند. اینکه گفتیم بطور کلی بدین اسم موسوم میباشد، برای آنست که معمولا هر قسمتی از یک سلسله جبال را هر ملتی بنام محلی و ملی خویش میخواند. رشته آخر کاملا در جوار قطعه اروپا، میان دریای سیاه و بحر خزر، مسکوی (۲) و ترکیه واقع شده است.

سیاری از نویسندگان باستان این سه رشته را باهم اشتباه میکنند. فی المثل پلین (۳)، و کوینتوس کورسوس (۴) بقعیده خود قفقاز را در هندوستان میدانند. اما استرابن (۵) در کتاب

پستی در باریان و
چاپلوسی نویسندگان
در باری

- (۱) **Taurus ' Imaus , Caucase** کمان میرود که مقصود از ایمائوس، رشته جبال هیمالیای هندوستان است، ولی چون مترجم قصد دارد که اصالت اسامی جغرافیائی و اعلام تاریخی چنانکه مصنف ضبط کرده، محفوظ بماند لذا املاى مزبور در متن اختیار شده است.
- (۲) **Moscovie**، منظور دولت روسیه است، زیرا در ایام باستان این کشور را مسکوی میخواندهاند و معلوم میشود در دوره صفویه نیز همینطور در مغرب زمین معروف بوده است.
- (۳) **Pline**، در تاریخ روم دو پلین داریم، اولی پلین اکبر که متبحر در علوم طبیعی بوده است و هنگام آتشفشان و زو برای مطالعه اوضاع معرفت الارضی و نجات مردم بجانب پمپی شتافت و سرخود را در سربین سودا گذاشت، دومی پلین اصغر نوه اولی است که از دوستان تراژان امپراطور معروف روم و مصنف آثار ادبی گرانبها نیست (۱۲۰-۶۲ میلادی).
- (۴) **Kuintus - Qurtius** مورخ لاتن و مصنف کتاب اسکندر، جنبه افسانه ای این تالیف بر حقایق آن فزونی دارد. کنت کورث در سده اول میلادی زیسته است.
- (۵) **Strabon** عالم جغرافیدان یونانی متولد در پنجاه و هشت پیش از میلاد مسیح و متوفی در سده بیست و پنج بعد از میلاد. شاهکار استرابن بهترین مأخذ فن جغرافی برای تمام قرون و اعصار بشمار است.

یازدهم از جغرافیای (۱) خود چنین میگوید: اگر چه مولفین مزبور در این ادعا اتفاق قول دارند، مع هذا باید متذکر شویم که این نظریه آنان ناشی از حس تملق و چاپلوسی درباریان است، آنها میخواستند بدین طریق مدلل دارند که اسکندر در فتوحات خویش بیاورای کوهستانهای هندوستان نفوذ کرده است، زیرا گشودن و گذشتن از بلاد همجوار پونت-اوکسن (۲) چنان ارزش و اهمیتی نداشته است. ممکن بود قبول نمائیم که کوینت-کورس در حقیقت بنوشته خود ایمان و ایقان داشته، و این لغزش هم از جمله خطاهای دیگر مصنف مزبور است که فی المثل سر چشمه نهر گنگ (۳) را در جنوب هند میداند، و نیز یاکسارتس (۴) را تانائیس (۵) میخواند. اما مع التأسف این پندار غیر قابل قبول است، زیرا همو در کتاب ششم تالیف خود قفقازیه را در میان هیرکانی (۶) و نهر فامیداند.

تشریح خصوصیات
کوههای قفقازیه بلندترین و صعب العبورترین
دیگر جبال قفقاز
جبال است که من مشاهده کرده ام، و چنانکه
گفته ام سرتاسر معابر این کوهستان مخوف و پر
نشیب و دارای پرتگاههای مهمی است. پس از زحمات زیاد در چندین
منطقه آن راههای بسیار باریکی پدید آورده اند.

هنگام عبور من از این کوهستان سرتاسر آن مستور از برف بود و تقریباً در همه جا ارتفاع آن به ده گام میرسید. در اغلب نقاط رهنمایان

(۱) Géographie

(۲) Pont-Euxin دریای سیاه است.

(۳) Gange

(۴) Jaxartes

(۵) Tanis نهر دون

(۶) Hyrcanie (کرکان - سواحل جنوبی)

من با پاروراه را باز میکردند .

توصیف پاپوشهای
این اشخاص صندل (۱) مخصوصی درپای داشتند
که برای راه پیمایی در روی برف بود ، و این
برفی قفقاز

قیل کفش را من فقط در همین کشور مشاهده
کرده ام . زیره آن از حیث شکل و درازا شبیه صفحه چوگان بی دسته
است ، اما چندان طویل نمیشد ، معمولابندهای مشبك آن خیلی سفت
و سخت نیست و تختش دایره ایست . این پای افزارها مانع فرورفتن عابرین
در اعماق برف میشد . بطوریکه بیش از يك بند انگشت گودی احداث
نمیکند ، اهالی محل با کمال سرعت با آن در معابر مستور از برف راه
میروند ، و خیلی کم آثار پایشان مشهود میگردد ، و تشخیص طریق آنها
مشکل است ، چون زیره های بیضوی چیز قابل ملاحظه ای از خود باقی
نمیگذارند ، و بهیچوجه نوک و پاشنه ای در میان نیست .

ارتفاعات جبال قفقاز مستور از برفهای جاویدان
میان برفهای جاویدان
است ، و در سرتاسر هشت فرسنگ راهیکه باید
آنها را پیمود و عبور کرد ، مطلقا فاقد سکنه میباشد .

شبهای هفتم و هشتم را من در میان برفها گذرانیدم ، و برای گرم
شدن دستور دادم از درختان صنوبر علو بلو عظیمی درست کنند . هنگامیکه
باوج بلندیهای قفقاز صعود کردیم ، رهنمایان من ادعیه و اذکاری خطاب
بتصاویر مقدس مسیحی قرائت کرده ، استغاثه نمودند که از آسیب و باد و
طوفان مصون و در امان باشند . در حقیقت بادهای این کوهستان معظم بسیار

(۱) ارسی (اروسی ، روسی ؟) ، در آذربایجان یکنوع کفشهای بهاری را صندل میگویند
ریشه آفت لاتین Sandalium است ، و این غیر از درخت صندل معروف میباشد که منشاء نام
کرسی نشتن است .

مهیّب و وحشتناک میباشد ، بطوریکه دریک چشم بهمزدن زمین و زمانرا تیره و تار ساخته مسافرین را در اعماق برفهای جاویدان مدفون میکنند. سپاس خدایرا که هیچگونه کولاکی پدید نیامد . اسبهای راهوار اغلب اوقات چنان در برف پیش و فرو میرفتند که من هرگز برایشان استخلاصی فکر نمی کردم. تقریباً تمام راههای صعب العبور کوهستان را من پیاده پیمودم، بطوریکه میتوان گفت از سی و شش فرسخ که طی کردیم ، من هشتش را پشت اسب نبودم . در دوروز اخیر خیال میکردم که در آغوش برف راه میروم ، بطوریکه مشاهده جزئیات فاصله نیست قدمی خود ، برایم مقدور نبود . اما باید بگویم که درختان صنوبر که سرتاسر کوهستان را پوشانیده اند بیشتر مانع دید و مشاهده افق بودند .

يك انتقاد از علمای من غیر از صنوبر درخت دیگری در قفقازیه معرفه النبات ندیدم ، و این حقیقت برای من سخت تلخ بود ، زیرا تصور میکردم که اینک براس مرتفع ترین جبال جهان و یا اقلاً آسیا (۱) صعود کرده ام ، خیلی میل داشتم که بتحقیقات نبات شناسی بپردازم و صواب و خطای نظریه علمای تاریخ طبیعی را معلوم نمایم . دانشمندان مزبور معتقدند که در ارتفاعات فوق العاده جبال برگهای درختان مدام دریک حالت باقی میباشد ، زیرا ابر و باد که موثر در وجود نباتات است ، در این امکانه مرتفعه راه ندارد و پائین تر از قله بلند کوهستانها واقع میباشد : اما من هیچوجه درجایی چنین چیزی مشاهده نکردم ؛ و نیز آنطور که آنها ادعا میکنند در این ارتفاعات هوا فاقد حیات نمیشد ، البته باید

(۱) هیمالیای هندوستان مرتفع ترین جبال عالم و آسیا بشمار میرود .

بگوئیم که لطافت و رقت هوا در بلندیها بیشتر و بسیار سخت مینماید، ولی معذاکه من فکر میکنم که در این مناطق نیز مردم میتوانند با کمال سهولت مثل نقاط بد آب و هوای دیگر زندگی کنند، اما چون طرق و معابر و وسائل ارتباط و مکاتبات، و سوداگری و تجارت در اینجا فراهم نیست، و ایجاد مناسبات لازم با نقاط دیگر جهان مشکل میباشد، لذا اهالی از سکونت در مناطق مزبور مطلقاً خودداری میکنند (۱). هنگامیکه از قلل شامخ و معظم و مدهش قفقازیه پائین می آمدیم، من مشاهده میکردم که ابرها در زیر پا می لغزند، چنانکه بالمعاینه زمین را زیر قدم خود احساس نمیکردم، و چنان می پنداشتم که در آسمانها راه میروم.

دامنهای جبال قفقازیه بسیار منبت و مشحون از
تعریف نعمات
و فراوانیهای قفقازیه
نعمای است، چنانکه عسل و گندم و قم (۲)
بسیار فراوان میباشد. داستان قم را در قسمت

کلشید آورده ام. شرابیهای مطبوع و آبهای گوارای این سرزمین شهره آفاق است؛ انواع و اقسام اغنام و احشام، گلههای خوک و دیگر مواشی در ممالک این حدود زیاد دیده میشود، دهکدهها و قراء و قصبات آباد بسیار است، مووتاک در اطراف درختان سر بآسمان کشیده، و بر شاخ و برگ آنها پیچیده اند، بطوریکه غالب اوقات چیدن خوشه های انگور دشوار و سخت مینماید. ایام مسافرت من مصادف با فصل انگورچینی بود. شرابیهای کهنه و نو، و خوشه های انگور بسیار خوب و بینهایت مطبوع مینمود. شراب در این سرزمین باندازه ای ارزان و فراوانست که در محل سیصد

(۱) امروزه مسلم است که در ماوراءاتمسفر هوای قابل تنفس و واجد حیات وجود ندارد.

لیور (۱) آنرا یک اکومیدهند. چون دهقانان از فروش مشروبات عاجز میمانند، لذا غالباً خوشه های انگور را همچنان میماند و خشک میشود. دهاتیهدار کلبه های چوبین زندگی میکنند، معمولاً هر خانواده ای چهار یا پنج باب خانه دارد. همیشه در وسط کلبه بزرگتر آتشی می افزونند و همه اعضای خانواده دور آن جمع شده گرم میشوند.

زنان دانه های غلات را بقدر احتیاج آسیا کرده،
 طرز پخت نان در
 خمیر مینمایند، و آنگاه آنرا در داخل قطعه سنگ
 میان دهاتیان
 مدوری که بطرز مخصوصی تعبیه شده است میپزند.

قطراین تنور حجری تقریباً نیم پا و عمقش دو پاسبه انگشت است. ابتدا آنرا سخت گرم میکنند و سپس خمیر را تویش میگذارند، آنگاه سطح آنرا با قطعات مشتعل زغال و خاکستر گرم میپوشانند. حتی در بعضی نقاط نان را فقط با خاکستر می پزند، و معمولاً برای اینکار ابتدا محل اجاق را تمیز و جارو میکنند و سپس خمیر نان را آنجا گذاشته رویش را با قطعات سرخ زغال و خاکستر داغ مستور میسازند. با همه اینها همیشه قرصهای نان سفید و بسیار خوب و مطبوع میباشد.

شراب را در این سرزمین نیز مثل کشور کلشید
 نگهداری میکنند (۲)، من معمولاً همیشه
 شامگاهان در کلبه دهقانی که مرکوب باربر
 قدر عافیت کسی
 داند که ...
 برایم اجاره میداد، رحل اقامت می افکنم. شخص ترکی که رهنمای

(۱) ولیور تقریباً نیم کیلو است.

(۲) کسفنون مورخ و سردار معروف یونانی نیز در کتاب معروف خود موسوم به آناباز (عقب نشینی) و مخزنهای شراب این حدود را تعریف نموده است.

من بود ، بسیار چابك و چالاك و زیرك و هشیار بود . مرغ و تخم مرغ و سبزی، غذای مارا تشکیل میداد، شراب و نان و میوه فراوان و بسیار زیاد بود ، زیرا همیشه هر يك از خانه‌های همسایه يك كوزه بزرگ شراب و يك سبد میوه و نان، از بابت سهمیه خود برای هزینه زندگی ما بلاعوض تقدیم میداشتند ، و هیچکس بیچوجه دیناری از من مطالبه نمیکرد ، و حتی راهنمایم مرا از اعطای هرگونه انعامی باز میداشت .

من با حرص و ولع شایان توجهی شکمی از عزا در می آوردم و غالباً قریب دوسه ساعت سرسفره بودم. البته خوانندگان گرامی میتوانند كاملاً حدس بزنند كه من در ایام توقف خود در كشور كاشید، طی سه ماه متوالی چه قحط و غلایی تحمل کرده‌ام، و چگونه در حسرت نان در فقر و فاقه بی پایان بسر برده‌ام ، و چه مصائب و متاعبی دیدم. سپاس بی قیاس خداوند را، كه مرا از قلمرو كسانیکه در مقابل پول و نقدینه چیزی برایم نمیدادند ، يك كشور دیگری كه بلاعوض همه چیز میدهند ، هدایت فرمود . قدر عافیت کسی داند كه بمصیبتی گرفتار آید .

اکثر سکنه این مناطق کوهستانی مسیحی میباشند و بطریق گرجیان آداب مذهبی را بجای می آورند . رنگ و رخسار و سیما و بشره ایشان بسیار زیبا و قشنگ است ، مخصوصاً بعضی از زنان بینهایت خوشگل و رعنا هستند . بطور کلی مردم این حدود ، بر خلاف کاشیدیان و دیگر خلقهای خارج از سلطه ترکیه عثمانی ، فوق العاده خوش محضر و مهربان میباشند .

در روز نهم پنج فرسخ در دشت و دمن مزبور راه پیمودم. اراضی این مناطق و منبت با کشت و زرع بسیار مناسب میباشد. تپه‌ها و پشته‌ها پر

است از خیل اغنام واحشام . شامگاهان به آکلزیکا (۱) رسیدم .

آکلزیکا قلعه‌ایست در جبال قفقاز که در آغوش
توصیف آکلزیکا

قریب بیست رشته مرتفعات مختلف بنا شده

است، بطوریکه از بالای هر یک از این بلندیها بسهولت میتوان آنرا
زیر آتش قرار داد. این قلعه دارای سورو باروی مضاعف و واجد برج‌های
دیدنی است که همه‌شان مجهز به مزغل‌های قدیمی میباشد . تجهیزات
توپخانه آکلزیکا کم و مختصر است . در جوار قلعه قصبه‌ای است که بر
سطح تپه‌ها و پشته‌ها و ارتفاعات بوجود آمده است . این قصبه جدید-
الاحداث و حداکثر میتوان گفت که چهارصد دستگاه خانه باغچه دارد.
از آثار عتیق و ابنیه باستانی غیر از دو کلیسای ارمنی ، چیزی دیده نمی
شود. اتراک و ارمنه، گرجیان و یونانیان و یهودیان سکنه عمده آکلزیکا
را تشکیل میدهند .

مسیحیان چندین کلیسا و یهودیان يك كنيسه دارند. يك کاروانسری
کوچک جدیدالبنایی نیز در اینجا دیده میشود که مثل عمارات محل از
چوب و تخته ساخته شده است. رودخانه کور که سرچشمه آن بفاصله دوازده
فرسنگ در جبال قفقازیه واقع شده، کاملاً از نزدیک قصبه میگذرد. استرابن
معتقد است که منبع این نهر در ارمنستان میباشد . بطلمیوس سرچشمه
کور را در کلشید میداند ، اما پلین معتقد است نهر مذکور از کوهستان-
های تاتارستان که در ماورای کاشید واقع شده است بیرون می آید ، و او این
محل را کور آکسیسی (۲) می نامد، که بمناسبت نهر معروف کوراکس (۳)

(۱) Acalziké

(۲) Coraxici

(۳) Carax

بدین نام خوانده شده است، این رودخانه از منطقه مزبور سر چشمه گرفته و چنانکه گفته ام بدریای سیاه میریزد. این نظریات و عقاید که علی الظاهر مختلف و مخالف جلوه گر میشود، در حقیقت همه شان صحیح و منظور واحدی را تعقیب مینمایند، زیرا ارمنستان سرزمین کلشید را در آغوش خویش گرفته است (۱) و بعلاوه خود کلشید نیز در عهد سابق کشوری بزرگ و دارای شهرت و نام خاصی بوده است و ما این موضوع را سابقاً متذکر شده ایم. پاشای آکالزیکا در قلعه سکونت دارد، ولی صاحب منصبان عالی مقام و شهربانان در دهکده های نزدیک استحکامات منزل کرده اند. از تاریخ ایران چنین بر می آید که این قلعه را گرجیان بنا کرده اند، و ترکها در اواخر قرن اخیر آنرا بتصرف خویش در آورده اند. امپراطوری ترکیه پس از تسخیر این استحکامات، قلعه ای دیگری بنام تمام (۲) در نزدیکی آن، بفاصله سه روزه راه، پدید آورد.

در سیزدهم، دو ساعت بعد از نیمه شب آکا- لزیکا را ترك گفتیم. ما بطرف مشرق حرکت می- کردیم، پس از طی سه فرسخ راه، از عرض دشتهای آکالزیکا کاسته شد و کوهستان آغاز

ورود بسرحد
امپراطوری ایران
صفوی

گشت، بطور کلی پهنای دشت و دمن در اینجا بیشتر از نیم فرسنگ نمی باشد. ترکها در این محل قلعه بسیار مستحکمی دارند که در جانب راست رودخانه مذکور بر سطح صخره سنک عظیمی بنا شده است. دامنه این صخره کوه پیکر راه سور و باروی مضاعفی محصور ساخته است، در

(۱) در کتاب حدود العالم که نخستین تالیف جغرافیایی بزبان پارسی است، آمده

است که با: تمام حدود و نفور آذربایجان واران و ارمنستان درهم رفته و بهم پیچیده است.

(۲) Tamame

جوار قلعه مثل آکالزیکا قصبه‌ای وجود دارد که در اراضی واقع بین استحکامات و جبال واقع گشته است .

این شهر کوچک اوس کی ر نام دارد و سنجاقی تشکیل میدهد و دارای نیروی شهربانی و گمرک میباشد . من از گرفتاری در چنگال عمال ترکیه و مخصوصاً تحقیقات گمرکی بینهایت هراسان بودم و سعی داشتم که هرچه زودتر آنجا را ترك بگویم ، و سپاس بیقیاس خداوند را که بدون هیچ چون و چرایی راحتی و سلامت از اوس کی ر گذشتم. درشکه چای راهبر من از اهل گوری و گرجی بود . فرماندار نظامی نقطه هویت او را تحقیق و اجازه حرکت داد و همراهان کالسکه چای نیز بدون هیچگونه مزاحمتی به حرکت درآمدند. مناسبات خان گرجستان و پاشای آکالزیکا بسیار خوب است ؛ و این نتیجه حسن رفتار ترکان نسبت به گرجیان میباشد .

پس از پیمودن دو فرسنگ راه بعد از خروج از اوس کی ر، کوهی در مقابل ما پدیدار گشت که در این منطقه سرحد کشور ایران با ترکیه عثمانی بشمار میرود. بعد از عبور از جبل مذکور ، در امتداد طول آن طی طریق میکردیم. دهکده‌های بسیاری در این کوهستان دیده میشود. و رودخانه کور در دامنه کوه جریان دارد ، اطلال و بقایای قصور و قلاع و استحکامات و کلیساها در نقاط مختلف مشهود است . این همه آثار یادگار عظمت گرجیان، و فتوحات ایرانیان و ترکان است . پس از طی ده فرسنگ راه و حرکت تا غروب آفتاب ، در قریه کوچکی رحل اقامت افکندیم .

در روز چهاردهم فقط چهار فرسنگ راه پیمودیم .
راهها بسیار سخت و صعب و کوهستانی بود. اغلب

در گوشه بهشت

اوقات جای پائی برای عبور پیدا نمیشود ، و در هر گوشه و کنار بقایای قلاع و استحکامات بچشم بر میخورد . این دشت و دمن بسیار مصفا و فوق العاده زیبا میباشد ، سرتاسر آن مستور از جنگلهای کوچک ، دهکده های آباد و کاخها و قصور اعیان و اشراف گرجی و تفرجگاههای بیشمار است . کلیه اراضی آن زراعت میشود؛ خلاصه اینجایی که از گوشه های بهشت بشمار میرود . در روز پانزدهم ده فرسنگ راه پیمودم که نه آن دردشت و دمن بهشت آئین مزبور بود ، و یکی از کوهستان کم ارتفاعی میگذشت که این ناحیه را از گوری (۱) ، مجزی میسازد .

در سرتاسر راه جز باغ و بوستان ، اراضی مزروع و آباد و دهکده های زیبا و مصفا چیزی دیده نمیشد . هنگام صعود بکوهستان مذکور بقایای شهر مخروبه بزرگی دردست راست دیده میشود . در این بلده اینک فقط پانصد دستگاه خانه و پانچه مسکونی وجود دارد در صورتیکه سابقا چنانکه میگویند دوازده هزار عمارت در آن موجود بوده است . در اینجا اسقفی اقامت دارد ، و کلیسای بزرگی دیده میشود که یادگار دوره آزادی گرجیان (۲) میباشد .

هنگامیکه از کوهستان پائین می آمدم ، شب شده بود ولی من هنوز نتوانسته بودم به گوری برسم . من در نظر داشتم که مستقیما بمقر

مبلغین مسیحی
یا پیشروان استعمار

(۱) Gory

(۲) گرجستان در عهد صفویه چنانکه شاردن نیز در صفحات سابق آورده است ، از طرف نایب السلطنه ایران اداره میشده است ، و مقصود مصنف آنست که این کلیسای عتیق پیش از استیلای صفویه بناتده .

کپوسنهای ایتالیائی (۱) بروم، اینها مبلغینی هستند که از طرف انجمن تبلیغ حقایق (۲) در این سرزمین ماموریت یافته‌اند، چندین طغر اتوصیه نامه بعنوان آنان همراه خود داشتم. مبلغین مسیحی مزبور سه سال پیش در شهر کوتائیس (۳) بیمارستانی (۴) پدید آورده بودند، و قصد داشتند که این دارالشفای را مبدأ عملیات خود قرار دهند و سپس در کشور کلشید بتوسعه عملیات و تحکیم موقعیت خود بپردازند. اما در نتیجه جنگهای مداوم، و قتل و غارت متوالی که در کشور مزبور لاینقطع جریان دارد، و پادشاه مملکت نیز بی کفایت و بهیچوجه در صدد ایجاد امنیت و آرامش نمیباشد، آباء مسیحی مزبور ناگزیر گشته‌اند که بگرجستان پناهنده شوند. ملاقات با هیأت مبلغین کپوسن ایتالیائی برای من بسیار مفید و مهم بود، زیرا اینان واجد اطلاعات لازم برای رهنمایی و هدایت من و قادر بانجام مساعدت لازم بودند.

فرمان قضا
جریان سلطان صفوی
من خود را بآباء مسیحی مزبور شناسانیدم و گفتم که از طرف اعلیحضرت پادشاه ایران در فرانسه ماموریت داشته و مشغول انجام خدماتی بوده‌ام و اینک فرمان قضا جریان سلطان صفوی همراه من است، و

(۱) Capucins italiens

(۲) Congrégation la psopaganda fide

(۳) Cotaïs

(۴) چنانکه عقلا و قوف کامل دارند، همیشه مبلغین مسیحی مغرب زمین پیشروان استعمار و طغایه داران اژدهایان سرمایه داری اروپا و آمریکا بوده‌اند. فجایع خونین، تسلیحات و توپ و توپخانه مبلغین مسیحی آمریکا، مقیم ارومیه (رضایه) که علیه مردم محل و حکومت ایران بکرافتاد، هم اکنون پیش چشم ما است، خوانندگان میتوانند به تاریخ مشروطه مراجعه فرمایند تا جزئیات این فجایع را مطالعه بفرمایند، بعلاوه درسفرنامه مادام دیولافو مستشرق فرانسوی نیز اقراارات صریحی در اینمورد (نقشه های استعماری روحانیون مسیحی) موجود است.

حسب الامر همایونی کلیه استانداران و فرمانداران ممالک محروسه شاهنشاهی موظف با احترام و انجام خدمات، و ملزم به برآوردن حوائج و نیازمندیهای من میباشند.

آنگاه سرگذشت مسافرت خویش را هنگام مراجعت بایران، از طریق دریای سیاه و کشور کاشید حکایت کردم و سوانح هولناک و وقایع جانگدازی که بسرم آمده بود بازگفتم، و متذکر شدم که ناچار و ناگزیر چیزهایی را که برای شاهنشاه صفوی همراه داشتم در کشور کاشید تحت نظر رفیق امانت گذاشته‌ام، و حالا نیز که بگرستان آمده‌ام منظورم آنستکه از شما استدعا و استرحام نمایم، تا مرا بنحو احسن رهنمایی فرمائید و از آراء صائب و نظریات ناقب خود برخوردار کنید، تا با یاری و یاورى شما در انتقال امانات مزبور توفیق پیدا کنم.

آباء مزبور با نهایت مهربانی و ملاطفت از من استقبال بعمل آوردند و از استماع داستان پرهیجان و حیرت‌انگیز خودم و سرنوشت مخاطره‌آمیز رفیق و پیش‌آمد های سوء و ناهنجاری که هر آن ممکن بود در مورد اشیاء گرانبهای مزبور وقوع افتد، بسیار متأثر گشتند و بچاره جوئی پرداخته مرا مطمئن ساختند که بقدر مقدور در مساعدت من خواهند کوشید، ولی چون بی‌اجازه رئیس هیات مبلغین که مقیم تفلیس (۱) است، نمیتوانند با اقدامی مبادرت ورزند، بنابراین لازمستکه من در اسرع اوقات بملاقات وی شتاب کنم. تفلیس پایتخت گرجستان و مقر نایب السلطنه است و دوروزه راه کوتاه با گوری فاصله دارد. راهیین کاپوسن بقدری در تسکین آلام و تفقد حال من کوشیدند و باندازه ای مرا تشویق کردند که من در همان آن

فی المجلس اسبهای کرایه کرده بصوب تفلیس عزیمت کردم . بنا بدستور یکی از آباء عالیمقام مزبور، آنژ دو ویترب (۱) نامی که جزء هیات مذکور ولی غیر روحانی بود بهدایت من مامور گشت .

این شخص یکنفر بز شک و جراح حاذق، و مرد بسیار شریف و خوبی است . او در نتیجه مهارت خارق العاده خویش در معالجه بیماران و شفای درد های بیدرمان شهرت و معروفیت خاصی در کشورهای گرجستان و ایمیریت پیدا کرده و محبوبیت و احترام فوق العاده ای بهم زده است .

او بالسنه مردمان این سرزمین آشنا میباشد و سرتاسر ممالک مزبور را سیر و سیاحت کرده است، و بسیار شجاع و متهور، صبور و متواضع و باهوش و کیاست میباشد . آنژ دو ویترب با صفا صمیمیت خاصی بهمراهی من پرداخت، و گفت که بطیب خاطر حاضر است ، در سرزمین کاشید بانهایت قدرت بمعاونت و مساعدت من اقدام کند ، و فقط کافی است که در این مورد دستوری از مقام ریاست هیات مبلغین صادر شود .

در شانزدهم دسامبر بهمراهی این متدین صدیق ، گوری را بقصد تفلیس ترك گفتم . ماهفت فرسخ راه پیمودیم که عمده آن در ساحل و بموازات رود کور بود . سرتاسر راه مستور از مزارع زمردگون و دهکده های آباد و خرم بود . طی راه بقایای يك شهر تقریباً تمام ویرانه ای رامشاهده کردیم که کالیکالا (۲) نام دارد ، و راه از وسط آن میگذرد ، این بلده در چهار فرسخی گوری واقع شده است .

(۱) Ange de Viterbe

(۲) Calicala

کلاه و لباس یکی از پیغمبران

در روز هفدهم کمی بیش از شش فرسنگ راه پیمودیم. مسیر جاده در این قسمت مسطح ولی در بعضی جاها کمی سنگلاخ بود. در نیمه راه این مرحله، از مقابل کلیسای اسقف اعظم گرجستان که در کنار نهر کور بنا شده است، عبور کردیم. یک نیمه از این معبد مخروبه ولی نیمه دیگر از دور کاملاً آباد و مجلل جلوه میکرد. از قراریکه میگویند یکقسمت از تاج-خار و بخشی از لباده و قبای نبی الی (۱) در این کلیسا محفوظ میباشد. اگرچه من شخصاً این آثار متبرک را مشاهده نکردم، ولی آباء کاپوسن مدعی هستند که آنها را دیده اند.

در پایتخت گرجستان شامگاهان شهر تفلیس (۲) وارد گشتم، علت تاخیر نزول برف سنگینی بود که مانع سرعت حرکت بود. پزشک کاپوسنی که همراه من بود، مرا بمقر آباء مبلغین هدایت کرد. چون فوت فرصت بهیچوجه جایز نبود، فی الفور بمحض ورود رئیس هیأت کاپوسن را از مقاصد خود آگاه ساختم، توصیه نامه‌های لازم هویت و شخصیت مرا کما هو حقّه روشن میساخت، و اینک من جز توضیح و تشریح اهمیت موقع و ارزش عظیم امانات بافته در کلبشید و انتظار وقوع هرگونه حادثه‌هایله و شوم، کاری نداشتم و لزوم تشریک مساعی هیأت را در این مورد متذکر گشتم. آنگاه عقیده خود را در مورد استخلاص امانات بر رئیس مبلغین چنین شرح دادم که بنظر من برای وصول بمقصود دوراه موجود است و هر یک از این دو دارای محاسن و معایبی میباشد.

از انبیای بنی اسرائیل. Elie (۱)

(۲) در کتاب جهانگردی مارکوپولو، ترجمه و نگارش نویسنده این سطور، شرحی درباره تفلیس آمده است که خوانندگان میتوانند بدان رجوع فرمایند.

طریق نخستین این بود که من بحضور پادشاه (۱) گرجستان معرفی گردم و فرامین شاهنشاه (۲) متبوع ویرا ارائه نمایم و برای استخلاص اشیاء مخصوص اعلیحضرت همایونی از کشور کلشید، از او استمداد کنم. طریق دیگر عبارت بود از مسافرت مخفیانه بسر زمین مزبور، بدون اعلام مقصد بکسی و اظهار مقصود به احدی. من اگر چه راه اخیر را ترجیح میدادم، ولی نخواستیم در اظهار نظر برویه و عقیده رئیس روحانیون سبقت بجویم. مطران برای اظهار نظر خویش از من فرصت طلبید و توصیه نمود که برای پیشرفت کار و حصول نتیجه مطلوب، خوب است که موضوع را با آباء کاپوسن که اکثرشان در کشورهای کلشید و ایمریت اقامت داشته‌اند در میان نهم؛ باز متذکر شد که از طریق ریاست روحانی خویش، استتار کامل موضوع را بآنان توصیه خواهد کرد. من موافقت خود را بانظریات جناب مطران اظهار، و آباء کاپوسن را باتارو و پود سرگذشت خویش آشنا ساختم و استدعا کردم که هر يك بقدر مقدور مراد رحل مشکلات و رفع خطرات یاری نمایند.

سرگذشت بطریق
مسکوی
بعد از نیمروز هیجدهم، رئیس هیأت مبلغین
مرا باطاق مخصوص خویش که تمام روحانیون
کاپوسن در آنجا اجتماع کرده بودند، دعوت کرد
و نظریات و عقاید خود را در باره کارهای من تشریح و توضیح نمود، آباء

(۲۹۱) خوانندگان گرامی باید متوجه باشد که شاردن بهیچوجه در کتاب خود اصطلاح شاهنشاه را نیاورده و با کلمه (شاه)، سلاطین صفوی ایران را توصیف کرده است در صورتیکه بعضی از نویسندگان معروف مثلاً ولتر فیلسوف شهر فرانسوی پادشاهان ایران را صریحاً شاهنشاه خوانده است، بهر صورت اختیار این عنوان در این ترجمه بمنظور متابعت از اصطلاحات بوده است که معمولاً پادشاهان هندوستان را راجه، ترکستان را خاقان، چین را فغفور، ژاپن را میکادو، آلمان را قیصر روس را تزار میخوانند. م

مسیحی نیز آراء خویشان را بروی دایره ریختند و بطور کلی تقریباً همه شان متفق القول بودند که بایستی از طریق استتار استفاده کرد و با اختفای کامل بکاشید مسافرت نمود و امانات را مستخلص ساخت. پایه استدلال آنها چنین بود: صحیح است که پادشاه گرجستان در کشور مزبور و سرزمین ایمریت بسیار محترم و معتقد است، و بطور حتم برای نقل و انتقال محمولات گرانها از بذل هیچگونه مساعدتی خود داری نخواهد کرد، و با کمال رضایت در این مورد تشریک مساعی خواهد نمود، اما معذرا کله سر و صدا راه انداختن بهیچوجه مقرون بصواب نمیباشد، زیرا تمام معابر و طرق آنطرف و بلاد و ممالکی که بایستی در آنهارا پیمود مملو از قطاع-الطریق و مشحون از آدمکشان مخوف است؛ تمام اهالی جز نهب و غارت، قتل و تاراج کاری ندارند و مخصوصاً گرجی ها بسیار غدار و خائن میباشند (۱). بنا بر این مقدمات بایستی احتیاط کامل مبذول داشت و بسیار حازم بود، چنانکه چند سال پیش يك بطریق مسکوی هنگام عبور از گرجستان دچار نهب و غارت شد و بطوریکه میگفتند در این فاجعه گویا پادشاه کشور دخالت داشته، چون روحانی مزبور ثروت زیادی با خویشان همراه داشته است.

بعلاوه سلطان گرجستان نسبت بشاهنشاه ایران اطاعت کاملی ندارد، مضافاً بر همه اینها، فرض نمائیم که او با صداقت و صمیمیت تمام در این این مورد اهتمام نماید، اما نباید موضوع هدایا و تحف سنگینی که باید

(۱) نظریه آباء مبلغین کاپوسن و با خود شاردن مثل کلیه اروپائیان و امریکائیان است که با کمال وقاحت تمام ملل و اقوام شرقی را «وحشی» و «خاین» می خوانند، در صورتیکه غدر و خیانت، وحشیگری و بربریت خود آنها شهره آفاق میباشد. در این مورد کافی است که فجایع لرد کچیترانگلیسی را در آفریقای جنوبی و جنایات فرانسه را در الجزیره و مراکش و تونس متذکر شویم.

به وی تقدیم نمود، از نظر دورداشت، بخصوص که فامیل و اعضای خانواده و درباریان پادشاه گرجستان بسیار طماع و حریص میباشند.

از وحدت نظر آباء کاپوسن (۱) با نظریات خودم
شاردن کشیش تی آن
 بسیار شاد و مشغوف گشتم، و قرار بر این شد
می شود

که من مخفیانه به همراهی پزشک کاپوسن آنژ (۲)
 بسرزمین کاشید مسافرت نمایم، و در گرجستان چنین شایع نمایم که من
 یکی از راهبین تی آنژ (۳) هستم، و اینک در نتیجه حدوث جنگ از طرف
 آنها ما موریت دارم که از کاپوسنها برای مساعدت و یاری بایشان استمداد کنم
 و در استخلاص آنها فعالیت نمایم. پس از تصمیم قطعی در این مورد،
 من آماده حرکت گشتم، و کلیه جواهراتی را که در زین و نازبالش پنهان
 کرده بودم، بیرون آورده بر رئیس هیات مبلغین امانت سپردم. و چنانکه
 معلوم است بهیچوجه فکر نمیکردم که کسی حاضر شود برای مسافرت
 بکاشید مرکوبی بکرایه دهد، ولی بالاخره بزور زر موفق شدیم،
 دو سورچی پیدا کنیم که بشرط تسلیم بهای اسبها و پول زین و یراق آنها در
 صورت وقوع سوء حادثه ای، چندین مرکوب راهوار بما کرایه بدهند.
 در روزیستم به همراهی پزشک آنژ و یکنفر گرجی که آدم کاپوسنها
 بود حرکت کردیم. این مرد گرجی ازاھالی کوتائیس و باتارو بود سرتاسر
 کشور کاشید و تمام حوالی این حدود آشنایی داشت. رئیس هیات مبلغین
 اورا برای مواقع باریک و حل معضلات همراه من کرده بود، و کاملاً مورد

(۱) Capuscins متقاین - ن - فرانسوا که پیش انقلاب کبیر فرانسه، اداره امور

آتش نشانی بمعده آنها بوده است.

(۲) Ange

(۳) Théatins

اطمینان و شایسته اعتماد شمرده میشد.

ما جمعا پنج نفر بودیم که با چهار اسب حرکت میکردیم. دورأس ازمرکو بهادر اختیار من و پز شک آتزو بود، دو اسب دیگر بحمل آذوقه و خوار بار اختصاص داشت، در همه جا میگفتم که برای استخلاص آباء تی آتن بکشدید میرویم.

من پیش از عزیمت از تفلیس نوکر خودم که زنگی بهشتن نگر دوسفید را مرخص کرده بودم، این آدم خاین نسبت بمن هزار گونه خیانت ورزیده و چندین بار در هلاکم سعی کرده بود. داستان مصیبتی را که در قونیه بسرم آورد، برای قارئین نقل کرده ام؛ آباء کاپوسن معتقد بودند که برای دادخواهی او را بزندان بسپارم. ولی من نظر بشمول عنایات الهی درباره خود، او را از مجازات معاف داشتم. فکر کردم در این موقع که تفضل الهی شامل حال من است، مجازات این آدم بدبخت ممکن است موجب تحریک خشم و غضب خداوندی را برایم فراهم آورد. حق و حساب تمام مدت خدمتش را پرداخته مرخصش کردم ولی کلیه غدر و خیانتهايش را متذکر گشته، تمنی نمودم که در صدد اصلاح خود بر آید، اما این خوبی و انسانیت بیچوجه در حال او تأثیری نداشت. او از اخراج خویش سخت خشمناك گشت و حتی چنان آثار غضب از خود نمایان ساخت که من بیم داشتم سخت برایم اسباب زحمت شود. من خواستم که از موقعیت و اعتبار آباء کاپوسن در گرجستان استفاده نموده، او را زیر غل و زنجیر قرار بدهم، مع هذا اینکار را نکردم، تا مل در نحوست این قیل اقدامات سوء مانع از انجام نیت مزبور شد. در این موقع من بیش از پیش برأفت و شفقت احتیاج داشتم و بهمین جهت میتوانستم درباره دیگران نیز

رئوف و شفیق باشم .

قارئین در آینده ملاحظه خواهند فرمود که چگونه خداوند مرا در استخلاص از دام مخوفی که بازاین آدم‌خاین زیرپایم گسترده بود، مورد عنایت و تفضل خویش قرارداد .

در روزیست و یکم درگوری بودم .

دریست و دوم ، در يك دهکده ای که درشش فرسخی گوری واقع است ، و در سر راه آکالزیکا میباشد ، رحل اقامت افکندیم ، من موقعیکه به تغلیس می آمدم از اینجا گذشته بودم .

در سپیده صبحدم روزیست و سوم ، براه افتادیم و راه آکالزیکا در جانب چپ ما ماند . هنگام نیمروزیك شهر کوچکی رسیدیم که علی (۱) نام داشت و در نه فرسنگی گوری در میان کوهستان واقع شده است . بعد از خروج از این بلده دو فرسخ راه رفته بودیم ، که وارد معبرباریکی گشتیم و از يك دروازه بزرگ چوبی عبور کردیم ، اینجا مرز وحد فاصل مابین گرجستان و کشورایمیریت شمرده میشود . یک فرسخ دیگر هم رفتیم و در قریه کوچکی فرود آمدیم .

در روزیست و چهارم هشت فرسخ در کوهستان راه پیمودیم ، سرتاسر مسیر پوشیده از برف بود ، و مدام قطعات درشتی چون پرغاز از آسمان نازل میگشت . این کوهستان شاخه ای از جبال قفقاز و مستور از جنگلهای بزرگ و درختان آسمان خراش است . هنگام عبور از اینجا بیم گم کردن راه را داشتیم ، زیرا همه معا بر مستور از برف بود و پیدا کردن راه بسیار مشکل مینمود . در دهکده ای بنام کولبور (۲) رحل اقامت

(۱) Aly

(۲) Colbaure

افکندیم . این قریه دویست باب خانه باغچه دارد ، منازل در این دهکده در یک ردیف و بسیار دور از همدیگر بنا شده اند ، بطوریکه فاصله نخستین با آخرین بیش از یک فرسنگ است .

دریست و پنجم فقط سه فرسخ راه پیمودیم ، زیرا برف و بوران ، صولت سرما و تاریکی هوا مانع از سرعت حرکت در این کوهستان بلند بود . در یک قریه سی خانه ای فرود آمدیم .

بیست و ششم آسمان روشن و خوب و برف قطع گشت ، هوا نیز چندان زیاد سرد نبود ، در این قسمت راه مناسب و نشیب و فرازها بسیار بلند و سخت نبود ؛ شش فرسخ راه پیمودیم که سرتاسر آن مستور از درخت و جنگل بود ، و بالاخره در یک دهکده کوچکی که در کنار نهر بزرگی واقع شده است ، رحل اقامت افکندیم .

دریست و هفتم با قایقی از این رودخانه گذشتیم

و سه فرسنگ در یک سرزمین مشابه با طرق ایام

سابق مسافرت کردیم ، آنگاه از کوهستان پائین

در دره بهشت -

نشان ایمیریت

آمده یک دره بسیار بزرگ و زیبائی که تا منتهای افق گسترده شده بود ، وارد گشتیم و در یک قریه ای موسوم به سیزانو (۱) فرود آمدیم . پهنای این دره تقریباً در همه جا در حدود یک فرسنگ و بسیار منبت و مصفا و فوق العاده خوش آب و هوا است ؛ و بامیاه لطیف و خوبی آبیاری میشود . این دره تا کلشید گسترده میشود و زیباترین منطقه کشور ایمیریت بشمار میرود . تمام کوههای اطراف ، که آنرا احاطه کرده اند پوشیده از جنگل و دهات آباد است . اغلب نقاط این کوهستان قابل کشت و زرع و

مملو از تاگستانهای زیبا و فراوان میباشد. در دره مزبور هوا مثل بهار خوب و خرم است و برف بسیار کم میباشد.

قریه سیزانو نزدیک کاخ يك خانم پیر، عمه پادشاه کشور ایمیریت واقع شده است؛ بانوی سالخورده هنگام عبور ما از آنجا بیمار بود. پس از اطلاع بر ورود یکی از آباء کاپوسن کسی را برای احضار وی فرستاده بود، تا در معالجه اش اقدام کند. در این سرزمین مردم تمام مبلغین مسیحی را پزشک میدانند و این بدان جهت است که آباء مزبور همه شان در دادن دارو درمان شرکت میکنند. پزشک همراه من بحضور بانوی معزی الیها شتافت تا شاید کمکی از وی برای کار ما بدست آورد. هنوز دوسه ساعت از حرکت آنژ نگذشته بود که ناگهان یکی از کاپوسنهای گوری را مشاهده کردم که سوار اسب با يك رهنما فرود آمد. این راهب برای آن آمده بود که مرا از غدروخیانت تازه نوکر سابقم آگاه نماید. توضیح آنکه این آدم بعد از اخراج از خدمت من، از تفلیس به گوری آمده و از مقاصد نهانی من همه را مطلع ساخته است و سوگند یاد نموده که مرا بهر صورت از بین ببرد، و اینک نیز معلوم نیست که بکجا رفته است. این اخطار سخت هایه نگرانی من شد، و البته قبلا نیز خودم نسبت بنوکر خاین سوء ظن کافی داشتم. از راهب کاپوسن خواهش کردم که با من مراقبت نماید و همراه باشد. آنگاه مراتب سپاسگزاری خود را نسبت بمحبت و صمیمیت خارق العاده هیأت مبلغین اظهار داشتم و از مهربانی و علاقه آنان دو مورد کارهای من تشکر و تمجید کافی کردم. و افعا این قبیل اقدامات نشانه کمال محبت و آیت لطف و مرحمت بود.

تعریف و توصیف
اسکندریه قفقاز

در روز بیست و هشتم، دردشت و دمن سابق الذکر
 پنج فرسخ راه پیمودیم، سرتاسر این سرزمین
 مستور از قراء و دهات، و همלו ازیش و جنگل
 میباشد، مراتع سبز و خرم چنان انبوه و فراوانست که اسبهای ما بزحمت
 میتوانند. برای خود راه باز کنند. پس از طی دو فرسنگ راه، قلعه
 اسکندر (۱) را در جانب راست خود گذاشته و گذشتیم. اهالی محل
 آنرا بنام اسکاندا (۲) میخوانند و معتقدند که اسکندر کبیر قلعه مزبور را
 بنا کرده است. قارئین اطلاع دارند که در مشرق زمین این پادشاه را اسکندر
 مینامند. همچنین حکایت میکنند که امپراطور مقدونی شانزده شهر یا
 قصبه بنا کرده و با سم خویش موسوم ساخته است. این قلعه ممکن است
 یکی از ابنیه شانزد هگانه باشد که کونت کورث در کتاب هفتم خود داستان
 آنرا آورده است. وضع و قرار ظاهری قلعه بنظر من موید این ادعا میباشد،
 این بنا در دامنه کوهستان بوجود آمده است، اما چندان شایان توجه و
 حایز اهمیت نمیباشد، فقط دو برج مربع در آن دیده میشود، و هیچگونه
 سورو بارویی ندارد، ساختمانی نیز برای سکونت تخصیص داده شده که
 علی الظاهر چندان قدیمی نیست. پرو کوب که ذکر این بنا را آورده،
 آنرا لیاندس (۳) خوانده است. قلعه اسکندر در تاریخ جنگهای ایران و
 روم که طی قرون متوالی از سده هفتم پیدایش امپراطوری روم تا ظهور
 اسلام لاینقطع دوام داشته، مقام و اهمیت خاصی دارد و مدام در دست قوای
 متحارب طرفین اشغال و تخریب، و یا تجدید و تعمیر شده است.

(۱) Scander

(۲) Scanda

(۳) یعنی اسکندر تلفظ نمیکند، چنانکه معمول مغرب زمینانست.

(۴) Liands

پس از عبور از قلعه اسکندرو طی يك فرسنگ راه به شیکاریس (۱) رسیدیم که قریه‌ایست دارای پنجاه خانوار ولی درایمیریت آنرا شهر مینامند در صورتیکه فاقد سور و حصار و هر گونه امتیاز و رجحان شایان توجه نسبت بدهات و قراء دیگر است. ما در فاصله يك فرسنگی این محل رحل اقامت افکندیم.

روزهای بیست و نهم و سی ام در همانجا متوقف
 خونبهای آدمی چه
 بودیم، زیرا سورچیها بهیچوجه مایل بحرکت
 مبلغی بود
 نبودند. اخبار جنگ که توسط عابرین و مسافرین
 نقل و شیوع می‌یافت، شجاعت و شهامت آنها را از بین برده بود. مردم
 می‌گفتند که عاقبت این مسافرت هلاکت است یا اسارت؛ بهمین جهت
 فوق‌العاده اسباب زحمت مامیشدند، اما من با صبر و حوصله فراوان آنها را
 تشویق و تشجیع میکردم. از دو مبلغ کاپوسن نیز تمنی میکردم که همین
 رویه را اختیار کنند، آنگاه توضیح میدادم که هنگام حرکت از تفلیس
 من همه اینها را میدانستم و پیش‌بینی می‌کردم که بدون شجاعت و شهامت
 کافی، و صبر و حوصله وافی نخواهیم توانست بمقصد برسیم و بر موانع
 عظیم و مشکلات فراوان فایق گردیم، و اینك لازمست که با نوید و امید،
 حسن رفتار و نرم‌خویی سورچی‌ها را پیش برانیم و به‌کلشید برسیم، البته
 بعد از ورود بکشور مزبور خود آنها در حرکت بر ما سبقت خواهند
 جست، ویم جان و مخاطرات دیگر موجبات تعجیل و تسریعشانرا مطابق
 میل و دلخواه ما فراهم خواهد ساخت.

بعد از این مقدمات مکاری‌ها و مردگرچی را که رئیس هیأت کاپوسن

در اختیار من گذاشته بود ، احضار و بنطق و نصیحت پرداختیم و گفتیم که بابا جان ترس و هراس شما کاملاً بی‌مورد است ، ما اطلاعات کافی از اوضاع جنک و احوال محل در دسترس خویش داریم ، بعلاوه مسئولیت جان و مالتان را بعده خود گرفته‌ایم ، مضافاً بر این که ما هم آدم هستیم ، زندگی و ثروت داریم و مسلماً در مسئله حیات و ممات مشترک می‌باشیم و صیانت و حراست همگان کاملاً مرعی و منظور نظر ما است . یکی از آنها و کالتاً از طرف هر سه نفر چنین اظهار داشت : خوبست که شما نوشته‌ای بما لطف کنید که در آن تعهد فرمائید ، در صورتیکه ما در این سفر دچار اسارت بشویم مارا باز خرید کنید ، و اگر بهلاکت رسیدیم صد و بیست اکو بز و خانمانمان تسلیم نمائید . من با کمال رضایت باین پیشنهاد موافقت کردم و وعده های کلانی دادم . بهمین جهت کاروان باز بحرکت افتاد .

تعریف و توصیف

کو تائیس

در سی و یکم براه خود ادامه دادیم ، اما هوا فوق‌العاده بد و راه بسیار سخت بود ، از سه رودخانه عریض و سریع‌السیر گذشته شامگاهان به کوتائیس رسیدیم و در منزل اسقف ژاناتیل (۱) سکونت گزیدیم ، با وجود اینکه خود اسقف در منزل تشریف نداشت ، معیندا استقبال گرمی از ما بعمل آوردند . صاحب‌منصبان با پزشك آنژ (۲) آشنائی داشته می‌دانستند که صاحب خانه همیشه چگونه قدوم وی را گرامی می‌شمارد . کوتائیس (۳) قصبه‌ای است که در کنار تپه‌ای بنا شده و ناظر بر نهر

(۱) Janatelle

(۲) Ange

(۳) Cotaïs

فاز (۱) و در حقیقت در ساحل آنست . مورخین یونانی سده ششم این بلده را گوتر (۲) می نامند و اهمیت و عظمت آن را بخصوص متذکر میشوند . در این ایام بیش از دو یست دستگاه خانه باغچه در آن دیده نمیشود . کلخای بزرگان و قصر سلطان در حول و حوش قصبه و نسبت با فاصله است . کوتائیس فاقد استحکامات و هر گونه سور و بارو میباشد . باستثنای قسمتهایی که آب رودخانه و ارتفاعات کوهستان محصور داشته ، بقیه بلده بازو ورود بآن بلامانع است . در جانب دیگر نهر ، روبروی قصبه ، در بالای يك تپه بلندتری ، قلعه کوتائیس نباشده که سابقاً بمناسبت ذکر انقلابات ایمیریت (۳) تعریف آن بمیان آمده است . من داخل این قلعه را ندیده ام ، ولی از بالای تپه مقابل کاملاً میتوان خصوصیات خارجی آنرا مشاهده کرد ، بطوریکه چندین برج نظامی و يك برج بسیار بزرگ جنگی و سور و باروی مضاعف بسیار مستحکمی آنرا احاطه کرده است .

خلاصه اخبار جنگ پس از ورود بکوتائیس بکسب اخبار و اطلاعات پرداختم . آخرین و صحیحترین خبر آن بود که پادشاه مینگرلی (۴) و سلطان گوریل (۵) در نتیجه عدم مداخله و حمایت ترکهای عثمانی از جنگ دست کشیده اند ، و اشراف و اعیانیکه سوگند وفاداری نسبت بسلاطین مزبور یاد کرده بودند ، خود را کنار کشیده از معاضدت با آنها باز ایستاده اند ؛ و که صدراعظم دادیان در صدد بوده ،

(۱) Phase

(۲) Coteze

(۳) Imirette

(۴) Mingrélie (همان کلشید است)

(۵) Gurriel

با قشونی که فراهم آورده است ، از جبال هجوم آورد ؛ نخست وزیر مزبور پس از اطلاع بر عقب نشینی پادشاهان سابق الذکر و قوای امپراطوری ترکیه ، هشتصد مرد بخدمت دادیان اعزام داشته و نوشته است که اعلیحضرت از قلعه خود خارج و بقدر مقدور بجمع آوری نیروی ویرانگر داد ، صدراعظم طی اعلامیه ای کلیه مخالفین سابق را که اینک آماده الحاق بقشون وی باشند مشمول عفو عمومی ساخته است ، و بالاخره به کوتائیس آمده و پادشاه ایمریت نیز با گروه عظیم بزرگان کشور خود به وی پیوسته است و اینک همگی اجتماع کرده بطرف کشور سلطان گوریل یورش برده اند . متحدين مزبور میخواستند سرتاسر قلمرو سلطان اخیر را غرق آتش و خون نمایند ، زیرا مسبب اصلی مداخله شوم عثمانیان و نهب و تاراج اردوی ترکیه در این جنگ هم بوده است . قوای مهاجمین سه روز پیش از ورود ما ، از نهر فاز گذشته بودند ، و بدین طریق زمینه برای اقدامات من بسیار مناسب و فوق العاده مساعد بود ، و بیم هیچگونه تصادم و تصادفی با قوای جنگی نمیرفت .

یکرسم خوب و شایان توجه در غره ژانویه سال هزار و شصت و هفتاد و سه بمنظور برگزار کردن تشریفات و مراسم مذهبی در کوتائیس بودم . من و دو کاپوسن نیکو کار بر حسب رسوم این مرز و بوم که آقایان و نوکران با هم گرد یک میز برای خوراک می نشینند ، با سوریچها و مرد گرجی رهنما در سر یک سفره نشسته مشغول صرف غذا بودیم ، که ناگهان دیدم نوکر خاین و غدار سابق من که بتفصیل از خیانات وی صحبت شده است ، به همراهی یک ارمنی آکالزیکایی و یک نفر کشیش کوتائیسی که سمت راهنمایی داشت ، سرزده وارد منزل گشت . ورود نا بهنگام این

همان ناخوانده برای من خیلی غیرمترقب و بهت آور نبود ، زیرا من کاملاً حاضرالذهن و از خطرانی که ممکن بود از ناحیه وی متوجه من باشد ، اطلاع داشتم .

اما من بهیچوجه آثارخوف و اضطراب ازخود
دنباله داستان نو کر خاین ظاهر نساختم ، چنان فهمیدم که این آدم اینک

تبعه ترکیه شده است ، زیرا عمامه سفیدی برسم عثمانیان بر سر خویش گذاشته بود . دزد خاین با یک حالت خشم و غضب شدید وارد منزل من گشت و بدون چون و چرا در کنار آدمهای من نشست . این گستاخی و بیجیایی او بیش از پیش بمن بد آمد و از وی پرسیدم که با چنین حدتی از کجا دارد می آید . او در پاسخ گفت که از آکالزیکا می آید و در ورزده اینراه را طی کرده است .

من سؤال کردم که آیا راهها اینقدر خوب و معابر جبال چقدر کم برف بوده که اینهمه مسافرت را توانسته در دروز طی نماید ، در جواب گفت که تمام طرق و معابر مثل راههای قونیه بسیار بد و پوشیده از برف است و شمایز آنها را خواهید دید ، زیرا بنا بر فرمان پاشای آکالزیکا که در دست منست ماموریت دارم شمارا بحضور ایشان ببرم . من گفتم که اگر زورتو بمن چرید ، میتوانی مرا مجبور بحرکت نمایی ، من کاری در آکالزیکا ندارم و بهیچوجه نمیخواهم با آنجا بروم ، و آنگاه چنین اضافه کردم ، پسرک ، ترا وارد بیراهه کرده اند ، از مردم آزاری دست بردار و بی کرات برو ، خاطر جمع باش که خداوند تبارک و تعالی مانع انجام نیات پلید و نقشه های شیطانی تو خواهد بود . در تفلیس تمام حق و حساب ترا تسویه و حقوق را داده ام و اگر باز هم مطالباتی داشتی ، میتوانستی در همانجا ادعا نمایی .

من این صحبتها را برای آزمایش وانصراف وی میکردم . اودر پاسخ چنین گفت : در تفلیس بداد کسی نمیرسند ، ولی در آکالزیکا موازین عدالت رعایت میشود . من گفتم که برای رسیدگی بچنین دعاوی محقری احتیاج به آکالزیکا رفتن نیست ، و تو میتوانی در کوتائیس مقامات صالحی برای قضاوت و رسیدگی پیدانمایی .

من در بیانات خود حداکثر ملاطفت و ملایمت ممکنه را رعایت میکردم ، اما این آدم ردل ویشرف بهیچوجه روح نصف و انسانیت نداشت ، بطوریکه با کمال تندی رویش را بطرف رفیقش گردانیده چنین گفت : برویم دنبال مامورین ترك ! آنگاه بلافاصله از اطاق خارج گشت ، ولی برای من مسلم بود که این ادعا دسیسه ای بیش نمیباشد ، زیرا کسی از ترکهای عثمانی در محل نبود که آنها بدنبالشان بروند . معهذاکله بسیار متوحش و مضطرب بودم و خود را ازدست رفته میدانستم .

کشیش کوتائسی از جریان صحبت ما مطلقا بی اطلاع بود ، زیرا ما ترکی صحبت میکردیم و او از این زبان چیزی نمیفهمید . لذا از پزشك آنر موضوع دعوی را سؤال کرد ، او نیز که اندکی با لسان مزبور آشنایی داشت ، مسئله را برای راهب حکایت کرد .

آنگاه من بکشیش فهمانیدم که راضی بودم مقامات صالحه محل و اشخاص شریف و ذیصلاحیت بدعاوی ادرسیدگی کنند ، و نیز امتناع این ردل ویشرف را از قبول پیشنهاد من و اصرار شرارت آمیزش را بکشانیدن دعوا ، با کالزیکا باز گفتم .

کشیش و انبوهی از گرجیان پس از استماع سروصدا و داد و ویداد ما اجتماع کرده با توجه بحقانیت و نصف پیشنهاد من سعی و کوشش فراوانی

مبذول میداشتند که این بدبخت را بقبول آن وادار سازند ، ولی هر اندازه آنها در اینمورد ابرام و اصرار میورزیدند ، او وقاحت و بیحیایی بیشتری از خود نشان میداد و بتهدید و ارعاب میرداخت . دیگر طاقت من طاق و اختیار از دستم خارج شد ، فریاد زدم خاین ! ، معلوم میشود تو غیر از شرارت مقصود دیگری نداری ، باتوجهات و عنایت الهی تو بیچوجه نمیتوانی مرا بآکالزیکا بکشی ! اینرا گفته شمشیر بدست پریدم بروی او ، ولی حضار دست مرا گرفتند ، دزد غدار نیز لرزان و مرتعش از چنگم خلاص شد و رو بفرار گذاشت . بعد از این حوادث من هیچگونه اطمینانی نداشتم و میخواستم فرار اختیار کنم . ولی خوانسالار زاناتیل مرا از اینکار بازداشت و گفت : بیچوجه هیچگونه بیمی نداشته باش ، که در مقر مخدوم من هیچکس نمیتواند آسیبی بتو برساند ، و مطمئن باش که هرگز ترکان در صدد دستگیری تو بر نخواهند آمد .

بالاخره پس از مشاوره با روحانیون کاپوسن ، قرار بر این شد که علی الصباح پزشک آثر بسوی کلشید حرکت کند ، ولی من و راهب ژوستن دولیورن (۱) در همانجا باقی بمانیم . اتخاذ این تصمیم بطور کلی نتیجه کمیابی مرکوب بود ، زیرا هیچگونه اسبی نه برای فروش وجود داشت و نه برای کرایه ، و بنا بر اطلاعاتی که در دست داشتیم ، میدانستیم که در کلشید نیز بیچوجه مرکوب پیدا نمیشود ، و بهمین جهت خودم در کوتائیس اقامت اختیار کردم و اسبهای را که قبلا در اختیار داشتم ، فارغ و خالی فرستادم تا در موقع مراجعت ، رفیق راه سابقم از آن استفاده کند . در روز دوم ، پزشک آثر بهمراهی اسبها و کلیه کسانی که از تفلیس در

(۱) justin de Livourne راهب کاپوسن که بدنبال من آمده بود . شاردن

در معیت ما بودند، حرکت کرد. من نیز باراهب ژوستن به شیکاریس (۱) واقع در هشت فرسخی کوتایس مراجعت کرده، در آنجا رحل اقامت افکندیم؛ در انتظار و امید توفیق مأموریت و مسافرت پزشک آنژ، ما این محل را اختیار کردیم زیرا بلده مزبور در نزدیک عمارت ییلاقی ژاناتیل قرار داشت، و ملکه و او در آنجا تشریف داشتند و ما میتوانستیم در صورت لزوم از ایشان استمداد نمائیم و استعانت بجوئیم.

در پنجم از طرف اسقف ژاناتیل و ملکه کشور
الناس علی دین ملوکهم
پیغام رسید که بحضورشان شریفاب شویم. ما نیز
شرف حضور پیدا کرده با آنان در سر سفره نشستیم و صرف غذا کردیم،
و در روزهای بعد نیز چندین بار از ایشان بازدید بعمل آوردیم. البته این
تشریفات افتخار عظیمی محسوب نمیشود، زیرا معمولاً تمام رعایا و خدمه
آنها نیز بشرف حضور نایل میگرددند و از خوان سلطنتی محظوظ میشوند،
ملکه ایمیریت، چنانکه گفته ایم، بانوی بسیار زیبایی است. ولی ادا و
اطوارش او را کاملاً زشت جلوه میدهد، او بسیار آزادمنش و فوق العاده
لجام گسیخته است. در حرکات و سکناتش بویی از آزر استشمام نمیشود
و بطور کلی فاقد وقار و بسیار سبک و جلف میباشد. سرا پای گفتار و
کردارش وقیح و فضحیت آمیز است، مع هذا کلیه مردم این عیوب را بر
ملکه خرده نمیگیرند، زیرا بمصداق الناس علی دین ملوکهم، هر زگی
و فحشاء در سرتاسر این کشوری که رسم کلی و شیوه بسیار عادی میباشد. اسقف
ملکه، پیشوای روحانیون مملکت، او را با چشمان حریص خود می بلعد،
هیچوقت ننگ و رسوائی اینقدر شیوع نداشته است. نظری به عشاق ملکه،

وقاحت زاید الوصف و افتضاح خارج از اندازه این دستگاه کثیف سلطنتی را بخوبی میرساند. ترتیب سفره و تنسيق خوان سلطنتی ملکه ایمریت کاملاشیه دستگاه پرنسس کشور کلشید میباشد، با این فرق که ظروف سیمین غذا خوری بانوی بانوان این مملکت بهتر و باشکوهتر و بیشتر است، و خدم و حشمش نیز کمتر رقت آورمینماید.

تاج مرصع بگرو
گذارده میشود

درهشتم، یکی از رجال دربار پادشاه ایمریت که برای انجام ماموریتی به تفلیس رفته بود، بعمارت ژاناتیل فرود آمد، و برای عرض نتایج مثبت و مقرون بموفقیت مذاکرات خویش قصد شرفیابی بحضور ملکه را داشت. این شخصیت ماموریت داشت هشت هزار اکو (۱) در مقابل تاج سلطنتی که بگرو گذارده میشد، تحصیل نماید. تاج مذکور طلا و و مرصع بجواهر گرانبها است و چهار هزار پیستول (۲) ممکن است ارزش داشته باشد.

نمونه ای از
معاملات سیاسی

اما هیچکس حاضر نشده بود که در مقابل تاج وجهی تسلیم نماید، ولی پادشاه گرجستان بمحض اطلاع از احتیاج شاه و ملکه ایمریت پیول، هدیه ای بحضورشان ارسال داشت که عبارت بود از سه رأس اسب، مقداری اسلحه و هزارا کوی نقره برای اعلیحضرت شاه، و منسوجات زربفت و نقره بافت، ساتن و تافته (۳) و بانصدا کوی نقد بحضور علیا حضرت ملکه؛ محرک پادشاه گرجستان در این اقدامات شایان توجه آنست که میخواهد یکی از

(۱) Ecu سکه قدیمی معادل سه تاشش لیره فرانسوی.

(۲) Pistole سکه طلای قدیمی است.

(۳) Taffetas این لغت از پارسی بفرانسه رفته است.

پسرانش از طرف شاه و ملکه ایمیریت بفرزندی قبول شود .

در حضور پادشاه
نایب‌نای ایمیریت

در روز دوازدهم بحضور پادشاه کشور ایمیریت شرفیاب گشتم . اعلیحضرت بعلت نقاهتی که به وجودشان عارض شده بود ، از میان سپاهیان مراجعت کرده بودند . طی مراسم شرفیابی ، شاه ما را مشمول عنایات و الطاف بی‌پایان خویش ساخته بر ایمان در پهلوی تخت خود جای داد ، و بسیار ملاطفت کرد ، آنگاه خطاب بر اهاب ژوستن ، از رفتن کاپوسنها از کوتائیس گله‌اظهار نمود ، او نیز در پاسخ عرض کرد که بعلت جنگهای مداوم که موجب خسران بی‌پایان گریده ، باین اقدام مبادرت ورزیده اند . پادشاه اظهار داشت علی‌رغم نفرت عظیمی که نسبت بجنک وجدال دارم ، از جلوگیری منازعات عاجز می‌باشم ؛ من نایبنا و بیچاره ام ، اطرافیان مرا آلت دست خویش ساخته اند ، از افشای راز دل و مکنونات خاطر خود ناتوانم و بهمه کس سوء ظن دارم ، اما با وجود همه اینها خود را تسلیم همگان ساخته‌ام ، زیرا از خوف قتل و بیم مرك بدست آدمکشان نمیتوانم در اجرای منویات و اعمال نظریات خود پافشاری کنم . این پادشاه بیچاره جوان دارای قد و قامت رشید و بسیار خوبی است ، و مدام صورت خویش را با پناهی پوشانیده تا ترشحات کاسه چشمانش را جذب و واردین و حاضرین را از ملاحظه این هیأت کریه مانع شود . سلطان نایبنا بسیار بذله‌گو و خوش محضر است ، و شوخی و مزاح را فوق العاده دوست میدارد ؛ بر اهاب ژوستن تکلیف میکرد که یکی از مهرویان کشور را بهم‌سری خویش انتخاب کند ، ولی او در پاسخ اظهار داشت که مثل اسقفها و کشیشهای ایمیریت تجرد اختیار کرده و از مزاجت ممنوع میباشد .

پادشاه باقی‌مانده بلندی چنین گفت : رهبانان و روحانیون در این کشور
هریک نه زن دارند ، مضافا بر اینکه زنان همسایگان نیز در اختیار آنها
می باشد .

در سپیده صبح روز شانزدهم ، هنگامیکه هنوز
در بستر استراحت غنوده بودم ، رفیق شفیقم با
ملاطفت خاصی مرا از خواب بیدار ساخت ؛ آنگاه

استخلاص بار امانت

از کلشید

حکایت کرد که پزشک آنزباهمراهان و اسبان درنهم ژانویه به سی‌پاس (۱)
رسیده‌اند ؛ هنگام ورود آنها ، اوفوق‌العاده مهموم و محزون ، و از عدم وصول
اخبار و اطلاعات لازم از طرف من ، و فقدان خدمه و مرکوب برای حرکت
بگرجستان بی‌نهایت مشوش و سخت‌نگران بوده است ، اما پس از اطلاع
بر ورود مسعود من به تفلیس و اقامت و انتظار در جوار کوتائیس ، بسیار شاد
و مسرت زاید الوصفی پیدا کرده ، و فی الفور دینیه‌های تحت الارضی
و امانات زیر سقفی و ودایع میان جنگل را بیرون آورده و بطور کلی فقط
نصف کلیه آنچه را که پنهان ساخته بودیم باخویشتن همراه آورده است ،
و جرئت نکرده که همه چیز را یکباره در معرض حوادث غیر مترقب و
وقایع نامنتظر قرار دهد ، لذا مطمئن‌ترین فرد نوکران را برای حفاظت
و حراست اشیاء باقیمانده گمارده ، و پس از استراحت مالها تا یازدهم ، در
آنروز از کلشید بطرف کوتائیس حرکت کرده است . پس از حکایت این
داستانها چنین گفت : از موضوعی که می‌خواهم برایتان نقل نمایم ، بی‌چوجه
نگران نباشید ، زیرا با عنایات الهی هیچ‌گونه آسیبی بمان نرسیده است .
روزشنبه چهاردهم ژانویه ، در حدود ساعت هشت غروب در کمال

راحت و سلامت به کوتائیس رسیدیم . پزشك آنژ مرا به اقامتگاه ژاناتیل برد . من تازه دیر روز بمسئله اخراج نوكر خاین سابق و تهدیداتی كه نسبت بشما در اول ژانویه رواد داشته است اطلاع پیدا كردم . زیرا اگر قبلا از این داستان خبر داشتم بهیچوجه در کوتائیس توقف نمیكردم . پزشك آنژ و آدمهای ما كه باین پیشامد توجهی نداشتند ، از من خواهش كردند كه روز يكشنبه را تا ظهر استراحت نمایند . من با پیشنهاد آنها موافقت كردم و گفتم كه ناهار خوبی تهیه كنند . هنگام ناهار كه درسرفره نشسته بودیم ، ناگهان نوكر دزد و دغل مزبور با بیست نفر عسكرمسلح عثمانی وارد منزل گشت و عربده كشان شما را مطالبه نمود و گفت : اوخواست مرا بكشد ولی خطا كرد ، اما من دركشتن او خطا نخواهم كرد ! آنگاه در جستجوی شما باطاق دیگر حمله آورد و خیال كرد كه در آنجا پنهان گشته اید . اما من نالان و گریان در مقابل او بخضوع و خشوع پرداخته میگفتم : دوستم ، من بتوجه كرده ام . چرا در صدد نابودی من هستی ؟ اگر رفیقم نسبت بتو توهینی روا داشته و یا حق و حساب ترا سویه نكرده ، من چه تقصیری دارم ، هرچه دلت میخواهد بگو ، من الان تقدیمت كنم ، فقط خواهش دارم كه این پنی چریها (۱) را از اینجا خارج نمایی ! او پاسخ مثبت داده گفت : خیلی خوب من آنها را بیرون میبرم و بسراغ شما خواهم آمد .

نوكر غدار پس از این جواب ، وارد سالن غذا خوری گشت و در حالیکه پزشك آنژ را نشان میداد ، خطاب بعساكر ترك چنین گفت : این آدم را بازداشت كنید و برویم بحضور فرماندار نظامی قلعه ! فی -

(۱) janissaires پنی چریها عساكر تركیه عثمانی میباشند ، اینها غلامان تازه مسلمانی بودند

كه بتدریج بمقامات نظامی در ارتش امپراطوری ترك اشتغال و سلاطین را آلت دست خود ساختند . برای اطلاعات بیشتر تاریخ تمدن اسلامی مراجعه فرمائید .

المجلس پزشك بپچاره گرفتار و جلب گردید. سربازان ترکیه (۱) بگوشه و کنار نگریسته نیت نهب و غارت داشتند. سپاس یقیاس خداوند را که جز پوستینه‌های نمدی که ما بجای پالتو بکار میبردیم؛ چیزی بگیشان نیامد، و صره‌ها و کیسه‌های انباشته از پنجاه هزار اکو طلا و جواهر گرانها از هر گونه آسیبی مصون ماند. پس از خروج عساكر عثمانی از منزل؛ من نوکری را بدنبال پزشك آنژ فرستادم، و بسورچی‌ها دستور دادم که فی الفور آماده حرکت باشند. در يك چشم بهمزدن اسبها را زین و یراق کردیم و محمولات را بار نموده فرار اختیار نمودیم. از لطف و عنایت الهی صحیح و سالم با تمام چیزهایی که هنگام حرکت از کاشید همراه داشتیم بمقصد رسیده‌ایم. اشیائی که منی چری‌ها بغارت برده‌اند، بیش از چهار پیستول ارزش ندارد.

راهب ژوستن در همان آن بحضور اسقف ژانائیل شتافت، تا او را از تجاوز و هجوم ترکان بخانه پیشوای روحانی مطلع سازد و مراتب شکوه و شکایت خود را بحضور شاهنشاه و ملکه معروض بدارد، و برای استخلاص نجات فوری پزشك آنژ از آنها استعانت جوید. راهب هنگام ظهر مراجعت و اظهار داشت که دو نفر از اعیان دربار را برای ترخیص پزشك مزبور بحضور فرماندار نظامی فرستاده‌اند. من از بیم وحشت ترکان میخواستم در همان آن حرکت اختیار کنم، اگرچه علی‌الظاهر هیچگونه مزاحمتی مشهود نبود. اما اسبها بایستی استراحتی کنند، بعد از ظهر رفیقم مرکوبی چند اجاره کرد تا بکاشید عزیمت نماید و اشیائی را که در آنجا باقی ماند همراه بیاورد، من نیز آماده گشتم که بصوب تفلیس

(۱) حديث انترك الترك ولوكان ابوك، درباره ترکان عثمانی كاملا مطابق واقع نازل شده است

حرکت کنم و تمام چیزهایی را که او آورده است بدانجام منتقل سازم . در هفدهم، رفیق من بهمراهی پنج آدم و چهار اسب بطرف کلشید حرکت کرد ، من نیز در معیت راهب ژوستن با سه نفر آدم و سه رأس اسب بصوب تفلیس عزیمت نمودم . از همان راهی که آمده بودم ، اینک مراجعت می کردم .

دریست و دوم ، هنگام شب بگوری (۱) رسیدم . دو روز در این بلده توقف کردم ، تا طلا را با پول مبادله نمایم ، و راهب ژوستن را برای معاودت به کوتائیس کمک کنم ، و بدین طریق وسائل و مقدمات انتقال نقدینه برفیقم و هدایت وی بتفلیس فراهم گردد و همچنین در صورت ادامه باز - داشت پزشک آنژ ، برای استخلاص و آزادی او فعالیت شود .

در روز بیست و پنجم ، سحرگاهان راهب ژوستن بمقصد خود حرکت ، من نیز بطرف تفلیس عزیمت کردم . شکر خداوند را که بعد از ظهر روز بیست و ششم ، بهمراهی یکی از آباء کاپوسن ، که رئیس روحانیون گوری برای تنهائماندن من مأمور کرده بود ، بتفلیس رسیدم .

پزشک آنژ در اسارت
از آباء تی آتن و پزشک آنژ و نوکرانی که من در
عمال ترکیه

کلشید گذاشته بودم ، بتفلیس رسید . پس از مصافحه و معانقه لازم با تازه واردین ، پزشک مزبور مرا بکناری کشیده بقیه سرگذشت خویش را چنین حکایت کرد : البته از کیفیت داستان گرفتاری من بدست ینی چری هایی که نوکر غدار و خاین شما آورده بود ، اطلاع دارید . فرماندار نظامی قلعه کوتائیس آنها را باوداده بود . آدم دغل بفرماندار گفته بود که گویا شما سیصد اکوهنوز بهوی بدهکار هستید و سمت سفارت دارید ،

واینک برای انتقال ثروت عظیمی که در کشیدند اید مسافرت مینمائید، و با گرفتاری شما فرماندار قلعه برای همیشه توانگر خواهد شد. نو کرد دزد عساگر عثمانی را تحریک نمود که مرا بازداشت کرده مغلول سازند، و خشونت و شدت عمل روا بدارند؛ اما آنان برخلاف اصرار او با من ملاطفت کردند و احترام ملبوس رسمی و پوشاک روحانی مرا کما هو حقه رعایت نمودند، در میان ینی چریها يك ایتالیائی تازه مسلمان بود که بسیار با من ملاطفت کرد من خیلی آهسته حرکت میکردم و بسیار با تانی راه میرفتم، و حتی المقدور این ارادل و او باش را مشغول میساختم، تا رفیق شما فرصت فرار داشته باشد و بتواند خود را نجات بدهد، و من یقین داشتم که او چنین تصمیمی اتخاذ خواهد کرد. پس از جلب من بحضور فرماندار نظامی قلعه، استیضاح شروع شد. ابتدا فرماندار از دزد دغل سؤال کرد که آیا من ارباب وی می باشم، او جواب منفی داده و گفت: اما این فرنگی میدانند که ارباب کجا است، من در پاسخ پرسشهای فرماندار در باره شما، اظهار داشتم که از محل و مکان «او» من مطلقاً بی اطلاع می باشم و همینقدر میدانم، هنگامیکه از من جدا شد می خواست بتغلیس برود. آنگاه فرماندار نظامی سؤالات زیادی در باره هویت و شخصیت شما از من بعمل آورد و بالاخره گفت که سیصد اکوی بدهی «اورا»، بایستی من تسلیم نمایم.

در جواب توضیح دادم که، «او» يك راهب بیچاره ایست که گزارش اوضاع رقت بار مبلغین مسیحی سرزمین کشید را بعد از خویش گرفته بود، من نیز پس از وقوف بر جریان امر، برای بازدید آنها بدان کشور عزیمت کردم، و بیش ازین هیچگونه اطلاعاتی در باره «او» ندارم؛ و بالاخره

من خودم دیناری پول در بساط ندارم ، چنانکه تمام اهالی کوتائیس از شاه تا گدا بخوبی میدانند که من در جرگه فقیران و هم ردیف بیچارگان می باشم .

حسب الامر فرماندار نظامی مامورین بتجسس و تحقیق پوشاک و ملبوس من پرداختند و کمربندی را که شما بمن سپرده بودید و بیش از هفت پیستول چیزی در آن نبود ، پیدا کردند . در حقیقت هم من غیر از آن چیز دیگری نداشتم ، و خوشبختانه رفیق شما بر خلاف توصیه و دستور شما ، هیچگونه جواهر و یاقیز گرانبهای دیگری بمن نداده بود . فرماندار نظامی که دید غیر از نقدینه ناچیز مزبور هیچ چیز دیگری در بساط نیست ، از نوکر غدار سؤال کرد که پس این همه ثروت و مکنث که برای من تعریف کرده بودی کجاست ؟ آیامیخواستی با جلب این راهب بیچاره مرا تمسخر نمایی ؟ تو دزد و دغل و بیشرف هستی ، اینک دستور میدهم که با ضربات چوب و چماق ترا معدوم نمایند . نوکر مرعوب و لرزان چنین جواب داد : قربان ! اینهمه ثروت سرشار در اختیار رفیق ارباب من است ، که اینک در منزل اسقف ژاناتیل فرو داده شده است . فرماندار با خشم و غضب اظهار داشت : سک پست ! چرا پس او را جلب نکردی ؟ آنگاه حسب الامر حاکم ترکیه ، عساکر عثمانی که مرا جلب کرده بودند ، بدنبال رفیق شما شتافتند . من از دستگیری همکار شما بسیار وحشت داشتم و فکر میکردم که مبادا او را گرفتار سازند ، اما در يك طرفه العین خوف و هراس من ، بشادی و مسرت زاید الوصفی مبدل گردید ، بنی چری ها خبر آوردند که او فرار کرده است ! فرماندار نظامی از شنیدن این خبر دیوانه شد و با خشم و غضب فراوان نوکر شما را

مورد عتاب و خطاب قرار داد. این جانی بیشرف نیز از شدت هراس و فرط غضب کاملاً از خود بیخود گردیده بود و با کمال تأسف ملاحظه می‌کرد که چگونه حریف با مهارت تمام آنهمه ثروت سرشار را باخوشتن بدر برده و از دام فرار اختیار کرده است! آنگاه من برای حاکم ترك توضیح دادم که این دزد رذل چگونه آدم خاین و غدار است و چقدرها اربابش درباره او لطف و مرحمت و نیکی و انسانیت کرده است و تمام مطالباتش را موبم و پرداخته و تصفیة نموده است.

شامگاهان من با فرماندار نظامی صرف غذا کردم، و بمحض اینکه دانست من پزشك و طبیب می‌باشم احساس کسالت و اظهار بیماری نمود، من نیز برای او و چندین تن از نظامیان مداوا و معالجه کردم. فرماندار نظامی ایتالیایی تازه مسلمان را برای مراقبت من مأمور نمود. اما نوکر شما باز اصرار داشت که مرا مغلول و دربند سازند، چه خیلی ممکن است فرار نمایم. این دزد رذل هزاران حيله و هنر برای تعذیب و شکنجه بکار میبرد. علی الصباح اسقف ژاناتیل و علیا حضرت ملکه ایمیریت دو نفر از اعیان کشور را برای استخلاص من بحضور فرماندار نظامی فرستادند و پیغام دادند که پزشك مخصوص دربار اعلیحضرتین می‌باشم. هنگام نیمروز دو نفر دیگر از وابستگان یکی از اشراف بزرگ کشور بحضور فرماندار آمدند، گویا بانوی مخدوم آنها سخت بیمار بود و شخصیت عالیه مقام مزبور شنیده بود که من پزشك و طبیب می‌باشم و برای پرداخت مبلغی اینك بازداشت شده‌ام، لهذا توسط فرستادگان خود بحاکم پیغام داده بود که حاضر است دیون مرا ادا نماید تا آزاد شوم و بمعالجه بانوی وی بپردازم. البته موضوع از آفتاب روشنتر بود، من دیناری دین نداشتم، معیناً با پرداخت بیست

اکو مرا از اسارت باز خریدند و آزادم ساختند ، اما باز هم نوکر خاین داد و فریاد راه انداخته و مانع آزادی من بود و ادعا داشت که فرماندار نظامی اشتباه میکند ، و شما با تأدیه هزار اکو مرا مستخلص خواهید ساخت . من برای مداوا و معالجه باقامتگاه شخصیت مزبور شتافتم و ضمناً کسی را برای کسب اطلاعات و اخباری لازم به شیکاریس فرستادم و دانستم که شما به تفلیس تشریف برده اید و رفیقان نیز بصوب کلشید حرکت کرده است . کمی بعد راهب ژوستن به شیکاریس رسید و بسر اغ من آمد ، ما پس از پرداخت بیست و پنج اکوی اعطائی از وجوه ارسالی شما ، بصوب شیکاریس عزیمت کردیم . در مدت دوروز رفیق شما با تمام چیزهایی که در کلشید باقی گذاشته بود مراجعت کرد و بما ملحق شد . او حکایت کرد که چگونه وجه راهی در مسافرت اخیر اختیار کرده است ، تا اینکه از شرارت نوکر خاین و تعدی و تجاوز فرماندار نظامی ترکیه در کوتائیس مصون بماند ، بطوریکه میگفت با قایقی در فاصله شش فرسخی شهر مزبور از رودخانه فاز عبور کرده است ، و بطوریکه ملوانان برای او حکایت میکرده اند ، آدم خاین و غدار و اکو بملاحان پرداخته بوده است ، تا حرکت و مسیر مسافرت ویرا باطلاع او برسانند . و بعلاوه چهارمین چری از عساکر عثمانی مدام تحت اختیار و فرمان وی میباشد که فی الفور در توقیف و دستگیری رفیق شما اقدام کنند . فرماندار نظامی ترکیه مواعیدی را که این ردل یشرف برایش قول داده است ، بشدت مطالعه میکند . امام عهدا- که چنانکه می بینید ، خوشبختانه همه چیز و همه کس صحیح و سالم بدون اینکه جزئی ترین آسیبی بدانها رسد ، بمقصد فرارسیده است ؛ و مسلم میباشد که فرماندار مزبور بهر صورت او را بکیفر اعمال خود خواهد رسانید .

خیلی دیروقت بود ، باوجود این فقط پس از گفت و شنود کافی ، توضیح و تشریح سوانح و حوادث شوم و وحشت انگیزی که در حقیقت جزیکقسمت از آنها برای قارئین نقل نشده است ، و بالاخره احساس مسرت زایدالوصفی از حسن ختام امور و توفیق و کامیابی کامل خودمان بصرف شام پرداختیم . هنگامیکه مادچار مهلکه های بیشمار و مخصصه های بیحد و حسابی بودیم ، بهیچوجه منتظر چنین گشایش و رهایش نیکفرجامی نبودیم ، و هرگز با چنین سهولتی بآزادی و استخلاص خود ، و صیانت و حراست اموال خویش اطمینان نداشتیم . سپاس بیقیاس خداوند را که ما را از چنان متاعب و مصائب مستخلص و آزاد ساخت ، و ما توانستیم فقط با ازدست دادن یکصدم آنچه که همراه داشتیم ، در کمال صحت و سلامت ، موفقیت و سعادت به تفلیس ، پایتخت نایب السلطنه ایران وارد شویم .

گرجستان یعنی کشوری که تابع ایران صفوی
توصیف و تعریف
است ، در این ایام از طرف مشرق محدود است
گرجستان

بچرکستان (۱) و مسکوی (۲) و از جانب
مغرب بارمنستان صغیر (۳) و در قسمت جنوب بارمنستان کبیر (۴) و در
طرف شمال با دریای سیاه و قسمتی از سرزمین کلشید که موسوم بکشور
ایمیریت میباشد ، همسرحد میباشد ؛ و تمام این سرزمین بعقیده من
کشور است که در عهد باستان بنام ایبری (۵) خوانده میشده است . گرجستان

(۱) Circoicssie ، چرکستان فعلایکی از جمهورهای خود مختار اتحاد شوروی است .

(۲) Moscovie روسیه تزاری قدیم را در عهد سابق مسکوی میخواندند .

(۳ و ۴) راجع بارمنستان صغیر و کبیر اطلاعات بسیار جامع و مفصلی در کتاب جهانگردی

مارکوپولو ، ترجمه و نگارش اینجانب چاپ تهران درج شده است .

(۵) Iberie ، قارئین میدانند که اسپانیا را نیز شبه جزیره ایبری گویند .

در ایام سابق از شهر تبریز (۱) و از ضروم تا نهر تانائیس (۲) وسعت داشته و بنام آلبانی خوانده میشده است؛ اما چنانکه امروزه ملاحظه میشود بسیار کوچک گشته است. در این کشور جنگلهای بیشمار و کوههای بسیار وجود دارد، و سرتاسر آن پوشیده از دشتها و دمنهای سبز و خرم میباشد که درازی آنها بیشتر ولی پهنایشان کمتر است. مرکز گرجستان از نقاط دیگر بیشتر فشرده تر و مسطح تر میباشد. رودخانه کور (۳) که اغلب جغرافیون آنرا سیر (۴) و نیز کورس (۵) میخوانند، از وسط آن میگذرد. سرچشمه این نهر در کوهستان قفقازیه، و چنانکه میگویند، در فاصله یک روزه و نیم آکالزیکامیباشد، و به دریای قزوین (خزر-۶) میریزد. مزیت عظیم رودخانه مزبور نسبت بانهار دیگر ایران قابلیت کشتی رانی آنست، که در بخش بزرگی از سرزمین گرجستان امکان پذیر میباشد؛ در صورتیکه در بقیه آبهای جاری امپراطوری صفویه این موضوع منتفی است و مسئله مزبور در یک قلمرو بدان عظمت بسیار شایان توجه میباشد. بنا بر روایت مورخین باستان، فاتح و جهانگشای معروف ایران، در این نهر انداخته شده و لسی از غرق نجات یافته، و نام و عنوان خویش را نیز از آن اخذ کرده است. نکته ای که باید

(۱) تبریز در عهد باستان تارواکیس خوانده میشد، و در قرون وسطی بزرگترین شهر تمام عالم بوده است (رجوع فرمائید بمقاله مفصل اینجانب که دوازده سال پیش در مجلد شفق تبریز چاپ شده، همچنین بکتاب جهانگردی مارکوپولو، و تاریخ امیر تیمور کورکان بقلم هارولد لمب.)
(۲) Tanais نام باستانی دون است.

(۳) Corus, Cyre, Kur (۵، ۴، ۳) راجع باشتقاق این کلمه سابقاً شرح کافی در حاشیه درج شده است.

(۶) Caspien، بعقیده اینجانب دریای خزر را اگر بدین نام بخوانیم صحیح تر و مطابق واقع خواهد، یعنی هم از نظر تاریخی هم از جنبه لغوی و هم از لحاظ جغرافیایی؛ و اشتقاق کاسپی (نام قوم معروف) و کاسپین، قزین و قزوین کاملاً روشن است.

باین روایات افزود آنست که در سرتاسر گرجستان این رودخانه را شاهمن-سوی یعنی نهر بهمن میخوانند. و مورخین ایرانی کوروش را بدین نام نامیده اند (۱).

کتب جغرافیای مختلف ایرانی گرجستان را در ارمنستان صغیر میداند، اما در نوشته های جدید کشور مزبور را سرزمینی میدانند که چهار قسمت تقسیم شده است: ایمیریت (۲) که شرح آن سابقاً بمیان آمده است، گوریل (۳) را با تمام قلمرو آکالزیکا (۴) تطبیق میکنند، کاخیت (۵) که در قسمت اعظم کوهستان قفقازیه گسترده شده است، ویری (۶) خاص عهد باستان میباشد، کارتویل (۷) که عبارتست از گرجستان شرقی و جغرافیون باستان آنرا آلبانی آسیا (۸) میخوانند. کشور کاخیت و سرزمین کارتویل داخل امپراطوری ایران است و ایرانیان آنها را گرجستان میخوانند، اما خود

(۱) منظور شاردن از مورخین باستان هرودت و کسنفون و کتزیاس است که افسانه های منتشره در دربار پارسی هخامنشی را جمع آوری کرده اند، اما هرودت اضافه کرده است کوروش کبیر در ساحل ارس با مرملکه تومیریس کشته شد؛ و یکی از نقاشان معروف فرانسوی نابلویی از این داستان ساخته که در موزه لوور پاریس محفوظ است. اما مقصود مصنف از مورخین ایران، روایات حماسی و داستانی میباشد که شاهنامه فردوسی بهترین نمونه آنست، ولی در تطبیق این روایات کیخسرو را کوروش مینامند، نه بهمن را و معلوم نیست ماخذ این اشتباه چه کتابی بوده است (رجوع فرمائید به جلد اول تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا - طبع طهران)

(۲) Imirette

(۳) Guriel

(۴) Acalzika

(۵) Caket رسم الخط کاخیت مطابق تلفظ محل است

(۶) Yberie

(۷) Car thuel

(۸) Albanie asiatique

گرجیها خویشتن را کارتولی (۱) میگویند. این اسم لغت تازه‌ای نمیباشد، و آنرا میتوان باندکی تعریف و تصحیف در آثار نویسندگان قدیم بخصوص اییغان (۲) مشاهده کرد، که این قوم را کاردین (۳) میخواند. چنانکه میگویند، یونانیان مردم مزبور را گرجی (۴) خوانده‌اند، که در زبان مزبور از کلمه گئورگوس (۵)، و بمعنی زارع و برزگر میباشد. بعضی هم مدعی میباشند مأخذ اشتقاق این کلمه از لغت سن ژورژ (۶) است، که بزرگترین قدیس مسیحی ارتدکس و کلیسای یونان میباشد، اما بعقیده من نظریه اخیر غلط است، زیرا در کتب نویسندگان باستان که زمانشان خیلی مقدم بر عصر سن ژورژ میباشد، لغت ژرژین (۷) دیده میشود، چنانکه در آثاریلین و پومپونیوس میلا (۸) مکرر بنظر میرسد.

شهرهای گرجستان چنانکه در صفحات سابق شرح داده ایم، بسیار کم و خیلی اندک است. در قلمرو کاخیت، در عهد سابق، بلاد آباد و بزرگ بسیار بوده است ولی اینک غیر از شهر کاخیت بلده دیگری در آن دیده نمیشود و همه شان ویرانه و مخروبه میباشد. هنگام اقامت در تفلیس چنان شنیدم که در گذشته بلاد مزبور بسیار بزرگ و باشکوه بوده است و این حقیقت از مشاهده قسمتی از بقایای آثار شهرهای باستانی که هنوز هم از آسیب روزگار مصون مانده‌اند، بشودت میرسد.

(۱) Carthueli

(۲) Epiphane اسقف و عالم معروف یونانی (۴۰۳ - ۳۱۰ میلادی).

(۳) Cardien

(۴) Géorgiens

(۵) georgos

(۶) Sain-george

(۷) georgien

(۵) Pomponius Mela جغرافیدان رومی که در سده اول میلادی میزیسته است.

تعریف و توصیف مردمان قفقازیه

مردمان قفقازیه شمالی عبارتند از خلقهای آلان (۱)،
هونها (۲)، سو آنها (۳) و دیگر اقوام شجاع و
بزرگ و معروف که شهادت و عظمت آنها شهره
آفاق میباشد، و بالاخره آمازونها (۴) که سرزمین کوچک کلخیت بکرات
در عرصه تاخت و تاز آنها واقع شده است.

بطور کلی آمازونها (۵) در جوار کلخیت، و عبارت روشنتر در ماورای
آن، جانب شمال سکونت دارند. علمای معرفت الاقالیم والبلدان باستان
و دانشمندان جغرافیای جدید در مورد این مردم اتفاق نظر دارند.

بطلمیوس (۶) معتقد است که کشور آمازونها در ناحیه سارمات (۷)
آسیایی، یعنی همانجائی که تا تارستان (۸) کنونی واقع شده، در مغرب
ولگا (۹)، میان همین نهرو جبال هیپیک (۱۰)، که بطور کلی در حقیقت
ناحیه شمالی سرزمین کلخیت میباشد، واقع گشته است.

(۱) **Alanes** فعلا در حدود تبریز قریه معتبری نیز بنام آلان معروف و موجود است.

(۲) **Hunes**

(۳) **Suanes**

(۴) **Amazones**

(۵) **Amazones** هرودت مورخ معروف که ملقب بپدر تاریخ نویسان است در تاریخ

خود، درباره آمازونها چنین آورده است: اینها زنان شجاع و دلاور بسیار نیرومندی هستند که مدام
مشغول صید و شکار و جنگ و جدالند و برای اینکه در تیراندازی دچار اشکال نشوند پستان راست خود
را ازین میبرند، نو میریس ملکه معروف ماساژت که کوروش کبیر را کشت نیز آمازون بوده است.
(۶) **Ptolémée** دانشمند شهر یونانی که در سده دوم بعد از میلاد در سرزمین مصر نشین
و نما یافته و تصنیفاتی در هیأت و جغرافیا دارد نظریه علم الافلاک المحیطی بطلمیوس که بنا بر آن
زمین در مرکز عالم فرض شده بود بوسیله کپرنیک لهستانی واژگون گردید.

(۷) **Sarmatie asiatique**

(۸) **Tartarie**

(۹) **Volga** رودخانه معروف اتیل یا عدیل است راجع بملل و اقوام ساکن ساحل این

نهر بزرگ نمیتوان بکتاب جهانگردی مارکو پولو ترجمه و نگارش این جانب چاپ تهران مراجعه کرد
(۱۰) **Hippiques** منسوب به **Hippolyte** هیپولیت ملکه شهر آمازونهاست

که با هر کول قهرمان معروف و تاریخی یونان جنگها کرده است.

کنت کورث نیز بهمین ترتیب میگوید که قلمرو تالتریس (۱) در جوار نهر فازواقع شده است. استرا بن هم هنگامیکه از لشکر کشیهای پمپه و کانیدوس صحبت میدارد، همان مطالب را تأیید میکند. در گرجستان من کسی را پیدا نکردم که در سرزمین آمازونها اقامت داشته باشد، اما اخبار زیادی درباره این مردم از اغلب اشخاص استماع کردم، حتی در دربار پادشاه کشور ملبوسی بمن نشان دادند که متعلق بیک بانوی آمازون بود، که در یکی از جنگهای اخیر کاخت کشته شده بود.

این پوشاک عبارت بود از یک لباس پشمی بزرگ که بیک شکل خاصی تهیه شده بود. در آینده نزدیک ممکن است اخبار و اطلاعات وسیع و دقیقی از اوضاع زندگی و خصوصیات سرزمین آمازونها بدست آید، زیرا بطوری که آباء مبلغین مسیحی کاپوسن میگفتند، بر حسب تصمیم انجمن مذهبی قرار است که در بهار همین سال عده ای بکشور این مردم اعزام شود. من در باره خلق مزبور بایسر پادشاه گرجستان یک جلسه صحبت مفصلی کردم. این شاهزاده در میان صحبتهای گوناگون خویش، چنین گفت که در ناحیه ماورای کاخت، در جانب شمال آن سرزمین، بفاصله پنج روزه راه، مردم نیرومند و بزرگی زندگی میکنند که مدام با تاتارهایی که کالماک (۲) خوانده می شوند در جنگ وجدالند، کالماکها را اروپائیان کالموک (۳) میخوانند، شاهزاده اضافه کرد که تمام ملل و اقوام مختلف و

(۱) تالتریس Thalestris ملکه معروف آمازون که با اسکندر مقدونی ملاقات

کرده است.

(۲) Calmaes

(۳) Calmou ques

متنوعی (۱) که در جبال قفقازیه سکونت دارند مدام با هم در نزاع و جنگ میباشند (۲)، و بیچوجه طریقه صلح و صفانمی پیمایند. زیرا همه شان مردمان وحشی و فاقد نظام اجتماعی و قانون و آئین میباشند. قبایلی که در جوار کاکخیت سکونت دارند، مدام این سرزمین را در معرض تاخت و تاز قرار میدهند. بهمین جهات نایب السلطنه، فرزند ارشد پادشاه گرجستان، مدام مجبور و ناگزیر است که در منطقه مزبور اقامت کنند، تا از حملات این اقوام وحشی ممانعت بعمل آورد.

من روایات و گفته های مورخین یونان و روم باستان را در باره آمازون ها برای شاهزاده جوان گرجستان نقل کردم، و پس از مدتی مذاکره و مباحثه، او چنین گفت که این مردم شاخه ای از خلق های اسکویت (۳) می باشند که صحراگرد و چادر نشینند و مثل ترکمنها و اعراب زندگی می کنند، و مثل آکینیان (۴) حکومت و سلطنت را بدست زنان و بانوان سپرده اند، و ملکه های آنها در اداره امور از همجنسان خود، که مدام در سفر و حضر در التزام رکاب میباشند استفاده میکنند. بالاخره

(۱) بلاندی در فتوح البلدان خوش جبال قفقازیه را از لحاظ وجود ملل متنوع و مردمان گوناگون و مختلف جبل الالسنه نامیده است.

(۲) خلقهای مذکور بطور کلی اینک بعد از سیصدسال، در جامعه اتحاد جماهیر شوروی نایل برقیات عظیم و شایان توجهی شده اند، و بمثل اعضای يك خانواده در کمال صلح و صفا با یکدیگر زندگی میکنند. اما نکته شایان توجه آنست که شبه قاره متمدن و بزرگ هندوستان پس از تحمل دو قرن یوغ اسارت اینک بدست دشمنان بدو قسمت مخالف و مختلف (پاکستان و هندوستان) که مدام تشنه خون یکدیگرند تقسیم شده است، بمصادق الاشجار یعرف بالانمار از تالیف دو دموکراسی شرقی و غربی میتوان بخصوصیات آنها پی برد.

(۳) Scythes، بعضیها بتلفظ فرانسوی سیت میخوانند، ولی باشیوه زبان یونانی باستی اسکویت خواند.

(۴) Achinois، تحقیق هویت این قوم علی العجاله برای اینجناب میسر نشد، ولی از شکل کلمه مسلم است که بمعنی ماچین (غیرچین) میباشد.

من و او هم عقیده شدیم که آمازونها با کمال سهولت و سرعت مثل مردان اسب سواری میکنند. و این امر نظایر زیادی در مشرق زمین دارد، چنانکه اکثر اوقات زنان، مخصوصاً شاهزاده خانمها سواره شمشیر بکمر راه میروند، و بعضی از آنها با کمال مهارت مرکوب خویش را میرانند. اما داستان قطع پستان و دیگر امور شگفت انگیز آمازونها را در جزء افسانههای دروغ و داستانهای نادرستی دانستیم که یونان باستان کتب خویش را مثل آثار یک شاعر (۱) لاتن، از آنها انباشته است.

تعریف و توصیف
سرزمین کلاتویل (۲) فقط دارای چهار بلده بزرگ
میباشد: گوری، سورام، علی، تفلیس (۳).
شرح و تعریف شهر تفلیس جداگانه خواهد آمد،
اما گوری شهر است کوچک که در یک دشت، واقع در میان دو کوهستان،
در کنار رودخانه کور، در پای ارتفاعات یک قلعه که بدست خود ایرانیان
پاسبانی میشود، واقع شده است. این دژ طی جنگهای اخیر گرجستان (۴)

(۱) ژوونال Juvenal شاعر شهیر رومی است (۶۰-۱۲۵ میلادی)

(۲) Carthuel

(۳) Gory'Soram'Aly

(۴) ایرانیان برای تصرف گرجستان لایق قطع جنگ کرده و بالاخره عهد نامه اتحادمانندی که بر حسب آن پادشاه گرجیان نایب السلطنه ایران شمرده میشد، فیما بین آنها منعقد گردیده است. مورخین صفوی گرجیان عیسوی را کبر خوانده اند.

در آن سنگلاخ آن ددان کرده جای وطنگاه کبران مردم ربای بنا بر قول مصنف احسن التواریخ گرجیانی که قبول دین اسلام میکردند عفو میشدند، و آنانکه خودداری مینمودند عرضه شمشیر میگشتند. جنگهای ایران و گرجستان بیش از یک قرن امتداد داشته و از اواسط قرن دهم هجری تا نیمه سده یازدهم ادامه پیدا کرده است. نکته شایان توجه آنست که شاردن از اسلام آوردن گرجیان صحبت نمیدارد، و این مطلب خواننده را در مقابل ادعای مصنف احسن التواریخ بشک می اندازد.

تقریباً چهل سال پیش ، بدست رستمخان سردار سپاه ایران بنا شده است. يك راهب مبلغ او گوستن طرح و نقشه قلعه مزبور را چنین شرح داد : این درچندان متین و مستحکم نمیباشد ، و از لحاظ موقعیت سوق- الجیشی و اجدهمیت و ارزش خاصی است. نگهبانان قلعه صد نفر است. شهری که در پای آن واقع شده كوچك میباشد ، خانه ها و منازل مسكونی و همچنین دكان و بازار از گل (۱) بنا شده است . سکنه گوری همه بازرگان و بسیار ثروتمند میباشند . همه گونه لوازم زندگی در این بلده فراوان و بسیار ارزانست . کلمه گوری را مشتق از لغتی میدانند که بمعنای خوك است ، چون این حیوان در شهر مزبور زیاد و بسیار اصیل و خوب میباشد .

حضرت نوح در شماخی سورام در حقیقت قصبه ای بیش نیست ، و در صورت مقایسه با گوری خواهر کوچکتر آن بشمار میرود . اما قلعه مستحکمی که در جوار آنست ، بزرگ و خوب میباشد . افراد ساخلوی این در نیز صد نفر سپاهی است . در نزدیکی قصبه سورام ، منطقه ایست بنام سماشی (۲) که در زبان گرجی بمعنای سه کاخ میباشد . مردم محل میگویند که حضرت نوح بعد از طوفان اینجا را برای سکونت اختیار کرد (۳) و هریک از فرزندان (۴) قصری بنا کردند . درباره علی (۵) چون در جای دیگر بحث کافی شده ، دیگر در این فصل سخنی بمیان نمی آورم .

(۱) یعنی ازخشت خام .

(۲) Sémaché سماشی ، سماخی ، شماخی ؟!

(۳) آرامنه نیز مدعی هستند که حضرت نوح بعد از طوفان ابتدا ایروان را دیده در آنجا

سکونت اختیار کرده است ، و کلمه ایروان نیز بمعنای « دیده شده » میشود .

(۴) سه فرزند حضرت نوح عبارتند از : سام ، حام ، یافت .

تعریف و توصیف کلی

گر جستان

آب و هوای گر جستان مطبوع میباشد ، ولی در زمستان بسیار سرد و خشک و در تابستان بینهایت گرم است . بهترین ماههای سال از آغاز مه تا پایان نوامبر (اردیبهشت الی آبان) میباشد . اراضی این کشور نیازمند آبیاریست ، و در غیر اینصورت کاملاً عقیم و سترون است ، ولی وقتی که زمین سیراب شد محصولات فراوان ، مخصوصاً انواع و اقسام حبوبات و سبزیجات و میوه جات خوب بدست می آید .

گر جستان کشوری است فوق العاده منبت و حاصلخیز بطوریکه زندگی مردم آن قرین رفاهیت و بسیار خوب و ارزان میباشد . نان اینکشور در سرتاسر جهان عذیم النظیر است . هر گونه میوه مطبوع و لذیذ در این سرزمین پیدا میشود . گلاییهای معطر و سیبهای خوشبو و خوش طعم گر جستان نظیر عالی ترین نوع میوه های مزبور در فرنگستان است ؛ همچنین انارهای عالی این کشور در سراسر آسیا بی رقیب میباشد (۱) . اغنام و احشام این سرزمین بسیار فراوان و جنسشان خیلی خوب و عالی است . انواع و اقسام حیوانات شکاری در این سرزمین پیدا میشود ، مخصوصاً پرندگان لذیذ و خوشگوشت که بیحد و حساب است ، خوکهای وحشی گر جستان از حیث کمیت و کیفیت مثل کشور کلشید بخصوص شایان توجه میباشد . غذا و خوراك تقریباً قاطبۀ اهالی فقط گوشت خوك است . گله های خوك در هر گوشه و کنار مشغول جنبش و گردش میباشد و در حقیقت گوشتی مطبوعتر و بهتر از آن نمیتوان یافت . مردم میگویند با وجود اینکه گوشت خوك خیلی زیاد مصرف میشود ، بهیچوجه هیچوقت موجبات ناراحتی انسان فراهم

(۱) شراب انار گر جستان نیز شهره آفاق و عذیم النظیر است .

نمی آید و از حیث هضم و گوارش اشکالی تولید نمیشود. من عملاً به حقیقت ادعای آنها پی بردم، زیرا با وجود اینکه در اغلب مجالس و محافل از این گوشت صرف میکردم، هیچگونه اشکالی از حیث تحلیل معدی برآیم پیش نیامد. بحر خزر در نزدیك گرجستان واقع شده، و نهر کور نیز که از آن سرزمین عبور میکند، مقادیر معتابه و بسیار فراوانی ماهیهای دریائی و آب شیرین برای این کشور فراهم مینماید و بطور کلی میتوان بجرئت اظهار داشت که انسان هیچوقت در هیچ نقطه جهان نمیتواند عالی تر و بهتر از اغذیه و خوراك این سرزمین، خوردنی تهیه نماید.

شرابهای عالی و مطبوع گرجستان نیز در تمام جهان بی نظیر است و بسیار فراوان و زیاد مصرف میشود. در این کشور نیز مثل کاشید شاخه های تاک از درختان بالارفته است. همواره مقدار زیادی از مشروبات تفلیس بارمنستان و ماد (۱) و اصفهان، برای پادشاه ایران صادر میگردد. عالی ترین شراب در این کشور خرواری هشت فرانك است، در صورتیکه مشروبات معمولی بیش از نصف این قیمت ارزش ندارد. بهای مأكولات و خواربار دیگر را از روی این میزان میتوان بسهولت تعیین کرد. محصول ابریشم گرجستان فراوانست اما از حیث کمیت بنصف آنچه که اغلب جهانگردان سابق نوشته اند، نمیرسد.

مردم محل چنانکه باید و شاید بصنعت ابریشم بافی آشنایی ندارند،

(۱) **Médie**، مقصود آذربایجان است که هنوز در عهد شاردن بدین اسم خوانده میشده است. چنانکه از هرودوت و استرابن و پلوتارک برمی آید، آذربایجان طی تاریخ سه هزار ساله خویش سیاست مخصوصی داشته و منشاء و مرکز آئین زردشت بوده است. برای اطلاعات بیشتر به کتاب تاریخ تمدن آذربایجان تالیف نویسنده و مترجم این سطور مراجعه فرمائید.

لذا محصولات نوغان معمولاً بترکیه و ارزرم و دیگر نواحی مجاور، که روابط تجارتی با گرجیان دارند، صادر میشود.

زیباترین نژاد
نوع انسانی

خون و نژاد مردم گرجستان بسیار عالی و زیباترین
نوع مردمان مشرق، و بعقیده من عالیتین تیره
تمام ملل عالم است. در سرتاسر این کشور، من یک

قیافه نامتناسب ندیدم، تمام گوشه و کنار مشحون از مهر و یان پری پیکر و مملو از دلاورانیک منظر بود. مشاطه طبیعت صورت زنان این سرزمین را چنان آراسته و دلاویز ساخته است که محالست در یک نقطه دیگر عالم با چنان صباحت و وجاهت خارق العاده ای مواجه گشت. بعقیده من محال است که کسی بر این فرشتگان بگذرد، و شیفته و عاشقشان نشود. زیبایی و ظرافت بانوان گرجی در حقیقت یدرک و لایوصف است، و قلم از تحریر حالات و اطوار، شکل و شمایل آسمانی آنان مطلقاً عاجز میباشد، قد و قامت رشید و رعنا، ظریف و زیبای زنان این سرزمین، مخصوصاً میان باریک و موئین آنها در سرتاسر آفاق عظیم النظیر است. فقط بزرگ و توالت زیاد، مع التاسف این حوریان بهشتی را خراب میکند و همه بانوان اعم از اینکه بیشتر زیبا باشند و یا کمتر، بدین عادت منحوس مبتلا میباشند. زنان این کشور هیچگونه جواهر و زینت آلاتی ندارند، و اینهمه بزرگ و آرایش مفرط را در حقیقت بجای زینت آلات و البسه حریر و اطلس بکار میبرند.

توصیف گرجیان از
لحاظ روانشناسی

گرجیها بالطبع مردان بسیار باهوش و کیاستی
هستند، و اگر در آموزش و پرورش آنان دقت
لازم بعمل آید، دانشمندان بزرگ و استادان

عالیقدری در تمام شعب علوم و فنون در گرجستان که پنجاه سال به عرصه وجود خواهند نهاد (۱)؛ ولی با کمال تأسف باید متذکر شویم که در نتیجه تعلیم و تربیت غلط و بسیار ناقص، مردم این سرزمین غرق در دریای جهالت و نادانی میباشد. افراد کشور محیل و کلاهبردار، خاین و غدار، ناسپاس و متفرعن میباشد؛ و معمولاً با وقاحت بی نظیری در انکار حقایق مسلم و مشهود، پافشاری میکنند و زیر قولشان میزنند و هیچوقت بافعال و اعمال خود اذعان و اعتراف ندارند؛ بسیار دغل و پر طمع و متعدی، و مزور و حيله گر هستند. روح کینه عجمی دارند که بهیچوجه من الجوه آشتی پذیر نمی نماید و هرگز با غماض و مصالحه نمی گراید. اما باید بگوئیم هیچوقت بی دلیل و بیجهت آتش خشم و غضبشان شعله ور نمیشود، و هیچگاه بدون علت و سبب احساسات کینه آمیز آشتی ناپذیر گرجیان تکوین و تحریک نمیگردد.

این خلق علاوه بر معایب روحی مذکور، واجد صفات زننده و زشت شهوانی نیز میباشند، بطوریکه مدام غرق در لذات نفسانی و مبتلای شرب مسکرات هستند. این حرکات عنیف و اعمال قبیح باندازه ای شیوع پیدا کرده است که دیگر قبح آنها از انظار زایل و عادی و طبیعی جلوه گر مینماید. مقامات، عالیه روحانی و عموم کشیشان کلیساهای نیز مثل عموم مردم غرق عیش و عشرت مدام، مخمور و خراب، و دست در گردن معشوقه های طناز و کنیزان پر عشو و ناز بوده، بارتکاب زنا مشغول هستند. اما هیچکس باین قبل مناهی و معاصی اعتراض نمی کند، زیرا چنانکه گفتیم در نتیجه شیوع ردایل،

(۱) چنانکه این آزمایش بعد از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷، در سرزمین گرجستان توسط دولت شوروی بعمل آمده، وصحت کامل و نظریه شاردن بمنصه ظهور رسیده است، بطوریکه علمای بیشتر در انواع و اقسام علوم و فنون قدم به عرصه وجود نهاده اند، مضافاً بر اینکه قاطبه اهالی بترقیات شگرف و شایان توجهی در زمینه علم و دانش نایل آمده است.

قبیح منکرات ازین رفته و در حقیقت جزو امور مجاز و مشروع شمرده میشود. رئیس هیأت مبلغین کاپوسن بایه‌ان مغلط چنین روایت کرد که بگوش خود از اسقف اعظم گرجستان یعنی کاتولیکوس، (جائلیق) چنین شنیده که هر کس در ایاد بزرگ، فی‌المثل در جشن میلاد و یا رستاخیز مسیح (ع) کما هو حقّه مست و خراب نشود، بهیچوجه عیسوی کامل بشمار نمی‌آید، و کفر و الحاد او مسلم میگردد. رباخواری در این سرزمین رواج بسزایی دارد، هیچوقت بدون رهن و گرو پولی بقرض نمیدهند، و حداقل ربح دریافتی، ماهیانه صدی دو میباید. زنان گرجی نیز در میدان معایب از مردان عقب نیستند و بسیار لین‌الاریکه و بدکار و دارای سوء نیت و گهنگار میباشند، و در حقیقت ضعف و تسلیم بلا شرط آنان در مقابل مردان چنین افتضاحی بار آورده و سرتاسر کشور را پر از گند و کثافت ساخته است. در خاتمه، بمصادق آنکه، عیب می‌چونکه بگفتی هنرش نیز بگو، مردم گرجستان واجد خصال عالیّه انسانیت و فوق العاده مهربان و مؤدب هستند، متانت و وقار، اعتدال و نصفیت از صفات ممتازه آنان بشمار میرود. بطور کلی آداب و عادات گرجیان ممزوجی از اخلاق و صفات ملل و اقوام همجوار و حاصل معاشرت و مرابطات با آنانست، فی‌المثل مناسبات تجارتی و سیعی با کلیه خلقها و طوایف همسایه برقرار کرده‌اند، و مخصوصاً اینکه افراد کشور آزادی مطلق در مذهب و زندگانی روحانی خویش دارند و در اختیار هرگونه آداب و عاداتی مختار میباشند، بعلاوه در میدان مباحثه و مذاکره چالاک و چیره دست هستند.

ملل و اقوام موجود در گرجستان، و دیگر خصوصیات گرجیان

در این سرزمین انواع و اقسام ملل شرقی و غربی، ارمنه و یهود، یونانی و ترک، ایرانی و هندی، تاتار و مسکوی (۱)، فرنگی و اروپائی دیده میشود. افراد ارمنی (۲) در این کشور باندازه ای زیاد

است که عده آنها بر تعداد گرجیان فزونی دارد. و نیز ارمنه بسیار ثروتمند هستند و غالباً با کارهای کوچک و محقر سروکار دارند. اما گرجیها فوق العاده نیرومند و عظیم، با طمطراق و پرمدها میباشند.

اختلاف مشهود در آداب و اخلاق، طرز تفکر و پندار، خلقت و طبیعت گرجیان و ارمنه، موجبات تفرقه و کینه و نفاق و شقاق شدیدی را بین این دو قوم پدید آورده است، بطوریکه نسبت یکدیگر نفرت عمیق و زیادی دارند و هرگز خیال اتحاد و اتفاق با هم در سر خویش نمی پروراندند. گرجیان نسبت به ارمنه با نظر حقارت شدیدی می نگرند، و طرز رفتار آنها در این مورد تقریباً مثل معامله اروپائیان نسبت به یهودیان است. پوشاک مردم گرجستان تقریباً همانند ملبوس لهستانیان میباشد و کلاه بی-لبه شان نیز شبیه مال آنهاست. نیم تنه گرجیان تا پایین سینه بازو گشوده، و با دگمه و قیطان بسته میشود. کفشهایشان شبیه پای افزار ایرانیان است؛ ملبوسات بانوان کاملاً همانند پوشاک نسوان ایرانی میباشد.

عمارات و قصور بزرگان و امکنه عمومی بسبك كاخهای کشور ایران بنا شده است. ابنیه و عمارات در کشور گرجستان با هزینه کم و مخارج بسیار اندك بوجود می آید، زیرا مصالح اعم از سنگ و چوب و گچ و آهك

(۱) Moscovites شاردن مثل مورخین قدیم روسها را مسکوی مینامد.
(۲) Arméniens

بسیار ارزان و فراوان می باشد. مردم این سرزمین در شیوه نشست و برخاست، و حتی طرز خواب و خوراک از ایرانیان تقلید میکنند.

تباهی و فساد رجال و بزرگان و اقدامات جابرۀ آنان
 اعیان و اشراف گرجستان نسبت بر عایای خود
 شدت عمل و ظلم و جور بی پایانی روا میدارند،
 بطوریکه طرز رفتار آنان بسیار بد تر از رجال و
 بزرگان کشور کلشید می باشد. فی المثل اتباع دهاتی

خود را از بام تاشام، ماههای متوالی بدون پرداخت کوچکترین پاداشی و
 یا جزئی ترین خوراکی بکار و امیدارند و بیگاری میکشند. بعلاوه تسلط
 و اختیار مطلق بر جان و مال و زندگانی و اراده و شخصیت رعایای خویش
 دارند. چنانکه جگر گوشه های دهاتیان را از آغوش پدر و مادرشان بیرون
 کشیده در معرض فروش قرار میدهند و یا اینکه در دستگاههای خود بنده
 و برده میکنند.

رجال و بزرگان گرجستان معمولاً از معامله افراد بزرگسال و مخصوصاً
 زنانیکه بیشتر از بیست سال دارند، خودداری میکنند و بندرت این قبیل
 افراد را در معرض بیع و شری قرار میدهند.

مذهب بآئین گرجیان
 آئین و مذهب گرجیان تقریباً مشابه دین کلشیدیان
 می باشد. مسیحیت در عصر واحد یعنی سده چهارم

میلادی، توسط یک زن ایبری (۱) که در قسطنطنیه بآئین مسیحی گرویده
 بود، در این کشور اشاعه پیدا کرده است؛ و بالاخره اینان نیز مثل آنان روح
 مسیحیت را بطور کلی از دست داده اند. یعنی شرح مشبعی که بطور کلی
 درباره عدم اعتنای کلشیدیها بآداب و رسوم آئین مسیح و رعایت نکردن

(۱) ایبری یعنی گرجی. البته اسپانیا را نیز ایبری مینامند.

قوانین و نظامات این مذهب گفته شده است ، عینا مطابق النعل بالنعل در باره گرجیان نیز صدق میکند . با وجود این ، گرجیها در صوم و صلوة اهتمام بیشتری دارند ؛ هیأت مبالغین مسیحی مأمور گرجستان ، در حین اقامت من در تفلیس ، گزارشی از وضعیت و امور خویش به روم ارسال داشتند ، که آنرا بنظر من نیز رسانیدند . در این گزارش نکته شایان توجه و خنده آوری وجود داشت که چون مربوط بدین فصل است ، نقل آن در این سطور کاملا مناسب مینماید . در گوری زن بدکاره ای وجود داشت که مریض و بیمار گشت و چون خویش را در آستانه مرگ پنداشت ، کسی را بدنبال کشیشی فرستاد تا مراسم اعتراف معاصی را بعمل آورد ، مشارالیه در خاتمه اعترافات خویش پس از شکوه و شکایت مفصل اظهار داشت که من بعد غیر از شوی خویش با مرد دیگری آمیزش نخواهد کرد . اما کشیش در جواب وی چنین گفت : خانم من شما را خوب میشناسم و نمیتوانم بقول وعهدتان باور نمایم ، چون من میدانم که شما تجارت خود را با مشتریان مهربان خویش بهیچوجه قطع نخواهید کرد ، لذا تنها خواهشی که از شما دارم ، آنستکه پس از تحصیل اجازه و قبول شرایط من ، بایسترازد و سه نفر آمیزش نداشته باشید .

این زن که از پیشنهادات کشیش مذکور سخت بر آشفته بود ، او را از پیش خویش براند و در همان ساعت يك مبلغ کاپوسن احضار کرد و پس از نقل داستان سابق الذکر ، باعترا ف پرداخت ؛ و نیز در همان گزارش آمده است که کشیشان و روحانیون محلی برای معتر فین و نادمین توصیه میکنند که اموال و اشیائی را که سرقت کرده اند ، بمقامات روحانی تسلیم نمایند ، و صاحبانشان مسترد نسازند ، بدین طریق بهیچوجه استرداد اموال

مسروقه بمالك اصلى، صورت عمل بخود نمى پوشد .

پادشاه گرجیان مسلمان است

در گرجستان اسقف بسیار است ؛ چنانکه يك
اسقف اعظم ويك بطريق وجود دارد که از طرف
مردم محل، کاتولیکوس (جائلیق) خوانده میشود .

پادشاه کشور با وجود اینکه بآئین اسلام گرویده است ، مقام اسقفی دارد و
البسه و آذین رسمی روحانیون را نیز استعمال میکند . بطریق گرجستان
هم برادر سلطان است . رجال و اعیان کشور معمولاً چنانکه با خیرات
و مبرات خویش مباحثات میکنند، همینطور هم از اعمال جبر و ستم نسبت
بر روحانیون و کشیشان مثل دیگر رعایا و دهاتیان، و تأدیب مقامات روحانی
مفاخرت مینمایند ؛ بعلاوه آنها را بانواع و اقسام اعمال شاقه و بیگاری
واداشته ، جگر گوشه های عزیز تر از جانشان را از آغوششان گرفته در
معرض خرید و فروش قرار میدهند، و بعد از نزع ثمره زندگی ، کشیشان
بیچاره را از گرانبها ترین نعمت حیات یعنی آزادی نیز محروم میسازند
و چنانکه من دیده ام ، برده وار بر مسلمانان میفروشند .

کلیساهای گرجستان نسبت بمعابد کلشید آبرو مند تر و بهتر است .
دیر هایی که در شهرها واقع شده تمیز و خوب ، ولی آنهائیکه در
دهات است و بسیار کثیف و بد میباشد . گرجیان مثل دیگر ملل و مردمان
مسیحی که در مجاورت سرحدات شمالی و غربی کشور گرجستان سکونت
دارند ، در ساختمان محل کلیسا سلیقه خاص و شایان توجی دارند ،
چنانکه همیشه برای بنای معابد نقاط بلند و مرتفع و دور افتاده و تقریباً
غیر قابل دسترس را انتخاب مینمایند . مردم محل از فاصله سه چهار
فرسنگی ، این دیرها را مشاهده میکنند و مراسم خضوع و خشوع بعمل

می آورند، ولی تقریباً هیچگاه بداخل کلیساها نمیروند، بطوریکه می توان گفت درب بعضی از معابد در ده سال یکبار هم باز نمیشود. بمحض اتمام بنای يك کلیسا، آنرا در معرض گزند باد و باران گذاشته و میگذرند. من هرگز نتوانستم با سراروعلل این عادت مرموز پی ببرم؛ از هر کسی که در این مورد پرسشی میکردم، پاسخ شگفت انگیزی میداد: عادت (۱) مردم اینست؛ گرجیان ایمان دارند که هر گونه معاصی کیره ای مرتکب گردند، بابنای يك کلیسای كوچك گناهشان بخشوده میشود. من تصور میکنم که بنای معابد در نقاط بعید و دور دست و غیر قابل دسترس معلول عدم توجه و بی اعتنائی مردم بکلیسا است، که بدین طریق خود را از مواظبت و آرایش معبد راحت میکنند. در میان گرجیان سن ژورژ بزرگترین قدیس مسیحیان شمرده میشود، و او را مارجریس (۲) مینامند و معتقدند که در کاپادوکی (۳) بدنیا آمده است، و فرزند یکی از بطریقان سوریه بوده در عهد دیو کلیسین (۴) شربت شهادت نوشیده است. مسلمانان نیز نسبت باین قدیس احترام شایان توجهی مبذول میدارند. و از وی معجزاتی مشابه داستانهای مسیحیان نقل میکنند، از جمله اینکه معتقدند سن ژورژ هنگامیکه در خانه پیرزنی اقامت داشت، گاومرده صاحبخانه را زنده ساخته است. این روایت کاملاً شبیه حکایتی است که کلشیدیان در خصوص قدیس مزبور دارند، چنانکه طی یکشب گاوی از فاصله صد فرسخی از نقطه ای بنقطه دیگر توسط وی انتقال داده شده است، و من

(۱) ترك عادت موجب مرض است! امانظامی میفرماید:

قافله سالار سعادت بود

هرچه خلاف آمد عادت بود

(۲) Mar Gəryis

(۳) Capadoce

(۴) Dioclézien

این سرگذشت را در شرح آئین کلشیدیان ، در مجلد اول آورده ام .
 شرح جنگهای ایران
 و گرجستان (۱)
 درباره فتوحات و غلبه ایرانیان بر گرجستان ،
 و تاریخ جنگهای آنان شرحها و تفصیلات زیادی
 برشته تحریر در آورده اند ، که اگر خالی از
 اشتباه و مقرون بصحت و صواب بود ، من از بحث در این مورد مطلقاً
 خودداری می‌کردم .

اسمعیل کبیر (شاه اسمعیل اول صفوی) که از طرف مورخین مغرب
 زمین ملقب به صوفی است ، پس از تسخیر و تصرف ولایات واقع در مغرب
 دریای قزوین (خزر) و گشودن ماد و بخشی از ارمنستان ، و بعد از راندن
 ترکان از این حدود و مناطق ، علی‌رغم کمکهای مهم و شایان توجهی که
 سابقاً از گرجیان دریافت داشته بود ، دامنه جنگ را بسرحد کشور گرجستان
 کشانید .

شاهنشاه بزرگ صفوی ، این جنگ را با پیروزی پایان رسانید و
 گرجیان را پیرداخت باج و تقدیم گروگان و ادار ساخت .
 گرجستان در عهد سابق علاوه بر مناطق کاخیت و کارتویل شامل
 نواحی کوچک دیگری نیز بود که تحت امر ملوک الطوائف (۲) اداره میشد؛
 و این فرمانروایان محلی مدام با هم در جنگ و جدال بودند ، و همین
 نکته موجبات اضمحلال و زوال استقلال گرجیان را فراهم آورد . مردم
 گرجستان در مدت سلطنت شاه اسمعیل و شاه طهماسب که سلطان فوق‌العاده
 شجاع و متهور و مظفری بود ، با جگزار صفویه بشمار میرفت . در این دوره

(۱) سابقاً از کتاب احسن التواریخ بنقل از تاریخ ادبیات ادوارد براون مطالبی در باره
 جنگهای ایران و گرجستان نقل کرده‌ایم .

(۲) Eristaves , Feudataires

لهراسب نامی در کارتویل سلطنت داشت. وچنانکه گفته ایم این استان قسمت شرقی گرجستان و از جانب مشرق همسرحد ایران است. این پادشاه دوفرزند داشت و هنگام وفات کشور خویش را بین آندو تقسیم کرد. پسر ارشد لهراسب سیمون و فرزند دیگرش داود بود، این دو وارث از تقسیم ماترك پدری درخشم شدند و بایکدیگر بجنگ و نزاع برخاستند و هر يك برای تأمین پیروزی خویش از شاه طهماسب كمك خواستند. تقاضای پسر كوچكتر زودتر از برادر ارشد بدر بارصفویه واصل شد. سلطان بزرگ صفوی به داود اعلام داشت که در صورت قبول اسلام حاضر است نیروی امدادی برای وی اعزام دارد. شاهزاده جوان گرجی این پیشنهاد را پذیرفت و بآئین اسلام گروید و باستقبال سپاه ایران که دارای سی هزار سوار ارشید بود، شتافت. در این موقع قوای اعزامی شاه طهماسب داخل گرجستان شده بود، و خود سلطان صفوی در قزوین اقامت داشت.

بعد از اینکه داود تحت نفوذ دولت صفوی قرار گرفت، شاه طهماسب نامه‌ای بمضمون سابق به سیمون ارسال داشت و شرط ابقا در مقام سلطنت اجدادی را موکول بقبول آئین اسلام و اظهار عبودیت بدر بار صفوی دانست. سیمون که از قدرت نظامی ایران هراس داشت، در مقابل این اتمام حجت تسلیم گشت. ولی از آئین اجدادی و مسیحیت دست برنداشت. شاه طهماسب پس از تسلط بر سلاطین و ممالک گرجستان، سیمون را در قلعه جنگلیه (۱) واقع در نزدیکی دریای قزوین (خزر) زندانی ساخت و برادر كوچك ویراکه بآئین اسلام گرویده بود، با لقب و عنوان داودخان

(۱) Genyliè، جنگلیه، بمناسبت همجواری با کیلان و مازندران این هیأت

تحریر فارسی مناسب و مطابق بنظر میرسد.

بسلطنت کشور گرجستان گماشت. آنگاه رجال و اعیان و اشراف گرجی نسبت به سلطان بزرگ صفوی سوگند وفاداری نمودند، و شاه طهماسب نیز فرزندان داودخان را بعنوان گروگان بدارالسلطنه قزوین آورد. گرجیها پس از فوت شاه طهماسب، در صدد استخلاص از یوغ استیلای ایرانیان برآمدند و مثل دیگر استانهای تابعه صفوی سر بطغیان برداشتند. در دوره حکومت دوساله اسمعیل دوم، و در دوران چهارساله اولیه سلطنت محمد خدابنده، گرجستان مستقل گشت؛ ولی سلطان محمد صفوی نیروی نظامی عظیمی برای انقیاد گرجیان اعزام داشت، و داودخان نیز بمحض نزدیک شدن سپاه ایران انهمزام اختیار نمود، در اینموقع سیمون برادر ارشد وی که در ایران زندانی بود، موقع را برای استرداد سلطنت پدری مقتنم شمرده بآئین اسلام گروید و از طرف دربار صفوی بعنوان سیمون خان، بمقام خانیت تفلیس نایل گردید.

اسکندر پادشاه استان کاخیت گرجستان در دوره سلطنت محمد خدابنده صفوی در گذشت و از وی سه پسر و دو دختر باقی ماند. فرزند ارشد اسکندر

یار دبستانی
شاه عباس کبیر

نیز، داود نام داشت که از طرف ایرانیان بدریافت لقب و عنوان تهمورث خان نایل گردید و شجاعت و شهامت وی و مصائب و متاعبی که بسرش آمد، او را شهره آفاق گردانید. هنگام فوت پدر این شاهزاده در دربار صفوی گروگان بود، و در دارالسلطنه قزوین اقامت داشت، و بطوریکه میگویند توسط شاه طهماسب صفوی بآنجا برده شده بود. تهمورث گرجی در ایام صباوت خویش باشاه عباس کبیر صفوی در یکجا بزرگ شد و از آموزش و پرورش عالی و مطمئن دربار صفوی و دقت و مواظبت عظیم النظیر این دستگاه

عظیم‌الشان بر خوردار گشت. شاهزاده گرجی در دربار قزوین آداب و عادات، اخلاق و سیرت ایرانیان را که مسلماً خیلی عالیترا از آن گرجیانست، کسب کرد.

بمحض فوت اسکندر، کنایون (۱) مادر تهمورث که در صباحت ووجاهت، وکیاست و ذکاوت شهره آفاق، و در کتب تاریخی ایران بعنوان ماریان (۲) از وی یاد شده است، خطاب به خدا بنده، سلطان صفوی نامه‌ای بدین مضمون ارسال داشت: «قربان، شوهرم زندگی را بدرود گفت، اینک استدعا دارم فرزندم تهمورث را برای سلطنت بجانشینی پدر، اعزام بفرمائید، و من برادر دیگر او را بعنوان گروگان بدربار عالی گسیل میدارم». تهمورث نیز بعد از اینکه سو کند وفاداری و تبعیت بدربار صفوی یاد کرد، بصوب گرجستان عزیمت نمود.

پادشاه کلاتویل (۳)، یعنی سیمون که شرح حال شاه عباس کبیر مفتون پری گرجی میگردد وی سابقاً مذکور گشت، و در آغاز سلطنت شاه عباس کبیر در گذشت، تاج و تخت وی بفرزند ارشدش لهراسب باقیماند؛ ولی چون این شاهزاده هنوز بسن بلوغ نرسیده بود، صدراعظم مهر و (۴) که ایرانیان ویرا مراد می نامند، قیمومت او را بعهده خویش داشت. این نخست وزیر مردی مدبر و فرماندار تفلیس بود، و در سرتاسر کشور با اقتدار زیادی بحکومت اشغال داشت، یگانه نکته‌ای

(۱) Ketavane، هیات فارسی کنایون بنظر مترجم و محشی این سطور مطابق و

مناسب مینماید. یا مریم ؟ Mariane (۲)

(۳) Carthuel

(۴) Mehrou

(موراو، کلاتر تفلیس است، مجلد دوم تاریخ شاه عباس بقلم جناب آقای نصرالله فلسفی)

بر این شخصیت بزرگ میگرفتند، پستی تبار و خانواده اش بود. مهر و دختری داشت که در وجهات و صباحات آیت روزگار و شهره آفاق بود، و لهراسب شیفته و مفتون این ماهر و طنناز و عشوه گر گردیده بود. صدراعظم برای جدایی این دو تن بهر تدبیری متوسل شد، ولی بالاخره سعیش باطل ماند. یک روز که مهر و بازعاشق و معشوق را در یکجا مجتمع یافت، خطاب به سلطان جوان چنین گفت: قربان دختر خانواده مرا لکه دار نسازید، البته اعلیحضرت در صورت تمایل میتواند جگر گوشه مرا بعقد ازدواج خویشان در آورند، ولی در غیر این صورت صلاح نیست که شما با هم در یکجا باشید. لهراسب سو کند یاد گرد که هرگز زن دیگر اختیار نکند؛ بهمین جهت از آن بعد با دختر صدراعظم زندگی میکرد، بدون اینکه رسماً صیغه عقدی جاری شود؛ و بالاخره بهیچوجه مراسم ازدواج برگزار نشد، زیرا اهالی کشور میگفتند، این دخترک نسب عالی ندارد، و مردم حاضر نیستند، از فرامین و اوامر ملکه ای تبعیت کنند که نژادش پست و نسبش از طبقه سوم است. لهراسب که ظاهراً از این اعتراضات خوشش می آمد، بالاخره در موضوع ازدواج بصدر اعظم جواب رد داد و چنین استدلال کرد که گرچه بسیار کینه جو و لجوج هستند، لذا نمیتواند این مسئله را عملی نماید. در این موقع اطرافیان سلطان بیادشاه جوان توصیه کردند که برای جلوگیری از انتقام مهر و، مصلحت آنست که صدراعظم رهسپار دیار عدم بشود. لهراسب این پیشنهاد را با رضایت خاطر تلقی کرد و دستور تهیه مقدمات و اجرای مقصود را صادر نمود. بهمین مناسبت ضیافت باشکوهی در دربار سلطنتی برگزار گردید و قرار شد که وزیر کشور رامست و خراب، و سپس مقتول و معدوم سازند اما یکی از غلامان مخصوص سلطان

که جاسوس مهر و بود، از این ماجرا اطلاع پیدا کرد، لذا هنگامیکه جام شراب را با خضوع و خشوع تقدیم صدر اعظم میکرد، نجوی نمود که: «قربان، درصدد کشتن شما هستند!»، مهر و بدون اینکه دروختاش کوچکترین آثار اضطراب و تشویشی مشاهده شود، جام را برگردانید و بیپناه قضای حاجت، از نشیمن خود برخاست و بیرون رفت. این کار در سرزمین گرجستان، که ضیافتها معمولاً يك نیمه روز ادامه پیدا میکند، بهیچوجه امر خلاف نزاکت و ادب شمرده نمیشود. صدر اعظم بسرعت برق خود را با صطبل مخصوص خویش رساند، و لباس مهتری بتن کرد و کلاه بی لبه‌ای بسر خود گذاشت و در پشت يك مرکوب تکاورهزیمت اختیار کرد؛ و با چنان مهارتی اینکار را انجام داد که هیچیک از نوکران و خدم و حشم خویش نیز ملتفت امر نشدند؛ خلاصه مهر و در فرار خویش کاملاً کامیاب گردید و بخدمت شاه عباس کبیر شتافت. سلطان بزرگ صفوی در این موقع مظفر و پیروز از شیروان و شماخی، ممالک همجوار گرجستان و دریای قزوین (خزر) بیاتخت خویش، اصفهان مراجعت می نمود. مهر و خویشتن رایبای شاه عباس افکند، و خدمات صادقانه خویش را نسبت به اسکندر و پدر مرحومش متذکر گردیده، اظهار داشت که چگونه میخواستند اجر و پاداش دهند، و چطور ییگانه جگر گوشه را بعنوان ازدواج هتك عصمت کرده و خودش را نیز میخواستند بدیار عدم رهسپار سازند. آنگاه مهر و عرض کرد که چون حاکم حقیقی گرجستان اعلیحضرت پادشاه ایران میباشند، استدعای استرداد اموال و دادرسی دارم.

مهر و نقشه دیگری نیز برای تحريك شاه و اخذ انتقام از لهراسب، طرح کرد؛ توضیح آنکه پادشاه گرجی خواهری داشت فوق العاده زیبا

وفتان، و بی نهایت رعنا و دلربا که گل سرسبد مهر و یان گرجستان شمرده میشد و شعرای ایران اشعار نغز و شیوایی در توصیف و تعریف این دوشیزه نامدار ساخته و پرداخته بودند. حتی در این ایام شعرهای نمکین و غزلیات شیرین و شیوایی حاکی از رمانا زله سلطان بزرگ صفوی و ماهروی گرجی در افواه عوام و وجاهت و صباحت فتنه آن دوران ضرب المثل و زبانزد همگان میباشد. مهر و آتش اشتیاق شاه عباس را نسبت به خواهر لهراسب سخت مشتعل و شعله ور ساخت. نام تعمیدی این دخترک دارژان است ولی در تعبیرات شاعرانه ایرانیان پری خوانده میشود. مهر و در هر مکان و مقام، بمناسبت و بمناسبت از این فرشته گرجی تعریف و توصیف میکرد و بالاخره در نقشه خود توفیق حاصل نمود؛ شاه عباس سفیری برای خواستگاری پری اعزام داشت، و بلافاصله ایلچی دیگری نیز بگرجستان گسیل کرد. فرستاده اول بازوید و امید فراوان باصفهان مراجعت نمود، ولی نماینده دوم جواب رد شنیده و بازگشت. لهراسب گفته بود که خواهرش نامزد تهمورث پادشاه کلخیت میباشد که زتش در گذشته است. شاه عباس از این جواب سخت بر آشفت و آتش اشتیاقش پیش از پیش شعله ور گردید، چنانکه یک سفیر ثالثی بگرجستان اعزام و از خواهر لهراسب تقاضای ازدواج کرد و بایلچی دستور داد که با انواع و اقسام لطایف الحیل و وعده و وعید متوسل شود، و در ضمن نامه ای خطاب ب تهمورث خان نگاشت و دستور صادر کرد که از عقد ازدواج با پری مطلقاً خودداری نموده خودش را نیز بدر بار ایران معرفی کند، لهراسب از این اصرار و تکرار پادشاه ایران فوق العاده بر آشفت و برای اینکه دیگر چنین تقاضا و تمنایی تجدید نشود، فرستاده سلطان صفوی را مورد تخفیف و توهین قرار داد و مطلقاً جواب رد داد. این حادثه در سال هزار و ششصد و ده میلادی اتفاق

افتاد که شاه عباس کبیر با ترکان عثمانی گلاویز شده بود، و فرصت رسیدگی بکارهای گرجستان را نداشت. لذا بدون اینکه، موضوع مزبور را بروی خویش بیاورد، يك مبلغ مسیحی کرمی (۱) را برای سفارت بارو پافرستاد، تا سلاطین عیسوی فرنگستان را بجنک علیه ترکان وادارد. این فرستاده مأموریت داشت که هنگام عبور از سرزمین گرجستان، تهمورث خان را از الحاق بترکها بر حذر دارد و از هر گونه اقدام وی بر ضد ایرانیان بنبع عثمانیان ممانعت کند. تهمورث بسیار ساده لوح و یا فوق العاده ترسو بود، با تقاضای سلطان صفوی موافقت کرد، ولی بلافاصله از اقدام خود پشیمان شد، زیرا مشاهده نمود که در سال هزار و شصت و سیزده (۲) پادشاه صفوی بقصد حمله بر گرجستان، پایتخت خویش اصفهان را ترك گفته است. سلطان بزرگ صفوی، علاوه بر صفات عالی و خارق العاده خویش، بی نهایت محیل و تودار بود، و این جنک را همچون يك افسانه عاشقانه مشحون از روابط محرمانه جلوه گرمی ساخت. شاه عباس ادعا داشت که خواهر لهراسب عاشق و شیفته وی میباشد، چنانکه نامه های عاشقانه ای توسط یکی از محارم خویش باصفهان فرستاده است؛ همچنین مدعی بود که پری مال او است، و لهراسب غدر و خیانت میورزد. با تمام این احوال سلطان صفوی مشغول تهیه مقدمات جنک بود. و مقاصد دیگری را تعقیب میکرد و بهیچوجه قصد محاربه با رقیب عشق خویش را نداشت، و همگان بخوبی میدانستند که این پادشاه بزرگ میخواهد سرزمین گرجستان را زیر پای رعایای خویش لگد مال کند. عده زیادی از گرجیان در صفوف سپاه ایران خدمت میکردند، و بسیاری از

(۱) Carme، از پیروان جبل - کرمل.

(۲) در نسخه بی فرانسوی ۱۷۱۳ است، که مسلماً اشتباه چاپی و باطنیان قلم میباشد.

بزرگان گرجی وظیفه خوارد در بار اصفهان بودند؛ و مهر و در خریدن رجال گرجستان پیش ازیش مساعدت مینمود. در این موقع دو فرزند تهمورث در حضور شاه عباس گروگان بودند، بعلاوه يك خواهر و يك برادر لهراسب نیز بهمین عنوان در دربار اصفهان میزیستند. پادشاه بزرگ صفوی بسیاری از شاهزادگان اصيل و عالی تبار گرجی را بآئین اسلام آورده بود، تا در موقع لزوم در مهمات امور و تقبل مقامات عالیّه از آنها استفاده بکند.

فی الجمله شاهنشاه ایران یقین داشت که با کمال سهولت سرتاسر گرجستان را خواهد پیمود و سرزمین آنها بین شاهزادگان گرجی مسلمان دستپورده خود، تقسیم خواهد کرد، این نقشه چنانکه باید و شاید بآسانی در بین قبایل و طوایف کینه جوی گرجی عملی خواهد شد. آنگاه طی نامه ای ب تهمورث خان چنین نگاشت که لهراسب يك آدم ناسپاس و فرومایه و یاغی و بی شعور است که بهیچوجه لایق حکومت و سلطنت نمیباشد، و در نظر است که او را از سلطنت معزول و از تخت و تاج محروم سازم، لذا در صورتیکه اینك تو او را بکشی و نابود سازی، قلمرو وی بدایره حکومت ملحق خواهد شد. در همین حین شاه عباس نامه دیگری بهمین مضمون خطاب بلهراسب نگاشت و او را نیز علیه تهمورث بحرکت واداشت؛ و پس از صدور این مکاتیب به لؤلؤبك (۱) سردار سپاه خویش که در حدود ماد (۲) اقامت داشت، دستور داد که با سی هزار سپاهی بگرجستان حمله برد و سرتاسر این کشور را در آتش و خون غرق سازد. اما لهراسب و تهمورث با هم تماس پیدا کرده و از مندرجات مکاتیب

(۱) Lolla-beg

(۲) Méde، شاردن آذربایجان را همیشه ماد مینامد.

متحدالمضمون شاه عباس آگاه گشتند ، لذا بجای نفاق و شقاق ، با هم متفق و متحد شدند ؛ و چون هردو سلطان نقشه نابودی خویش را بدست شاهنشاه (۱) صفوی برأی العین مشاهده میکردند ، لذا در طرح اتحاد و ائتلاف بیس ازبیش کوشش کردند و برای استحکام کامل مبانی هودت و رشته یگانگی و محبت ، لهراسب خواهرزبیا و فتان خویش ، دارزان (۲) را فی الواقع بتهمورث داد ، که اخیراً همسرش فوت گشته بود .

شاه عباس پس از شنیدن خبر این داستان بیش از پیش خشمناک گردید ، بطوریکه میخواست سرفرزدانان تهمورث و دیگر گروگانهای گرجی مقیم در بازاریان را بدست خویش از تنشان جدا سازد ، و سو کند یاد میکرد که همه آنان را بدیار عدم رهسپار خواهد ساخت . بالاخره شاهنشاه صفوی برای برانداختن و کیفر دادن شاهان فضول و متعددی عزم خود را جزم کرد ، و بمنظور کوبیدن سلاطین گرجی بسرعت تمام اقدام بعمل آورد و فی الفور تصمیم بحرکت گرفت .

تهمورث که نزدیک شدن سپاه ایران را احساس کرد ، در صد تدارك و تهیه مقدمات دفاع برآمد ؛ ولی ناگهان دریافت که يك قسمت از اعیان و اشراف ، و رجال و بزرگان کشور مایل بتسلیم هستند . لذا مادر خویش را بسمت سفارت فوق العاده بحضور شاه عباس اعزام داشت .

داستان معاشقه شاه عباس
و کتابیون

این شاهزاده خانم پس از اینکه در نتیجه تطاول روزگار شوی خویش را از دست داده بود ، علی الظاهر بزی راهبین و روحانیون در آمده بود

(۱) شاردن سلاطین صفوی را عموماً بعنوان ساده شاه میخواند و بس ، و اختیار کلمه شاهنشاه از طرف مترجم است . (۲) پری

ما هنگام بحث از مذهب و آئین کلشیدیان، که طریقه گرجیان نیز عیناً مطابق همانست، متذکر گشتیم که لازمه روحانیت و رهبانیت در میان مردم این کشور فقط لباس رسمی ظاهری است و بس، بطوریکه راهروان مجرد و ریاضت بهیچوجه خانه و زندگی عادی خویش را ترک نمیگویند، و هیچگونه نذرو نیاز، وعهد و دعائی با خدای خویش ندارند. ماریان یا کتایون، مادر تهمورث نیز بدانجهت لباس راهبین درآمده بود تا از زهد و تقوی کاملاً عاری و در امیال و آرزوهای خویش مطلقاً آزاد باشد. خلاصه ملکه راهبه با تجمل و بدبده عظیمی با هدایا و تحف بی نظیری بدربار ایران عزیمت کرد و با چنان سرعتی طی طریق نمود که پیش از خروج شاهنشاه صفوی از اصفهان با وی ملاقات بعمل آورد. کتایون خویش را پیاپی شاه عباس افکند و تقاضای عفو فرزندانش را کرد؛ و برای تسکین غضب شاهنشاه اظهار کمال عبودیت و بندگی نمود و خود را از هر حیث تسلیم فرمان قضا جریان وی ساخت.

کتایون با وجود سالخوردگی، هنوز هم زیبا بود و رعنای نمود، بطوریکه شاه عباس مفتوق و عاشق وی گشت، و یا چنان وانمود کرد که شیفته او میباشد؛ لذا شاهنشاه صفوی بملکه گرجی پیشنهاد نمود که بآئین اسلام گردد و بمقد ازدواج وی درآید. کتایون با وجود اینکه از حجاب و محیط زندگانی ملکه های ایرانی بدش نمی آمد، مع هذا بعفاف و تقوی و مجرد و ریاضت اظهار علاقه بیشتری کرد، و بایک شهامت و شجاعت بی نظیری که از زنان گرجی کاملاً بدور است، پیشنهاد شاهنشاه را رد نمود.

شاه عباس از شنیدن جواب رد، سخت بر آشفت، و بدین بهانه دستور داد که کتایون را زندانی کنند، و دودواده ویرا که تهمورث بعنوان گروگان

سابقا باصفهان فرستاده بود ، خواجه سازند .
 اما اینکه گفتیم شاهنشاه صفوی پاسخ منفی ملکه گرجی را بهانه
 قرارداد ، برای آنستکه روایت میکنند ، پادشاه شیفته مادر تهمورث
 بود و نقشه ازدواج باکتایون را بمنظور اخذ انتقام از سلطان گرجی طرح
 کرده بود . فی الجمله پس از انجام این اقدامات شاه عباس بصوب گرجستان
 عزیمت کرد . کتایون سالیان دراز در زندان باقیماند و پس از مدتی بشیراز
 انتقال یافت و در این شهر ، پس از پیروزی شاه عباس در سرتاسر گرجستان
 بسال هزار و ششصد و بیست و چهار میلادی يك طرز وحشیانه ای شربت
 شهادت نوشید . شاهنشاه بامامقلیخان (۱) فرمانروای شهر دستور داد که
 بهروسیله ای که ممکن باشد کتایون را بقبول آئین اسلام وادار سازد ، و
 از اعمال هیچگونه جبر و عنف و زجر و شکنجه ای در اینمورد خودداری
 ننماید . امامقلیخان فرمان شاه عباس را بکتایون نشان داد ، و پنداشتکه
 ملکه گرجی بمحض مشاهده مکتوب شاهنشاه از مذهب خود دست
 بردارد ، اما این يك خیال خامی بیش نبود . کتایون باشهادت
 و شجاعت خارق العاده ای در مقابل هرگونه زجر و شکنجه ، چوب و چماق ،
 تازیانه و شلاق ، آتش و آهن داغ مقاومت ورزید ، و هشت سال تمام این
 فجایع شنیع را تحمل کرد و بالاخره در روی شعله زغالهای افروخته جان
 بجان آفرین سپرد و در راه آئین خویش شربت شهادت نوشید .
 جلادان پس از مرگ جسد ویرا بمیان خاکروبه و مزبله انداختند ، ولی مبلغین
 مسیحی او گستن ، مقیم شیراز شبانه جنازه کتایون را بیرون برده مومیائی
 کردند و بتوسط یکی از مبلغین مزبور محرمانه پیش تهمورث فرستادند .

(۱) Ymân-qoùlg-Khân ، یعنی ايمانيقلیخان ، بنا بر ضبط شاردن .

شرح جنگهای شاه

عباس در گرجستان

شاهنشاه صفوی با ارتش خود که بدست مهر و هدایت و بالحق گرجیان دائماً افزایش مییافت ، وارد گرجستان گشت؛ تذکر این نکته لازمست

که سیاست وعد و وعید ایرانیان ، و روحیه کینه جوئی و انتقام طلبی گرجیان بیش از پیش در پیوستن جنگاوران گرجی بصوف سپاه شاه عباس تأثیر داشت . لهراسب عزم خود را بجنک با ایرانیان جزم کرد و امیدوار بود که مهاجمین رادر جنگلهای عظیم گرجستان گرفتار ساخته، منهزم گرداند . خود شاهنشاه صفوی نیز دچار بهت و تشویش گردید ، و بخیالش خطور نمود که دچار خیانت شده است، چون هنگامیکه سپاه ایران قریب بیست و پنج فرسنگ در داخله این کشور پیش رفته بود ، لهراسب قوای خویش را بدو قسمت تقسیم کرده راهرا باکندههای عظیم درختان بروی ایرانیان مسدود نمود، بطوری که هرگونه راه خروج از این بن بست غیر ممکن و حتی طرق عقب نشینی نیز بسته شده بود. شاه عباس از مشاهده این اوضاع سخت مبهوت و متحیر گشت ، اما مهر و از بیم آنکه مبدا بتهمت خیانت حیات خویش را از دست بدهد ، خطاب بشاهنشاه چنین گفت : «قربان ، در عرض سه روز شمارا در روی سرم از اینجامستخلص خواهم ساخت.» او بقول خویش وفا کرد و دستور داد که پیاده نظام راه عبوری در جنگل بوجود آوردند، آنگاه در رأس سواره نظام اردوگاه را که بوسیله گرجیان محاصره شده بود ، بشکافت . اما دراینموقع شاه عباس خودش شخصاً بهدایت و رهبری سپاهیان پرداخت و پس از خروج از جنگل، بسرزمین کاخیت هجوم آورد . و چنان شدت عملی بخرج داد که اینکشور در معرض تپاول وحشتناکی قرار گرفت،

بطوری که حتی درختان توت (۱) که وسیله تغذیه و پرورش کرم ابریشم بشمار میرود، تماماً از ریشه کنده شد، تا بدین طریق اهالی این سر-زمین از مهمترین منبع ثروت خویش نیز محروم بماند. اما لهراسب بمحض استماع این اخبار وحشتناک، خویشان را نابود پنداشت و بکشور کلشید فراز اختیار کرد، ولی شاه عباس که میدانست مادام که سلاطین گرجستان از آزادی برخوردارند، پیروزی برگرجیان استوار نخواهد بود، خطاب به لهراسب چنین نوشت:

«چرا شما فرار میکنید؟ من با تهمورث ناسپاس و خائن و سرکش، سر جنك دارم، اینك اگر شما خودتان را تسلیم نمائید، بسلطنت گرجستان نایل خواهید شد، وگرنه من سرتاسر این سرزمین را ویران و مبدل به صحرا خواهم کرد.»

لهراسب بخاطر مردم و ملت خویش، خود را، تسلیم شاه عباس کرد. شاهنشاه استقبال گرمی از پادشاه گرجی بعمل آورد، و با شکوه و وطن‌نظمی

داستان جیقه

مرصع سلطنتی

تمام او را بتخت سلطنت نشاند؛ اما اینهمه سیاست فی الحقیقه برای اغفال گرجیان و تسلط کامل بر زاد و بوم آنان زد و خورد بود. خلاصه شاه عباس هدایای گرانبهائی نیز بلهراسب عطا کرد که از جمله يك جیقه مرصع و جواهر نشان بود؛ شاهنشاه توصیه کرد که پادشاهی گرجی همیشه هنگام شرفیابی این جیقه گرانبها را در سر خویش داشته باشد، و آن-گاه چنین گفت: «این علامت سلطنت است، من مایلیم که شما مدام

(۱) شاردن درخت توت ننوشته، و فقط درختانی که غذای کرم ابریشم می باشد، ضبط

کرده است.

آنها بسر خویش داشته باشید ، تمام عالمیان پادشاهی شما را مسلم بدانند . و همچنین روزی که شاه عباس تفلیس را ترك می‌گفت ، خطاب به لهراسب چنین اظهار کرد :

« من در شش فرسخی اینجا رحل اقامت خواهم افکند و بیازدید سپاهیان خواهم پرداخت ؛ آیا مایل نیستید که با من همراه بیایید ؟ » . البته این پیشنهاد دسیسه‌ای بود برای بیرون بردن پادشاه بدبخت گرجی از مرکز حکومت خویش ؛ ولی لهراسب با کمال اطمینان خاطر در معیت شاهنشاه ایران حرکت کرد . شاه عباس یکی از محافظین مخصوص خویش که فوق العاده چست و چلاک ، بی نهایت تردست و طرار بود ، دستور داد که حقیقه مرصع و جواهر نشان را از سر سلطان گرجی برباید . پس از این حادثه هنگامیکه لهراسب ، بدون علامت سلطنت بحضور شاه عباس شرفیاب گشت ، شاهنشاه خطاب باو چنین گفت : « لهراسب ! حقیقه مرصع سلطنتی کجاست ؟ مگر نسپرده بودم که همیشه هنگام شرفیابی آنها بسر خویش داشته باشی ؟ » پادشاه گرجی چنین جواب داد که : « قربان ! علامت سلطنت مرا دزدیده اند ؛ از دیروز بتمام نگهبانان خود دستور داده ام که در صد جستجوی آنها بر آیند . » شاهنشاه سخت در خشم شد و گفت : چگونه در اردوگاه من پادشاه گرجی دستبرد میزنند ؛ و فی الفور دستور داد که دربان و فرمانده اردوگاه و رئیس شورای دادگاه حضور یابند . این ترطئه نیز برای انجام مرحله دوم داستان و گرفتاری بیسر و صدای لهراسب تیره بخت بود ؛ که با کمال مهارت اجرا گردید . و پادشاه گرجی گرفتار گشت ؛ اما شاه عباس از بیم انقلاب و شورش در گرجستان ، جرئت کشتن او را نداشت . لذا دستور داد که لهراسب را بمازندران که هیرکانی است ، تبعید نمایند ، تا در آنجا در

نتیجه ناسازگاری آب و هوا زندگی را بدرود گوید ، ولی چون سلطان اسیرگرچی هنوز مقاومت میورزید ، لذا امر کرد بشیراز بیرندش و بالاخره بمناسبت حادثه‌ای که ذیلا شرح داده میشود ، دستور قتل او را صادر کرد .

شبهه‌ای از مناسبات
شاه عباس بامسکو

سلاطین گرچی هوا خواه لهراسب، چندین بار از
دوك اعظم مسكوى (۱) ، تقاضا کرده بودند که
برای استخلاص پادشاه گرجستان در حضور شاه
عباس وساطت نماید؛ و او نیز برای همین منظور يك هیات سفارت به
دربار اصفهان گسیل داشت . شاهنشاه صفوی که دارای يك هوش خارق-
العاده و فعالیت عظیم‌النظیری بود، بمحض استماع این خبر، بحاکم شماخی
واقع در کنار دریای قزوین (۲) دستور داد که هنگام ورود هیات فرستاد-
گان سیاسی مسکوی باین شهر سرحدی، تلاش کند تا از منویات هیات اطلاعاتی
بدست آورد و ضمناً معلوم نماید که آیا سفارت مزبور فقط بخاطر لهراسب
حرکت کرده است، و در ثانی آیا دولت مسکوی بسر نوشت این پادشاه
گرچی چنان علاقمند میباشد که در صورت امتناع دربار ایران از استخلاص
وی ، بیم قطع رابطه بین دو کشور میرود . در اینموقع بشاه عباس خبر
رسید که بلی ، فرستادگان مزبور فقط بهمین منظور عازم دربار ایران
هستند ، و در رأس آنها یکی از اعیان عالیمقام قرار دارد که حامل پیامهای
سختی میباشد .

اما شاهنشاه صفوی که نه مایل بود لهراسب آزاد گردد ، و نه

(۱) تزاران روسیه را شاردن چنین میخواند .

(۲) بحر خزر ، کاسپی .

میخواست که بدو يك اعظم مسكوی جواب رد داده شود. پنهانی بحاكم شیراز دستور داد که بطریقی كلك سلطان اسیر گرجی را بکند که سرو صدایی بلند نشود و يك حادثه كاملا طبیعی جلوه گر شود. این دستور طابق النعل بالنعل اجرا و خبر مرگ لهراسب دو روز پیش از ورود، هیأت سفارت بدربار ایران رسید. شاه عباس دستور داد موضوع بااطلاع عامه برسد و خودش نیز از استماع این خبر غضبناك و سخت آشفته و متعجب گشت. و گفت: «آه! خدایا! این مرد چرا و چطور مرد؟ ضایعه عظیمی است! ...»

چاپار حاکم شیراز در جواب اظهار داشت: «قربان، لهراسب بشکار رفته، وهنگامی که برای صید دامی گسترده بود، در مردابی افتاد و مدفون گشت». شاهنشاه دستورداد: «بنابر این فی الفور نگهبانان مخصوص ویرا بکیفر عدم مواظبت از مخدوم خویش هلاك سازند».

فرستاده مسکوی بحضور شاهنشاه صفوی شرفیاب گشت، مراسم ضیافت باشکوهی بافتخار هیأت سفارت ترتیب داده شده بود و حسب الامر شاه عباس مدام رطلهای گران شراب بسفیر تسلیم میشد، و بالاخره در پایان ضیافت اعلیحضرت فرستاده دوك اعظم مسکوی را بنزد يك خویش دعوت نمود و گفت: «خوب! جناب سفیر!، برادرم، سلطان مسکوی چه منظوری دارند؟. آنگاه فرستاده مسکوی منظور و مقصود هیأت را شرح داد، وهمینکه رشته سخن با اسم لهراسب رسید، شاه عباس چنین گفت. تصور میکنم شما از حادثه هایلای که بسر سلطان تیره بخت گرجی رسیده است اطلاع دارید، و اگر خداوند او را از حیات محروم نساخته بود، با کمال میل و رغبت و بطیب خاطر تقاضای شما

اجابت مییافت .^۱

برادرلهراسب که سابقاً بآئین اسلام گرویده بود، بسطنت گرجستان منصوب گردید ! نام و عنوان این پادشاه نیمه ایرانی و نیمه گرجی بود : باگرا - میرزا (۱)، که مقام سلطنت صاحبش را نشان میدهد . شاه عباس برای مقابله با تهمورث سپاهی در گرجستان باقی گذاشت . اما این پادشاه با کمک های اندک ترکان عثمانی و مساعدت سلاطین مسیحی همسایه و سواحل دریای سیاه در صد استرداد قسمتی از قلمرو خود که بمقتضای وقت از آنجا عقب نشینی اختیار کرده بود ، بر آمد ، ولی چون در اقدامات خود توفیق نیافت بدر بار استانبول شتافت و از باباعالی ترکیه استمداد کرد و این تقاضا اجابت یافت . امپراطوری عثمانی سپاهی عظیم بقصد گرجستان اعزام و چندین بار قشون ایران را مواجه با شکست ساخت ، و تهمورث را در در قلمرو خویش بسطنت کاخیت مستقر و مستحکم کرد . اما این دولت بی نهایت مستعجل بود ، بطوریکه پس از مراجعت عساکر ترک ، شاه عباس بگرجستان معاودت کرد و تمام آن دستگاه را وازگون ساخت ، و آنگاه دستور صادر کرد قلاع و استحکاماتی بنا نمودند که خود ایرانیان در آنها اقامت و پیاسداری و حفاظت پرداختند . حسب الامر شاهنشاه صفوی بیش از هشتاد خانوار از گرجیان بنقاط دیگر ایران انتقال یافتند ، اما اکثر آنان در مازندران ، استان ساحلی دریای قزوین (کاسپین - خزر) ، یعنی هیرکانی رحل اقامت افکندند ، وعده ای نیز به ارمنستان و ماد و فارس کوچ داده شدند ، در مقابل تعدادی از ایرانیان و ارامنه بگرجستان نقل مکان پیدا کردند . آنگاه برای اداره امور این سرزمین و ابقای آن کشور در دایره

(۱) بدین طریق معلوم میشود که عنوان میرزا در آن عصر علامت سلطنت بوده است .

امپراطوری ایران بوعدو و وعید پرداخت و سیاست نرمش مخصوص متقارن با شدت عمل اتخاذ کرد.

پیدایش مقام نیابت
 شاه عباس کبیر (۱) موافقتنامه ای با گرجستان منعقد ساخت، و این عهد نامه را با مراسم سوگند موکد و موید کرد، بنا بر این قرارداد «سلطان

صفوی تعهد کرد که خودش و جانشینانش از تحمیل باج و خراج بکشور گرجستان مطلقاً خودداری خواهند کرد، در مذهب رسمی این سرزمین هیچگونه تغییری داده نخواهد شد، و بهیچوجه من الوجوه نه کلیسایی تخریب و نه مسجدی بنا خواهد گشت؛ نایب السلطنه گرجستان از تژاد سلاطین محل و گرجی معهدا مسلمان خواهد بود، و یکی از فرزندان وی که مایل بتغییر مذهب (بگرویدن بآئین اسلام) باشد، عهده دار مقام فرمانداری و دربانان کل اصفهان خواهد بود، تا اینکه جانشین پدر گردد (و سمت نیابت سلطنت گرجستان را اشغال کند).

در سال هزار و شصت و بیست و هشت شاه عباس بزرگ در گذشت، و تهمورث بمحض اطلاع از وفات شاهنشاه صفوی، دوباره بگرجستان آمد و گرجیان را بطغیان و انقلاب علیه ایرانیان وادار کرد، در نتیجه این

(۱) تقریباً چهارصد سال پیش از شاه عباس کبیر و دیگر سلاطین صفویه، ارغون پادشاه وقت ایران نیز در صدد تسخیر گرجستان برآمده است، و ما سابقاً بنقل از احسن التواریخ شمه‌ای در خصوص جنگهای ایران و گرجستان در حاشیه نقل کرده ایم و اینک از کتاب مسامرة الاخبار نکته شایان توجه و قابل دقتی راجع بتسلط و تسخیر گرجستان توسط ایرانیان نقل میکنیم: و از جمله شجاعت ارغون فتح گرجستان بود که سیصد هزار لشکر فرستاد پولاد پوشانی، دوماه تمام در در بند گرجستان جنگ کردند و آخر الامر فتح کردند و انهمزام بر لشکر کفار افتاد. چنان کردند که مقدار صد و پنجاه هزار نفر مرد و زن اسیر شد غیر از غنیمت دیگر. (صفحه ۱۴۶ مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار، چاپ ترکیه.)

تحریرکات، نایب السلطنه و کلیه ایرانیانی که بمقاومت پرداختند کشته شدند. بدین طریق تهمورث قلاع و استحکامات را اشغال کرد و فقط تیغیس از حوزه حکومت او خارج ماند؛ این دولت نیز مستعجل بود، زیرا شاه صفی نواده شاه عباس کبیر که بجای وی بتخت سلطنت ایران جلوس کرده بود، در سال هزار و ششصد و سی و یک سپاه عظیمی بفرماندهی رستم خان گرجی، فرزند سیمون خان نایب السلطنه مقتول گرجستان، مأمور سرکوبی تهمورث کرد. رستم خان هنگام وفات شاه عباس، فرماندار کل اصفهان بود و بنام خسرو میرزا خوانده میشد.

شاه صفی با ایمان بشجاعت این شاهزاده جوان و ایقان بخشم و غضب وی علیه انقلابیون، اورا بسمت سرداری سپاه اعزامی و نیابت سلطنت گرجستان منصوب داشت. سردار جوان، رستم خان قوای شورشیان گرجی را در نقاط متعدد مواجه با شکست ساخت و تمام کارتویل را اشغال و یک قسمت از کاخیت نیز تسلط پیدا کرد، و تهمورث فرار اختیار کرده بارتفاعات جبال قفقاز پناهنده گشت.

تهمورث پادشاهی شجاع و با شهامت ولی در
اسارت تهمورث
عین حال کاملاً تیره بخت بود؛ او سالیان دراز در
بدست شهنوا از خان
جبال قفقازیه مدام مشغول دفاع از حیات خویش
و حفاظت زندگانی خود بود، و بهیچوجه در اعاده سلطنت سابق و مراجعت بمقر حکومت خویش توفیق پیدا نکرد، و بالاخره چون نه از طرف امپراطوری ترکیه و نه از جانب سلاطین مسیحی همسایه کمکی برایش نرسید، در صدد استعانت از مسکوی برآمد، ولی چون از دربار روسیه نیز خائب و خاسر گشت، بکشور ایمریت که خواهرش ملکه آنجا بود شتافت و

از استرداد تاج و تخت پدری مایوس و محروم گشته ، قصد داشت در آنجا بحیات خویش خاتمه دهد. شهنوازخان (۱) پس از گشودن و تسخیر کشور ایمریت ، تهمورث را باسارت گرفت و فرزند خویش را با سلطنت آن سرزمین منصوب ساخت ، و من داستان آنرا سابقا سروده ام .

تهمورث میتواندست بیابعالی پناهنده شود ، ولی دو چیز او را از این اقدام باز میداشت ، نخست اینکه او مدام مشتاق مراجعت بتخت سلطنت خویش بود ، و در صورتیکه از قفقازیه دور میماند ، از اغتنام فرصت محروم میگشت ، در ثانی اینکه دیگر پیر شده بود و ترکها کمتر از ایرانیان برایش احترام قائل میشدند . شهنوازخان پس از اینکه تهمورث را گرفتار ساخت ، او را بتفلیس آورد و دربار صفوی را از اسارت دشمن شیر شکن طی نامه ای آگاه کرد . شاهنشاه دستور داد ، او را با صفهان بفرستند . تهمورث بسیار سالخورده ، و در اثر ناملایمات و متاعب سخت مریض گشته بود . شاهنشاه صفوی او را در یکی از کاخهای با شکوه خویش سکونت داد ، و احترام و تجلیل بسزایی درباره وی معمول داشت ، و توسط پزیشان سلطنتی بمداوا و معالجه وی پرداخت . تهمورث در سال هزار و شصت و پنجاه و نه زندگی را بدرود گفت و جنازه اش را بگرجستان انتقال داده با شکوه و جلال تمام بخاک سپردند .

نیابت سلطنت رستم
خان برگرجستان

رستم خان بدین طریق گرجستان را از نو بگشود ،
و آنگاه چنانکه میگویند به بنای قاعه
گوری پرداخت . این پادشاه نظم و امنیت کامل
در سرتاسر کشور برقرار ساخت و با عدالت و نصف تمام سلطنت راند .

رستم خان با خواهر لیوان - دادیان (۱) پادشاه سرزمین کاشید که مسیحی و متعلقه سلطان گوریل (۲) بود، ازدواج کرد. این شاهزاده خانم ماری نام داشت و زن سلطان کشور گوریل بود، اما برادرش لیوان که از دسایس و توطئه های سلطان مزبور علیه خود سخت درخشم شده بود، کشور پادشاه گوریل را متصرف و خودش را نیز نابینا ساخت، و زنش را هم از دستش گرفته بعقد ازدواج رستم خان در آورد، و مقامات روحانی کشورهای کاشید و گرجستان بهیچوجه در صدد ممانعت از این وصلت عجیب و غریب بر نیامدند، اگرچه اطلاق این عنوان از طرف من جسارت بشمار میرود. ما در داستان انقلابات اخیر ایمریت از ملکه ماری سخن رانده ایم، و مشارالیه اینک زن شهناز - خان حاکم گرجستان است.

رستم خان در سال هزار و شصت و چهارم در گذشت
 داستان ملکه ماری
 و جسد وی به قم (۳) انتقال یافت و در آنجا مدفون گشت. شهناز خان خویشاوند تهمورث در آن هنگام فرماندار کل اصفهان بود؛ رستم خان که فاقد اولاد بود، او را بفرزندى خویش پذیرفته و بدربار صفوی اعزام داشته بود، و از شاهنشاه استدعا کرده که او را چون فرزند وی منظور دارد، و این فرزند خواندگی را تأیید و تصدیق فرماید. اعلیحضرت این انتخاب را پسندیدند و دستور صادر کردند که این شاهزاده جوان را ختنه نمایند، و آنگاه ویرا بفرمانداری اصفهان منصوب داشت.

(۱) Dadian Levan در نزدیک تبریز دهکده بزرگ و آبادی هم بنام لیوان

Guriel (۲)

موجود است.

(۳) Com، ما تحریر فارسی Gum را هم که نان و خمیر مخصوصی است در سواحل

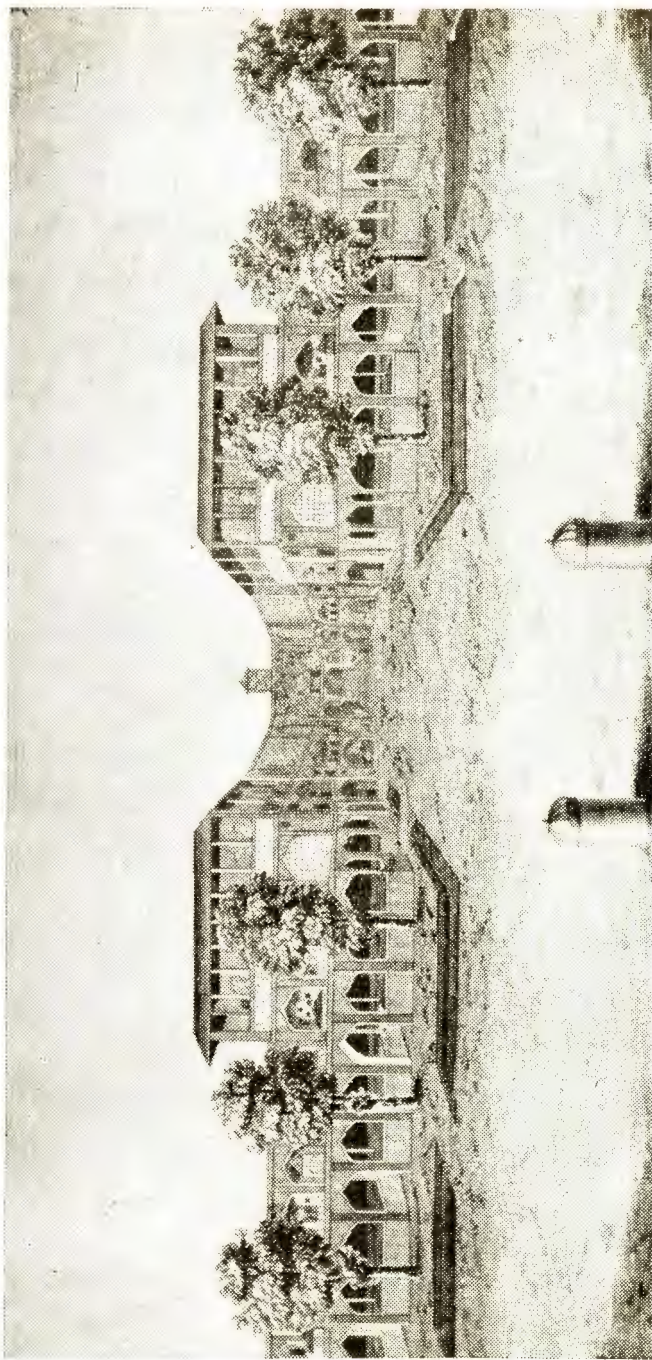
دریای سیاه و بجای نان مصرف میشود، نیز بشکل قم نوشتیم البته با تطبیق القبای لاتین این محظور رفع میگردد، اما وجه تسمیه شهر قم، چنانکه از تاریخ این شهر مقدس برمی آید، بعلمت جمع شدن آب در محل آنست، و مقممه نیز بهمین معنی است (تاریخ قم تضیف حسن قمی).

این شخصیت اینک نایب السلطنه گرجستان است و بیش از هشتاد سال از عمرش میگذرد ولی معیذا زورمند و توانا میباشد.

پس از فوت رستم خان، ملکه ماری زن بیوه وی اطلاع پیدا کرد که در نتیجه تعریف و تمجیدی که از وجاهت و صباحت در حضور شاهنشاه صفوی گرداند، سلطان دستور صادر کرده است که او را باصفهان اعزام دارند؛ و بدینجهت برایش توصیه کردند که بکلشید فرار کند و یا اینکه پنهان و متواری شود. اما او کاملاً بالعکس رفتار کرد؛ چون ملکه معزی الیها یقین داشت که محال است نقطه‌ای در امپراطوری ایران از تقشیر و تحقیق عمال اصفهان مصون و محفوظ بماند، بهمین جهت سه روز در قلعه تفلیس انزوا اختیار کرد و این اقدام در حقیقت تسلیم بلا شرط بمشتری خویش بود؛ آنگاه در طی اینمدت با زنان حاکم ملاقات و مذاکره کرد و خود وی را نیز بکاخ خویش احضار و چنین گفت: چنانکه زنان تو مرا برای العین دیده و اظهار نظر کرده‌اند، اینک تو میتوانی بدر بار ایران معروض بداری که اولامن چندان جالب توجه نیستم و شایسته عشق شاه نمیشم در ثانی سالخورده و پیرو فی الحقیقه فرتوت هستم و اینک از اعلیحضرت شاهنشاه استدعا میکنم که موافقت فرماید آخرین ایام عمر خود را در میهن خویش بسر برم. در اینموقع ماری هدایا و تحف زیادی از زروسیم بهمراهی چهاردوشیزه جوان که آیت وجاهت و صباحت بودند بخدمت شاهنشاه ارسال داشت؛ و پس از تقدیم این هدایا، ملکه معزی الیها کاملاً انزوا جست و بزهد و تقدس پرداخت و خیرات و مبرات مفصلی برای بینوایان تسلیم داشت و از آنان طلب دعای خیر کرد. پس از سه ماه از اصفهان دستور رسید که شهنواخان خودش ماری را بعقد ازدواج دریاورد پادشاه گرجی این

فرمان را بجان و دل قبول داشت ، زیرا مشارالیه فوق العاده ثروتمند بود ، بهمین جهت نایب السلطنه با وجود داشتن یکزن دیگر، اورا نیز معقوده خود ساخت . شهنواخان از لحاظ ثروت و مکنّت فراوان . این زن را بی نهایت تعزیز و تجلیل میکند . شوی نخستین وی ، پادشاه گوریل هنوز زنده است ، ولی بسیار پیر و شکسته میباشد و اینک روزگار خویش را در گرجستان میگذراند . ملکه ماری یکی ازدوشیزگان ندیمه خویش را تسلیم وی کرده و پیرستاریش او گماشته است تا بدین طریق تلافی مافات بشود، ولی معذور روزگار پادشاه محروم بی نهایت سیاه و تیره تار میباشد، ولی باوجود همه اینها ماری گاه و بیگاه در صدد استمالت وی برمی آید و از عشوّه و غمزّه خویش اورا برخوردار میسازد و چنانکه چند سال پیش هنگامیکه در سرحدات ایمریت اقامت داشت ، اورا احضار و هشت روز در پهلوی خویش نگه داشت . شهنواخان که از مشاهده این رفتار ماری رگ حسادتش سخت بجنبش در آمده بود ، با ریشخند ملکه مواجه گشت . ماری چنین گفت : رشك خوردن يك مرد سالخورده و فرتوت نسبت بیک پیر کهنسال و کور ، تیره بخت و مهجور ، واقعاً شگفت انگیز و بسیار بعید مینماید .

اغلب بزرگان و اعیان گرجستان علی الظاهر
 اخلاق و عادات اشراف
 بآئین اسلام گرویده از قبول این مذهب دو نظر
 رجال گرجستان
 دارند : چنانکه بعضیها برای اشغال مقامات
 عالیه و احراز پستهای دولتی داشتن و مستمری اینکار را میکنند و عده ای دیگر
 نیز برای نیل باین افتخار که دختران آنها بقصد ازدواج سلطان در آید و
 بدین طریق جگر گوشه های خویش را در جرگه حرم شاهنشاه داخل



نقارخانه شاهی

نسانند، باین اقدام مبادرت میورزند. حتی اغلب اوقات اشراف بیشرافت گرجی دختران خویش را بدست خود بخدمت شاهنشاه میبرند. پاداش این خوش خدمتیا استقرار يك مستمری و یا احرار يك مقام دولتی است و بس. مستمری ها اصولا بر حسب مقام و منزلت رجال بر قرار می شود ، ولی بطور کلی مبلغ كل يك مستمری در طی سال بیشتر از دوهزار اكو نمیباشد .

هنگامی که من در تفلیس اقامت داشتم ، يك حادثه بسیار رقت - آوری در این باب رخ داد که به نقل آن مبادرت میورزم . یکی از اعیان گرجستان بشاهنشاه ایران اعلام داشته بود که دختر خواهری دارم بسیار رعنا و زیبا که در حقیقت آیتی است از وجاهت و صباحت ، و اینك استدعا میکنم که اعلیحضرت در احضار وی دستورات مقتضی صادر فرمایند . این آدم خبیث شخصا فرمان انتقال فرشته پریروی را دریافت داشت و نسلیم ویرا بعهده خویش گرفت. آنگاه پیش خواهر بیوه خود شتافت . نین گفت: شاهنشاه دخترت را خواسته است و اینك هر چه زودتر بایستی در اعزام وی اقدام شود . اما دوشیزه فرشته صفت که با یکی از اعیان مملکت سری و سری داشت ورشته مودت و انس و محبت آندو ... حکام بود از شنیدن این خبر وحشت اثر سخت آشفته و پریشان گشت. مادرش که از این داستان اطلاع کامل داشت، تصمیم گرفت در این بدبختی شريك جگر گوشه خویش بشود، لذا شبانه یکی از نوکران را برای استحضار نامزد وی اعزام کرد و اعیانزاده مزبور در دل شب بکاشانه معشوق رسید. در این موقع مادر و دختر که سیل سرشك از رخسار هر دویشان بشدت جاری بود ، نامزد را از پیش آمد شوم

آگاه ساختند. جوان خویشان را پیاپی آنها افکنده چنین گفت: در زندگی خود گوهری گرانباتر از معشوقه خویش ندارم، و هر گونه خشم و غضب شاهنشاه ایران را در مقابل این نعمت نامتناهی کاملاً سهل و ساده‌ی شمارم؛ و بالاخره چاره اینکار آنستکه در دل همین شب مراسم وصلت برگزار و عاشق و معشوق بهم برسند، تا در سپیده صبح بدایی خاین جواب داده شود که آن در گرانها سفته شده است و دخترک دیگر دوشیزه نمیشد. مادر دختر این پیشنهاد را پذیرفت و از اطاق خارج شد. داماد اشک چشمان عروس را از رخسار گلگونش پاک کرد و کام دل از وی بگرفت. اما خال خاین که از این توطئه آگاه گشت، داستان را بشاهنشاه بنگاشت. دربار اصفهان از این پیشامد سخت بر آشفته و آتش خشم و غضب پادشاه صفوی بشدت مشتعل گردید و دستور لازم برای احضار داماد و عروس و مادر صادر گشت.

مراسم عروسی در
دوره شیرخوارگی

ولی اینان که مخفی و متواری گشته بودند، جان از مهلکه سلامت بیرون بردند و پس از چند ماه تواری و اختفا بالاخره چون بهیچ وجه راه فرجی برایشان متصور نبود، بسرزمین آکالزیکارفتند و پیاپی عثمانی پناهنده گشتند، استاندار ترک نیز آنها را در کنف حمایت خود قرار داد. در نتیجه تکرار این قبیل حوادث، اولیای دختران خوشگل برای اجتناب از عواقب شوم امثال و نظایر اینداستان، معمولاً فرزندان خویش را زودتر از موقع لزوم و حتی در ایام صغر بازدواج و ادا می‌کنند. مخصوصاً خانواده‌های فقیر و نادار در این مورد عجله فوق‌العاده‌ای بخرج میدهند، بطوری که اغلب اوقات برای فرزندان زیبای خویش در قنناق مراسم عروسی

برگزار مینمایند، و این اقدامات غیر عادی برای آنستکه از گزند اربابان و مخدومین خویش در امان باشند، زیرا همیشه اعیان و اشراف جگر گوشه‌های رعایای خویش را از آغوش خانواده‌هایشان بیرون کشیده در معرض بیع و شری قرار میدهند، و یا اینکه برای کسب مسته‌ری و نیل بجاه و مقام آنها را تسلیم مقامات عالیه میکنند. پوشیده نه‌اند که در این سرزمین نسبت به زنان ازدواج کرده حزم و احتیاط، ملاحظه و رعایت فوق‌العاده‌ای مبذول می‌دارند، اگرچه این موضوع در سنین کودکی و پیش از بلوغ باشد، بطور کلی انتزاع آنان از آغوش خانواده‌ها خیلی مشکل و سخت و صعب است.

داستان سیستان دارژان
سرزمین کاخیت (۱) چنانکه می‌گویند، امروزه تابع فرامین شاهنشاه ایران است. شهنوازخان

کار تسخیر این استان را پایان رسانید، و اینک آرخیل (۲) فرزند وی نایب‌السلطنه کشور مزبور بشمار میرود و بهمین منظور بآئین اسلام گرویده است. سابقاً در باره این شخصیت، صحبت کرده و گفته ایم که چگونه عاشق سیستان - دارژان (۳) زن سلطان ایمیریت گشت، و مخصوصاً در تشریح انقلابات اخیر این سرزمین کوچک، داستان مذکور بتفصیل نگاشته شده است. سیستان دارژان بحالت بازداشت در آکلزیکا (۴) اقامت داشت و پاشا‌های ترکیه در باره وی کمال اعزاز و احترام را بجای آوردند. اما آرخیل که شیفته و فریفته این زن زیبا بود، مدام در باره وی میاندیشید،

(۱) Caket

(۲) Archyle

(۳) Sistan - Darejan، آبا یا سیستان - سکستان - سجستان هم‌ریشه است ؟

(۴) Acalziké

و بهمین جهت پدرش شهنوازخان با تقدیم تحف و هدایا و طرح لطایف الحیل بالاخره بانوی مشارالیه را بسال هزار و شصت و شصت از جنگال پاشا بدر آورد و با جاه و جلال و شکوه تمام وارد تفلیس ساخت. آرخیل فی الفور سیستان دارژان را بحالۀ نکاح خویش در آورد و بدین طریق حقوقی بسرزمین کاخت که عمالنایب السلطنه آن بود، پیدا کرد؛ توضیح آنکه شاهزاده معزی الیه دختر تهمورث خان و خواهر هر قیل (۱)، یگانه فرزند قابل سلطنت پادشاه تیره بخت مذکور است، که دیگر برادرانش از نعمت بینایی محروم گشته اند.

هر قیل با مادر خویش به مسکوی رفته است، و از قراریکه میگویند دوك اعظم (تزار روسیه) برایشان احترام بسزایی قائل میباشد. آرخیل نایب السلطنه کاخت داستانی دارد که من بازن جنك نمیکنم!

شایان توجه و قابل ذکر است. اودر جوانی با یکی ازدوشیزگان اشراف عالی مقام گرجستان قرار ازدواج داشته، ولی دوشیزه مشارالیها بخیال اینکه در این کشور نقض عقد ازدواج غیر ممکن و يك موضوع محالی بشمار میرود، باطمینان و تبختر خاصی دزبرگزاری مراسم جشن عروسی تأخیر و امید داشته است، اما هنگامیکه خبر ازدواج سیستان دارژان با آرخیل بگوشش فرارسید، سخت بر آشفت و طی اتمام حاجتی به آرخیل تقاضای جبران خسارت سوء قصدی را کرد که علیه شرافت او مرتکب شده است؛ و رسم گرجیان چنانست که اگر جوانی نامزد خود را ترك بگوید و با دیگری ازدواج کند، و بدین طریق او را موهون نماید، اصطلاح مزبور را استعمال میکنند.

(۱) Héracle هر قیل رب النوع و قهرمان یونانی، این کلمه از فنیقی اخذ شده است.

دوشیزه معزی الیها میخواست که از طریق طرح دعوی در مقامات دادگستری احقاق حق بشود، ولی چون مقام و منزلت حریف چنین چیزی را از دایره امکان خارج ساخته بود، لذا در رأس چهارصد مرد جنگجو هل من مبارز گفته بمیدان نبرد شتافت. اما آرخیل از پیکار احتراز کرد و جواب داد که من با زن جنک نمیکنم، و بعلاوه اخطار کرد در صورتیکه بیشتر با فشاری کرده داد و فریاد راه بیاندازد، موضوع معاشقه و مغالزه ویرا با سیزی (۱)، یکی از اعیان دربار منتشر خواهد ساخت، چنانکه در باری مزبور مردام این موضوع را مایه مباهات و مفاخرت خویش میشمرد.

دوشیزه از ضربت این تیرهای اتهام که متعاقب اهانت سابق برایش فرارسیده بود، فوق العاده خشمناک گردید و تمام نایره غضب خود را متوجه سیزی ساخت و در صدد جنک تن بتن با وی برآمد، ولی چون در انجام این امر توفیق نیافت، در کمینگاهی منتظر فرصت گشته بایک حمله ناگهانی سیزی را مجبور بر فرار و بیش از بیست نفر از آدمیان ویرا بقتل رسانید. دوشیزه مشارالیها برادری داشت که پس از این واقعه در صدد تعقیب مبارزه علیه سیزی برآمد. پادشاه کشور و تمام درباریان در صدد اصلاح مناسبات فیما بین و آشتی دادن آنان برآمدند، ولی چون از مساعی خود هیچگونه نتیجه ای اخذ نکردند، قرار گذاشتند که موضوع با آهن و آتش حل شود. در کشور گرجستان رسمی است قدیم که معمولاً هنگامیکه مقامات دادگستری از آشتی دادن و اصلاح فیما بین اعیان و اشراف عاجز ماندند، اجازه میدهند که در یک محوطه مسئله با اسلحه حل و فصل شود. همیشه پیش از آغاز پیکار طرفین دعوی مراسم اعتراف و تشریفات مذهبی را بجا می آورند،

ومثل آنستکه فی الحقیقه از مرگ استقبال میکنند و سپس وارد عرصه مبارزه میشوند. گرجیان این قبیل محاکمات جنگی را محکمه الهی میخوانند و مدعی هستند که بدین طریق حق بحقدار میرسد و خداوند تعالی مجرم را مجازات و بیگناه را از تهمت معاف میفرماید، لذا راه حل مزبور بسیار خوب و قرین معذرت و نصفت میباشد (۱). سیزی و مدعی وی در لحظه موعود، وارد میدان شدند، ولی هنگامیکه جنگ تن بتن آغاز مییافت، یک گروهان سر باز آنها را از هم جدا ساخت، اما دوشیزه دلاور از شدت الم و فرط شرم زندگی را بالاخره بدرود گفت، و پس از فوت او پادشاه کشور برادر ویرا بمصالحه با آرخیل و سیزی ناگزیر نمود.

پیش از شرح حوادثی که در تفلیس برای من
توصیف و تعریف
رخ داده است، میخواهم این بلده را تعریف و
شهر تفلیس (۱)
توصیف کنم.

تفلیس زیباترین بلاد امپراطوری ایران است، اگرچه بسیار بزرگ
و وسیع نمیشد. این بلده در دامن کوهی احداث شده و رودخانه کور (۲)

(۱) مونتسکیو فیلسوف و نویسنده شهر فرانسوی در کتاب روح القوانین خود آورده است که فیصله دعوی با دوئل (جنگ تن بتن) در قرون وسطی که بر بریت و توحش بر اروپا غلبه داشته، در ممالک فرنگستان معمول و متداول بوده است ولی بعدها با تکامل و ترقی حقوق بشری و تدوین قوانین بتدریج از بین رفته است. و نیز در تاریخ ادبیات روسیه آمده است، دوفراز مشاهیر و نویسندگان آن سرزمین: پوشکین و لرماتوف در عین جوانی گرفتار آفت جنگ تن بتن گشته زندگی را بدرود گفته اند. در عصر حاضر تقریباً در تمام کشورهای روی زمین این شیوه شوم برای فیصله دعوی اکیدا ممنوع و قدغن میباشد.

(۱) Tiflis، بزبان محلی گرجی تبلیسی خوانده میشود، و در امثال سایره آمده است که: اصاب ملک تفلیس و استوی عرش بلقیس و از این عبارت عظمت و ابهت شهر مزبور را قند کنند، در کتاب جهانگردی مارکوپولو ترجمه و نگارش نویسنده این سطور شرح شایان توجهی درباره تفلیس مذکور است و خوانندگان میتوانند بدانجا نیز مراجعه فرمایند.
(۲) Cyre، kur، سابقاً شرح مشبعی درباره این لغت درج شده است.

از جانب مشرق در پای جبل مزبور در جریانست. این نهر که خود کورویا شعبه‌ای از آنست از کوهستان گرجستان سرچشمه میگیرد و در ناحیه پاینارد (۱) واقع در حدود شهر شماخی (۲)، به رودخانه ارس (۳) می‌پیوندد و با آن بدریامیریزد. اکثر خانه‌هایی که در ساحل نهر ساخته شده بر سطح صخره سنگهای عظیم که هنوز هم هویدا میباشند، بنا گشته است. تمام شهر بادیوارهای مرتفع و خوش ساخت، محصور شده است، البته جانب رودخانه از این ساختمان کلی مستثنی میباشد. بطور کلی تفلیس طولاً از جنوب بطرف شمال گسترده شده است، و در بخش جنوبی شهر یک قلعه بزرگی وجود دارد که در نشیب کوهستان بنا گشته، و از طرف خود ایرانیان، اعم از لشگری و کشوری اشغال شده است، میدان مشق و تسلیحات که در مقابل درمزبور میباشد، محل اجتماع عموم و بازار همگانی نیز بشمار میرود. این قلعه بست و پناهگاه خوبی است، بطوریکه کلیه جنایتکاران و بدهکاران در آنجا از هر گونه آسیب و گزند مصون میباشند. پادشاه گرجستان حسب الموعول برای دریافت مراسلات و هدایای شاهنشاه بخارج شهر باستقبال میرود و همیشه مجبور است که از میان این دژ عبور کند، زیرا معمولاً هنگام ورود از ایران به تفلیس غیر از قلعه مزبور معبری وجود

(۱) Paynard

(۲) Clamaky (?)

(۳) Arax ، ارس ، در زبان آذری ، آراز خوانده میشود ، اما در فارسی ارس است

چنانکه حافظ فرماید :

ای صبا کر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن برخاک آن وادی و مشکین کن نفس
عموم مورخین قدیم و جدید با کمال وضوح این نهر را باسم و رسم می‌شناسند ، اما علی‌رغم این حقایق ، مرحوم پیرنیا (مشیرالدوله) در جلد اول ایران باستان ، هنگام بحث از مرکز کوروش کبیر در ساحل ارس ، که بقول هرودت بدست ملکه تومیرس ، بقتل رسیده بود ، میگوید که این نهر درماد نمیشد ، بلکه در کستان و ماورالنهر است !۹

ندارد، و بدین طریق مسلم است پادشاهی که از داخل استحکامات میگذرد، مدام گرفتار وحشت و اضطراب خواهد بود، زیرا همیشه بیم آن میرود که فرماندار نظامی دژمبادا دستور بازداشت او را از دربار شاهنشاهی صفوی دریافت کرده است. ایرانیان در ابداع این رسم موازین عقل سلیم را کاملاً رعایت کرده اند، و بدین طریق همیشه فرمانروایان ایالات و استانها موظف و مجبور میباشند که با استقبال فرامین سلاطین متبوع و معظم خویش بشتابند و مامورین مخصوص شاهنشاه در صورت لزوم آنها را بسهولت و بدون مواجهه با خطرات احتمالی، توقیف و بازداشت کنند. این حصن حصین را در سال هزار و پانصد و هفتاد و شش ترکها بنا کرده اند. در سال مزبور عساکر عثمانی بفرماندهی سردار معروف مصطفی پاشا شهر تفلیس و سرتاسر حوالی آن سامان را تسخیر کردند و سیمون خان پادشاه گرجستان نتوانست در مقابل تهاجمات آن مقاومت ورزد. سردار مذکور به سلطان سلیمان توصیه کرد که برای تسلط کامل باین کشور و حفاظت و حراست آن لازم است، قلاع و استحکاماتی ساخته شود و در غیر این صورت نگهداری آن در دست عثمانی غیر ممکن میباشد؛ و دژ مورد بحث مطابق همین پیشنهاد ساخته گشت؛ و در حقیقت هم اکثر قلاع و استحکامات گرجستان بدست ترکها بنا شده است. مصطفی در استحکامات این دژ بیش از صد دستگاه توپ نصب کرد و فرماندهی آنرا بعهده محمد پاشا گذاشت.

تفلیس دارای کلیساهای زیاد و متعددی میباشد، چنانکه تعداد آنها بالغ بر چهارده دستگاه است، و البته این اندازه معبد برای يك سرزمینی که زهد و عبادت در آنجا بمثابه عنقاو کیمیا است، بسیار میباشد. شش عمارت از معابد مزبور در دست گرجیان، ولی بقیه مخصوص آرامنه و در دست

آنانت .

کلیسای بزرگ مرکزی موسوم به صیون (۱) در کنار رودخانه بنا شده، و در سراسر ساختمان آن سنگهای خوب و خوش قواره بکار رفته است . سبک و شیوه ساختمان این کلیسا کاملاً شبیه معابد مسیحی قدیمی مشرق زمین میباشد، که بطور کلی دارای چهار صحن بوده و در میان آنها گنبد عظیمی است که بر روی چهار ستون عظیم چهار گوش افراشته شده و دارای یک مناره ناقوس میباشد . محراب بزرگ در وسط صحنی است که روبروی مشرق میباشد . داخله کلیسا مستور از نقاشیهای مسطح و غیر برجسته یونانی است، و این تابلوها اخیراً بدست نقاشان بسیار ناشی تهیه گردیده ، و باندازه ای بد هستند که تشخیص هویت صورت مورد نظر تقریباً محال مینماید . اداره اسقف اعظم ملحق بکلیسای مزبور است ، و تی بی لیل (۲) که لقب اسقفهای تفلیس میباشد ، در آنجا اقامت دارد . گرجیها در قسمت منتهی الیه جنوبی شهر، یک کلیسای زیبایی داشتند که چند سال پیش از طرف پادشاه گرجستان اشغال و برای انبار باروت اختصاص یافت . ولی در حقیقت این منظور مشکل بود که عملی شود ، زیرا خیلی پیش یک قسمت از آن را صاعقه ویران کرده بود ؛ لذا پادشاه دستور تعمیر و اعمار آن را صادر کرد ، ولی این قورخانه باز هم نام سابق کلیسا را هنوز حفظ کرده است و با اسم می تی ک (۳) خوانده میشود که بمعنای نقض میباشد . زیرا یکی از سلاطین گرجستان که بیموجبی در صدد نقض صلح برآمده و با یکی از پادشاهان همسایه

(۱) Sion شباهت و عینیت این اسم با معبد معروف یهودیان شایان توجه است ، و علی الظاهر اقتباس این لغت را از کلیمیان میرساند .

(۲) Tibilé مآخوذ از اسم خود شهر است که در زبان گرجی تی بی لیلی میگویند .

(۳) Metek

بجنگ پرداخته بود ، آنرا برای انابت خویش بنا کرده است .
 یکی از کلیساهای معروف ارمنیان پاشا - وانك (۱) نام دارد که
 بمعنای معبد پاشا است ، واسقف ارمنی تفلیس در این کلیسا اقامت دارد .
 بطوریکه ارامنه در وجه تسمیه معبد مزبور آورده اند ، گویا یکی از پاشایان
 فراری ترکیه عثمانی که بآئین مسیح گرویده ، آنرا بنا کرده است .
 شهر تفلیس با وجود اینکه متعلق بیک امپراطوری اسلامی است و
 سلطنت این سامان بدست نایب السلطنه مسلمان میباشد ، مع هذا کله بیچوجه
 مسجدی ندارد . ایرانیان تمام مقدورات خود را برای بنای معابد اسلامی
 در این سرزمین بکار برده اند ، ولی در اقدام خود توفیق نیافته اند . زیرا
 بمحض آغاز بنای مسجدی ، فی الفور تمام اهالی بشورش مسلح پرداخته
 کارگران را از کار باز میدارند .

پادشاهان گرجستان باطناً با این قبیل عصیانهای مردم همراه میباشند ،
 زیرا چنانکه معلوم است ، آنها فقط بخاطر احراز مقام و نیل به نیابت سلطنت
 کشور ، از مسیحیت عدول کرده و علی الظاهر مسلمان شده اند ، بهمین جهت
 هیچوقت بطیب خاطر در صدد بنای يك معبد اسلامی بر نمی آیند .

گرجیان چنانکه سابقاً گفته شده ، سرکش و یاغی ، شجاع و شهیم ،
 و بسیار چست و چالاک هستند و علی رغم استیلای ایران هنوز يك قسمت از
 آزادی خود را مصون و محفوظ نگه داشته اند و بطور کلی همجواری
 گرجستان با امپراطوری ترکیه مانع آنستکه ایرانیان درباره این کشور
 چنانکه باید و شاید سختگیری کنند ، و همین نکته برای شهر تفلیس و
 سرتاسر گرجستان در حقیقت کلید نجات و اساس آزادی مذهبی و حراست

آداب و عادات مسیحی بشمار میرود. تمام منارهای ناقوس کلیسا هادارای علامت صلیب و بصوت بلندی طنین انداز میباشند. گوشت خوک مثل گوشت های دیگر آزادانه بفروش میرسد و شراب نیز در گوشه و کنار کوچه ها علناً در معرض بیع و شری است. البته ایرانیان از دیدار لحم خنزیر و مسکرات نجس مشمئز میباشند ولی برای جلوگیری از آن چاره‌ای در دست ندارند.

داستان بنای نخستین مسجد در تفلیس
در چند سال اخیر ایرانیان مسجد کوچکی در داخل استحکامات، در جوار دیواری که دژ را از میدان بزرگ تفلیس جدا میکند، بنا کرده‌اند. آنها این معبد را در این محل برای آشنایی گرجیان با مساجد اسلامی و انس و الفت آنان با روحانیون مسلمان و مودنی که در بالای مسجد بمناجات می‌پردازد، ساخته‌اند. مردم گرجستان نتوانستند از بنای مسجد مزبور ممانعت بعمل آورند، چون دخول بمحوطه استحکامات غیر ممکن بود و هیچکس جرئت نداشت اسلحه بدست وارد آنجا شده، اما بعد از اتمام بنا، هنگامیکه برای اولین باریکی از روحانیون مسلمان برای اذان به بالای مسجد صعود کرد، اهالی وی را سنگباران نمودند و بالاخره مجبور شد ساختند که از مناجات خودداری کند، از این شورش بعد دیگر هیچوقت مودنی نتوانسته است، ببالای مسجد برود (۱).

(۱) شاردن باتعصب شدیدی این جملات را مینویسد، غافل از آنکه بعد ها مساجد و معابد متعدد اسلامی در تفلیس پایتخت گرجستان بوجود آمد که هنوز هم باقی است ولی نویسندگان سطور معتقد است که: جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنده چون ندیدند حقایق ره افسانه زدند! ضمناً اضافه میشود که حتی تا این اواخر مقرر شیخ الاسلام قفقاز در شهر مزبور بوده است.

در تفلیس عمارات عالی و زیبا بسیار است ، بازارهای این شهر وسیع بسیار بزرگ و مصالح ساختمانشان تماماً سنگ میباشد؛ همچنین کاروانسراها، که مخصوص اقامت خارجیانست ، مستحکم و معظم و خوب میباشد . گرمابه در این بلده بسیار کم است ، چون معمولاً همه کس برای استحمام از آبهای گرم جاریه در استحکامات استفاده میکنند . این چشمه های معدنی بسیار داغ و گوگردی میباشد . تعداد بیماران و مریضانی که برای شفای دردهای خویش از آبهای گرم معدنی استفاده میکنند ، مثل اشخاص سالم بسیار و بیشمار است . مخازن (۱) شهر که بر روی تپه کوچکی در جوار میدان بزرگ یناشده فوق العاده خوب و بسیار تمیز و پاک نگهداری میشود .

توصیف قصر سلطنتی
گرجستان
کاخ سلطنتی پادشاه گرجستان نیز یکی از ابنیه عالی باشکوهی میباشد که زیبایی شهر تفلیس را تکمیل کرده است . این قصر دارای تسالارهای

بزرگی میباشد که مشرف بر رودخانه کور و ناظر بر باغهای بسیار وسیع کاخ است . قفسهای بزرگ مشحون از انواع و اقسام پرندگان و یک آشیانه سگ ، و یک محوطه بسیار عالی مخصوص پرورش مرغان شکاری این دربار را تزئین کرده است . در مقابل کاخ میدانی وجود دارد که چهار گوش است و قریب هزار سواره میتواند در آن جا بگیرد . اطراف محوطه میدان مزبور را دکاکین و مغازه ها گرد فرو گرفته است و بالاخره منتهی ببازار بزرگی میشود که درست رو بروی در قصر سلطنتی واقع شده است . منظره عمومی کاخ و میدان از بالای بازار مذکور فوق العاده دیدنی و تماشایی میباشد . نایب السلطنه کاخیت نیز قصری در منتهای شهر برای خود دارد

(۱) Magasin مخازن ریشه کلمه مغازه است که اینک بشکل جدید از مغرب برگرفته است .

که شایان توجه ودقت مخصوص میباشد .

اطراف وحوالی شهر تفلیس دارای تفرجگاههای زیبا وباغات
بیشماراست . بزرگترین باغ وبوستان شهرمتعلق پیداشاهکشوراست ، که
بطور کلی فاقد درختان میوه دار ، ومملو از اشجار زیبای سایه دار وفرحبخش
میباشد وازلحاظ تزئین و آرایش بسیار مناسب وخوب است .

در تفلیس چنانکه سابقاً گفته ام ، عمارت

طبابت آباء مبلغین

مخصوصی برای اقامت مبلغین مسیحی کاپوسن (۱)

کاپوسن در گر

احتصاص دارد که مقر رئیس کل هیأتهای مبلغین

این گروه در گرجستان و کشورهای همسایه آن میباشد . سیزده سالست
که آنها را از روم باین سرزمین اعزام داشته اند . اتخاذ عنوان پزشک و
شهرت بطبابت موجبات محبوبیت مخصوص مبلغین مزبور را فراهم آورده
است ، زیرا فن پزشکی ، مخصوصاً شیمی در مشرق زمین (۲) فوق العاده
عزیز ومحترم ، مجهول ونادرمیباشند . کاپوسنها ابتدا در تفلیس وبلده گوری
استقرار یافته اند . حسب الامر شهنوا از خان بهریک از هیأتهای مذکور عمارت
مخصوصی در این دوشهر تخصیص داده شده ، که آزادانه بتبلیغ واشاعه
آئین خود مشغول باشند . این مبلغین نامه هایی از طرف پاپ اعظم
وانجمن تبلیغات مذهبی و ایمان و الهام مسیحی پیداشاه کشور تقدیم
داشتند ، و نیز هدایا و تحف شایان توجهی از طرف خود بحضور
نایب السلطنه وملکه کشور ، اسقف اعظم گرجستان وبزرگان دربار تسلیم

(۱) کاپوسنها ، Capucins معتقدین سن - فرانسویند وپیش از انقلاب کبیر ۱۷۸۹

فرانسه ، در این کشور ماه وراش نشانی بوداند .

(۲) اکتشافات شیمیایی محمد بن زکریای رازی ، ومخصوصاً الحاوی وقانون تادیروز جزء

برنامه دانشگاههای سرتاسر فرنگستان بوده است ، اما در عصر استعمار مشرق زمین در نتیجه خیانت
طبقات حاکمه در منجلا بجهالت فرو رفته است ،

کردند و از آنوقت ببعید این تشریفات، مدام دو سال بدو سال تجدید و تکرار میگردد. یکی از آباء کاپوسن که پزشک بسیار حاذق و مبرز است، طبیب مخصوص پادشاه گرجستان بشمار میرود و هیئات مبلغین بدین طریق توانسته اند که از حمایت و عنایت سلطان برخوردار شوند و از آسیب و گزند روحانیون ارمنی و گرجی در امان باشند. معمولاً بمحض مشاهده فعالیت مذهبی و تبلیغات دینی کاپوسن ها، گرجیان در صدد اخراج آنان از کشور خود بر می آیند، ولی چون موضوع طبابت و معالجه در میانست، از این اقدام خود داری میکنند، فی الحقیقه آباء کاپوسن از لحاظ پزشکی و جراحی در کشور گرجستان بسیار عزیز الوجود و گرانقدر میباشند، و اغلب آنان در این زمینه پیشرفتهای شایان توجهی نایل شده اند، بنا بر اجازه نامه صادره از مقام پاپ اعظم، کاپوسنهای پزشک از بابت معالجه پولی نیز میگیرند و این پولها را بسیار عاقلانه بمصرف میرسانند و زندگی خود را نیز اداره میکنند. مزد پزشکان مزبور معمولاً با شراب و آرد و چهارپایان و اسیران جوان پرداخت میشود، بعضی اوقات اسبی نیز برایشان پاداش میدهند، اما آنها فقط چیزهای لازم برای زندگانی را نگه میدارند و مازاد و زاید را بفروش میرسانند. البته بدون دریافت این قلیل حق الزحمه امرار معاش برای راهبین کاپوسن بسیار سخت و صعب میشد، زیرا مستمری سالانه ای که انجمن برای هریک آنها میپردازد، فقط هیجده اکوی رومی است که معادل هفتاد و دولیور فرانسوی میباشد. علاوه بر اجازه نامه مذکور، آباء مزبور در انجام و اجرای انواع و اقسام امور دنیوی و اخروی نیز کاملاً مجاز و آزاد میباشند، فی المثل در قرائت سرود قداس مسیحیان و برگزاری مراسم قربانی آنان پوشیدن

لباس رسمی و روحانی و رعایت زمان و مکان برایشان ضروری شمرده نمیشود ، و در تبرئه و مغفرت تمام گناهان و تغییر هیأت و لباس ، و استخدام نوکران و داشتن کنیزان، و انجام امور تجارتی و هر گونه خرید و فروش، و دادن و گرفتن بهره، آزادی کامل و اختیارات بسیار وسیعی دارند؛ بدینطریق آباء مبلغین کاپوسن در حقیقت از امتیازات شایان توجه عالی-ترین مقامات روحانی مسیحی بر خودار میباشند . اما متذکر شویم که راهیین مذکور با وجود اینهمه فنون و هنر و داشتن اختیارات بیحد و حصر در نفوذ با عمای روح و مغز و فکر گرجیان خیلی کم پیشرفت حاصل کرده اند، و این حقیقت بطور کلی معلول جهالت و عناد اهالی این کشور است که اعتقاد دارند صیام اس اساس مسیحیت میباشد، و چون اروپائیان مثل مردم این سامان روزه نمیگیرند، اصلاً در عیسویت کاپوسنها تردید دارند . بدین-جهت مبلغین مزبور ایام صیام را مثل گرجیان روزه نمیگیرند و از حیواناتی که آنها را مکروه و مردود میشمردند، از قبیل خرگوش و سنک پشت و غیره اشمئزاز میدارند ، بدینطریق روزه های چهارشنبه و جمعه را طبق تقویم قدیمی روزه نمیگیرند ، و بهمین جهت در حقیقت آنها را علی الظاهر می-توان مسیحی گرجی بشمار آورد .

در اوایل کار که آغاز ماموریت کاپوسنها بود، مردم بمناسبت اینکه لكل جدید لذة ، از آنها استقبال گرمی بعمل آوردند ، مخصوصاً كه يك دسته كوچك موسیقی نیز با چنك و عود ، مجهز بچهار پنج لحن در مراسم و تشریفات مذهبی راهیین مذکور شرکت داشت ، اما اینك غیر از پنج یا شش نفر نادار كه از عطایای کاپوسنها بر خوردار میگردند ، کسی در حوزه آنان حضور نمییابد. آباء مبلغین يك مدرسه ای هم دایر

کرده‌اند، ولی جز هفت یا هشت نفر بچه فقیر مسیحی بآنجانمی‌آیند و آنها هم چنانکه خود این روحانیون نجیب اعتراف دارند، فقط برای ارتزاق در راه مکتب قدم برمیدارند. کاپوسنها اکثر اوقات اظهار می‌داشتند که بهیچوجه بخاطر ثمرات حاصله از این قبیل هیئتهای اعزامی، قبول مأموریت نکرده‌اند، بلکه فقط برای اعتلای نام و افتخار و مقام کلیسای رومی است که متحمل این قبیل زحمات طاقت فرسا میگردند. راهیین مذکور می‌گفتند که آئین کاتولیک اگر در چهار گوشه ربع مسکون مدیران مدبری نداشت، از صفحه روزگار ناپدید گشته بود. بعلاوه چنان که گفته‌ایم، مبلغین مزبور غیر از دو عمارت سابق الذکر مرکز دیگری در گرجستان ندارند، جنگهای ایمیریت و گوریل، وسوانح شوم کشور آنها را مجبور کرده است که تأسیسات سابق خود را در نقاط مختلف این سرزمین تعطیل کنند.

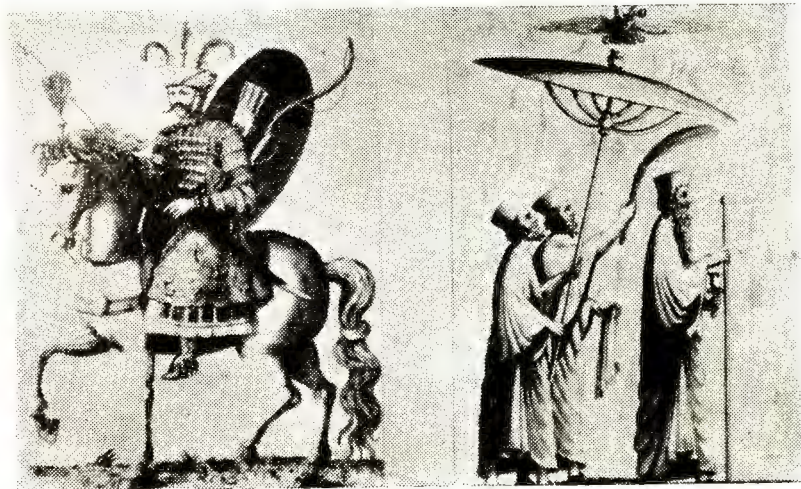
هنگام عزیمت من از تفلیس، کاپوسنها در نظر داشتند که در ماه ژوئن به کاخیت و نقاط و نواحی دیگر جبال قفقاز رهسپار گردند. هیات مبلغین مزبور فعلاً از نیروی دوازده نفر برخوردار می‌باشد که نه نفر آنها راهب و سه‌شان غیر روحانی است.

شهر تفلیس دارای نفوس کثیری است، در این بلده شمارهٔ بیگانگان و ملل متنوع و مختلف باندازه ای زیاد می‌باشد که در هیچیک از بلاد عالم نظیر آن دیده نمی‌شود، دایرهٔ تجارت و بازرگانی آن بسیار وسیع است، درباریان نایب السلطنه متعدد و مطمئن و درخوریک آستان اعلای هستند، میان آنان اعیان و اشراف عالیمقامی دیده می‌شود.



بانوی زردشتی

دستگاه مجازات



قورچی یا قزلباش

از آثار تخت جمشید

وجه تسمیه شهر تفلیس در باره ریشه لغت تفلیس و اشتقاق آن چیزی دستگیر من نشد؛ از قراریکه میگویند، این شهر را ایرانیان بدین اسم موسوم کرده اند؛ زیرا بهیچوجه گرجیان آنرا چنین نمیخوانند، بلکه پایتخت خویش را قلعه (۱) مینامند که مقصود از آن بلده یا استحکامات و دژ است، و معمولا هر گونه آبادی بزرگ محصور با سور و بار و را بدین نام میخوانند. بعقیده من چون مردم این سامان شهر سور و بار و داریگری نداشته اند، لذا آنرا با اسم قلعه خوانده اند. بعضی از علمای جغرافی این شهر را تبی بی له - قلعه (۲) نامیده اند که بمعنای گرم - شهر است. و این وجه تسمیه ناشی از حمامهای آب گرم آن میباشد، و یا اینکه هوای این بلده مثل دیگر نقاط و نواحی گرجستان صولت سرماند دارد. تاریخ بنای تفلیس نیز برای من مجهول باقیماند، بعضی از نویسندگان که ادعایشان کمتر مقرون بحقیقت است، نوشته اند که این بلده همان آرتاکسات (۳) قدما میباشد. من عمر تفلیس را خیلی بیشتر از هزار سال میدانم، فی المثل در تاریخ ایران دیده میشود که در حدود هشتصد و سی میلادی یکی از سلاطین تاتار بنام بغای کبیر، پس از نهب و انهدام هیرکانی و ماد آذربایجان (۴) بسرزمین گرجستان هجوم آورد و سرتاسر آنکشور را غرق آه و آتش ساخت، ولی چون تفلیس از گشودن ابواب خویش بروی مهاجم امتناع ورزید، بدستور سلطان

(۱) Cala

(۲) Tébilé-Cala

(۳) Artaxate

(۴) Médie atropatienne چنانکه معلوم است، کشور ماد در دوره عظمت سلاطین اولیه آن بسیار وسیع و بزرگ بوده، فی المثل اصفهان نیز در حوزه آن شمرده میشده است، و این ماد بزرگ میباشد، اما آنقسمت بخصوص مرکزی که تحت لوای آتروپات استقلال و عظمت خود را در مقابل اسکندر کبیر محفوظ داشت، ماد آذربایجان خوانده میشود.

تاتار شهر را با گلوله‌های مشتعل کاج بمباردمان کردند و بهسولت طعمه حریق ساختند، چون مصالح آن کاملاً قابل احتراق بود؛ بغا بیش از پنجاه هزار نفر از مردم این بلده را نابود ساخت. سیصد و پنجاه سال بعد، یکی دیگر از سلاطین تاتار اوزبک (۱)، فرزند سلطان محمد خوارزمشاه (۲) بر تفلیس مسلط شد و مرتکب وحشیگریهای بزرگ گشت. در قرون اخیر (۳) این شهر دوبار تحت اسنیلای ترکان عثمانی قرار گرفته است: نخستین بار در دوره شاه اسمعیل ثانی و دفعه دوم در زمان جانشین وی محمد خدا بنده. سلطان سلیمان ترک تقریباً در همان اوان که تبریز را متصرف شد، تفلیس را نیز تسخیر کرد. طبق جداول نجومی ایران، طول این شهر هشتاد و سه درجه و عرضش چهل و سه درجه و پنج دقیقه است. این بلده را بلقب دارالملک، که مفهوم دارالسلطنه را میرساند، میخوانند، زیرا در حقیقت تفلیس مرکز سلطنت یک کشور است.

در دهم، رئیس هیأت مبلغین کاپوسن ورود مرا بخدمت نایب السلطنه معروض داشت. من خودم خواهش کردم که خبر آمدنم بعرض ایشان برسد، زیرا محال بود که ورود من بتفلیس با همراهان و محمولات مخصوص، وتوقف و اقامت در دستگاه کاپوسن ها، از نظر پادشاه کشور که جزئی ترین امور و حوادث پایتخت برایشان مکشوف میباشد، پنهان بماند؛ و بطور مسلم تمام سرگذشت من در سرزمین کشید، توسط اشخاص مختلف بسمع ایشان رسیده بود. بعلاوه در این موقع برای من بسیار خوب و مناسب بود که گذرنامه

(۱) مقصود سلطان جلال الدین خوارزمشاه میباشد که داستان وی بتفصیل در کتاب معروف ومشهور سیره جلال الدین آمده است.

(۲) Careclem (خوارزم).

(۳) چنانکه در حواشی صفحات قبل، از کتاب معروف مسامرة الاخبار نقل کرده ایم، ارغون نیز گرجستان را در معرض نهب و غارت بسیار عظیمی قرار داده است.

فرمان اعطائی شاهنشاه ایران را (۱) بنظر نایب السلطنه گرجستان برسانم ، زیرا در این فرمان توصیه و سفارش مخصوصی در باره من خطاب به استانداران ممالک محروسه شرفصدور یافته بود. لذا برای من کاملاً مسلم بود که پادشاه گرجستان به محض رؤیت فرامین صادره از دربار اصفهان، استقبال گرمی از من بعمل خواهد آورد ، و در فراهم آوردن عده لازم برای هدایت و مشایعت و ادامه مسافرت ، بذل مساعی خواهد کرد . شهنواز خان پس از اینکه اطلاع پیدا کرد ، مرا شاهنشاه فقید (۲) برای انجام خدمات خویش مأمور اروپا کرده است ، رئیس هیأت مبلغین را مأموریت داد که از طرف ایشان بمن خیر مقدم بگوید ، و از ورودم اظهار مسرت کند و ابلاغ نماید ، هر چه زود تر مشتاق دیدارم می باشد . اما من آماده شرفیابی نبودم و در نظر نداشتم که فی الفور بچنین اقدامی مبادرت ورزم ؛ زیرا مایل بودم ، مقدمات حرکت و مسافرت خود را آماده نمایم و حاضر بسفر باشم ، تا بدین طریق ناگزیر نشوم که همه روزه زیارت دربار بروم ، لذا از رفائیل دوپارم که از آباء کاپوسن و پزشک مخصوص دربار است ، خواهش کردم ، مراتب مباهات و مفاخرت مرا از دریافت پیغام ملوکانه بحضور ایشان معروض بدارد و بگوید ، بمحض اینکه آماده باشم برای ادای مراسم احترام شرفیاب خواهم ، ولی چون فعلاً بهیچوجه چیزی در دسترس خود ندارم ، زود تر از ده روز نمیتوانم بیرون بیایم . اما نمیدانم ، یا رفائیل راهب نتوانسته بود ، مقصود مرا کما هو حققه بحضور شاه برساند ، و یا اینکه اصلاً

(۱) چنانکه متذکر شده ایم ، شاردن برای سلاطین صفوی و بطور کلی پادشاهان ایران عنوان ساده شاه را اختیار و استعمال کرده است ، و استعمال لغت شاهنشاه از طرف مترجم برای تطبیق و تشخیص کامل مطلب میباشد .

(۲) مقصود شاه عباس ثانی است .

ایشان عرایض مرا باور نداشتند. بهر صورت در صبحدم روز دوازدهم، یکی از اعیان دربار از طرف اعلیحضرت برایم چنین ابلاغ کرد که با آغاز هفته عیش و عشرت، مراسم سور و ضیافت همه روزه در دربار گرجستان برگزار میشود، و شاه مایل است که من نیز شرفیاب بشوم. ابلاغ این پیام موجب تعجب و تکدر خاطر من شد؛ لذا از رئیس هیأت مبلغین کاپوسن و پزشک دربار تمنی کردم که بحضور اعلیحضرت معروض بدارند که من باین زودی نمیتوانم از خانه خارج گردم، و ضمناً موافقت ایشانرا جلب کنند که من در یکشنبه آینده شرف حضور پیدا کنم، آباء کاپوسن برایم قول دادند که این مراتب را معروض بدارند، ولی از انجام مقصود سرباز زدند. راهین بدر بار رفته و پس از لحظه ای باز گشتند و گفتند که شاه برای کسب اطلاع از اوضاع اروپایی قرار است. ولی من میدانستم که مبلغین کاپوسن خودشان اشتیاق داشتند که در اسرع اوقات مرا بدربار تفلیس ببرند، و شخصی را که آدم شاهنشاه، ایران و از افراد ملت ایشانست (۱) بنایب السلطنه معرفی کنند، تا بدین طریق اهمیت و اعتبار خود را بالاترند، بهمین جهت از من و رفیقم خواهش کردند که بهترین پوشاک خود را بتن کنیم و بمنظور بالا بردن آبرو و اعتبار ایشان در مبلغ و مقدار هدایای تقدیمی بحضور نایب السلطنه بیافزاییم. من که رهین منت و مدیون زحمات شایان توجه آباء مزبور بودم، در جلب رضایت خاطر و انجام منویات ایشان از چیزی فرو گذاری نکردم.

در دربار پادشاهان
گرجستان
تزدیک ظهر بود که ما برای شرفیابی بطرف کاخ
سلطنتی رهسپار گشتیم؛ رئیس هیأت آباء کاپوسن
و پزشک رفائیل نیز همراه ما بودند. پادشاه

(۱) یعنی از مسیحیان است.

گر جستان در تالاری حضور داشت که صدوده گام درازای آن و چهل پهنایش بود، این سالن در کنار رودخانه کور واقع شده و از جانب نهر مزبور دارای حصار می باشد. آسمانه تالار خاتم کاری و بر روی ستونهای منقش و مطلای متعددی ببلندی سی و پنج تا چهل گام افراشته شده است. سرتاسر سالن با فرش های نفیس و گرانبهای مزین گشته بود. شاه و اطرافیان عمده اش در مقابل سه بخاری کوچک انباشته از آتش جلوس کرده بودند؛ و تالار خوب گرم گشته بود، بطوری که بهیچوجه احساس سرما نمیشد. مراسم شرفیابی بحضور شهنوازخان عیناً همانند دربار شاهنشاه ایران رعایت میشود. یعنی بفاصله دو یاسه قدم بزانو باید افتاد و متعاقب آن در دست سه بار سر را برخاک آستان بایستی سود. برای اروپائیان این قییل ادای احترام در مقابل پادشاهان مشرق زمین بسیار سخت می باشد؛ زیرا چنین تواضع و فروتنی فقط شایسته درگاه خداوند می باشد و بس. بعضی اوقات مردمان فرنگستان را از انجام و اجرای اینگونه خضوع و خشوع معاف و مستثنی میدادند و توجیه می کردند که اینان با آداب و رسوم کشور آشنا نمی باشند. من سه بار کرنش کنان بسلطان سلام کردم، ولی از بزانو افتادن خودداری نمودم. در این موقع دو نفر از اعیان ملتزم حضور مرا برای جلوس بصدر مجلس هدایت کردند، اما من بهیچوجه نمی خواستم که بالاتر از آباء کاپوسن بنشینم ولی اعیان حضور و خوانسالار سلطنتی که در وسط تالار ایستاده بود، مرا علی رغم میل باطنی به چنین کاری ناگزیر ساختند. من مایل بودم که احترامات لازم را درباره مبلغین مزبور مرعی بدارم، تا مقامات عالیه محلی نیز در تعظیم و تجلیل آنان کوتاهی نورزند؛ رئیس هیأت کاپوسنها که بسیار راضی و خشنود بنظر میرسید، موافقت کرد که

من بالاترازمکاروی جلوس کنم .

هنگامیکه من مشغول بجا آوردن مراسم احترام بودم، یکی از اعیان دربار، در مقابل در ورودی، فرمان اعطایی شاهنشاه ایران را که من در دست خویش داشتم، بگرفت و هدایای تقدیمی را در یک سینی بزرگ نقره تنظیم نموده در مقابل قدوم شاه (نایب السلطنه گرجستان) گذاشت، و او نیز فرمان را برداشته و باز کرد، آنگاه برای تجلیل و تعظیم از تخت خویش پیا خاسته آنرا بلب خویش برد و روی پیشانی گذاشت و سپس بدست صدر اعظم داده جوای مندرجات مکتوب گشت؛ و بعد باباشاقت تمام و چشمان کنجکاو بهدایا نگریست. تحف تقدیمی اشیاء مختلفی بود از جمله :

یک ساعت بزرگ قمری در یک جعبه نقره ای قلمزده مذهب یک قرینه بلور سنگی در قاب نقره .
یک جعبه طلای مینا کاری، که برای نهادن حبای تریاک میباشد (ترباکدان)؛
و اغلب اشراف و اعیان، رجال و بزرگان ایرانی معمولاً هر روز چندین قطعه از این حبای استعمال میکنند .

یک جعبه جراحی که با مهارت شایان توجیهی تمام قطعات آن تجهیز و تهیه گشته بود .

چاقو و کاردهائی که دسته شان بسیار جالب توجه و مزین و آراسته بود.
صدر اعظم پس از قرائت متن فرمان، مفاد آنرا کاملاً آهسته به عرض پادشاه رسانید. بعدها شاه و شاهزادگان اظهار میداشتند که، هیچوقت چنان دستورات صریح و موکد و افتخار آمیزی زیارت نکرده اند. تمام بزرگان و اعیان دربار خطوط و حروف طلایی و حواشی مذهب و مزین مخصوص فرمانرا تجلیل و تعریف میکردند. شاه امر کرد که سوادى از

آن بردارند اینست متن فرمان :

توصیف و تعریف فرمان طغرای فرمان عبارتست از يك برك دراز كالغذ بطول دوباو نیم ، كه پهنایش بسیزده یا چهارده شست میرسد ؛ كلمات آن با آب طلا و جوهر لاجوردی و سرخ و مر کب سیاه نگاشته شده است ؛ كلمات زرین را من باحروف درشت نشان داده ام (۱) و عبارات متن را كه باحروف رنگین نوشته شده میان دو قلاب قرار داده ام . باید متوجه بود كه در كلیه مكاتیب و فرامین شاهنشاهی كه مصدر باسم خداوند میباشد ، چنانكه در اعتبارنامه ها و گذرنامه های سیاسی نیز دیده میشود ، نام خالق را با آب طلا مینویسند ، واسامی پیغمبر و ائمه را با جوهر لاجوردی مینگارند ، واسم شاهنشاه را با مر کب سرخ تحریر میکنند . ولی در مراسلاتی كه نام خداوند در آنها درج نشده و همچنین اسامی هیچ يك ائمه ذكر نگردیده ، اسم پادشاه را با آب طلا ثبت میکنند ، و همچنین در مكاتباتيكه عنوان شاهنشاه بلافاصله بعد از نام الله گذاشته شده باشد ، آب طلا ، بكار میرود . منشیان و مترسلان فرامین شاهنشاهی را با آب طلا بسیار ریز و نازك و خوش نما ، و مثل مر کب برشته نگارش میآورند . برای اینكار ابتدا صفحات زر را در روی قطعات سنك مرمر مدتی مدید میسایند ، آنگاه با يك خامه موئین گرد طلا را جمع می کنند و هنگام نوشتن قلم را مثل دوات در میان آن فرو میبرند . برای تحریر خطوط سرخ و رنگهای دیگر نیز بهمین ترتیب عمل میشود و معمولا چنان مینماید كه نامه با كلك موئین نقاشی گردیده ، و هرگز با قلم نگاشته نشده است .

(۱) مقصود تصویر ترجمه فرانسه است .

هو الله سبحانه [۱]

سپاس و ستایش خداوندی را [پادشاهی
مرخدایی را] که برتر از همه‌گانست .
بنام ایزد بخشاینده بخشایگر (بسمله = ۴)

[... نبوی - ۳]

یا محمد یا علی

مهر : حکم خداوند راست [۲]

اعانت از خداست

بنده سلطان کشور (وجود)

عباس ثانی ۱۰۵۹

حاشیه مهر : در قسمت بالا - خداوند مرا بس است
در اطراف مهر : هر کس محب علی نیست ، ولو هر کی است ، حتی
نفس من ، محبوب من نیست .

هر کس سر بآستان علی نباشد ، ولو فرشته باشد ، سرش زیر
خاک آستان آنحضرت باشد .

در قسمت راست فرمان ، در صدر :

عباس دوم ، پادشاه پیروز ، خداوند جهان ؛ سلطان شجاع از اعقاب

شیخ صفی و موسی ، و حسن . سئل سوزیمی (من میگویم)

علی حسن حسن علی

محمد جعفر موسی علی

(۱) به تسبیح ائمه اثنی عشر مراجعه فرمایند (شاردن)

محمد علی . . . حسن . . . محمد

فرمان علی الاطلاق صدور می یابد :

بیگلر بکیان [استانداران ۵] شیر صولت و دستان صفت (۶)، شاهان تهمتن رشادت اردوان (۷)، صورت نواب فریبرز عظمت، کشور گشایان، پیشکاران حلال (۸) مشکلات، عطارد آستان، (۹) مستأجرین ابواب امپراطوری (مدیران کل گمرکات) خاقان (۱۰)، محصلین مالیات؛ نگهبانان راههای بزرگ، و معابر [ایالات] بدانند که الان بصراحت تمام فرمان داده ایم عمده التجار (۱۱) آقای ریزن و شاردن، بازرگانان فرانسوی در انجام وظیفه ای که بعهده خویش گرفته اند، بر آیند، و در اجرای احکام صادره اقدام کنند. ازهر نقطه ای از ممالک وسیع و بزرگ امپراطوری ما، که ایشان هنگام عزیمت و یا مراجعت عبور کنند، هیچگونه مالیات و حقوق و باج راهی، بی هیچ عنوانی و باستناد هیچ نوع حق حکومتی، نه از طریق ملاطفات خسته کننده، و نه بطریق تقاضاهای پرافاده (نه استدعا و نه مطالبه)، مطلقاً نباید از آنها خواسته شود. هیچگونه مانعی در راه اجرای طرحهای ایشان ایجاد نگردد، و هیچ قسم زحمتی برایشان پدید نیاورند، ولی همه گونه احترام و تجلیل مرعی، و مساعدت مطلوب، هنگام تقاضا مجرا دارند. و بمحض اینکه این «فرمان» بفرمان جهانمطاع خداوند جهان (صاحقران ۱۵) بمهر خورشید فر (۱۴) مزین و منور و مشرف و مشروب (محیی - ۱۳) گردد، و بطغرای معبود و مبارک اعلائی بیهمتای همایونی آرایش یابد، دارای اعتبار کامل، و مندرجات آن مطاع مطلق و بمثابه یک حکم اعلائی مافوق کل اشیاء، مدام مورد استفاده حاملین فرمان بشمار میرود (۱۶).

تحریر آفی شهر شوال المکرم، سنه ۱۰۷۷ هجریه مبارکه، صلح و

سعادت جاویدان نصیب پیروان (۱۲) هجرت مبارک است .

در اشرف (۱۸) شریف ، از استان طبرستان ، خداوند در رفاه و آبادانش بداراد .

(مهر صدر اعظم) : مهدی بن حبیب الله، آل حسین (۱۹) ☆

اول - در اصل آمده است : هو الله سبحانه . این يك جمله عربی ، و از قرآن است . هو در این زبان نام اصلی و اساسی خداوند است ، نه کلمه الله ، که بمعنی اعلی و بسیار بلند میباشد . هو همان یهوه عبرانیان ، و به معنی او ، و مشار الیه میباشد . و نیز « او هست » ، یا « کسیکه هست » را میرساند ، و دال بر وجود موجود خود بخود ، (خداوند = خودش آمده) است . در قرآن ، در موارد بیشماری اینکلمه آمده است ، و بنظر میرسد خلیفه ای که این کتاب را تدوین کرده (عثمان) ، به آیه سوم از فصل خروج (تورات) اشاره کرده ... « او (کسی که) که موجود است و مرا فرستاده » .

مسلمانان کلمه « هو » را در صدر نامه ها ، فرمانها ، احکام و تقریباً تمام نوشته های خویش درج میکنند .

بعضی اوقات « الله تعالی » را نیز بدان می افزایند که عبارت می شود : « کسیکه هست (او) ، خداوند متعال است » . در زیر این کلمه مبالغی فاصله گذاشته ، و مقدار زیادی سفید باقی میماند .

و مدعی هستند که بدین طریق صفات خداوندی ، یعنی نعوت و کمالات

* - شاردن ترجمه فرمان (Les Lettres Patentes) را در متن کتاب درج

نکرده است ، و ما آن را از روی تصویر ترجمه (چاپ هلند سال ۱۷۱۱) بفارسی برگردانیدیم .

ذات الهی غیر قابل تقریر و هیچکس قادر به بیان آن نمی باشد. عبارتی که در زیر این عنوان آمده و من بدین طریق ترجمه کرده ام. پادشاهی مرخدا یا راست، از تورات فصل اول، آیه هفدهم، حکم با خداوند است، اخذ شده. دوم - مقصود از این عبارت: «حکم خداوند را است، که ما فوق کل اشیاء است.» (الحکم لله تعالی، مافوق کل اشیاء.) مقصود آنست که خداوند همچنان مافوق میباشد؛ و میبایستی این جمله در ذیل فرمان درج میشد، ولی ایرانیان را رسم بر آنست که هیچوقت نام خداوند را در پای نوشته ای نمی نهند. همیشه در صدر، در کنار، محلی را که آنرا خواهند نوشت، سفید میگذارند؛ و برای این تشریفات اهمیت خاصی قائل میباشند، و عقیده دارند که اگر کسی این ترتیب را نقض کند، بمقام الهی کم اعتنائی کرده است. همین ملاحظات را در نوشته های قضایی و احکام حقوقی، در عرایض، و در قرار دادهای عمومی، دربارد نام شاهنشاه و وزیران عمده رعایت میکنند. هرگز (اسم) آنها را در متن کاذب نمیآورند بلکه در صدر، در قسمت راست درج میکنند.

سوم - کلمه «نبوی»، بهمان دلایل مذکور در صدر نگاشته شده، و مربوط بذیل اعتبار نامه «هجرت مبارکه» است که برای گاهشماری اختیار شده، و با فرار (هجرت) حضرت محمد از مکه بمدینه آغاز یافته و تاریخ مقدس (اسلامی) میباشد، و از دوره تبلیغ رسالت این شخص که مسلمانان با احترام ویرا «منبی» مینامند شروع شده است (۱).

چهارم - خوانندگانیکه اندکی با مذهب اسلام و آداب مسلمانان

(۱) آئین اسلام دیگر ادیان از جمله مسیحیت را قبول دارد، ولی پیروان مذهب عیسی منکر پیغمبری شارع اسلام میباشند، حتی آنحضرت را «منبی» میخوانند.

آشنایی دارند، از مفهوم این عبارت توحید (بسمله) مطلع میباشند، چون تقریباً کلیه اعمال، و تمام کارهای مذهبی ایشان با اینجمله آغاز مییابد. استادان مطلع از السنه جرقیه، میگویند آنرا باید چنین ترجمه کرد: «بنام ایزد بخشاینده بخشایگر». در حقیقت کلمه «رحمن» عربی، که بخشاینده را می رساند، یکی از صفات خداوند غیر قابل وصف است، و فقط هنگام صحبت از بخشایش الهی گفته می شود. کلیه مسلمانان معتقد هستند که اینجمله توحید متضمن اسرار بزرگ و رموز عظیم، و محتوی فضایل بیشماری است. (بسمله) مدام بر سر زبان ایشان مییابد. هنگام نشستن، بر خاستن، کتاب باز کردن، ابزاری را بکار بردن، کلمه ای نگاشتن آنرا بر زبان میرانند.

فی الجمله مسلمانان عقیده دارند که بدون ابتدا ببسمله در هیچ چیزی توفیق حاصل نمیگردد (من لم یبدا باسمه فهو اقطع) تا کید می کنند که حضرت سلیمان و حضرت آدم علیهما السلام پیش از آغاز هر اقدامی بسمله می گفتند.

ابتدای هر فصلی مصدر بسم الله است. واضح است که این شیوه نیز از آغاز کارهای یهودیان و مسیحیان تقلید شده؛ آنان (یهود) همیشه ادعیه خود را چنین شروع می کنند. «یار ویاورما باشد، خداوند آفریننده زمین و آسمان» و دیگران (نصاری) هم بدین طریق ابتدا میکنند: «بنام پدر، پسر، و روح القدس».

در موضع دیگر راجع بمهری که باین فرمان شاهانه زده شده و عبارتی که روی آن منقوش مییابد، صحبت خواهم کرد. علامت

زیرین: نشان (۱)، یعنی علامت، یا اثر نام دارد. کلیه سلاطین اسلامی در فرمانهای صادره چنین علامتی دارند، و آنرا بطور کلی طغرا (۲) میخوانند، که از ریشه عبرانی آمده، و در اصل نیز همین مفهوم موجود است، یعنی نشانی که شامل نام و عناوین یک پادشاه مستبد میباشد، و با حروف درشت مخصوصی نقش میشود، بدین طریق معلوم می گردد که طغرا غیر از علامات و رموز است که فقط معمولاً مشتمل بر نخستین حروف نام، و امضای مختصر (۳) است. طغرا (نگار) همچنین به نگارنده نشان، و نیز بهر کسی که در ساختن آن تبحر دارد، اطلاق میشود، چون طرح آن کار ساده ای نمیباشد (۴) در اینجا (در تصویر) حروف طغرا را مرتب کرده اند، در صورتی که در اصل نشان، دنباله های حروفات (شکسته) بخامه نگارنده چنان ماهرانه و یکسان نگاشته شده، که همچون خطوط جداول نجومی و صفحه قطب نما جلوه میکند. تمام طغرا با حروف رنگین نگاشته شده. فقط کلماتی که خداوند جهان را میسرساند، و عباراتی که من فرمان علی الاطلاق صدور مییابد، ترجمه کرده ام، زرین میباشد، اصطلاحی که من خداوند جهان ترجمه کرده ام. در اصل صاحبقران است، که کلمه بکلمه مفهوم خداوند قرانات سعدا میرساند، همچنانکه مامالك تقدیر (۴) گوئیم؛ زیرا قرانات عبارت از متقارن بودن چندین ستاره است در منطقه البروج. برای اقترا ن برجیس و کیوان در صورت تئلیت که فقط در دو بیست و چهل سال یکبار واقع میشود، اهمیت بسزایی قائل میشوند قران عظیم تر، یا نادر را اقتران دو ستاره در برج حمل میدانند، زیرا این هیأت فقط در نصد و پنجاه سال یکبار واقع

(۱) Nichan

(۲) Togra

(۳) Paraphe

(۴) طغرا خود فرمان را نیز گویند.

(۵) La Maître de la Fortune در نوع بخت و طالع

میشود؛ و نیز بسی عظیمتر، قران کلیه کواکب را در برج مزبور میدانند، که فقط بفاصله هزاران قرون اتفاق میافتد. مدعی هستند که فقط دو بار این اقتران وقوع یافته، نخست در طوفان نوح، دیگری هنگام تسخیر تمام آسیا بوسیله چنگیز خان (۱) مشهور، پادشاه تاتار کبیر (۲)؛ و نیز این قران همیشه علامت وحشتناکی بوده و طلیعه بدبختی های بزرگ بشمار میرود. این کلمات: سئل سوزیمی (۳)، عبارت ترکی قدیم میباشد که هنوز هم در تاتارستان کوچک (۴) متداول است، و معنای حقیقی آن گفتار من یامن می گویم میباشد. ابتدا تیمورلنگ (۵) عبارت مزبور را در اعتبارنامه های صادره از دربار خود، استعمال کرد، و پادشاهان ایران نیز آنرا نگهداشته اند، دوازده نامی که در میان طغراست، عبارت از اسامی ائمه اثناعشر، بر حسب معتقدات ایرانیان جانشینان واقعی و قانونی حضرت محمد ص (۶) بشمار میروند.

۵ -- در ایران حکمرانان بزرگ و کوچک تقسیم می گردند. فی المثل ماد (آذربایجان) و گرجستان از حکومت های بزرگ بشمار میروند، ولی کرمان (۷) و کردستان (۸) کوچک میباشند.

بگلربک (۹) یعنی استاندار بحکم بزرگ اطلاق میشود حاکم

(۱) Ganguiscon (مغولستان) (۲) Le grande Tartarie

(۳) Zels Ziuzoumis

(۴) Lapetite Tartarie (ترکستان روس)

(۵) Tamerlon

(۶) Mahomet 'نموت حضرت و غیرها در اسامی انبیا و ائمه از طرف مترجم

اضافه شده است.

(۷) Caramanie

(۸) Gedrosie (?)

(۹) Begler - Beg

کوچک را خان (۱) نامند . همچنین حکام بزرگ را ارکان دولت (۱) خوانند ، که بمعنی اعیان امپراطوری است و از ارکی (۳) عبرانی بمعنی شاه آمده و علی الظاهر یونانیان عنوان آرکونت (۴) را از آن ساخته‌اند ، که مقامات عالیه غیر نظامی را در جمهوریهای خود چنان میخواندند ، و آرشی (۵) در زبان فرانسه در کلمات آریشماندریت و آرشی دیاکر (۶) از آن آمده است .

۶ - دستان ، تهمتن و فربرز نام‌های قهرمانان باستانی ایرانیان میباشند ، و یا ممکن است موجودات ماوراء الطبیعه و عظیم (۷) عهد قدیم باشد که بوسیله افسانه و داستان پدید آمده . این قهرمانان آلکید (۸) و تزه (۹) ایرانیانست ، و همچنانکه آلکید یونانیان دارای نام‌های بسیاری بوده ، قهرمان ایرانیان نیز باسامی بسیار خوانده شده ، مشهور آن ، که همیشه بر سر زبانهاست ، رستم میباشد .

۷ - اردوان نام يك دیو یا قهرمان باستانی است که سر تا سر آسیارا بگشود و پایتخت امپراطوری خویش را در ایران قرار داد . در تواریخ ایرانی هیچ گونه شرحی درباره کارهای وی دیده نمیشود ، ولی در داستانها تعریفات بیشماری از فتوحات و اعمال وی نقل میشود که کاملاً

(۱) Kan

(۲) Arkondoulet (ارکان جمع رکن نیز هست)

(۳) Arki

(۴) Arkontes

(۵) Archi

(۶) Achimandrite (رئیس شماسه) ، Archidiacre (مطران نوعی از دین‌های یونان)

(۷) Geans

(۸) Alcides

(۹) Thesées

افسانه است .

۸ - در اصل «گره گشای هر گونه گره‌ها» است .

۹ - در هیچ جای جهان مردم به قدر ایرانیان ساده لوحانه بموهومات احکام نجومی عقیده ندارند، در موضع دیگر در اینمورد بحث خواهم کرد، و در اینجا بذکر این نکته اکتفا می‌ورزم که ایرانیان اهل قلم و کتاب و تحریرات را به مرکور که عطارد نامند، منسوب می‌دارند و مدعی هستند متولدین دوره این کواکب، دارای فکری باریک و نافذ و روشن و دقیق می‌باشند .

۱۰ - خاقان نام پادشاه باستانی چین است ؛ در سرتاسر مشرق، هیچ نامی اینقدر بسیار مورد تعظیم و تجلیل قرار نمی‌باشد . از قراریکه می‌گویند، بنظر میرسد این پادشاه در صلح و صفا سخت مشهور و بویژه در عدل و داد تشکیلات دقیقی داشته و کمتر بتجهیزات جنگی و سپاهیان می‌پرداخته . پادشاهان مشرق زمین عنوان خاقان برای خود اختیار می‌کنند ، همچنانکه امپراطوران روم خویشان را سزار (قیصر) می‌خواندند و نیز این لغت در فارسی همان مفهوم او گوست (همایون) زبان فرانسه را دارد ، زیرا هنگامیکه ایرانیان قصد بیان يك چیز بزرگ و شاهانه را دارند ، می‌گویند خاقانی است . اینست پایان طغرا . و تصور می‌کنم دیگر اشکالی در فهم آن و درك مضمون و معنای خود فرمان موجود نباشد ، اگرچه مشحون از مجازات و کنایه و استعارات است .

۱۱ - اصطلاحاتی که من گل سر سبد بازرگانان (عمدةالتجار) ترجمه کرده ام، مفهوم زبده، عمده و برگزیده ، یا اعلی را می‌رساند . ایرانیان این لغت (عمده) را درباره همه گونه اشخاص ، رجال ، وزیران

(مختار) خارجی، بازرگانان و حتی اهل صنعت نیز بکار میبردند.

۱۲ - در فارسی نه از طریق ملاطفات خسته کننده، و نه از راه

تقاضاهای پرافاده است.

۱۳ - لغتی را که من جانبخشیدن ترجمه کرده ام، دراصل آبیاری

کردن است. (مشروب، محیی)

۱۴ - عبارت «عنوان اعلی و بموجب» بهیچوجه در اصل فرمان

وجود ندارد؛ و من آنرا بجای این جمله از خود آورده ام: «مهر اعلای
مهرمانند».

۱۵ - این کلمات مربوط بعبارت «فرمان مطلق صادر میشود» است. که

در پائین طغرا آمده، بدین شکل: «فرمان خداوند جهان» نخستین بارتیمورلنک
این عنوان پرتکبر و تفرعن آمیز را بکار برده است، بعقیده پادشاهان اسلامی
عالی ترین عنوانی که میشود برای يك سلطان مستبد قائل شد، همینست. ایرانیان
بجای آن صاحبقران، یا صاحبقرانی مینویسند، که بمعنی خداوند پیروزی
است، و بتقلید دومینوس ساباوت (۱) که متداولترین نام مقام الوهیت
در میان عبرانیانست ساخته شده. سلطان عثمانی و پادشاه هندوستان نیز
بمانند شاهنشاه ایران آنرا در عناوین خویش استعمال میکنند. هر يك
از این سلاطین ادعا دارد، که لقب (صاحبقرانی) منحصرأ متعلق باو، و
عنوان پرافتخاری است، ممکن است آنرا به «صاحب قرن» نیز ترجمه
کرد، ولی ترجمه دیگر روشن تر و مفهوم تر میباشد، و بیشتر تفرعن مسخره آمیز
را مکتشوف میسازد. میگویند که عناوین مجلل و مطمئن از تاتارها بایرانیان
آمده، و اینک نیز مورد استعمال میباشد، و پیش از (ایلغار مغول و تاتار)

هرگز چنین القاب و عناوینی در میان سلاطین اسلامی وجود نداشته، ولی همه کس، بخصوص پادشاهان اسناد و مراسلات خود را، مانند رومیان، «فلانی بفلان» (با عناوین و القاب کذائی) عنوان میکنند.

۱۶- در موضوع دیگر راجع بشیوه گاهشماری ایرانیان بتفصیل بحث خواهد شد، و در اینجا برای فهم تاریخ باین بسنده میشود که، شوال دهمین ماه سال قمری است، و اعراب برای تمام ماهها صفاتی قائل شده اند، فی المثل نخستین را مقدس (محرم الحرام) هفتمین را قابل ستایش (رجب المرجب) و نهمی را مبارك (رمضان المبارک)، و بشوال نیز لقب مكرم داده اند. مقصود از هجرت مبارك، خروج حضرت محمد از مکه معظمه، یا بقول مسلمانان از میان بت پرستانست. هجرت، فرار و خروج میباشد و عین مفهوم خروج و مهاجرت عبرانیان را میرساند، و مسلماً عمرهنگام وضع تاریخ اسلام این نکته را در نظر داشته است؛ مکه از تمام بلاد عربستان بیشتر بت داشته و مرکز آئین بت پرستان بوده است.

۱۷- در اصل «هم هاجر» وجود دارد، که مقصود مهاجرین با آن حضرت است.

۱۸- متذکر شدیم که اعراب برای ماهها صفاتی قائل میباشند. ایرانیان نیز شهرهای عمده خود را نعوتی قائلند: اصفهان و قزوین دارالسلطنه خوانده میشود. کاشان دارالومنین، قندهار دارالامان، اشرف مشرف نامیده میشود، چون شاه عباس کبیر کاخ معظم و باشکوهی در این شهر بنا کرد، و هنگام توقف در مازندران غالب اوقات در آنجا اقامت داشت. این ایالت را در اسناد عمومی، در اداره کل محاسبات (خزانه داری) و در دیوانخانه طبرستان نامند، ولی در زبان محاوره ای مازندران گویند.

معنی این اسم موضع یا محل تبراست. چون این ایالت مشحون از جنگل است، لذا ایرانیان آنرا چنین خوانده اند؛ زیرا کثرت جنگل مستلزم تبر بسیار برای قطع اشجار است. ضمناً متذکر میشوم که ایرانیان هرگز از امپراطوری خود بدون اضافه کردن عنوان مجللی یاد نمی کنند، فی المثل ممالك مبارکه، ممالك مسعود، ممالك وسیعه، چنانکه در فرمان نیز مشهود میگردد.

۱۹ - اثر مهر، که در ترجمه فرانسه، در زیر تاریخ آمده، (در اصل) در ظهر فرمان، ولی همچنان در پائین منقوش است. این خاتم نخست وزیر میباشد، که محمد مهدی نام داشت. ایرانیان هیچوقت در مهرهای خویش، مقام و عنوان خود را، که هویت آنها را مشخص سازد، بهیچوجه ذکر نمی کنند. من فقط صاحبمنصبان اداره کل محاسبات (خزانه داری) را دیده ام که دارای خاتم عنوان و مقام دار میباشند ولی آنرا تنها در کارهای (اسناد) دیوانی خود، بکار میبرند، نه در مواقع دیگر؛ ضمناً بایستی بیاد داشت که مشرق زمینیان خاتم یا مهرهای گوناگونی دارا میباشند. در مهر فقط نام خود، و برسم عبرانیان اسم پدر را، که بمنزله عنوان و شهرت میباشد (ابن سینا، ابن راشد)، و در صورتیکه اولاد حضرت محمد، از طریق حضرت فاطمه باشند، نژاد خویش را نیز مذکور میدارند. مسلمانان را جز از تنساب بخانواده ختمی مرتبت، هیچگونه اشرافیتی موجود نیست. علاوه بر فرمان شاهنشاه ایران، من سفارشنامه مخصوصی نیز از خوانسار سلطنتی همراه خویش داشتم، و تصمیم گرفتم که آنرا نیز بنظر نایب السلطنه برسانم، چون برایم مسلم بود که تاثیر این توصیه نامه از خود فرمان بیشتر خواهد بود، و در حقیقت هم اینطور شد، و بعد ها برایم

معلوم گشت که تمام احترامات و تجلیل و تکریمی که در باره من در شهر تفلیس مبذول داشتند ، نتیجه سفارشنامه مزبور بوده است ، اینک ترجمه آنرا نقل مینمایم :

«خدمتگزاران دوایر حکومتی و دولتی ، مقاطعه کاران و مستاجرین شاهنشاهی ، صاحبمنصبان کشوری ، مستوفیان مالیه ، و متصدیان طرق و شوارع ، از اطلاع بر هویت جنابان آقایان شاردن و ریزن ، بازرگانان فرانسوی و گل سرسبد تاجران جهان ، مباحثات کنند و بدانند که ایشان نوادر گرانبهائی مرصع باحجار کریمه ، شایسته گنجینه بندگان درگاه اعلی ، بحضور باهر النور اعلی حضرت همایونی ، ولی النعم زندگی ، عرضه داشته بودند و اینک ماموریت دارند که بازم امتعه نفیسه دیگری وارد کنند ، و نیز فرمان صریح برایشان صادر شده است که مقاصد و منویات بندگان درگاه اعلی را در کشورهای متعدد خویش (فرنگستان) لباس عمل پیوشانند . بازرگانان مزبور مفتخرند که فرمان همایونی مهور بمهر اقدس اعلی برای انجام این قلیل امور ، بنامشان صادر شده است . بنابراین دستور اکید صادر میشود که حضرات در هر مقام و منزلی که تشریف داشته باشند ، بایستی مورد نهایت عزت واقع شوند و از هر گونه مساعدت لازم و ضروری بحد وافر منتفع گردند . و همچنین تاکید میشود که از ایراد هر گونه اشکالی و مطالبه و اخذ حقوقاتی بهر عنوانی ، از ایشان مطلقاً امتناع ورزند . زیرا این قلیل اقدامات سوء و ناپسند نسبت بذوات معظم مزبور که مورد توجه و عنایت بندگان اعلی حضرت همایونی ، مالک نفوس بشری ، هستند ثمرات شومی بیار خواهد آورد . تحریراً فی شهر شعبان المعظم سال هزار و هفتاد و شش از هجرت معظم نبوی .

درحاشیه چنین خوانده میشود .

« منظور از این رقیمه معرفی حاملین فرمان قضا جریان همایونی

است . »

سجع مهرچنین میباشد : مقصود بن غالب مقبول خلائق .

۱ - در متن فارسی « به آگاهی از دستور صادره مفتخر میگرددند »

است . بزرگان ایران بصاحبمنصبان دون مقام ، بویژه وقتی که این صاحب منصبان وابسته (تحت امر) آنها باشند ، چنین خطاب کنند . مقصود از اینکار آنست که فرق شغل و مقام موجود فیما بین همیشه مراعات گردد ، و هیچوقت در ارسال مراسلات این نکته فراموش نمیشود .

۲ - لغتی را که من « فرانسوی » ترجمه کرده ام ، در اصل فرنگی

Frangui میباشد ، که اسم عامیست که از طرف ایرانیان ، و دیگر مشرق - زمینیان بمسیحیان اروپا ، متولد در یک قلمرو مسیحی ، بجز مسکوپها که آنرا اوروس Urous خوانند ، اطلاق میشود ، و این لغت یا از اسم فرانکوس Francus پادشاه گله گaulois آمده ، یا از نام ملت فرانسه مشتق گشته است ، زیرا فرانسویان چنانکه سابقاً متذکر شده ایم نخستین ملت مسیحی اند که بامسلمانان ارتباط تجارتی یافته اند (۱) . پرواضح است که اسم فرنگ یا فرانک ، برای مسیحیان اروپا ، ازدوره جنگهای مقدس (محاربات صلیبی) متداول گشته ، و بدین طریق نام اتحادیه ای بوده ، نه اسم یک ملت . بعضی از نویسندگان فرانک را از ریشه عربی (فارسی) میدانند ، و مشتق از فرهنگ میشناسند .

(۱) جنوبی ها و ونیزیها در ارتباطات تجارتی با مشرق زمین ، و مخصوصاً ایران و ترکیه

خیلی ، یعنی چندین قرن مقدم بر فرانسویان میباشد . (رجوع فرمائید ، بجهانگردی مارکوپولو

ترجمه ونگارش محد ، لوی عباسی طبع طهران)

۳ - لغتی را که من (بفرانسه) گنجینه ترجمه کرده‌ام ، در اصل سرکار است که معنی درست آن رئیس کارو متصدی مخزن میباشد . شاهنشاه و بزرگان ایران در دولتسراهای خود ، کارگاههایی از صنایع - گوناگون دارند ، و این موسسات را کارخانه می‌نامند ، که بمعنی کارگاه و یا مطلقاً آزمایشگاه (لابراتوار) است . این بنگاهها بمثابه نمایشگاه (صنعتی) دوک فلورانس ، یانمایشگاههای لوور (پاریس) میباشد . در این مؤسسات استادان ماهری که خوراک و منزلشان مادام الحیات تامین شده بکار میپردازند . مصالح و مواد کار را برایشان تهیه و تسلیم میدارند ، و برحسب مصنوعات نفیسی که صناعان مزبور فراهم می‌آورند ، بدریافت عطایا و یا مزد بیشتری نایل می‌گردند .

۴ - جمله «شایسته گنجینه بندگان همایونی» برای طمطراق آمده ، چنانکه بگویند ، گنجینه اعلیحضرت همایون چنان انباشته از گوهرهای کمیاب و گرانبهاست که چیزی شایسته مقبولیت در آن باشد پیدانمیشود . در انشاهای مترسلانه ایرانی در هر موضوعی از این قبیل اصطلاحات بسیار می‌آید ، فی‌المثل در مورد سفیری که نسبت بشاهنشاه مراسم تعظیم بجای آورده گویند : مشارالیه پیاپیوسی بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف یافت . همچنین هنگامی که بخواهند عظمت کار پادشاهی را بیان کنند ، مینویسند : «بندگان اعلیحضرت» همایونی باین کار بزرگ اقدام فرمودند ، این طرز بیان روح تفرعن مشرق زمین را بخوبی نمایان می‌سازد .

بعقیده من این اسلوب انشاء از قرآن ، که بنظر مسلمانان کان فصاحت واقعی بشمار میرود ، اخذ شده است . در این کتاب از این قبیل جملات بسیار مشاهده می‌گردد : فی‌المثل هنگامی که از کارهای خداوندی صحبت

میشود، «آثارملایک» گفته میشود. «ملایک آسمان وزمین را آفریدند»: بعقیده مسلمانان این عبارت بهترین گواه قدرت الهی بشمار میرود، زیرا وقتی که ملایک صاحب چنان قدرتی باشند که دنیاهایی را خلق کنند پر - واضح است که مخدوم آنها، خداوند تعالی چقدرها قادر و توانا خواهد بود. بعلاوه اکثر مشرق زمینیان در حقیقت هم بنده میباشند، زیرا اسلاطین مشرق نسبت بحیات وممات، اموال و دارایی، زن و بچه مردمان اختیار (مطلق) دارند. اما بجای اینکه از این اسلوب زندگی وحشت کنند، بدان افتخار مینمایند. حتی رجال و بزرگان نیز ببنده گی مفاخرت میکنند: شاه قلی، یا غلامشاه، در ایران بمانند عنوان مارکی در فرانسه است.

۵ - ولی النعمت را که من بفرانسه بخشندۀ نعم دنیوی ترجمه کرده ام، اسم مرکب است، ولی (والی، استاندار) نایب السلطنه مطلق - العنانی را میرساند؛ و در محل حکومت همان اختیارات شاهنشاه را دارد. ایرانیان شاهنشاه خود را ولی ایرون (ایران) خوانند، که مقصود جانشین واقعی، نایب و ولی حضرت علی علیه السلام میباشد؛ که خداوند سلطنت تمام جهانرا بعد از فوت حضرت محمد به وی بخشید. نعمت، از انعام می آید که هدیه وعطیه، و مرحمت مادی را میرساند. بدین طریق کلمه «ولی النعمت» که ایرانیان اکثر اوقات هنگام صحبت از شاهنشاه آنرا بر زبان میرانند، این نکته را میرساند که اعلی حضرت جانشین ایزد تعالی و بخشنده تمام نعمات بجهانیان و وسیله ایست که آسمان بدست وی عطایای خود را بزمین مرحمت میفرماید.

۶ - در اصل فارسی عبارت «مبارک نشان» موجود است.

گفته ایم که در طغرا اسامی ائمه اثنا عشر، جانشینان حضرت پیغمبر نگاشته

شده و آن (نشان مبارک را) طغرای مقدس خوانند .

تعریف تشریفات دربار
 طای مراسم تعظیم و سلام ، من کلمه‌ای بحضور
 نایب السلطنه عرض نکردم، و ایشان نیز فرمایشی
 ننمودند (۱) . لحظه‌ای بعد از انجام تشریفات

لازم، شاه گرجستان نصف قرص نان بزرگی را که در جلوش بود در
 بشقابی طلا توسط خوانسالار خویش برای من فرستاد و بوسیله‌ او خیر
 مقدم گفت. کمی بعد از اوضاع جنگهای ترکیه و لهستان استعلام فرمود.
 در وهله دوم دستور فرمود از شراب مخصوص خود ، در قدح مشخص
 خویش برایم لطف کردند .

شراب شاه در ظرف زرین مینانشان بزرگی قرار داشت، قدح مخصوص
 وی نیز طلا و مزین بزمرد و یاقوت بود. یکی از اعیان دربار که شراب برای
 ما میریخت، از طرف نایب السلطنه ابلاغ داشت که : « بعد اعلی و او فر
 بخوریم و بنوشیم و متلذذ شویم ». در مرحله سوم باز هم شهنواز خان ما
 را مشمول لطف و عنایت خویش قرار داد : يك قسمت از کباب مخصوص
 خود را که عبارت از قرقاول و كبك و قطعه مرالی بود برایمان ارسال
 داشت و ابلاغ کرد که : « شراب با کباب شکار بسیار مطبوع و مناسب است »
 با وجود اینکه خودشان قبلاً تأکید فرمودند ، که در شرب مسکرات
 ما را در فشار نگذارند .

من در مقابل اینهمه لطف و مرحمت مراتب سپاسگزاری عمیق
 خود را بدون اظهار مطلبی ، ابراز میداشتم . کاپوسنها نیز بهمین منوال

(۱) معمولاً سفیران و وزيران مختار در آغاز شرفیابی نطقی ایراد میکنند، در اینجا

شاردن متذکر می‌شود که چنین تشریفاتی بعمل نیامد .

رفتار میکردند. در میان ایرانیان رسم چنانست که در مقابل این قبیله
مراحم والطف ملوکانه هیچوقت حرفی بزبان نمی آورند (۱).

دیگر نمیخواهم بیشتر از این در باره نظم و نسق، تجمل و شکوه
این ضیافت شاهانه شرحی بنویسم، و فقط همینقدر میگویم که درسرفره
مبالغی از انواع و اقسام گوشت، و اغذیه خالی از گوشت دیده میشد که
این اخیر برای بطریق واسقف اعظم تهیه گردیده بود، چون روحانیون
مزبور در تمام عمر خود از اکل خوراکیهای گوشتی مطلقاً امساک میکنند.
بعد از سه ساعت که صرف خوراک طول کشید، ازسرفره (۲) برخاستیم؛
مدعوی دیگر مدتی قبل کنار رفته بودند، معذراً از صرف کباب سیر
نگشته بودند. ما بهنگام خروج کرنش و تعظیم عمیقی نسبت بمقام نیابت
سلطنت بجای آوردیم، ایشان نیز یکبار دیگر توسط یکی از اعیان
حضور بما خوش آمدید، فرمودند و او را مأمور کردند که مارا تا منزل
مشایعت نماید.

در چهاردهم، دو تنك شراب با دوعدد قرقاول و چهارکبک، برای
من ارسال داشت، یکی از نجبای دربار که تحفه مذکور را آورده بود،
اظهار داشت که از طرف اعلیحضرت مأموریت دارم استعلام کنم که:
«آیا چیری لازم ندارید؟ و آیا کاپوسن ها مواظب حالتان هستند؟ و بعلاوه
اگر از شراب اعطایی خوششان می آید، دستور داده شود که همه روزه

(۱) مقایسه شود با آداب ایرانیان در عصر ساسانی، که در کتاب تاج باختمشروحاً

بیان گشته است.

(۲) شاردن میز نوشته است، مترجم برای تطبیق کامل مطلب با مفهوم فارسی آن

سفره ترجمه کرده است.

از آن تسلیم آبدارخانه شما شود ، من در جواب نجیب درباری عرض کردم که تمنا می کنم بعرض سلطان برسانید ، خاطر مبارکشان از جانب ما کاملاً آسوده باشد . « میزبانان من از هر حیث مواظب حالم میباشند و ما شراب اعطایی اعلیحضرت را با کمال امتنان بسلامتی ایشان خواهیم نوشید . « این شراب باندازه ای عالی و خوب بود که از فرط قوت نمیشد نوشید ؛ ما با مشروب مزبور شام باشکوهی ترتیب دادیم و از یک جراح لهستانی و دوشخصیت سریانی نیز که در دربار گرجستان مشغول خدمت بودند ، دعوت بعمل آوردیم .

تعریف و توصیف در شانزدهم ، شاه گرجستان مرا بجهش عروسی مراسم عروسی خواهر زاده خویش که در دربار برگزار شده بود دربار گرجستان دعوت کرد . در ساعت پنج ، من به همراهی رئیس هیأت مبلغین و راهب رفائیل بدربار شتافتم . جشن در تالار بزرگ که روز یکشنبه پیش در آن صرف ناهار شده بود ، برگزار گشته بود . من خیلی اشتیاق داشتم که مراسم مزبور را تماشا کنم ، ولی مع التأسف سالن از بانوان پر شده بود و فقط شاه و اقربای نزدیک وی ، و کاتولیکوس (۱) و اسقفها اجازه داشتند ، وارد تالار شوند .

باید متذکر شویم که این رسم ، یعنی افتراق زنان از مردان پس از تسلط ایرانیان بر گرجستان ، بوجود آمده است ؛ و البته آداب مذکور فقط در شهرها رعایت میشود ، در صورتیکه در دهات و نقاطیکه مسلمانان اقامت ندارند ، چنین رسمی بهیچوجه رعایت نمی گردد ، و زنان بیحجاب میباشند و مجازند که بدون پوشانیدن صورت با مردان تکلم کنند .

(۱) Catholicos ، اسقف اعظم مسیحیان رادر گرجستان چنین مینامند و همان جاثلیق است .

اما چون آداب و رسوم مسلمانان بیش از پیش با آئین مردم گرجستان توافق و سازش حاصل می‌کند، بتدریج مسئله آزادی جنس لطیف در این سرزمین بخاموشی می‌گراید و زنان گرفتار حبس و بند می‌گردند. ضیافت عروسی در پشت بام کاخ دربار که دورتادور آن با تختیایی بارتفاع دو گام و بعرض شش قدم محصور گشته بود، برگزار شده بود. تراس را با چادر عظیمی که روی پنج ستون بیلندی بیست و دو گام و بقطر تقریباً پنج شست افراشته شده بود، پوشانیده بودند. سطح درونی خیمه را بامنسوجات زروسیم بافت، و پارچه‌های ارغوانی و منقش بامهات و لطافت خاصی چنان آراسته بودند که در پرتو اشعه مشاعل همچون نقاشیها و گچ‌بری‌های رنگین جلوه می‌کرد. در وسط این تالار حوض آب عظیمی دیده میشد. با وجود صولت زمستان، آثاری از سرما در این دستگاه احساس نمیشد؛ زیرا اکثرت انبوه مدعوین از یکطرف و مشعلها و چراغانیها از طرف دیگر چنان ایجاد حرارت کرده بودند که من هنگام خروج از فرط حرارت احساس ناراحتی می‌کردم. سطح پشت بام با فرشهای زیبا مفروش گشته بود، و در پرتو چهل مشعل عظیم، سرتاسر تالار کاملاً روشن بود، چهار شعله از مشعلها که نزدیک شاه بود از طلا و بقیه از نقره درست شده بود. هر يك از این مشاعل معمولاً چهل لیور وزن دارد، و ضخامت قسمت پائین آن پانزده شست میرسد، شاخه مشعل بارتفاع يك گام و نیم است، در منتهالیه آن روغندانی تعبیه شده که مملو از پیه خالص میباشد و نور از دو فتیله که داخل آن شده است، تشعشع می‌کند. این قبیل مشعلها بسیار پر نور و خوب میباشند.

مدعوین بروی تخت های اطراف پشت بام نشسته بودند، پادشاه

در صدر مجلس، در روی تخت مرتفع مخصوصی که دارای سایبان مدوری بود، جلوس کرده بود. فرزندان و برادران سلطان در جانب راست، و اسقفها در طرف چپ تخت سلطنتی قرار گرفته بودند؛ داماد نیز در میان آنان دیده میشد. بنا بدعوت نایب السلطنه من و کاپوسنها بلافاصله بعد از اسقفها نشستیم. در این ضیافت بیش از صد نفر شرکت داشت. سازندگان در قسمت پائین مجلس بودند. اندکی بعد از نشستن ما، داماد با اسقف اعظم وارد گشت و بعد از جلوس وی، اولیاء و اقربایش به وی تبریک گفته، هدیه ای تقدیم کردند، اکثر حضار و مدعوین نیز بنوبت همین مراتب را را معمول داشتند.

این تشریفات یکنوع مراسم مذهبی بشمار میرود، و تقریباً نیمساعت طول کشید. هدایا و تحف عبارت بود از مسکوکات زروسیم و فنجانهای نقره. من مخصوصاً توجه داشتم که ببینم مجموع مبلغ این تحف بچه میزانی میرسد، اما چنانکه من توانستم تقویم کنم من حیث المجموع بیشتر از دویست اکو نبود.

در این موقع صرف شام بدین ترتیب آغاز گشت. ابتدا در مقابل مدعوین سفره ها را گسترده، بعلاوه روی سه دست نیمکت نیز خوان نهادند،

تعریف و توصیف
پلو و چلو

پهنای سفره ها بعرض تختهای تراس بود. آنگاه نان آوردند که سه قسم بود: یکی مانند کاغذ نازک (لواش)، دیگری بضخامت يك انگشت (نان بربری)، سومی قرصهای کوچک شکری بود. قطعات گوشت در ظروف سیمین سرپوشیده ای قرار داشت؛ چنین بشقابهای عمیق بزرگ در فرنگستان

پیدا نمیشود، وزن هریک از این ظروف باسربوش پنجاه الی شصت مارك میباشد (دوازده تا پانزده کیلو گرم). خدمه‌ایکه بشقابهای بزرگ گوشت را می‌آوردند، آنها را روی سفره‌ایکه دم درگسترده شده بود، می‌چیدند و آنگاه یک‌کده دیگر آنها را جلوی خوانسالا رها می‌گذاشتند و آنها هم بشقاب های خورشتخوری را پر کرده تقدیم می‌همانان مینمودند؛ وابتدا برای شاهزادگان، سپس برای طبقات دیگر می‌بردند.

معمولاً نخست یکی از گوشتها را برای همگان تقسیم میکردند و بعد دیگر را عرضه میداشتند، والخر. ضیافت درسه مرحله برگزار گشت و در هریک از مراحل، خوراك تقریباً شصت دستگاہ از ظروف بزرگ سربوشیده مزبور در میان مدعوین توزیع گردید.

نخست پلو خورش بود که انواع و اقسام گوناگونی از آن تهیه میشود، فی‌المثل زعفران پلورا بادارچین و شکر درست میکنند که اصفر مینماید، انار پلورا باعصاره انار تهیه مینمایند و کاملاً سرخ بنظر میرسید. اما پلو سپید عالی‌ترین و طبیعی‌ترین خوراکی است که از برنج تهیه میشود و بسیار مطبوع میباشد، و بطور کلی خوراك پلو برای غذا فوق‌العاده مناسب و بغایت لطیف و سالم است.

درو هله دوم خوراكهای مختلط متنوع مطبوع و تند در میان مدعوین تقسیم گردید. در مرحله نهائی نوبت کباب بود. در هر سه وهله ماهی و تخم مرغ و سبزیجات نیز وجود داشت، و اینها را برای روحانیون در نظر گرفته بودند. اما برای ما از هر گونه اطعمه عرضه میداشتند. نکته‌شایان

(۱) Marc، هرمازکی معادل هشت اونس (Once) است که يك شانزدهم لیور (Livre) میباشد، ۳۰۹ و ۳۰ گرم است، بنابراین هر مارك دویست و چهل و هشت گرم خواهد بود.

توجه نظام وانتظام ، سکوت و آرامشی بود که مدام در سر سفره برقرار و حکمفرمایی داشت ؛ چنانکه هر يك از نظار و حضار وظایف و کارهای خود را بدون تکلم با کمال دقت انجام میدادند . ولی سه فرنگی که در سر يك میز نشسته بودند بیشتر از صد و پنجاه نفر مدعو دیگر سر و صدا راه انداخته بودند .

علاوه بر نظم و نسق و آرامش خارق العاده ، در معجزه شاخ کرگدن این مجلس موضوع شایان توجه دیگر دستگاه بوفه (اشکاف ظروف آلات غذاخوری) بود . در این دستگاه در حدود صد و بیست عدد قدح شراب ، فنجان ، جام و شاخ ؛ و شصت تا تنک و دوازده دانه سطل کوچک دیده میشد . سطلها نقره ناب بنظر می آمد ، تنگها و بغلیها طلای صیقلی و یا اینکه مینانشان بود ، جامها و پنگانها بعضیشان طلای صیقلی ، و برخی دیگر زرین نشان ، وعده ای جواهر نشان و تعدادی نیز نقره فام بود . شاخها را هم مثل فنجانهای گرانبها آراسته بودند ، حجم این قبیل جامهای طبیعی گوناگونست ، ولی بطور کلی بارتفاع هشت شصت و به پهنای دو . در قسمت دهانه است ، و بسیار صیقلی و سیاه و شبه گون میباشد .

شاخهای شراب معمولاً مال گاو نر و قوچ است ، اما عده ای هم متعلق بجانوران وحشی و مخصوصاً کرگدن میباشد (۲) . استعمال و

(۱) Buffet بوفه را بتلفظ روسی یا آلمانی بوفت نیز میگویند . اشکاف لغتی است روسی

که آن نیز در میان مردم معمول است .

(۲) در حاشیه شاردن آمده است که : بر حسب روایات شرقی ، جامهایی که از شاخ دماغ

کرگدن ساخته میشود ، بطور معجز آسا سموم را نشان میدهد .

تزمین اینگونه جامهای طبیعی در تمام اعصار میان مشرق زمینان معمول و متداول بوده است .

تعیین طول مدت ضیافت برای من مشکل میباشد ، زیرا در نیمه شب ما مرخص شدیم ، در صورتیکه هنوز کباب توزیع نگشته بود . در این مجالس خوراک را با شراب آغاز نمیکند ، بلکه در مرحله سوم غذا است ، که شرب مسکرات بطور حیرت آوری جریان پیدا میکند ، جامهای شراب بسلامتی حضار بشرح زیر خالی و پر میشود : ابتدا هشت فنجان لبریز که همه شان از حیث حجم مساوی میباشد ، تقدیم اطرافیان شاه میشود ، چهار برای سمت راست ، و چهار دیگر برای جانب چپ ؛ آنگاه همه این هشت نفر بیامی خیزند و تا لحظه ای که جام خود را بسر نکشیده اند ، همچنان سرپا می ایستند ، در اینموقع ابتدا راستها جرعه خود را در آن واحد خالی میکنند ، سپس نوبه بچپها میرسد ؛ و بعد از انجام این مراسم هر هشت نفر سر جای خود می نشینند . پس از این عده ، نوبه هشت نفر دیگر که بلافاصله در جوار گروه نخست جایدارند ، میرسد و همان فنجانها را لبریز کرده بدسته دوم میدهند الی آخر ، تا اینکه دوباره دوران تجدید واز اول آغاز میشود . اما در دوره تازه با جامهای بزرگتری همین حرکات بترتیب مذکور تسلسل پیدا میکند . رسم کشور چنانست که بسلامتی بزرگان در مراحل بعدی با جامهای بزرگتری بنوشند . این عادت از آنجا پیدا شده است که میزبانان میخواهند مدعوین را بدین ترتیب بالزام با احترام اعظم ، بیش از پیش مست و خراب و کاملاً از خود بیخود کنند . درست دوساعت تمام بود که بشرح مذکور ، تمام حضار مشغول خوردن شراب بودند ، و بعد از رفتن من ، چنانکه اطلاع

پیدا کردم ، همچنان تا سپیده صبحدم جریان داشته است . جامهای اولیه بزرگتر از قدح معمولی نبود ، ولی فنجانهایی که هنگام خروج من از مجلس خالی میکردند سه نیم سیتی^۱ حجم داشت ، اما هنوز اینها جامهای متوسطی بشمار میرفت . کاپوسنها و من از شرب مسکرات معاف و مستنی بودیم ، و در حقیقت اگر قرار میشد که من نیز با حضار همکاری کنم ، در همانجا جان بجان آفرین تسلیم میکردم (۱) ، ولی پادشاه ما را مشمول عنایات ملوکانه ساخته ، دستور داده بود که از نوشیدن جامهای سلامتی معاف کنند . در جلو ما شراب (۲) و آب خوردن و یک فنجان طلا گذاشته بودند ، و فقط هنگامیکه ما خودمان میل داشتیم و میخواستیم ، پنگان را پرمیکردند . موقعی که ساعت شرب مسکرات بسلامتی حضار فرارسید ، صدای بهم خوردن استکانها و جامها و طنین جرنک و جرنک بلندگشت ؛ این سازو آواز بی نهایت مدعوین را خوش می آمد ، اما من بهیچوجه لطفی در آن مشاهده نکردم ، و بلکه همچون یک آهنگ خشن و ناسازگاری برایم جلوه مینمود .

پادشاه که کاملاً سرحال و غرق نشاط گشته بود ،
 بطریق بنواختن
 برئیس هیأت مبلغین مسیحی دستور داد که کسی
 بیان و پرداخت
 را بفرستد ، تا بیان و (۳) را بیاورند و بنواختن آن
 بپردازد . بطریق و همکارش علی الظاهر تعلل میکردند ، ولی از خوف خشم
 و غضب نایب السلطنه بالاخره در اجرای دستور کوتاهی ننمودند . بطور

(۱) یکی از متقین بمشی این سطور حکایت کرد که چهل سال قبل بچشم خود دیده است که یک نفر گرجی در تفلیس مشکی پراز شراب را که بردوش خویش داشت ، در حال حرکت طی یک مسافت قلیل خالی کرد !

(۲) در مجموعه رباعیات منسوب به خیم آمده است که : خیراب چرا شراب میخراشدش

(۳) شاردن Ddinette نگاشته ، که در حقیقت پیش آهنگ بیان بوده است ، ولی بعدها این دستگاه اخیر جای آنرا اشغال کرد . * demi-Setier = معادل ربع لیتر است .

کلی محظور عمده حضور من در مجلس بود؛ زیرا رئیس آباء مبلغین بیم آنرا داشتند که مبادا این داستان توسط من عیان شود، و موجبات افتضاح ایشان فراهم گردد، زیرا ساز زدن چنین شخصیت عالیمقام روحانی در حضور يك سلطان مسلمان و در مقابل گروه عظیم زندقه و کفره، و بالاخره مقامات دینی و دنیوی، در يك مجلس عیش و عشرت در میان عده‌ای مست و خراب کاملاً زنده و زشت می‌باشد. دستگاه موسیقی در وسط تالار (تراس) قرار داده شد و سلطان دستور داد که جناب بطریق هم بزند و هم بخواند. رئیس هیأت مبلغین ابتدا نغمات مذهبی خواند (۱) ولی چون این سرودها مطبوع طبع سلطان نبود لذا يك سلسله الحان و آهنگهای درباری بزبانهای ایتالیایی و اسپانیولی ترنم کرد. اصولاً دستگاه موسیقی چنانکه باید و شاید كوك نشده بود، مع هذا بطریق پیر و فرتوت علی‌رغم میل و خاطر خود با اکراه و اجبار، با زحمات زیاد بنا بامر سلطان قریب دو ساعت تمام با آن ور رفت. در این موقع خوانسارانیاب-السلطنه که مسلمان مادرزاد (۲) بود، بمن نزدیک گشته، سؤال کرد: آیا در آئین شماسازو آواز مشروع و مجاز می‌باشد؟ من پاسخ مثبت دادم، ولی او اظهار داشت که در مذهب اسلام این چیزها کاملاً حرام و ممنوع است (۳) قریب نیم ساعت من با خوانسار در این موضوع مشغول بحث و مذاکره بودیم و بالاخره معزی‌الیه ناگزیر گردید که قول مرا تأیید و تصدیق بفرماید. علی‌رغم احکام شرع اسلام اینک در سرتاسر ایران مدتی

(۱) Magnificat ' Te Deum Tantum ergo

(۲) مقصود آنست که گرجی و «ینگی مسلمان» نبود.

(۳) مع هذا صوفیه که سلاطین صفوی نیز از میان آن گروه برخاسته‌اند همیشه بسماع و

طرب می‌پرداخته‌اند.

مدید است که سماع و طرب معمول و متداول می باشد. آنگاه شخصیت مزبور این نکته را متذکر شد که با وجود همه اینها، سماع و طرب توسط يك مقام روحانی که موظف بستایش الهی است، از منکرات بشمار میرود. در این حین یکی از کشیشان گرجی نیز در همین مقوله با راهب رفائیل بحث و انتقاد پرداخت.

من از مذاکرات و مباحثات آنها چیزی نمی فهمیدم، چون بازبان گرجی آشنا نبودم و راهب مشارالیه نیز از ترجمه و توضیح مطلب خودداری می کرد؛ و بالاخره چنین گفت: کشیس گرجی در این باره مشاخره مینماید که جناب بطریق با همان آهنگهایی که مربوط به گزاردن نماز و ستایش خداوند در کلیسا است، اهل يك مجلس جشن و ضیافت را نیز بله و ولع و امیدارد. راهب رفائیل در خاتمه بیانات خود اضافه کرد که از سلطه و قدرت سلطان نسبت بآباء مبلغین بی نهایت مشمئز است، چنانکه فی المثل رئیس هیأت را در هر مقام و مکان مناسب و نامناسب بدخواه خود بسماع و طرب و امیدارد؛ اما بالاخره چاره ای در دست نیست زیرا هر گونه فعالیت و امور مربوط بهیأت در سرزمین گرجستان فقط در ظل عنایات و توجهات ایشان انجام می گیرد. پس از تحصیل مرخصی و ادای احترامات عمیق و لازم چنانکه گفته ایم در نصف شب ما از دربار خارج شدیم. پیش از صدور دستور ترخیص ما، شهنوازخان وضع و حال پادشاه اسپانیا، خویشاوند خود را استعلام کرد و بسلامتی ایشان جام جواهر نشان خود را بسر کشید. آنگاه از من و کاپوسنها خواست که ما نیز در همان جام گران بها سلامتی معزی الیه شراب بنوشیم. من نمیدانم که قصد او از این کار نمایاندن جاه و جلال خویش بود و یا اینکه تغزیر و اکرام رئیس هیئات مبلغین را در نظر داشت،

که از اتباع سلطان کاتولیک شبه جزیره ایبری (اسپانیا) است .

تحقیق خویشاوندی
در هفدهم، یک موضوع تاریخی را با آباء کاپوسن
در میان نهادم ، و درباره داستان خویشاوندی
پادشاه اسپانیا و سلطان گرجستان، به تحقیق پرداختم؛

چنانکه معلوم است بسیاری از نویسندگان مدعی هستند که اسپانیولیاها
از ایبری (یعنی گرجستان) برخاسته اند (۱). مبلغین مسیحی توضیح دادند
که کلمان هشتم (۲)، در مکاتبات خود با تهمورث ، موضوع خویشاوندی
ویرا با فیلیپ دوم و اخوت ایبریا و اسپانیایها را بمیان آورد و از آن بعد
تهمورث و جانشینانش در اثبات این قرابت موهوم اصرار و ابرام
ورزیده اند .

آباء کاپوسن حکایت میکردند که گرجیها و مخصوصاً نایب السلطنه
بدین موضوع فوق العاده علاقمند میباشند و بدان مفاخرت و میاهات میکنند،
فی المثل در نامه ای که پادشاه گرجستان بسطان لهستان نگاشته است ،
این مطلب با غلو خاصی بیان شده است .

من ترجمه این مکتوب را که سواد آن توسط مبلغین مزبور بدستم
رسیده، در این کتاب درج میکنم، زیرا نامه مذکور یک سندشایان توجهی
بشمار میرود که معرف غرور و نخوت عظیم و تقریباً لایزال گرجیها میباشد؛
بعلاوه سلسله عناوین و القاب مفصل مندرجه در آن کشف این حقیقت
است که ملل مشرق زمین در تظاهر و دعاوی باطل خیلی بیشتر از اقوام
دیگر مبالغه میورزند .

(۱) چنانکه معلوم است ، شبه جزیره اسپانیا را ایبری هم میخوانند و از طرف دیگر
گرجستان را نیز مورخین باستان و جغرافیون قدیم ایبری نامیده اند .
(۲) پاپ مسیحیان که از سال ۱۵۹۲ تا ۱۶۰۵ زعامت کاتولیکها را داشته است .

روابط ایران با لهستان

در دوره صفویه

« سپاس و ستایش سرخدای توانای مطلق را که
لم یلد ولم یولد ، وحافظ کل کائنات و مصون از
هر گونه عوارض و آفات است ، بخشاینده مهربان

نسبت بهمگان، اعم از مردگان و زندگان و حاکم مطلق بر سر نوشت بزرگان
و کوچکان است . اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه گرجیان ، لیک تیمریان ؛
لیستامریان ، لی نیان ، می زیکلونیان ، شیویان ، شی وورائیان، سوانیان،
اوسیان ، بوائیان ، چرکسیان ، توسیان ، پسی آن نیان ، فی دیسیان ،
ژالی بوئیان (۱)، ملل و مردمان ساکن اطراف و اکناف جبال مرتفع ، و
تمام ربع مسکون، آقای (۲) اقوام معظم ثلاثه ، و سلطان ارض اقدس (۳) ،
ام البلاد جهان ؛ آنکه خداوند سلطنت ایبری ، موکرانی ، سابائیان ،
تریالیت، تاشیر، سومیت ، شیانشی ، شیانواند (۴) را بمیراث بوی رسانیده
است ، که با قدرت مطلقه بر سرتاسر آنان حکومت مسلم دارد ، نواده
یسوع (۵) و داود و سلیمان ، مشمول عنایت یزدان . بهروز و پیروز
بر پیروزمندان، شکست ناپذیر، شاه شاهان ، اعلیحضرت شهنوازخان بشما
ژان کازیمیر (۶) که غرق افتخارات میباشید و میتوانید مردم را نیز شامل

(۱) Céorgiens' Lictimériens' Listamériens' Litién'
Mésiulctien' Chéviens' Chévouratines' Suanes' Ossi' Buatiens
Circassiens' Tuscians' Psianétiens' Fidiciens' Jalibusiiens.

(۲) Eristave که اصطلاح کرجی و مرکب eri یعنی مردم و Tave زعیم و رئیس

است نوشته شده ،

(۳) Saint Siege de Schette

(۴) Ibérie' Mucarnie' Sabatian, Trialet' Taschire' Som-
ette' Chianchie' Schianvande

(۵) Jesus فرزند سیراخ Sirach ، مصنف یکی از رسالات عهد عتیق که پیش از

میلاد مسیح میزیسته در اصل شاردن Jesse است .

(۶) Jean Casimir

عنايات خود فرمائيد، آيت صلح و صفا و مشهور بتقوى هستيد، در ظل قدرت و مرحمت الهى با فروشكوه و خوشبخت و مولود ساعت سعد، داراى عظمت و جلال خارق العاده، خير و كريم ازل و ابد، لايق بحق تخت و تاج و سلطنت، پير و زبرير و زمندان، نابود كننده دشمنان، ماحى عظيم عاصيان، سلطان مسيحى مادر زاد، پرورش يافته در محيط مسيحيت، مبارز و شجاع و جنگجوى، پادشاه وارث لهستان، گوتى، واندالى، ليتوانى، روسيه، پروس، مازووى (مسكوى؟)، ليونى، سامويان، خيوى (كيف؟) كراكوى (۱) و ممالك و كشورهاي بسيار ديگر، آقاى عالمقام كه شهرت و عظمتش چون اشعه آفتاب جهات تاب باقصر اربع مسكون رسيده، بشما خطاب ميكند پادشاه بزرگ لهستان، سلطان بى همتا، حكيم و متبحر در علوم و فنون، شايسته هر گونه مدح و ستايش، داناي زيباترين زبانها، درود فراوان بر شما باد! باكمال صفاي خاطر و از صميم قلب عاطر خواستاريم كه مدام خشنود و خرم باشيد و از نعمت صلح و صفا، رفاهيت و راحت بى پايان برخوردار گرديد. سپاس و ستايش بيقياس مر خداوند را كه خالق زمين و آسمان است، و ما را با وصول نامه هايي از جانب جناب اجل اشرف ژان لزينسكى، كنت لزينو، صدر اعظم قلمرو مبارك، نايب السلطنه پلنى عليا، از صحت و سلامت شما مطلع ساخته است. استدعاى ما از درگاه كرامت نامتناهى، آنست كه ما را گاه و بيگاه از صحت و سلامت مدام و كامل آن جناب آگاه فرمايد؛ و ما مطمئن گرديم كه شما از نعمات سعادت بخش صلح و صفا بيدريغ بهره مند هستيد، و از راحت و رفاهيت كامل برخوردار ميشيد.

(۱) Pologne 'Gotie' Vandalie' Lithuanie' Russie, Prusse
Mazovie' Livonie' Samots' Chiovie Ciarnacovie (كيارناكوى)

«بورنیوگ - دانبك خدمتگزار مهربان شما، که در نجابت و وفاداری شهره آفاق است، بسمت فرستاده آن اعلیحضرت باینجا رسیده، قصد تجدید اساس صلح و صفا، و تاکید مبانی مودت و محبت و تحکیم روابط حسنه با اعلیحضرت شاه سلیمان (صفوی) پادشاه عظیم الشأن کامران فلك آستان و مالك الرقاب جهانیان، قدر قدرت و عالی مرتبت، معبود قاهر دشمنان که کف احسانش چون اقیانوس ذخارا است و كلك و بیان از تحریر و تقریر ستایش شایسته آن ذات ذیعز و جاه عاجز و ناتوان، شاهنشاه پارس، پارت ماد و هیرکانی، خلیج فارس و تمام جزایر واقعه در آن، کرمان، آراکوسی، مارژیان و ممالك و مناطق یشمار، دارد. سفير سابق الذکر شما از قلمرو ما بدون هیچگونه آسیب و ناراحتی عبور کرده است، و اینك بعون و عنایت الهی بحضور عالی مراجعت مینماید. باتوجه بمبانی مودت و محبت متقابل از خداوند خواستارم که این شخص مهربان که مقرب حضور ما نیز میباشد، در دربار عالی كمافی السابق مقضی المرام باشد. دارالسلطنه تفلیس، بتاريخ بیست و ششم مارس سال هزار و ششصد و هفتاد و يك از میلاد مسیح»

دعوت پادشاه گرجستان
از اروپائیان

دریستم از رئیس هیأت مبلغین و راهب رفائیل خواهش کردم که با تشکر از الطاف پادشاه گرجستان، که شامل حال من بوده، از حضور همایونی تقاضا نمایند، صاحبمنصبی برای هدایت من تا ایروان پایتخت ارمنستان کبیر مأمور فرمایند. نایب السلطنه با کمال مهربانی مراتب سپاسگزاری و نظر مطلوب ما را، مورد توجه قرار داد و بکاپوسنها دستور فرمود بمن ابلاغ کنند که: «اعلیحضرت ازوپائیان را خیلی دوست دارد و آرزو مند است

که من مدتی مدید در تفلیس (۱) اقامت نمایم ، تا بدین طریق از نیات ایشان بیش از پیش آگاه شوم ، ولی چون من مأموریت دارم که فرامین شاهنشاه را بانجام رسانم ، لذا جرئت نمیکند که بیشتر از این مرا متوقف سازد ؛ و من میتوانم هر وقت که بخواهم بمسافرت خود ادامه دهم و چون امنیت و اطمینان کاملاً در سرتاسر قلمرو او حکمفرما میباشد ، احتیاج بهیچگونه مشایعی نیست . مع هذا در صورت تمایل یکی از صاحبمنصبان خویش را همراه من خواهد ساخت .

آنگاه روحانیون مزبور ، توجه مخصوص سلطان گرجیان را در خصوص اقامت فرنگیان در سرزمین گرجستان تذکر داده و گفتند ، اعلیحضرت دستور داده است بشما ابلاغ کنیم که : اگر اروپائیان ، برای تجارت بازرگانی بقلمرو ما بیایند ، آنها را از امتیازات متعدد بر خوردار خواهیم ساخت ، و سودهای سرشار و منافع بیشمار عایدشان خواهد شد ؛ حکومت ما تا سواحل بحر سیاه نافذ میباشد ، و چون در ایران احترام و نفوذ تمام و در ترکیه اعتبار مالا کلام داریم ، اروپائیان عازم هندوستان می - توانند با مسافرت از ممالک محروسه ما ، بهترین طرق را اختیار کنند ، و اطمینان میدهیم که پس از یکبار آزمایش بهیچوجه راه دیگری نخواهند پیمود .

در پاسخ پیغام شاه به راهبین عرض کردم که توجهات و الطاف اعلیحضرت نسبت بمردم مملکت من ، مایه امتنان و موجب سپاسگزاری

(۱) یکی از شعرای آذربایجان ، صافی خلخالی ناظم منظومه ایست در تعریف تفلیس ، نسخه ای از آن در ضمن جنگ شماره نود و هشت کتابخانه السنه شرقی لنین کراد موجود است . کتب فهرست فارسی دکتر روزن (ص ۲۱۴) دانشمندان آذربایجان .

فراوانست و خواهش کردم بحضور همایونی معروض دارند که: «بطور حتم فرمایشات ملوکانه را باولیای کمپانی شرقی فرانسه خواهم رسانید و اگر ارادهٔ مبارک اعلیحضرت تعلق بگیرد، میتوانند نامه‌ای در این مورد مرقوم دارند، و من قول میدهم که آنرا بمقصد برسانم؛ در خاتمه مقام سلطنت با همراه کردن یکی از اعضای خانواده خود؛ برای هدایت من تا مقر نزدیکترین حکمران ایران، مرا مشمول عواطف خود خواهند ساخت، و این عنایت ایشانرا هنگام ورود باصفهان بعرض شاهنشاه و وزیران خواهم رسانید.»

سیاست خارجی گرجستان در دست صفویه است

دریست و چهارم، تی بی لیل اسقف اعظم تفلیس
برای دیدن من آمد و چنین گفت: اعلیحضرت
بادشاه گرجستان در مورد پیشنهاد شما دایر به
نگاشتن نامه‌ای خطاب بکمپانی فرانسوی برای

تاسیس مؤسسات تجاری و عبور و مرور مسافرین بدقت بررسی و غورو
خوض کردند، و میل داشتند که اولیای کمپانی را بتجارت در این سرزمین
دعوت نمایند، اما چون ایشان تابع شاهنشاه ایران میباشند، در محذور
ماندند و بیم آنرا داشتند که مبادا این اقدام و مکاتبه با بیگانگان در
دربار اصفهان جرمی شمرده شود، مع هذا کله من میتوانیم از طرف اعلیحضرت
اطمینان کامل بدهم که اگر کمپانی نمایندگانی برای امور تجارتی بممالک
محروسه نایب السلطنه اعزام دارد با کمال محبت از آنها استقبال
بعمل خواهد آمد، و اولیای کمپانی از طریق صدور کالاهای محتاج الیه
اروپا سودهای سرشاری خواهند برد. من باسقف اعظم قول دادم که با
کمال میل ودقت پیام اعلیحضرت را به اولیای کمپانی ابلاغ خواهم کرد.

تی بی لیل يك ربع ساعت در منزل من بود و هنگامی که تشریف میبردند، یکرشته سبجه مرجان عالی برایشان هدیه کردم. رسم دیرین است که دندان مزدی برای مهمانان عالیقدر از طرف میزبان تقدیم میشود. کاپوسن-ها از این ملاقات بی نهایت اظهار مسرت میکردند، و مخصوصاً از طرز پذیرائی و موضوع تحفه خوششان آمده بود؛ از قرار معلوم تا آنوقت اسقف اعظم بهیچوجه بمقر راهبین مزبور نیامده بود.

در بیست و پنجم، پادشاه يك بغلی شراب برایم اعطا واد سال داشتند و ابلاغ فرمودند که يك ایرانی را از خانواده سلطنتی برای هدایت من مأمور کرده اند و فرمان لازم در این مورد شرف صدور یافته؛ و بنابراین من میتوانم هر روز که بخواهم حرکت نمایم.

در بیست و هشتم، اب رفائیل دو ساعت مرا پیش پیرزنی برد که بكمك يك رشته اسرار بیشمار طبابت میکرد؛ و مرا واد داشت که یکعده از دستورات معالجه مشارالیه را که تعریفش بسمع وی رسیده بود، در جزوات خود درج کنم.

برای مداوای استسقا، نیم درم عصاره ریشه نخود لازم است و بایستی دو روز بدو روز همین عمل را تا حصول شفا تکرار کرد.

برای معالجه و متوقف ساختن اسهال لازم است قشر داخلی سنگدان خروس اخته را کباب و صرف کرد. روزی پنج بار باید این عمل تکرار بشود. برای شفای گزش عقرب لازم است مرغ خانگی را گرفت و بر عصص (قسمت دم) آنرا کند و روی زخم گذاشت.

حیوان سم را جذب و بهمین جهت میمیرد. هنگامیکه ما کیان اظهار تشنج میکند، بایستی یکی دیگر را گرفت، و بهمین ترتیب بکار برد،

و اینعمل را بایستی همینطور پی در پی تکرار کرد، تا موقعیکه مشاهده شود، دارو (مرغ خانگی) دیگر جذب سم نمیکند.

برای مداوای یرقان لازم است بستری از برنج پخته تهیه کرد، و بیمار را در آن خواباند و رویش را خوب پوشانید؛ و یا لازم است که در شیر استحمام کنند تا همان نتیجه مطلوب بدست آید.

برای مداوای آلام خارجی مفاصل از قیل عرق النساء بایستی یا مطبوخ و یا عطر سه درم هلبور (۱) داد.

برای معالجه آلام داخلی، هر قسمتی که باشد، بایستی شربت مومیایی داد.

برای مداوی هر گونه سقوط، شکستگی و جراحات همینطور لازم است که شربت مومیایی داد، و بیمار را در يك پوست گاو ماده پیچید و از وی خون گرفت. لازم است جراحت را که با گرد گیاهی که بفرانسه بویون و بلاتین تاکسوس باربانوس (۲) مینامند ببندند.

برای زکام و نزله و خون ریزش سر و گلو بایستی عطر (جوهر) کهربا بکار برد. بجهت معالجه اسهال خونی، بایستی اوراق و میوه مورد دم کرد، و یا اینکه خون خرگوش بریان را در شراب ریخت و بکار برد.

برای مداوای بواسیر لازم است که برگ بارهنگ را بسایند و saupoudrer بموضع پاشند. جهت معالجه آلام کلیه بایستی اوراق ودانه خطمی طبخ کرد.

(۱) hellebore

(۲) Taxus barbatus , bouillon

(۳) rulea tinctorum

برای مداوای سنگ مثانه و کلیه نیز مطبوخ خطمی ضروری است. جهت قرحه و جراحت کلیه شیر مفید است. جهت معالجه ذات‌الجنب، بایستی دو قطعه گالت (نان ورق) بسیار نازک از آرد معمولی تهیه کرد و آنها را با سنگ زاج و روناس (۱) خوب در آب جوشانید و بعد آنها را تاحد تحمل یکی بجلو و دیگری بعقب چسبانید. همه روزه تا حصول شفا باید این درمان را تکرار کرد.

برای سرفه لازم است ریشه *Lengue de Chien* بلاتین *Cynoglossum* بکار برد.

يك داروی كاملاً معمولی در این سرزمین برای معالجه بتهایی که در سرما عارض میشود، آنست که مشمعهایی از چربی دنبه گوسفند، دارچین، میخك، و هل تهیه کنند و در موقع اشتداد مرض آنها را بر روی پیشانی و شکم و روی پاهای بیمار بچسبانند. پس از گذشتن لرز مشمعهای مزبور را می‌کنند، و چند مرهم تازه که با برك کاسنی، و بارهنگ و گیاهی بنام سولانوم تهیه شده است بر روی پیشانی و شکم مریض می‌گذارند. آنگاه يك خوك بچه شیرخوار را میگیرند و دوشقه می‌کنند و آنها را بر پای بیمار می‌گذارند. مریض طی تمام مدت بیماری فقط از نان و روغن بادام تغذیه می‌کند، و هیچگونه خوراك و غذایی بوی نمیدهند.

يك معالجه عجیب دیگر آب رفائیل برایم اظهار یقین می‌کرد که در این کشور مشاهده کرده است، برای معالجه تبهای بارد بیمار را در شدت سرما، بکنار آب می‌برند و در آن غوطه‌ور می‌سازند. باور کردن این روایت سخت مشکل میباشد؛ و حقیقت آنست که برای من

بسیار عجیب و غریب مینماید، چون بسیار خطرناک است. مع هذا بایستی متذکر شد که در نتیجه اختلاف محیط و تغییرات آب و هوای ممالک مختلف در هر سرزمین از داروهای مختلف نتایج کاملاً متفاوتی بدست می آید؛ بطوریکه فی المثل دارویی که در یک کشور قاتل آدمی است، در یک مملکت دیگر حتی موجب اختلال مزاج هم نمیشود.

هنگام غروب منشی مخصوص اعلیحضرت پادشاه گرجستان صاحب منصبی را که مأمور هدایت من تا حدود ایروان بود، معرفی کرد و در حضور خودم فرمان همایونی را در اینخصوص در دسترس شخص مزبور گذاشت اینک متن ترجمه آن درج میشود.

هو الله سبحانه

« نظر با احساس ضرورت فوق العاده، جناب امجد امین آقا (۱) را مأموریت میدهم که بر حسب مفاد فرمان صادره شاهنشاه مرحوم، که در عالم حیات مالک الرقاب جهانیان (۲) و امروزه ساکن (۳) آسمان میباشند، بعنوان آقایان شاردن وریزن، اروپائیان فرانسوی، حکام و قضات (عمال ۴) و متصدیان طرق و شوارع بزرگ، مستوفیان و تمام عمال امپراطوری ایران مجبور و موظفند که درباره حضرات احترامات لازم را بجای آورند و از اخذ هر گونه حقوقی بهر عنوانی مطلقاً خودداری کنند.

« در اجرای فرمان جهانمطاع همایونی اینک جناب امین آقا موظف است آنها را ببلده مبارکه ایروان هدایت کند، و هر گونه وسایل راحت و رفاهیت ایشان کما هو حقّه فراهم باشد، تا اینکه باخشنودی کامل بدرگاه اعلی، مرجع و ملجاء جهانیان (۵) شرفیاب گردند کلیه کسانی که این دستور را رؤیت خواهند کرد، ملزم میباشند که در اجرای مفاد آن بدقت

بکوشند تحریراً فی شهر ذیقعدة الحرام (۶) سنه هزار و هشتاد و سه هجری (فوریه - مارس هزار و شصت و هفتاد و سه میلادی) .

۱ - «امین» بهمان معنی «میر» میباشد (۴) و این هر دو لغت یکی است ؛ و آقا ، نجیب ، شجاع ، رئیس خانواده یا قبیله را میرساند . مراجعه فرمائید : با آخرین کتاب اسفار خمسہ ، فصل دوم ، سوره دهم . بعضی از معانی این نام (لغت) بسیار قدیمی است . معنی حقیقی آن در عبری وحشتناک و ترس آور است .

۲ - اگر ترجمه کلمه بکلمه شود ، باید بگوئیم صاحبقران. ایرانیان نظر تمایل شدیدی که با احکام نجومی دارند ، عقیده مندند که پروزیها و همه گونه بختیاری از تقارن دو کوکب سعد سرچشمه میگیرد و بهمین جهت هنگام کامکاری و خوشبختی گویند که (شخصیت مورد نظر) صاحبقران است .

۳- در فارسی آسمان پناه است . شیعیان علی ع پادشاهان ایران را جانشین حضرت محمد و اولیاء الله و بالنتیجه مقدس میدانند و این یکی از اصول عقاید ایشانست که سلاطین مزبور (پس از فوت) برای يك مقصود ضروری بـالم لاهوت صعود میکنند، همانطوریکه پرندگان بآشیانه خویش پناه میجویند .

۴- عمال (۱) را که من بفرانسه قضات و حکام ترجمه کرده ام ، مقصود نواب کوچک ، یا حکام زیر دست است: داروغه ، که حاکم و متصدی امور جنایی است ، مستوفی که پیشکار (مالیه) میباشد ، شیخ الاسلام که حاکم عرف است ، وزیری که محصل کل (مالیات) است ، کلاتر که

متصدی امور بازرگانان میباشد، از این زمره اند، و بدین عنوان خوانده میشود.
 ۵ - یکی از القاب بسیار متداول شاهنشاه در میان ایرانیان عالم پناه است، که بمعنی اهرم جهان میباشد.
 ۶ - ذیقعد ماه یازدهم سال است.

معارضه با کز نفون
 در باره صفات ایرانیان
 من يك پستول حق الزحمه تقدیم منشی دیوان
 سلطنتی کردم. معمولاً اجرت اینگونه امور
 مقطوع و معین نمیشد، و میزان آن بر حسب
 اهمیت کار، و مقام و منزلت اشخاص متفاوت است. راهنمای من ابتدا
 اطلاع داد که مرکوبی در دسترس خویش ندارد، و پنج پستول باید باو
 بدهم، تا اسبی تهیه کند. من کاملاً درك کردم که این آدم چه نیتی دارد،
 و چگونه میخواهد پیشاپیش اجرت خویش را دریافت کند، و بیم آن دارد
 که مبادا پس از رسیدن بایروان من وقاحت بخرج داده چیزی برایش
 ندهم و یا يك شیئی بیقدر و قیمتی بعنوان پاداش تقدیم وی کنم. ایرانیان
 از خصیصه سپاسگزاری و قدردانی بهره زیادی ندارند و مخصوصاً اگر جفا
 که مطلقاً ناسپاس و کافر نعمت میباشدند. چنانکه هیچگونه نیکوکاری و
 حسن خدمت برایشان ارزشی ندارد و عالیتترین خدمات را فی الفور فراموش
 میکنند، و علاوه بر کفران نعمت حتی از اقدام علیه نیکوکاران و
 خدمتگزاران نیز خودداری نمی نمایند و نسبت بآنان مثل دیگران پاداش
 میدهند. بهمین جهت معمولاً اشخاص در صدد دریافت انعام پیش از (۱)

(۱) کز نفون، مورخ معروف یونانی در کتاب کوروپدی (نریب گوروش کبیر)، بطول
 و تفصیل تمام از خصایص قدردانی و سپاسگزاری ایرانیان باستان صحبت میدارد، ولی طی قرون و
 اعصار متوالی در نتیجه فساد و تباهی اعیان و اشراف و طبقات حاکمه صفات نیکه از میان مردم رخت
 بر بسته است.

اقدام برمی‌آیند ، وبدون حجب و حیا پاداش جزئی ترین خدمات خویش را بصورت سلف وصول میکنند .

تاریف و توصیف
مهمانداران

دریست و هشتم ، یکساعت پیش از ظهر تفلیس را ترك گفتیم . جراح لهستانی که سابقاً ذکرش بمیان آمده ، و چند نفر از آشنایان گرجی تا يك منزل مرا مشایعت کردند . رهنما در جلو حرکت میکرد ، تا مأمورین وصول مالیات را در دوازه شهر از مزاحمت بر حذر دارد و از محمولات و آدمهای من باج راه نخواهند ، این قبیل رهنمایان را مهماندار میخوانند و معمولاً آنها را مأمور میکنند تا از سفیران و فرستادگان و خارجیان دیگر مراقبت بعمل آورند . وظیفه مهمانداران آنست که برای رجال و بزرگان مزبور منزل و مسکن ، خوراك و خواربار و وسایل حمل و نقل فراهم کنند و بدین طریق راحت و رفاهیت کامل آنها را در طی راه تامین نمایند . اینها در حقیقت بمثابه خوانسالار و متصدی تداركات برای مهمانان هستند ، و از هر حیث در هر مقام و مکان در اختیار آنان میباشند . نظارت و خرید ارزاق و اجناس بعهده مهمانداران است و اغلب اوقات آنها را برای ابلاغ پیامی مامور ملاقات با حکام و فرمانروایان میکنند و بدین طریق مهمانان از تحمل هر گونه زحمتی در امان میمانند . این رهنمایان از بابت هزینه راه اجرت خوبی دریافت میکنند چنانکه انتصاب بچنین ماموریتی پاداش شایان توجهی بشمار میرود فی المثل مردم قراء و قصبات طی راه هدایایی برایشان تقدیم میکنند تا بعنوان مخارج مهمانان مبالغ خارج اندازه از اهالی دریافت ندارند ، و خسارات و ضایعاتی فراهم نیاورند . معمولاً بازرگانان و تجاری که مایل باشند با ایشان همراه گردند ، در کف حمایتشان قرار

میگیرند و از هر گونه آسیب و سرقت و مالیات و پرداختی در امان میمانند و البته چنانکه معلوم است از این بابت نیز مبالغی بجیب مهمانداران ریخته میشود. اما عایدی اساسی عبارت از پاداشی است که هنگام ترخیص برایشان باید تقدیم داشت.

من از استخلاص و خروج قرین موفقیت خویش از
بسوی صفی آباد
 تفلیس بسیار مسرور و خرسند بودم. دو علت در
 در این شهر موجبات ناراحتی فکر مرا فراهم آورده بود: نخست اینکه
 پادشاه گرجستان دوسه بار بمن پیغام داد که مایل و مشتاق بتماشای محمولات
 من میباشد، ولی من بطرق مختلف در این مورد تعلل میورزیدم و پاسخ میدادم
 که بنابر فرمان شاهنشاه صفوی محمولات فقط بایستی در حضور ایشان
 باز شود.

چنانکه از تفصیلات سابق برای خوانندگان معلوم شده است،
 این پادشاه اطاعت کامل از دربار اصفهان را ندارد، و علاوه مثل نواب
 سلطنت و استانداران دیگر از فرامین و اوامر امپراطوری تبعیت نمیکند،
 مضافاً بر اینکه بطور کلی گرجیان خاین و غدار و حریص باموال دیگران
 هستند. لذا بیم آنرا داشتم که مبدا ارزش فوق العاده و زیبایی خارج از
 اندازه محمولات من دیک طمع شنوازخان را بجوش آورد، و بالتجّه
 موضوع منجر بضبط جواهرات و یا قتل من بدست ایادی ایشان گردد.
 خلاصه در نتیجه این مخاطرات من از نشان دادن محتویات صندوقچه ها
 مطلقاً امتناع ورزیدم.

دوم مسئله سوءظن من بود، توضیح آنکه آباء کاپوسن برای تجلیل
 من و در حقیقت برای تکریم خویشان، گفته بودند که من بسیار ثروتمند

و متمکن میباشم ، چنانکه در تمام شهر شایع شده بود که گنجینه های عظیمی همراه من است . لذا متصدی گمرکات سخت بر آشفته و در صدد دریافت حقوق مربوطه از من بود . این مالیات چندان مهم نبود ، زیرا اولامبلغ آن ناچیز در ثانی فرمان شاهنشاه مرا از پرداخت هر گونه باج و خراجی معاف و مصون میداشت . اما من بیم آنرا داشتم که مباد این حيله ای باشد که سلطان گرجستان برای بازدید و اطلاع از ماهیت و کیفیت محمولات من ، ابتکار کرده است . علت اضطراب من چنین بود و بهمین جهت اصرار داشتم که یکی از صاحبمنصبان دربار مأمور مشایعت من شود ؛ تا بدین طریق مسئولیت کامل هر گونه پیش آمدی بعهده خود نایب السلطنه باشد و در ثانی مأمور مزبور شخص و مال مرا از هر گونه آسیبی مصون بدارد . قسمت عمده نگرانی من بعد از خروج از تیفلیس بر طرف شد و من در خود احساس امید کامل کردم که بقیه سفر را بسلامت تمام طی خواهم کرد . در این روز دو فرسنگ از میان کوهستان کم ارتفاعیکه در جنوب شهر واقع است ؛ راه طی کردم و در قریه سوغانلو یعنی پیازستان که در کنار نهر کور بنا شده ، استراحت اختیار نمودم .

از دور يك قصر سلطنتی نمایان است که بنام صفی آباد خوانده میشود و مخصوص شاه صفی ، شاهنشاه صفوی بود که در سال هزار و بیست و هفت هجری (هزار و ششصد و بیست و هشت میلادی ، ۱) بتخت سلطنت جلوس کرد . این کاخ بر سطح قله ای بنا شده است و دارای مهتابیهای

(۱) در طبقات سلاطین اسلام هزار و بیست و هشت (هزار و ششصد و بیست و نه) میباشد .

وسیع و بزرگ و آبهای روان و آبشارهای زیبایی میباشد. در فصل بهار این قصر بسیار زیبا و باشکوه است، مخصوصاً بوی ازهار و نسیم جانبخش گلها انسانرا از خود بیخود میکند، و در فصل دیگر نیز میوههای مطبوع و گوارای فراوان زایرین را متلذذ میسازد.

در آغاز مارس، در یک دشت و دمن زیبا هست
توصیف پل زیبای
فرسنگ راه پیمودم. جاده در این مرحله مسطح
کورپی کند

و مستقیم و بجانب شمال شرق ممتد میباشد. پس از سه ساعت به قریه کورپی کند (۱) خواهیم رسید که دارای صد و پنجاه خانه است، اسم این آبادی بمعنی دهکده پل میباشد، چون قریه مزبور در جوار پل بسیار زیبایی که بر رودخانه تابادی (۲) بنا شده، بوجود آمده است، این پل بر روی قله دو کوه که با نهر آبی از هم جدا میشوند بنا گشته است، و در زیر آن چهار طاق مشهود میباشد که از حیث بلندی و پهنا کاملاً از هم متفاوت است. دو صخره عظیمی که در رودخانه وجود دارد و طاقها بر روی آنها بنا شده موجب آن گشته است که ساختمان پایه های پل بطرز ناهنجاری افراشته شود. در دو طاق طرفین، گودی شایان توجهی مشاهده میشود که برای سکونت عابرین تخصیص داده شده است. رواقها و اطاقهای کوچکی در آغوش آنها تدارک گشته که هر یکیشان مجهز با جاق و بخاری نیز میباشد. طاقی که در وسط نهر است، جایجا شکافته شده و در منتهی الیه خود دارای دو طاق میباشد، و نیز دو مهابتی بزرگ سر پوشیده

(۱) Kurpikent (از کورپی که در ترکی بمنی پل و کند که مفهوم آبادی را میرساند). و نظایر آن در سمرقند یا تاشکند دیده میشود.

(۲) Tabadi

دارد که برای تابستان واجد صفای بی نظیری است. معمولا با دوپله که در پهنای طاق تعبیه گشته وارد مهتابی میشوند. در پهلوی این پل کاروانسرای وجود دارد که روبانهدام است؛ ساختمان این بنا بسیار خوب میباشد، چنانکه دارای اتاقهای بیشمار است که مشرف بر آب رودخانه است و هر اتاقی يك مهتابی دارد. من در سرتاسر گرجستان چنین پل عالی و کاروانسرای خوب و زیبایی مشاهده نکردم.

کاروانسراها عبارت از ساختمانهای مفصل و عظیمی
تعریف کاروانسراهای شاه عباسی
است که برای اقامت مسافران و عابرین بوجود آمده است. باید بطور کلی متذکر شویم که در

بلاد آسیا مثل طرق و شوارع اروپا اشخاص و افراد خارجی دیده نمیشود؛ و این موضوع معلول علل مختلف و متعددیست، از جمله اینکه اولاً شهرهای آسیا مثل بلاد اروپا بهیچوجه کثیر النفوس نمیشود (۱) و بعقیده من کثرت فوق العاده نفوس اروپا نسبت بقطعات دیگر جهان باستثنای کشور پهنور چین، مدیون مردمان کاتولیک و پرستان آنست (۲)؛ در ثانی باید دانست که خلقهای مشرق زمین دارای مساکن و منازل وسیع و زیبایی بوده از يك آب و هوای خوب و مناسب استفاده میکنند، در صورتیکه اروپائیان از چنین نعماتی محرومند؛ ملل خاوری از لحاظ نیازمندیهای زندگانی

(۱) چنانکه از کتب مورخین معتبر از قبیل جهانکشی جونی، جامع التواریخ رشیدی معلوم میشود، در ایلغار مغولدها میلیون از نفوس ایران قتل عام گشته.

(۲) شاردن میخواهد مدنیت و کثرت نفوس اروپا را معلول آئین مسیحیت قلمداد کند، در صورتیکه این تعصب کاملاً بیمعنی است. زیرا همه میدانند که با صدور فرمان نافت جنگهای عظیم و قتل عامهای بیشمار در بین کاتولیکها و پرستانها وقوع یافته است؛ تمدن و کثرت نفوس اروپا بطور عمدۀ معلول فرهنگ یونان و روم باستان است و بس.

مثل مردم فرنگستان تحت فشار نیستند، و بالنتیجه کمتر از اهالی مغرب- زمین فعال و کنجکاو و نگران میباشند، و لذا چندان توجهی بتجارت (و احتیاجی بمسافرت) ندارند. خلاصه بعقیده من فقدان مطلق مهمانخانه در مشرق زمین معمول همین حقیقت است و بس، چنانکه در هیچیک از بلاد و طرف شواخ شرق، مسافر خانه و یا منازل مجهز برای اجاره مشاهده نمیشود؛ بعلاوه چون ملاقات و زندگی اجتماعی زنان و مردان ممنوع میباشد، لذا مسافرین متأهل و کسانی که خانم همراه دارند، با نهایت دقت و مواظبت مجبورند که آنها را از انظار مستور و محفوظ بدارند. بدین طریق بطور کلی هر مسافری ناگزیر است که تمام لوازم و حوایج زندگی را اعم از خوار و بار و وسایل استراحت و خواب با خود همراه داشته باشد؛ اما چون مردمان مشرق روی زمین میخورند و میخوانند، لذا احتیاجی بصندلی و میز و تخت خواب ندارند و بهمین جهت در طی مسافرت با کمال سهولت کار خود را اداره میکنند. چنانکه دواسب و وسایل زندگی دوسه نفر را بخوبی حمل مینماید. بطوری که در راه فقط یک چهار دیوار مسقف ضرورت دارد، که آنهم در کاروانسراها کاملاً میسر است. در امپراتوری ترکیه چون مسافرین معمولاً بطور دسته جمعی (قافله) فی المثل هزار نفری با بار و بنه و چادر مثل اردوهای جنگی حرکت میکنند، لذا بهیچوجه در طرق و شوارع آن کشور کاروانسرای وجود ندارد، ولی در امپراتوری ایران این قبیل عمارات عالیّه بسیار فراوان و در هر گوشه و کنار نمایانست؛ در مغولستان نیز بعلت دیگری کاروانسرا مشاهده نمیشود. در این سرزمین هوا چون کاملاً مساعد و متناسب میباشد، بطوری که مسافر بهیچوجه احتیاج به منازل و مساکن مسقف ندارد و میتواند با کمال راحت

ورفاهیت در هوای آزاد بر روی زمین در زیر شاخ و برگ درختان با استراحت
 پیردازد (۱). در کشور ایران کاروانسراهای شهرها و طرق و شوارع تقریباً
 کاملاً مشابه همدیگر است و تنها فرقی که مشهود می باشد آنست که در
 شهرها این قبیل عمارات بطور کلی دو اشکوبه است. کاروانسرا عبارت
 از عمارت معظم و بزرگی می باشد که طرح بنای آن غالب اوقات بشکل مربع
 و بارتفاع تقریباً بیست گام است؛ اتاقهای آن در یک ردیف بدر از آن بنا شده
 و شبیه اتاق خواب راهین می باشد، سقف منازل را گنبدی بیلندی چهار
 یا پنج گام تشکیل میدهد و بطور کلی مساحت هر اتاقی بیشتر از هشت
 قدم مربع نمی باشد، هیچگونه پنجره ای نیز ندارد چنانکه نور فقط از
 در داخل منزل میشود. هر اتاقی دارای دهلیز کوچکی بعرض خود منزل
 و چهار یا پنج گام طول آن می باشد و یک بخاری کوچکی نیز در پهلوی
 دارد که نیمکره مجوفی سقف آنرا پوشانیده است. علاوه بر دو قسمت
 مذکور دالان مشترکی بارتفاع منازل در طول و مقابل تمام حجرات وجود
 دارد که ایرانیان آنهارا مهتابی مینامند.

در پشت منازل مسکونی، طویله هایی برای چهار پایان تهیه شده
 است که همچون راهروی در جواز عمارت کاروانسرا واقع گشته است؛ در
 این محل یکنوع رواقهای بلند و عریضی دیده میشود که از هر حیث بزرگتر
 از دهلیز اطاقها است و بفواصل ده گام از همدیگر درست شده، و دارای اجاقهای
 کوچکی می باشد که در دیوار تعبیه شده است. این جایگاهها را برای استراحت
 خدمتکاران درست کرده اند و در مواقع باد و باران طبع غذا در این اجاقها

(۱) تعلیل و توجیه شاردن راجع به فقدان کاروانسراها در امپراطوری ترکیه عثمانی و مغولستان

بخصوص شایان توجه است.

بعمل می آید، ولی در اوقاتیکه هوا خواب باشد، خوراك را در جلو حجرات تهیه میکنند؛ اسبهارا در طول محوطه دالان، هر کس مال خود را در مقابل منزل خویش میخکوب میکند. وسط محوطه یا حیاط کاروانسرا معمولاً عبارت از محلی است، که برای حوض بزرگی لبریز از آب جاری تخصیص داده شده است. اغلب اوقات نیز دیده میشود که مرکز حیاط را يك محوطه مربع یا مسدس سنگی پله‌داری بطول بیست تاسی گام و بارتفاع هشت الی شش گام اشغال کرده است؛ ایرانیان اینگونه محوطه های سنگی پله دار را مهتابی میخوانند. مردم این کشور اکثر اوقات در محوطه منازل و باغهای خویش نیز چنین مهتابیهای شایان توجهی درست میکنند و غالباً درختان عظیم و پرشاخ و برگ هم در اطراف آن بوجود می آورند که دور تا دور آنرا احاطه کرده، خنك و مصفا و بسیار خوش منظره جلوه گر میسازد. کاروانسرا ها را عموماً مسقف میسازند و در هر دو طرف مدخل آنها رواقهایی وجود دارد که بدکاکین خوار بار فروشی تخصیص داده شده است.

مدخل این عمارات بارتفاع خود ساختمان است که بادرهای مرتفع و بزرگی که از الوار تخته تهیه شده است، باز بسته میشود.

حجرات بعضی از کاروانسرا ها فقط دارای يك اتاق گنبددار و يك مهتابی ساده است و فاقد بخشهای مفصل دیگر سابق الذکر میباشد.

در این مهمانخانه ها غیر از چهار دیواری برای مسافر تجهیزات دیگری وجود ندارد. هر تازه واردی در نخستین حجره خالی که خوش آیند خاطرش باشد، رحل اقامت می افکند و هر قدر که دلش بخواهد میتواند توقف نماید و هر موقعی که قصد داشته باشد میتواند حرکت اختیار کند، بدون

اینکه کسی چیزی از وی مطالبه نماید (۱). معمولاً مسافری نروتمند و متمکن هنگام خروج مبلغ ناچیزی بدلخواه خود بنو کرسرایدار میبرد دارند؛ زیرا هیچکس حق مطالبه وجه اجاره و کرایه ای ندارد، چون این قبیل عمارات اموال موقوفه و مقدسی بشمار میرود و از جوه بریه و خیرات ساخته شده است، و سرایداران و خدام نیز فقط حق مواظبت دارند و بس. معمولاً فروش علوفه چهارپایان و نیازمندیهای خوار بار مسافری از قبیل نان و شراب، و در نقاط و مناطق پر نعمت کره، مرغ، میوه، لبنیات، زغال و هیزم بسرایداران اختصاص دارد. اغلب اوقات برای خرید گوشت زیاد، یا بنزدیکترین دهکده میروند، و یا اینکه از احشام و اغنام قریه همسایه استفاده میکنند. محل اقامت و مسکن مشترك مسافری در مشرق زمین مخصوصاً در ایران چنانست که شرح داده شد.

اما کاروانسراهای شهری دو گونه است: یکعهده
مخصوص مسافری و زایرین میباشد که معمولاً
مشرق زمین بدون پرداخت پولی مردم از آنها استفاده میکنند؛

عده دیگر نبارت از عمارات بسیار خوب و راحتی است که دارای حجرات
متعدد است که درهای محکم و خوبی دارند، ولی چون اکثر این منازل
بوسیله بازرگانان و سوداگران اشغال شده است، در این ایام برای
سکونت در آنها معمولاً روزانه باید يك یا دوسوی خرج کرد، اما علاوه
بر وجه مزبور يك ورودیه ای نیز بایستی پرداخت که مبلغ آن بسیارشایان
توجه است، همچنین حقوق معاملات که نسبت به عدل کالا از تاجر اخذ میشود

(۱) تمام این ابنیه عالیه ویران و نابود گشته است.

و وجه اخیر نسبت بنوع معامله متغیر و کم و بیش مهم میباشد. و رودیه حتی است که بعنوان سرقفلی (۱) خوانده میشود. بعضی از این کاروانسراهای شهری خالصه است، و برخی دیگر متعلق باشخاص میباشد. باید متذکر شویم که در شهرها کاروانسراها، یا بمسافرین و زایرین کشور و یا ببازرگانان و سوداگران اختصاص دارد. بهمین جهت معمولاً برای کسب اطلاع و اخبار از اوضاع و احوال ماد، باختر (۲)، کلدیه (۳) بایستی بکاروانسراها مراجعه کرد که محل اقامت کاروانهای تازه وارد است؛ و همچنین هنگامیکه کسی طالب خریداری منسوجات هندوستان، یا ماهوت و لاجورد و دیگر اشیاء لازم میباشد بایستی بکاروانسراهای مربوطه مراجعه کنند.

داستان درویش درد در بار بلخ

این عمارات را در خاورزمین بعنوان و اسامی گوناگون میخوانند فی المثل در ترکیه معمولاً هان یا خان میگویند، و در تاتارستان و هندوستان سرای می نامند، و در ایران کاروانسرا می خوانند، کاروان در پارسی مفهوم قافله را دارد، سرای هم منازل بزرگان را گویند.

ایرانیان قصور و کاخهای شاهان را نیز سرای گویند، و بدین طریق سلاطین را متنبه میسازند که آنها نیز مثل اهل قافله مسافر و رفتنی هستند. در اینجا میخواهم داستان درویشی را که در دربار بلخ فرود آمده بود و در کتب یکی از نویسندگان ایرانی، بنظم رسیده است، برای تفریح قارئین محترم نقل نمایم. گویند درویشی در دیار بلخ در سرای سلطانی فرود

(۱) Cadenas

(۲) Bactriane باختر مقصود خراسان است، باختریان بمعنی مشرق است ولی در این

عصر بغلط بمغرب اختصاص دارد.

(۳) مقصود بین النهرین است که در دوره صفویه متعلق بایران بوده است.

آمد، و بیچون و چرا بدون اینکه بکسی وقعی بگذارد، در آنجا رحل اقامت افکند. در اینموقع نگهبانان دربار که از حرکات ناهنجار مرد فقیر و نادار سخت درخشم شده بودند، درویش زامورد عتاب و خطاب قرار داده پرسیدند: این چه جسارتی است که مرتکب میشوی؟ مرد آزاده جواب داد که میخواهم شب را در این کاروانسرای بیتوته کنم؛ عمال سلطان از شنیدن این پاسخ بیش از پیش خشمناک گشته و گفتند: اینجا کاخ همایونی است، نه کاروانسرا!...

«در اینموقع پادشاه که سلطان ابراهیم نام داشت وارد جریان مجادلات آنان شده از جواب درویش سخت درخنده افتاد و گفت: ای مرد فقیر، این چه داستانیست، که قصر سلطنتی را با کاروانسرا تشخیص نمیدهی؟ آزاد مرد پاسخ داد، اعلیحضرت همایونی لطفاً بفرمائید، نخستین بار پس از اتمام بنای کاخ، کیان در آن نشسته اند؟ پادشاه گفت: نیاکان من. آنگاه درویش سؤال کرد: و بعد از آنان؟ پادشاه گفت: پدرمن. سپس مرد جهاندیده پرسید: بعد از اعلیحضرت کاخ همایونی متعلق بکی خواهد بود؟ سلطان جواب داد: پسرمن صاحب این قصر سلطنتی خواهد شد. در اینموقع درویش چنین گفت: خوب قربان عمارتی که مدام ساکنین آن در آمد و رفتند، جز کاروانسرا چه نامی میتواند داشته باشد!...»

دردوم مارس، در یک مسیر کوهستانی سخت نه
 در این سرزمین همه چیز
 فرسخ (۱) راه پیمودیم و با وجود کمال سرعت،
 برایگان است
 درست دوازده ساعت در راه بودیم. شامگاهان

(۱) Lieue فرسخ معرب فرسنگ فارسی است، و معادل سه میل هاشمی میباشد. فرسنگ کیلومتری عبارت از چهار کیلومتر است. فرسنگ جغرافیایی بدرجه بیست و پنج، معادل چهار کیلومتر و چهار صد و چهل و چهار متر است. فرسنگ دریایی بدرجه بیست، پنج کیلومتر و یازده و پنج متر میباشد. بعضی ها فرسنگ را در حدود هشت کیلومتر دانسته اند (المنجد).

بدهکده بزرگی رسیدیم که ملک-کند نام داشت که بمعنای شاه آباد است. این آبادی در اوج ارتفاعات کوهستان بنا شده، و قله مزبور را کالکوندیل (۱) پری آردا (۲) نامیده است.

در سوم، در این کوهستان هشت فرسنگ راه رفتیم، و مدام در فراز و نشیب آن مشغول صعود و نزول بودیم. شب را در دهکده شین کار (۳) که بزرگی ملک کند میباشد، بیتوته کردیم.

در روز سوم فقط سه فرسنگ راه توانستیم پیماییم. پیش از ظهر بقصبه ای رسیدیم که سیصد دستگاه خانه و باغچه داشت، و دلیلی جان (۴) خوانده میشد. این قصبه در کنار نهری بنام آکلی تالفا (۵)، در دامنه کوه مرتفع و مخوفی واقع شده است، و مثل سلسله جبال که در این چند روز در پشت سر خویش گذاشته بودیم، از متفرعات توروس (۶) بشمار میرود. صولت سرما و شدت برف و بوران ما را در این کوهستان سخت بزحمت می انداخت.

در هر گوشه و کنار این سرزمین دشت و دمنهای کوچک سبز و خرم بسیار دیده میشود، و آب نیز فراوان میباشد. تصور استعداد خاک، صفا و خضارت آبادیها، کثرت قراء و دهات این حدود از وهم آدمی خارج

(۱) Chalcondyle دیمتریوس کالکوندیل، عالم یونانی است که پس از استیلای ترکان عثمانی بقسطنطنیه بطرف ایتالیا فرار کرد و این حادثه هابله در ۱۴۵۳ میلادی اتفاق افتاد. (۱۵۱۱-۱۴۲۴).

(۲) Périardé

(۳) Chincar

(۴) شاردن Dilyjan ضبط کرده است، مترجم و معنی این سطور شباهت و عینیت آنرا با Diligent، فرانسه که بتلفظ انگلیسی دلی جان میشود، متذکر میگردد در زبان فارسی کالسکه معروف را بدین نام میخوانند.

(۵) Acastalpha

(۶) Taurus

است. بعضی از آبادی‌ها در چنان ارتفاعات عظیمی واقع شده است که عابرین و مسافرین بزحمت می‌توانند آنها را مشاهده نمایند. اکثر سکنه دهات و قراء این سرزمین را گرجیان عیسوی و ارامنه مسیحی تشکیل می‌دهند، ولی چون این مردمان سخت همدیگر را دشمن میدانند و نسبت یکدیگر نفرت عظیمی ظاهر می‌سازند، لذا بهیچوجه باهم در يك آبادی زندگی نمی‌کنند. در سرتاسر این کوهستان هیچگونه مهمانخانه و مسافرخانه و یا کاروانسرای مشاهده نمیشود. معمولاً مسافرین در منازل دهقانان رحل اقامت می‌افکنند و از حیث خوردنی و نوشیدنی برایشان بسیار خوب و خوش می‌گذرد. من در طی این قسمت از مسافرت خود از هیچ‌جهت ناراحت نبودم؛ و معمولاً رهنمای من پیشاپیش اقامتگاه و منازل لازم را تهیه و تدارک می‌کرد، و من نیز هنگام ورود در خانه‌های گرم و نرم، بخوردن خوراکی‌های مطبوع و گاوآرد مشغول میشدم، البته اصطبل نیز برای استراحت اسبان و استران آماده و مهیا بود. در مرحله نخستین راه، من خواستم که پولی بمیزبان صاحبخانه تسلیم کنم، ولی رهنمای من از پرداخت آن ممانعت بعمل آورد و گفت: در این سرزمین همه چیز مفت و مجانی است، و اگر میل دارید که وجهی بپردازید، آنرا بمن التفات فرمائید. بهمین جهت بعدها هر وقت می‌خواستم پولی بمیزبان منزل بدهم پنهانی آنرا پرداخت می‌کردم.

مسافرت در معیت این رهنمایان بسیار خوب و راحت در کمال سرعت و رفاهیت انجام می‌گیرد. معمولاً در اوقات شب دهاقین مشغول مراقبت و پاسداری از اقامتگاه من بودند، اگرچه بهیچوجه بیم وقوع هیچگونه حادثه سوئی نمی‌رفت.

توصیف قزاقستان
اکثر خانه‌های این حدود فی الحقیقه غارهایی است که در زمین حفر شده است، بطوریکه حتی سقف منزل بسطح اراضی نمیرسد، و بعضی از منازل را با تیر و دستکهای عظیمی مجهز کرده‌اند که منتهی بسطح بلند و مرتفعی مستور از سبزی و چمن میگردد. معمولاً روزنه‌ای در سقف خانه‌ها وجود دارد که برای ورود نور و روشنایی و خروج دود بکار میرود، و در موقع لزوم باز و بسته میشود. مزایای عمده این منازل آنست که در فصل زمستان گرم و نرم و در موقع تابستان خنک و راحت میباشد؛ بعلاوه از دستبرد سارقین کاملاً در امانست.

ایامیکه برف روی زمین را نقره فام میسازد، اغلب این آبادی‌ها بطور کلی از انظار مستور میماند، و فقط پس از ورود و دخول ممکن است آنها را باز شناخت، و یا اینکه از دودهایی که بلند میشود پی بوجود آبادی برد، و اغلب اوقات اینهم مشکل میباشد، زیرا هیزم اینسرزمین غالباً خشک و خوبسوز است و بعلاوه اندک دودی که از منافذ برمی آید در نتیجه رقت هوا بلافاصله ناپدید میگردد.

قصبه دیلیجان و شش فرسخ حول و حوش آن از جنوب بشمال، و بیشتر از این در جانب مشرق و مغرب، متعلق است بکانشی خان (۱) و موسوم است به قزاقستان. اینکشور نیز از ممالک محروسه ایران بشمار میرود و مثل گرجستان اداره میشود، یعنی سلاطین و پادشاهان محلی پدر، بر پدر بر آن حکومت دارند.

شاه عباس کبیر این اقالیم را هنگام کشودن کشور گرجستان ملحق

بایران ساخته است . مردم قزاقستان افراد کوهستانی و وحشی میباشند و از حیث تبار و نژاد دنباله قزاقهایی بشمار میروند که در کوهستانهای شمال شرق دریای قزوین (کاسپین - خزر) سکونت دارند .

در پنجم، پنج فرسنگ راه در این کوهستان مخوف و مهیب که توصیف کردیم ، طی طریق نمودیم . دو قسمت از دیلیجان فوق العاده پر نشیب و فراز و مثل آنست که مسافر از زمین بآسمان و بالعکس راه پیماید . من از فرط خستگی در این روز مشرف بموت بودم ؛ اسهال خونی مرا از پای در آورده بود، بطوری که در هر یک ربع ساعت یکبار ناگزیر بفروء آمدن و توقف بودم . سرتاسر کوهستان را برفهای هولناکی پوشانیده بود ، در ارتفاعات بهیچوجه چیزی مشهود نبود، نه درختی دیده میشد و نه گیاهی مشاهده میگشت . راه عبارت از یک لبه باریکی بود که برف در روی آن در زیر پای عابرین و چهار پایان کوبیده و منجمد گشته بود . هنگامیکه اندکی از این معبر باریک پا را بکنار میگذاشتند ، تانیمه قد در برف فرو میرفتند، معمولاً در اوقاتی که برف میبارد و بوران جاده ها رامیپوشاند، عبور از این کوهستان محال و غیر ممکن است ؛ زیرا پیدا کردن آثار راه ممتنع مینماید ، همه ساله بسیاری از مسافرین و چهارپایان در این معابر مدفون و ناپدید میگردند .

برفهای جبال مزبور ابدی و ازلی است و هیچگاه آب نمیشود . این رشته کوهستان گرجستان را از ارمنستان جدا میسازد . پس از عبور از جبال مذکور ناگهان زمان و مکان بکلی عوض میشود ، بطوری که من سخت مات و مبهوت و متحیر مانده بودم فی المثل در پشت سر ما کوههای آسمان خراش ، دشت و دمنهای معدود و انگشت شماری قرارداد داشت، و سر-

تاسر کشور پوشیده از جنگل و بیشه و بسیار کثیر النفوس بود؛ در صورتی که اینک در مقابل ما دشت‌های بسیار وسیعی دیده می‌شد که تپه‌های کوچک آنها را برف مستور ساخته بود، و فقط باغها و بوستانهای اطراف دهات در آن مشاهده می‌گشت. ما در قصبه قارا - کشیش رحل اقامت افکنديم، اینبلده آبادی بزرگی است که بر ساحل رودخانه زندگی، در دامنه کوهستانی که در پشت سر ما باقی ماند، احداث شده است. نهر مزبور يك قسمت از ارمنستان صغیر را مشروب می‌سازد.

منشاء ابهام و اختلاف

نویسندگان باستان

بعد از تعریف و توصیف اوضاع جغرافیایی مناطق وممالك معبر خود، دیگر نمی‌خواهم در باره روایات نویسندگان قدیم و یا جدید راجع به آنها وارد بحث شوم، زیرا گفتار آنها را مبهم و کاملاً ضد و نقیض یافتیم. استرابن مطالب جغرافیون مقدم را آورده است، بطوری که اگر کسی روایات نویسندگان ادوار بعد را که از وی پیروی کرده‌اند، با دیگر مصنفین قدیم و یا خود آنان مقایسه کند، صدق گفتار ما را قبول خواهد کرد. برای مثال موضوع کلدیه و آشور را ذکر مینمایم. در این ایام سرزمین وسیعی که تا دریای مدیترانه گسترده شود بدین نام خوانده می‌شود، در صورتی که هرودت، پلین، استرابن، بطليموس و دیگر نویسندگان بزرگ باستان کشور مزبور را محدود بین صحرای عربستان و بین النهرین می‌دانند.

اما پس از مطالعه اوضاع واحوال ایران، برای من مسلم شد که اختلاف نویسندگان باستان در تعریف و توصیف، و تحدید و تشریح ممالك و ایالات مختلف ناشی از تحول و تغییرات حاصله طی قرون متمادی و

اعصار متوالی در حدود و ثغور ایالات مورد نظراست و بس، و در حقیقت روایات همه متقدمین در دوره مربوطه مطابق با واقع و عین حقیقت میباشد. اینک من موقعیت و خصوصیات جغرافیایی این مناطق را تعریف و تحلیل میکنم و در این مورد بهیچوجه با روایات مصنفین قدیم کاری ندارم، بلکه از آثار جغرافیون ایرانی استفاده نموده مشاهدات خود را شرح میدهم.

تعریف و توصیف
ارمنستان

بعضی از نویسندگان ایرانی ارمنستان را به
قسمت تقسیم میکنند و نخستین را ارمنستان
دومی را ترکمنستان، سومی را گرجستان

می نامند؛ ولی اکثر مصنفین جغرافی، این سرزمین را عبارت از دو بخش میدانند یعنی ارمنستان علیا و سفلی. قسمت سفلی را بطور کلی ارمنستان صغیر و بعضی اوقات غربی میدانند که تحت تسلط ترکیه عثمانی است. قسمت علیا را ارمنستان کبیر یا شرقی می نامند که یکی از استانهای امپراطوری ایران بشمار میرود. ارمنستان صغیر از طرف مشرق محدود است ب ارمنستان کبیر، از جانب جنوب بسوریه، از مغرب بدریای سیاه و از طرف شمال به کاپادوکیه؛ اما ارمنستان کبیر در میان بین النهرین و گرجستان و ماد و ارمنستان صغیر واقع شده است. این موقعیت جغرافیایی در بعضی قسمتها کاملاً مطابق تعریف نویسندگان عهد باستان میباشد که ارمنستان صغیر را مابین کاپادوکیه و فرات میدانند، و ارمنستان کبیر را در میان فرات و دجله می نگارند. اما چنانکه معلوم است این تحدید حدود با نوشته های مصنفین دیگر که سوریه و سواحل مدیترانه و کناره های

دریای خزر را در ارمنستان میداند و ادسه (۱) را پایتخت آن میداند ،
 کاملاً مغایرت دارد . مؤلفین و مصنفین درباره وجه تسمیه این کشور نیز
 هیچوجه اتحاد نظر ندارند ، چنانکه بعضی آنرا مشتق از اسم ارمن (۲)
 تسالی یا رودسی (۳) میدانند ولی عده دیگر بادلایل معتبر میگویند که
 نام سرزمین مزبور از آرام عبری که بمعنای مرتفع و بلند است ، اشتقاق
 پیدا کرده است ؛ و این ادعا مبتنی بر آنست که این سرزمین بسیار مرتفع
 میباشد و بلندترین کوههای مشرق در یکقسمت از آن واقع شده است (۴) ،
 و یائینکه آرام نیریه حضرت نوح بر این بخش مالکیت احراز کرده و کشور
 مزبور را بنام خویش موسوم ساخته است . اگرچه این نظریه اخیر چندان
 مقرون بصحت و صواب نمیشد ، مع هذا من میخواهم در تأیید آن نکته‌ای
 بیفزایم و بگویم چنانکه از تاریخ مستفاد میشود ، سال مائزار (۵) پس از
 فتح فلسطین اکثر یهودیان را که با سارت برده بود ، در این منطقه سکونت
 داد . در کتاب مقدس اسم این سرزمین آراراک (۶) آمده است . کشور
 ارمنستان یکی از ممالک حاصلخیز و زیبای مشرق زمین میباشد ، آب
 هفت رودخانه اراضی آنرا مشروب میسازد ، و بعقیده من بهمین جهت است
 که مفسرین و مترجمین توارت ، بهشت دنیوی را سرزمین مزبور میدانند .

(۱) Edesse

(۲) Armène

(۳) Rhodien , Thessalien

(۵) مترجم و محشی این سطور میگوید که همین نظریه پیش از همه مقرون بصواب میباشد ،
 مخصوصاً اینکه کشور عراق (اراک) ، سرزمین مجاور ارمنستان نیز بمعنای پست و متخفص یعنی مفهوم
 متقابل آن میباشد و آن عقیده با حقایق مشهود مطابقت کامل دارد .

(۵) Salmanzar

(۶) Ararac

بهر صورت، ارمنستان از نقطه نظر حوادث عظیم تاریخی بخصوص شایان توجه میباشد. در روی زمین مملکتی پیدا نمیشود که باندازه این کشور میدان جنگهای بزرگ و محاربات عظیم باشد. در ادوار مختلف ارمنستان پادشاهان مخصوص و ملی از خود داشته است، ولی سلاطین مذکور در مقابل اجانب قدرت مقاومت نداشته‌اند، و چنانکه مورخین بزرگ بطول و تفصیل تمام بیان کرده‌اند، هرفاتحی که از آسیا برخاسته، این سرزمین را ملحق بامپراطوری خویش کرده است. در این اواخر مملکت ارمنستان مدام میدان جنگهای ایران و ترکیه بوده است. ترکها میخواستند که سلطه خویش را در سرتاسر این کشور برقرار سازند، ولی با مقاومت شدید ایرانیان مواجه گشتند، و بعد از محاربات بیشمار بالاخره سرزمین مزبور بین ایران و عثمانی تقسیم گردید، ولی ترکها سهم بزرگتری بدست آوردند.

در ششم، علی رغم صولت سرما و شکم روش شدید، بمسافوت خود ادامه دادم. با وجود شدت مرض و آلام بیشمار، بامید آنکه در ایران وسایل درمان و بهبودی لازم برایم مهیا و فراهم خواهد بود، تمام مشکلات را سهل می‌شمردم. پس ازیمودن چهار فرسنگ راه به قصبه بزرگ و مهمی رسیدیم که بی‌شینی (۱) نام داشت، و در دامنه کوهستان بر ساحل رودخانه زنگی (۲) گسترده شده بود. ما در یک صومعه زیبای ارمنی که در میان کوهستان و قصبه مزبور بنا شده است، رحل اقامت افکندیم. بنای این دیر قدیمی و نزدیک به هشتصد و هشتاد سال عمر دارد؛ در قسمت کلیسا که بسیار

(۱) Bichni

(۲) Zengui

کامل و خوب باقی مانده ، سنگهای فوق العاده عظیم و بزرگی بکار رفته است. خود صومعه باسلوب محل ساخته شده و با دیوارهای مرتفعی از احجار حجیم و عظیمی محصور گشته . در نزدیکیهای این دیر بقایای مخروبه قلاع و استحکامات و برجهای جنگی دیده میشود ؛ از این عظمت آثار باقیه میتوان بصحت ادعای مردم محل ایمان آورد که میگویند در عهد سابق بی شینی یکی از نقاط فوق العاده مستحکم ارمنستان بوده است . من در صومعه منزل اختیار کردم و بامحبت بی پایان راهبین مواجه گشتم . برای اقامت بهترین قسمت عمارت را در اختیارم گذاشتند ، ولی متأسفانه از حیث خورد و خوراک ، بخصوص تهیه يك مرغ برای غذا بسیار بمضيقه افتادم. چون ایام پرهیز مسیحیان محل بود . رهنمای من در این مورد کمال مجاهدت را بعمل آورد و حتی از اعمال قوه قهریه خودداری نمود تا بتواند اقلاً تخم مرغی برای خوراک من فراهم آورد . شامگاهان میل کردم که قهوه بنوشم ، رهنمایم مقداری قهوه شیرین پخته برایم تدارک کرد ، و چهار فجان داغ کوچک از آنرا غورت دادم و در مقابل اجاق گرم در بستری راحت و نرم بخواب رفتم . این داروی کوچک تقریباً مرا شفا بخشید ، بطوریکه تمام شب را راحت و آرام بدون اینکه بیدار شوم بخواب رفتم و صبحگاهان خوش و خرم بپاخاستم .

در هفتم ، پس از تقدیم هدیه کوچکی بصومعه باطلوع آفتاب براه خود ادامه دادم ؛ در این روزنه فرسخ طی طریق کردم و سرتاسر دشت و دمن معبر من مثل روز پیش مستور از برف بود . راه رفتن در اراضی پوشیده از برف بسیار پرخطر و مشکل و سخت است . تابش اشعه آفتاب بر صحاری سپید و بیاض ، سرتاسر افق را بوضعی درمیاورد که برای چشم انسان

سوزان و بسیار مضر و مودی میباشد.

معمولاً مردم محل در اینموقع از قطعات ابریشم سبز و سیاه که بریشانی خود می‌آویزند، استفاده میکنند، مع هذا این وسیله ایست که فقط موجبات تقلیل و تخفیف اذیت را فراهم می‌آورد. خطر مهمتر نکته دیگر است که بی‌نهایت بغرنج و لاینحل میباشد. توضیح آنکه جاده‌ها و طرق در این سرزمینها بسیار باریک و کم‌عرض است، و بنا بر این اغلب مواقعی که دو کاروان باهم رو برو شده تلاقی کنند، یکی از قافله‌ها مجبور میباشد که محمولات چهارپایان را پیاده کرده از میان بر فهای عمیق که غالباً بسینه و کمر میرسد عبور نماید. اما چنانکه معلوم است هیچکس حاضر نمیشود بچنین مصیبتی بسهوات تن در دهد، لذا هنگامیکه طرفین مساوی باشند. کار بجنک و وجدال میکشد، ولی موقعیکه یکی از کاروانان کوچکتر و محقرتر از طرف مقابل است، مسئله خود بخود حل میگردد. رهنمای من در اینمورد بسیار برایم مساعدت کرد، و از موقعیت و مقام دولتی خود استفاده کرده همه‌جا حق تقدم مارا محفوظ نگه میداشت. خلاصه پس از عبور از قراء و قصبات بسیار بالاخره در آغاز شب وارد ایروان شدیم.

تعیین دقیق مسیر و سمت جاده تفلیس به ایروان بسیار مشکل و سخت و در حقیقت خارج از امکانست. زیرا مدام در طی طرق مسافر از کوه‌ها بالا رفته و پائین می‌آید، و از معابر دورانی راه مییماید، با همه اینها من میتوانم بگویم که بطور کلی ما بطرف جنوب غربی جاده سیر میکردیم.

فاصله تفلیس بایروان چهل فرسنگ راه است.

تعریف و توصیف ایروان
ایروان شهر بزرگی میباشد، اما کثیف بنظری-
آید و قسمت اعظم آن را باغها و ییلاقها پوشانیده اند؛

بطور کلی این بلده فاقد عمارات عالیه است و شهر در دشتی واقع شده که
جبال و کوهستان چهار جانب آنرا احاطه کرده و محصور ساخته است،
دو رودخانه از کنار ایروان میگذرد: در جانب شمال غرب نهر زنگی
جریان دارد، و از سمت جنوب غربی شهر قرق بلاغ جاری میباشد.
قرق بلاغ بمعنای چهل چشمه است و گویا این نهر از اینقدر مجاری سرچشمه
میگیرد، ولی چندان مسیر درازی ندارد و بطور کلی در موقعیت شهر
چندان موثر نمیشد.

استحکامات ایروان در حقیقت بمنزله شهر کوچکی بشمار میرود،
این قلعه عظیم بشکل بیضی میباشد و محیط آن بالغ بر چهار میل است
و در حدود هشتصد باب خانه باغچه در آن وجود دارد که منحصراً به
ایرانیان محل اختصاص یافته است. آرامنه در این محل دکان و بازار دارند
و بکار تجارت میپردازند ولی باغروب آفتاب قلعه را ترك گفته دوباره بمنازل
خود مراجعت میکنند. این استحکامات دارای سه دیوار خاکی و یاخشت
خام میباشد که با برجها و مزغلهها تجهیز گشته است؛ ولی حصارهای
مزبور بطور کلی با سلوب دیرین و نامرتب و بترتیب مشرق زمین نباشده.
اما باید متذکر شویم که عدم انتظام و ترتیب دیوارهای دژ معلول مشکلات
بسیار مهمی است، فی المثل قلعه بطور کلی بجانب شمال غرب گسترده
شده، و در کنار پرتگاه بسیار مخوف و مهیب و عمیقی که صد تراز (۱) ژرفای

آنست واقع گشته است. در اعماق این مغاک مدش نهر آبی جریان دارد. این قسمت از استحکامات که نفوذ ناپذیر و غیر قابل دسترس میباشد، دیوار ندارد و مجهز، بتوپهای لازم است. دو هزار نفر نگهبان دائم این دژ میباشد و هر يك از دیوارهای آن دارای در مخصوص مستحکم و مجهز و آهنینی است که پنجره های مشبك فلزی در آنها تعبیه شده و با افراد گارد نگهداری و پاسبانی میشود. کاخ فرمانروای کل استان در داخل قلعه، در آن قسمت مرتفع و مهیب و مشرف بر رودخانه است که مذکور افتاد؛ این قصر بسیار باشکوه و عظیم و مخصوصاً در فصل تابستان بی نهایت خوش منظره و مجلل جلوه میکند.

در نزدیکی قلعه، بفاصله فقط هزار قدم، در جانب شمال تپه ای وجود دارد که مشرف و مسلط بر استحکامات سابق الذکر است. بالای این منطقه نظامی را با حصارهای مضاعف و توپ و توپخانه تجهیز و تحکیم کرده اند. در این محل دو یست نفر میتواند جای بگیرد تپه مزبور را کیچیک قلعه مینامند که بمعنای قلعه کوچولو میباشد.

ایروان بطور کلی از استحکامات نظامی باندازه برد يك تیر توپ فاصله دارد. میان این دو منطقه را دکان و بازار و منازل سست بنیانی اشغال کرده است، بطوری که در موقع لزوم یکروزه برچیدن همه آنها بسهولت تمام امکان پذیر میباشد. در خود شهر کلسیای متعددی وجود دارد که بزرگترین آنها متعلق با سقف اعظم و موسوم است به ایرکو. ئیریس که بمعنای دوزخ (۱) میباشد. و یکی هم کلسیای کاتویک (۲) است.

(۱) Ircou - yerise زبان ارمنی.

(۲) Catovike

در جوار کلیسای اسقف اعظم يك برج قدیمی دیده میشود؛ من نتوانستم که بانی و تاریخ بنا و علت ایجاد آنرا بدست آورم. در سطح خارجی برج خطوطی شبیه بنوشته‌های ارمنی مشاهده می‌گردد که برای آرامنه نامفهوم است. این بنا از آثار باستانی بشمار میرود و از لحاظ ساختمان چنانکه ملاحظه میشود بسیار ساده میباشد، داخل برج خالی و فاقد هر گونه تجهیزات است. در حول حوش آن بقایا و آثار مخروبه بسیار دیده میشود و چنان بنظر می‌آید که سابقاً صومعه ای در اینجا وجود داشته و برج در وسط آن بوده است.

در مقابل برج بازار بزرگی وجود دارد، و در جوار آن آخرین بقایای مسجد مخروبه ای مشاهده میشود که از آجر ساخته شده بوده است. این معبد را بنام بانی آن، مسجد دوف سلطان (۱) می‌نامند. بفاصله سیصد قدم از مسجد، میدان شهر دیده میشود، در کشورهای آسیا پلاسه‌ای بزرگ را بدین نام میخوانند. میدان ایروان چهار گوش میباشد و چهار صد گام قطر آنست، و دور تا دور آنرا درختان زیبا احاطه کرده. کشتی‌گیری و زور آزمایی، اسب دوانی و پهلوانی در این محل بمعرض نمایش گذارده میشود.

در قسمت استحکامات و در خود شهر گرمابه‌های بیشمار و کاروانسرا-های بسیار وجود دارد. زیباترین کاروانسراهای ایروان در نزدیک قلعه، بفاصله پانصد قدمی واقع شده است. فرمانفرمای ارمنستان بتازگی آنرا بنا کرده است. دالان ورودی این کاروانسرا هشتاد گام طول دارد، و

(۱) Deuf-Sultan بنظر اینجانب داف سلطان صحیح باشد زیرا چنین پادشاهی

در آذربایجان سلطنت داشته است.

سرتاسر آنرا حجرات و دكا كین اشغال کرده و انواع و اقسام منسوجات در آنها بفروش میرسد . اساس این ساختمان مربع میباشد ، و دارای سه منزل بسیار بزرگ و شصت حجره كوچك است ، البته اصطبل و انبارهای لازم نیز تجهیزات عمارت را تکمیل میکند . در مقابل این کاروانسرا بازاری وجود دارد که دورتادور آنرا دكا كین خواربار فروشی اشغال کرده است؛ این مهمانخانه با شکوه شرقی رایك مسجد زیبایی که در جوار آن نباشده با دودستگاه قهوه خانه تکمیل کرده است .

عرض ایروان چهل و يك درجه و پانزده دقیقه و طول آن هفتاد و هشت درجه و بیست دقیقه است . هوای این شهر خوب ولی اندکی کثیف و بسیار سرد میباشد . زمستان بسیار طول و حتی بعضی اوقات در آوریل (فروردین - اردیبهشت) هم برف می بارد . بهمین جهت دهقانان مجبورند که تا کها را در آغاز زمستان بزیرك خاك کرده و در بهار بیرون بیاورند . اراضی این استان بسیار حاصلخیز و فوق العاده دلنشین میباشد . میوه جات بسیار فراوان و ارزان و مخصوصاً مشروبات بی نهایت مطبوع و کم بهاست .

ارامنه بنابر روایات باستانی مدعی هستند که

حضرت نوح تاك را
حضرت نوح تاك را کاملاً در نزدیکیهای ایروان
در ایروان نشانده

نشانیده است ، و حتی محل و مکان این نقطه

تاریخی را نیز نشان میدهند . در اراضی این استان همه گونه حبوبات و بقولات بشهولت بدست می آید و ببهای ناچیزی بفروش میرسد . در آبهای دورودخانه که سرزمین ایروان را مشروب میسازد، و در دریاچه ای که شرحتش خواهد آمد، ماهیهای آب شیرین و قزل آلا (۱) فوق العاده فراوان بدست

(۱) قزل آلا چنانکه معلوم است لغتی ترکی و بمعنای زرین آبی نما میباشد .

میآید، و بسیار مطبوع و لذیذ میباشد چنانکه در سرتا سرمشرق زمین شهرت بسزایی پیدا کرده است، قد بعضی از ماهیان بسه گام میرسد. کبک نیز در ایروان فراوان و جزو خوراکیها بشمار میرود.

توصیف و تعریف
دریاچه ایروان در ناحیه شمال غرب این استان
بفاصله سه روز راه و بلکه کمتر واقع شده است.
«دریا شیرین»

ایرانیان آنرا دریا شیرین مینامند ولی ارامنه
کیاگار کونی-سومیگویند که همان مفهوم مذکور را میرساند و چون آب
این دریاچه فوق العاده شیرین و گوارا میباشد (۱). محیط دریا شیرین
به بیست و پنج فرسنگ میرسد و بسیار عمیق میباشد. نه قسم ماهی از
این دریاچه بدست میآید، و از آن جمله است ماهیان لذیذ و مطبوعی که
در ایروان بمصرف میرسد، یعنی قزل آلا و ماهیهای آب شیرین زیبا و گوارا.
در وسط دریا شیرین جزیره کوچکی دیده میشود که بر سطح آن
صومعه ای بنا شده است، از عمر این دیر قریب ششصد سال میگذرد و
اسقف اعظم ایروان متصدی ادعیه و مناجات آنست و با اشغال این مقام
از اطاعت بطریق بزرگ ارامنه امتناع ورزیده، خویشان را بطریق اعظم
میداند. در نقشه های جغرافیائی سیاحان و جهانگردان اروپایی که بامپراتوری
ایران مسافرت کرده اند بهیچوجه از این دریاچه اثری مشاهده نمیشود،
و این موضوع فوق العاده تعجب آور است و نمیتوان برای آن جزم سامحه
و سهل انگاری سیاحان در تحقیق و تتبع خصوصیات مناطق مسافرت خود
محمل دیگری تراشید. رودخانه زندگی که شرحش گذشت از این دریاچه

(۱) بعضی از نویسندگان معاصر بابتباه آپشرون باکور را نیز آب شیرین خوانده اند.

در صورتیکه بقول حاج میرزا آقاسی در بای خزر آبشور است نه شیرین.

سرچشمه میگیرد و پس از سیراب کردن قسمتی از ارمنستان در نزدیکیهای بحر خزر بنهر ارس میپیوندد و با آن بدریای مذکور میریزد. علاوه بر دریا شیرین، دریاچه‌های دیگری نیز در این قسمت از ارمنستان و ماد که همجوار آن میباشد، وجود دارد که بهیچوجه اثری از آنها در نقشه‌های جغرافیایی مشهود نیست. اما باید متذکر شویم که همه اینها از حیث عظمت با دریاچه مزبور همسنگ نمیباشند، و مثل آن دارای ماهیان مطبوع و لذیذ نیستند و حتی بعضیشان اصلاً فاقد ماهی هستند.

قدیمی ترین نقطه ارمنه مدعی هستند که ایروان قدیمی ترین نقطه مسکونی جهانی مسکونی جهان میباشد و استدلال میکنند که حضرت نوح علیه السلام و خانواده ایشان پیش از طوفان در این ناحیه سکونت داشته اند و بعد از اینکه آنحضرت از کوه (آارات) فرود آمد کشتی ایشان در همین محل بزمین نشست و علاوه این خلق ادعا دارند که بهشت جهانی نیز سرزمین آنانست. باید متذکر شویم که این مطالب بطور مبهم و مجهول و بدون دلایل لازم از طرف اشخاص دانا و کانابالسویه نقل و حکایت شده است. بعضی از نویسندگان معتقدند که ایروان همان بلده ایست که بطلمیوس آنرا تیروا (۱) نامیده و پایتخت ارمنستان دانسته است. عده ای از مصنفین نیز مینویسند که این شهر مقرر سلطنتی آرتاکسات (۲) میباشد. مورخین ترك ایروان را ایری تزه (۳) مینامند، ولی مولفین ارمنی که آثارشان در صومعه عظیم اوج کلیسا محفوظ است

(۱) Terva

(۱) Artaxate

(۳) Eritze

مدعی هستند که بلده مذکور در عهد گذشته واگارت - شاپات (۱) خوانده می شده است، و دربار سلاطین در این شهر بوده، و بدست یکی از پادشاهان اولیه ارمنستان بنام واگار بنا شده است و بهمین جهت آنرا واگار - شاپات خوانده اند که بمعنای شهر واگار می باشد. اما نکته ای که این روایات قدیمی را مورد تردید قرار می دهد، آنست که همان مورخین ارمنی هنگام بحث از ریشه لغت ایروان، میگویند که این کلمه از لغتی مشتق شده است که در زبان ارمنی بمعنای دیدن می باشد و استدلال می کنند که حضرت نوح هنگام عبوط از آرات نخستین مکانی را که دیده است، همین شهر ایروان می باشد (۲) و همه کس میدانند که زبان ارمنی یکی از السنه جدید است و هفتصد سال از معرفت آن میگذرد، در تواریخ ایران درباره ایروان مطلبی بنظر نمی رسد. بعقیده من این شهر پیش از استیلای عرب وجود نداشته است، زیرا بهیچوجه هیچگونه آثار و ابنیه عهد عتیق در آن مشاهده نمی شود. ترکها در سال هزار و پانصد و هشتاد و دو میلادی ایروان را تسخیر کردند و قلعه ایرا که اینک بنظر میرسد، در آن بنا نمودند، ایرانیان بسال هزار و شصت و چهار این شهر را متصرف گشتند و قلعه مزبور را بانصب توپ و توپخانه بیش از پیش استحکام بخشیدند. در سال هزار و شصت و پانزده ایروان چهار ماه در محاصره ترکها ماند و قلعه شهر در مقابل توپخانه عثمانیان سخت ایستادگی کرد، اگر چه ساختمان آن سست و گالین بود. چنانکه بالاخره ترکها مایوس و مجبور بمراجعت گشتند. اما بعد از مرگ شاه عباس کبیر عثمانیها مجدداً در صدد تسخیر ایروان برآمدند و برای مدت بالنسبه

(۱) Vagar-chapat

(۲) زبان ارمنی از السنه هند و اروپایی و آریایی می باشد و تاریخ و زبان ارمنستان بسیار قدیمی و باستانی است، مع هذا استدلال مزبور سخت سست بنیاد می باشد.

مدیدی آنرا تصرف کردند. ولی ایرانیان در عهد شاه صفی، بسال هزار و ششصد و سی پنج آنرا مسترد داشتند و از آنوقت ببعد، شهر مزبور دیگر مصیبت محاصره بخود ندیده است (۱).

معبد معظم اوج کلیسا، کعبه آرامنه مسیحی،
 اوج کلیسا (اوجمیا زین) قدس الاقداس این قوم در فاصله دو فرسنگی
 ایروان واقع شده است.

ارمنیان این دیر را ایکس - میازین (۲) یعنی نزول مولود واحد و یا مولود واحد نازل (۳) مینامند و وجه تسمیه معبد بقول این قوم آنست که حضرت عیسی ع برای قدیس گر گوار نخستین بطریق دیر مزبور با کمال وضوح فرود آمده و مشهود گشته است. مسلمانان آنرا اوج کلیسا میخوانند که بمعنای معابد ثلاثه است، چون علاوه بر دیر مخصوص، دو کلیسای دیگر نیز در نزدیکی آن حوالی وجود دارد که من حیث - المجموع سه کلیسا میشود. معبد عمده اولی، چنانکه مذکور افتاد ایکس - میازین نام دارد که بنای بسیار ستبر و بزرگ تیره و تاری است. سرتاسر ساختمان از سنگهای عظیم تراشیده بوجود آمده است. ستونهای چهار گوش معبد بارتفاع هفتاد و دو پا است که از قطعات بسیار جسیم سنگی افراشته شده است؛ گنبد و طاقها و قبهها نیز همچنین است. اندرون دیر فاقد هر گونه تزئینات حجاری و نقاشی میباشد. محرابها در جانب مشرق است. در قعر معبد سه محراب وجود دارد که وسطی بزرگ و دارای یک مذبح مزین و منقش سنگی بسبک مسیحیان مشرق زمین

(۱) مکر در سال هزار و هفتصد و بیست میلادی (از یادداشت های چاپ هزار و هشتصد و سی

پاریس)

(۲) Ecs - miazin (اوجمیا زین) هم مصطلح است.

(۳) یکی از اقاویم ثلاثه آئین مسیحی، حضرت عیسی ع.

میباشد. محرابهای طر فین فاقد مذبح هستند ولی یکی بمنزله خزانة کلیسا و دیگری مخزن آن بشمار میرود. علت عدم وجود مذبح در این دو محراب آنست که در طریقت ارامنه مثل تمام مسیحیان مشرق روزانه در يك کلیسا فقط یکبار تشریفات رموز مقدس تقدیس نان و شراب و تناول قربانی برگزار میگردد و فقط در این موقع مومنی برای شرکت در مراسم مزبور حضور پیدا میکند و بدین طریق در هر کلیسا بهیچوجه احتیاجی به بیشتر از يك مذبح و محراب احساس نمیشود.

کشیشان محل در مخزن کلیسا از ابزار و اسباب تجملی بسیار گران بها و نفیسی نشان میدهند: صلیبها و جامهای زرین، چراغها و شمعدانهای سیمین فوق العاده عظیم در معبد موجود است. قسمت اعظم ذخایر ذیقیمت مزبور یادگار دست و دل بازی زعمای مذهبی مغرب و حاکی از ساده لوحی روم و نشانه تقیه و تظاهر ارامنه است. در خزانة کلیسا صندوقهای سیمین و نقره مطلا بسیار است.

آثار مقدس و متبرك عمده معبد، بطوریکه روحانیون نگهبان تعریف میکنند، عبارتست از: قسمت بالای بدن قدیسه ری پسیم (۱)، يك ران قدیسه کی آن (۲)، يك بازوی قدیس گر گوار که در نتیجه هدایت

(۱) Repsime

(۲) Caiane بر حسب روایت کتب مذهبی باستانی این دو قدیسه دوشیزه و از نجای رومی بوده اند که از جبر و ستم دیو کلین فرار کرده و با بیست و سه نفر دیگر به ارمنستان پناه آورده اند. در آن ایام سلطنت این کشور با تیردات بوده است که در شکنجه و تعذیب مسیحیان از جباران روزگار بشمار میرفته، ولی بنایت الهی در همان آن بآئین عیسی ع گروید و خودش نیز مسیحی گشت. اما عنایت خداوندی که همیشه شامل حال ما است دو دوشیزه مذکور را بنوشیدن شربت شهادت که از آن اعتنا داشتند هدایت کرد. (مراسلات نقوی) نقل از حاشیه چاپ سال هزار و هشتصد و سی پاریس

ارمنستان بآئین مسیح ملقب به نور بخش میباشد؛ يك پهلوی سن ژاك اسقف اورشلیم؛ يك انگشت سن پی یرو دو انگشت سن ژان- باپتیست؛ کشیشان این کلیسا مدعی هستند که کالبد قدیس اخیر در دیری و بطریقت ارامنه اداره میشود و در نزدیکی ارزروم است موجود میباشد، که لئوناس اسقف قیصریه جسد مزبور را به بطریق اول دیر مذکور اهدا کرده است، و بدین طریق کالبد سن ژان باپتیست بعد از سیصد و پنجاه سال آسایش در ایکس- میازین به محلی که اینک در آنجا میباشد انتقال یافته است. کشیشان ایکس- میازین که مجتهدین اعظم ارامنه بشمار میروند، بقدری جاهل و نادان هستند که، بطوریکه برای من معلوم شد، بهیچوجه از مندرجات متون تاریخی موجود راجع باین موضوع آگاهی ندارند و نمیدانند، که جسد سن ژان باپتیست بفرمان ژولین مرتد در آتش سوخته شد و مبدل بخاکستر گشت. راجع به آثار متبرك ابن دیر بآنچه که مذکور افتاد، اکتفا میکنم چون بقایای مقدس دیگری که در گنجینه معبد محافظت میشود، متعلق به قدیسی است که کمتر مشهور میباشد. فقط متذکر میشوم که راهبان این دیر مدعی هستند، دومیخی که دستهای مبارک حضرت مسیح را با آن بچوب صلیب کوبیدند، مدتی مدید در مخزن اوچ میازین بوده است، و اینک یکی از میخهای مزبور در دیار بکرو دیگری در گرجستان محارست میشود، و شاه عباس کبیر نیزه و لباس ندوخته واقعی (۱) را از گنجینه اوچ کلیسا بخزانة سلاطین ایران در اصفهان انتقال داده است.

دروسط کلیسا قطعه سنك عظیم تراشیده ای وجود دارد که سه پا

(۱) علی الظاهر مقصود لباس متعلق بخود حضرت مسیح است و منظور از نیزه گویا همان

آلت قتاله ای است که بدانوسیله آنحضرت را شربت شهادت نوشاندند.

قطرو پنج باضخامت آنست . ارامنه معتقد هستند که سن گر گوار حواری ارمنستان ، حضرت مسیح (ع) را در روز یکشنبه شامگاهان بحالت وعظ و خطابه در همین محل مشاهده کرده است، و آنحضرت باوی پسخن پرداخته است . این قوم مدعی هستند که حضرت مسیح باشعاع نوری طرح کلیسای ایکس - میازین را برای قدیس مزبور رسم کرد و دستور داد که معبد را مطابق همان طرح بناماید . راهیین ارمنی حکایت میکنند ، آنگاه زمین در همان محلیکه سنک مذکور مشاهده میشود دهان خود را بگشود و حضرت مسیح شیاطینی را که در معابد ارمنستان وجود داشته و غیبگویی میکردند ، بقراین گودال فرو انداخت و سن گر گوار دردم دهان زمین را با یکقطعه سنک مرمری فرو بست .

کشیشان معبد میگویند ، شاه عباس کبیر سنک مرمر مزبور را بیرون آورد و به گنجینه سلطنتی ایران انتقال داد و دستور فرمود قطعه سنک عظیمی را که اینک مشاهده میشود بجای آن قرار دهند . من در اصفهان راجع باینموضوع تحقیقات دقیقی کردم و از مباشرین و متصدیان گنجینه سلطنتی اطلاعاتی خواستم ، ولی نتوانستم هیچگونه آگاهی تحصیل کنم . در روایات مذهبی ارامنه راجع به وسط این کلیسا حکایت دیگری هم موجود است که بذکر آن مبادرت میشود . اگرچه مثل دیگر داستانها بنظم افسانه مینماید . راهیین ارمنی روایت میکنند که این محل همان جایی است که حضرت نوح علیه السلام محراب و مذبح مذکور در بخش هفتم سفر پیدایش را بنا کرد و بانجام مراسم قربانی پرداخت .

منار ناقوس بزرگ بتازگی تجدید بنا شده است ، شش دستگاه ناقوس وجود دارد ، که بزرگترین آنها داری هزار و دویست (۲) وزن

میباشد. یکی از منار ناقوسهای کوچک، چهل سال است که خراب گشته است، و از آنوقت بعد، دیگر برای تعمیر و تجدید بنای آن اقدامی نشده است. کشیشان میگویند فقدان پول مانع انجام کار است. فی الحقیقه هم راهبین ارمنی بسیار نادار و فقیر میباشند. نخستین صومعه این کلیسا را نرسیس، بیست و نهمین بطریق ارمنستان بنا کرده است. تاتارها صومعه مزبور را ویران کردند؛ و اگر بتواریخ ارمنی محل اعتماد شود، این بنا درست پنج بار با خاک یکسان گشته است. اینک بنای صومعه با آجر ساخته شده است. منزل مسکونی بطریق روبه شرق میباشد. در این دیر حجراتی برای سکونت کلیه بیگانگانی که زیارت معبد میآیند، وجود دارد. بطور کلی وسعت منازل دوازده یا پانزده (۱۴) است. بطریقهای ارمنستان مجبورند که در این صومعه سکونت اختیار کنند؛ ولی اگر بخواهیم راستش را بگوئیم، خست و لثامت و حرص و طمعی که در این عصر حاکم بر وجود این روحانیون است، آنها را مدام بتکاپو انداخته است، بطوری که تمام عمر خود را بگشت و گذار در سرزمین ایران و ترکیه میگذرانند. بطریق ارمنستان ناظر بر امور قریب بیست حوزه حکومت مذهبی می باشد.

دو کلیسای دیگر در نزدیکی ایکس - میازین هستند، یکی سنت کی آن، و دیگری سنت ری پسیم (۱) نامیده میشود؛ و بنام دو دوشیزه رومی موسوم شده است که از قرار روایت، در عهد نهمین دوره شکنجههای تاریخی، فرار کرده به ارمنستان آمده اند و در همان محل کلیه کلیساهای مذکور بنا شده است، شهید گشته اند. سنت کی آن در قسمت

راست دیر (اوچمیا زین) فقط هفتصد قدم با آن فاصله دارد سنتری پسیم در جانب چپ و بفاصله دو هزار قدمی واقع شده است. این دو کلیسا نیمه خراب میباشد، ومدت مدیدی است از مواظبت لازم محروم است.

شهر اردشیر و تخت
تیرداد
در سر زمین ایروان، که بشعاع یش ازیست
فرسنگ از هر طرف گسترده شده است، بیست
وسه دیر مردانه و پنج صومعه زنانه وجود دارد.

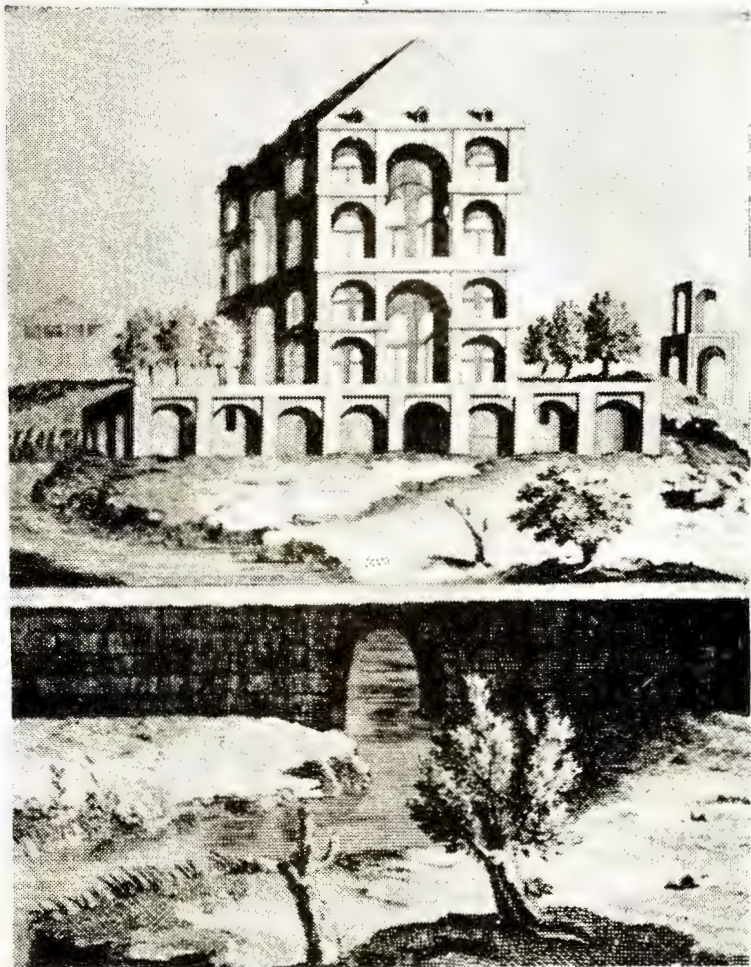
همه این معابد بسیار محقر و بد نگهداری میشود، و در اکثر آنها فقط پنج یا شش نفر زندگی میکنند، که از فرط فقر مدام در تلاش معاش می باشند، و فقط در ایام مقدس باقامه مراسم مذهبی میپردازند. یکی از دیرهای شایان توجه ارمنستان کوئر- ویراب (۱) نام دارد که لغت ارمنی و بمعنای کلیسای سر چاه آب است و وجه تسمیه آن از قرار روایت این است که معبد بر روی چاهی بنا شده است که بنامندریجات تاریخ ارمنستان سن گرگوار بآن انداخته شده بود، و در آنجا همانطوری که دانیال در کودالی میان شیران زندگی کرده، تغذیه کرده است. این دیر در سرحدات ایروان، در جانب جنوبی ایکس- میازین واقع شده است. مردم محل میگویند که در این حدود ویرانه های آرتاکسارت (۲)، هنوز باقی می باشد.

اهالی ارمنستان شهر مزبور را آرداشات (۳) می نامند، که از نام آرتاکسرکس که مردم مشرق زمین اردشیر میخوانند، مشتق شده است؛

(۱) Couer Virab

(۲) Artaxarate

(۳) Ardachat



صفی آباد (واقع در میان آذربایجان و ارمنستان)

و نیز میگویند که در میان این آثار باقیه، بقایای کلخ تیردات نیز که هزار و سیصد (اینک هزار و ششصد) سال پیش بنا شده است، هنوز مشهود میباشد، و حتی مدعی هستند که یک جبهه کلخ فقط تا نیمه ویران شده است؛ چهار ردیف ستون مرمر سیاه هر ردیفی نه عدد، هنوز هم عیان میباشد، و این ستونها را توده انبوه و عظیمی از سنگهای مرمر صیقلی شده احاطه کرده است، و ستونها باندازه ای عظیم و قطور می باشند که سه نفر آدم نمیتواند آنها را گرد فرو بگیرد. این محل را که آثار مخروبه مزبور در آنجا مشاهده میشود، تا کت - تیردات (۱) یعنی تخت تیرداد مینامند. دیگر بهیچوجه از دیرهای ارمنستان و خصوصیات که ارامنه از معابد این ناحیه روایت میکنند صحبت نخواهم کرد و از بقایای متبرک و آثار مقدسی که در دیرها وجود دارد :

از جمله پارچه مقدسی که زنی از اورشلیم پیشانی حضرت عیسی را با آن بسته یا جسد سن توماس و سن سیمون، ذکرری بمیان نخواهم آورد برای آنکه تمام این روایات خنک و بیمزه است، و فی الحقیقه اساطیر مذهبی ارمنی فاقد نکات معقول و مقبول میباشد.

در این فصل مناسبت داشت که راجع به عقاید و معتقدات مذهبی ارامنه آداب و رسوم مذهبی ارامنه بتفصیل تمام بحث

شود، ولی من ترجیح میدهم که ازمداخله در این مقوله خودداری کنم. فقط متذکر میشوم که نخستین آموزگاران مذهبی مسیحی این قوم یونانیان

(۱) مقداری آثار شایان توجه باستانی، در يك دهكده ای بنام آرداشات، واقع در

میان ایروان و آردارات دیده می شود؛ عقیده دارند که این آثار از بقایای پلده (آرتاکسانا)

Artaxata می باشد (نامه های نقوی) نقل از حاشیه نسخه چاپ سال هزار و هشتصد و سی.

واوتیکیان (۱) بوده‌اند، و مبلغین مذکور مفهوم دینی روح القدس را بطریق یونانیان برای ارامنه پیاموختند، یعنی بطریقت پیدایش پدر باپسر نه پدر و پسر (۲)؛ و راجع به تجسم و تجسد (۳) بمانند اوتیکیان عقیده دارند که حضرت مسیح دارای طبیعت و وجود واحدی (۴) بوده و بس؛ بدین ترتیب ارمنیان معتقد بعقاید مونوفیزیت (۵) میباشند، که در مشرق زمین یعقوبیه (۶) خوانده میشود، ولی این قوم امروزه از فرط جهالت بهیچوجه واردکنه مطالب مذکور نمیباشند. ارامنه مسیحی ارتدکس هستند، و آداب دعا و نمازشان همانست که در سده چهارم میلادی معمول بوده است، بدون اینکه جزئی‌ترین تغییری در آداب مذهبی آن عصر رویداده باشد، و همچنان کلام خدا و مزامیر را بزبان خودشان میخوانند، و درباره تصاویر و تمثالهای مذهبی بهیچوجه معتقدات افتضاح آمیزی ندارند. هنگامی که تشریفات تقدیس نان و شراب (۷) بعمل می‌آید، قاطبه جامعه کلیسا متفقاً این مراسم را برگزار میکنند، کشیشان و مردم و حتی کودکان همگی از نان واحد معمولی، و از جام واحد شراب صاف صرف میکنند.

(۱) Eutychès اوتیکس از مصلحین مذهبی در قرن پنجم میلادی میباشد و پیروان

اورا اوتیکیان گویند.

(۲) عموم مسیحیان معتقد بثلیث «پدر و پسر و مادر یعنی خدا و عیسی و مریم» هستند و

اینها را افانیم ثلاثه خوانند.

(۳) یعنی دخول و حلول خداوند در جسم و جسد حضرت مسیح.

(۴) چون مسیحیان مغرب معتقدند بدو وجود لاهوتی و انسانی حضرت مسیح میباشد.

(۵) Monophysites

(۶) Jacobites

(۷) Evcharistie تقدیس نان و شراب که بنا بر اصول مذهب کاتولیک نماینده حقیقی

ومادی بدن و خون و روح و قوه الوهیت مسیح میباشد.

چون در مدت اقامت من در این صومعه (اوجمیاژین) در کشور فرانسه راجع بمعتقدات مسیحیان مشرق زمین درخصوص وجود حقیقی بدن و خون عیسی در مراسم نان و شراب مباحثات مفصلی ادامه داشت. من نیز موقع را مغتنم شمرده در این موضوع با ارامنه این حدود و نقاط دیگر بمذاکرات پرداختم. از جمله یکبار در معیت اب رفائیل دومان (۱) مبلغ کاپوسن مقیم اصفهان در این مقوله بایکی از ارامنه صحبت کردم. خواجه مارکارا سرهاس (۲) یکی از بازرگانان بسیار ثروتمند پایتخت ایران که مرد بسیار با معلوماتی بود، در این مناظره طرف مابود. مبلغ کاپوسن بمشار الیه اظهار داشت که من مدعی هستم که ارامنه معتقد بآئین لوتر میباشند، یعنی مثل پروتستانهای اروپا عقیده دارند که نان اوکاریستی (مراسم تقدیس نان و شراب) غیر از نان ساده چیز دیگری نمیباشد. بازرگان ارمنی فریاد کشید و در پاسخ چنین گفت: «خداوند ما را ارتکاب چنین معصیتی محفوظ بدارد! ما عقیده داریم که نان مقدس جسم حضرت عیسی میباشد و بس.» من جواب دادم که کاتولیک های معتقد کلیسای روم مدعی هستند که ارامنه عقیده دارند که او کاریستی گوشت و استخوان و خون انسانی میباشد و بس. تاجر از امنی بازهم حاشا کشید و گفت: «خداوند ما را از چنین معصیتی مَـصون بدارد! این نان و شراب، گوشت و خون (انسان) نیست، بلکه جسم حضرت مسیح است (که خدا و یا پسر خدا میباشد، بعقیده مسیحیان).»

(۱) P · Raphaël du Mans

(۲) Coja MarCara Serhas

این است نتیجه تحقیقات ما در باره معتقدات ارامنه، و این قوم بطور مسلم و مثبت چنین عقیده دارند، و خدا کند که تمام عالمیان نیز همیشه ایمانشان بهمین منوال باشد.

مقامات مذهبی
 با پول بدست می آید

هیات روحانیون ارامنه، عبارتست از يك بطریق و چندین اسقف و کشیش و راهب که فقط بسبك سن بازایل میباشند، و بهیچوجه بطریقت دیگری عقیده ندارند. بطریق را ارامنه خلیفه میخوانند که بمعنای جانشین، و پیشوای مذهبی است؛ اسقف‌ها را ویرتا بد (۱) مینامند که بدون تشریفات از میان راهبین که اوپیگا (۲) خوانده میشود، انتخاب میگردند؛ اما اینکه میگویم بدون تشریفات، برای آنستکه بعضی اوقات دیده میشود، يك کشیش مکلا (عرفی و غیر معمم) اسقف میشود، و احراز این مقام از طریق میل و طمع و حرص و جاه طلبی با تقدیم و تهیه وسایل و مقدمات لازم صورت میگیرد، زیرا بایستی متذکر شویم که انتصاب بدین منصب فقط با پول عمل میشود: این کلیسای شرقی امروزه چنین پریشان روزگار و مبتلای هرج و مرج قابل سرزنشی است. بطریق مقام و منصب خود را از مقامات اسلامی (ایرانی) ابتیاع میکند، و بعد مناصب حوزه روحانی خویش را در معرض حراج قرار میدهد.

مقام اسقف با زی رهبانی و عصای روحانی و جلوس بر منبر کلیسا تثیت می یابد. اسقفها از روحانیون دیگر کلیسا اعلم بشمار میروند، و بطور کلی درمسائل مذهبی از نظریات ایشان تبعیت میشود. این راهبین

(۱) Vertabiet

(۲) Oppiga

غیر از گفتن سرود قداس ، بهیچوجه هیچگونه وظیفه مذهبی دیگری ندارند. برای طی دوره نوآموزی مذهبی بهیچوجه مدت معلوم و معینی ندارند ، چنانکه اشخاصی هستند که هشت سال میباشد برای پوشیدن خرقة در صومعه اقامت دارند .

روزاعطای لباس صلیبی موئن ، بشکل چهار گوش در زلف سرتازه راهبین قطع و تعبیه میکنند ، و اینان مجبور هستند که چهل روز تمام در انزوا با صوم و صلوة بگذرانند ، و حتی مواظب میشوند که بهیچوجه با کسی حرف نزنند ، و از نور آفتاب نیز محروم باشند ، و در یست و چهار ساعت فقط یکبار صرف غذا کنند ، و بعد از اتمام دوره چله ، بایستی دو سال تمام از خوردن گوشت پرهیز کنند ؛ و آنگاه مثل دیگر روحانیون زندگی نمایند . هنگامیکه موی سر راهبین جدید که بشکل صلیب قیچی شده ، نمو کرد ، دیگر آنرا نمی زنند ، بلکه بشکل تاجی تعبیه می شود ، و کلیه ارامنه عقیده دارند که این تاج موی سر یادگار تاج خاری است که بر سر حضرت عیسی بوده است و آنرا عالی ترین نشانه ظاهری مسیحیت می شمارند ، و بهمین جهت همه شان اعم از مکلا و معمم تاج مویی بر سر خویش دارند .

عموم کهنه غیر روحانی (محررین و منشیان محاضر شرعی) نیز تابع رسوم و قواعد مربوط بکشیشان می باشند ، چنانکه خارج از این طریقت بهیچوجه فردی وجود ندارد . این گروه را در در (۱) مینامند . ازدواج در میان آنان مثل مردم عادی و غیر روحانی مجاز و متداول میباشد ؛ ولی کشیشی که تاهل اختیار کرده در هفته اول نمیتواند سرود قداس در

کلیسا بخواند، بعلاوه مجاز نیست که تا يك هفته بعد از گفتن سرود، به همسر خود نزديك بشود، ولی بعد از اتمام این مدت، برای همیشه با زن خودزندگانی میکند. ارامنه عموم روحانیون کلیسارا، طبقه بارون-تر (۲) می نامند، که بمعنای مجتهد، و مامور عالیمقام میباشد، و از کلمه رابی یهودی اشتقاق یافته است. من سابقاً متذکر شدم که ارامنه همیشه آداب و رسوم مذهبی باستانی خود را رعایت و اجراء میکنند. این نکته فی الحقیقه حیرت آور، و بلکه اعجاز مانند است که قومی با نهایت فقر و فلاکت، نادانی و جهالت، یازده قرن تمام تحت تسلط و حکومت مسلمانان زندگی کنند، و بچنین بندگی و بردگی محکوم باشند، مع هذا که آداب و رسوم ملی (مذهبی) خود را همچنان حفاظت و حراست نمایند. ارامنه در طی قرون و اعصار متمادی با کمال شجاعت در مقابل تعذیب و شکنجه سلاطین مستبد اسلامی خویش مقاومت و ورزیده، شعار دین خود را همچنان صیانت کرد. اند، و نیز علی رغم تبلیغات دوست ساله کلیسای رومی (کاتولیک-های واتیکان)، با وجود اعزام مبلغین و میسیونرهای متعدد، در آئین باستانی خود (ارتدکس) پابرجا مانده اند.

تدابیر و لطایف الحیلی که دربار روم برای جلب ارامنه بکار برده و هزینه های بیشماری که در این راه کرده است، همه هیچ و پوچ بوده و بیپوچوجه نتیجه مطلوب و مثبتی بدست نیامده است؛ فی المثل اگر عده ای از آنان در فرنگستان بآئین کلیسای کاتولیک گرویده اند، بمحض مراجعت بکشور خود، از طریقت روم عدول کرده، بیش از پیش بآئین اجداد خود (ارتدکس) پابند گشته اند؛ و مجدداً در سب و لعن پاپ لئون

و جانشینان وی، که موجب افتراق و باعث انشقاق جامعه مسیحی گشته ،
و اتحاد عالم عیسویت را دچار نفاق و شقاق ساخته اند، و همچنان راه اغراق
می پیمایند و از اینکه پیشوایان روم، کلیسای مشرق و مغرب را از هم جدا
ساخته اند، سخت اظهار انزجار و اشمئزاز می کنند، و نسبت بکلیه معتقدات
کلیسای کاتولیک که مخالف آداب مذهبی آنهاست؛ تنفر و اکراه شدیدی
ابراز می دارند.

مطلب عمده ای که رعایت آنرا در روم از رهبانان ارمنی بقید قسم
طلب میکنند، عبارتست از اذخال آب در جام شراب (هنگام انجام مراسم
مذهبی)، که بدین طریق کشیشان مزبور داخل در جامعه مسیحی مغرب
(کاتولیک) میگردند، ولی باید متذکر شد که محال است یک نفر راهب ارمنی
بطیب خاطر آب در جام بریزد.

اگر موضوع را از لحاظ انسانی و بدیده انصاف
بنگریم، باید بگوئیم آرامنه و کلیه مسیحیان
مشرق زمین در نتیجه آموزش و پرورش ساده
بآئین مسیحیت پیوستگی پیدا کرده اند؛ چون
این اقوام قادر نیستند که بگویند چرا مسیحی
هستند (از توجیه و تعلیل عاجز میباشند).

مردمان مشرق زمین
مشغول عبادت، ولی
ملل غرب غرق در
عیش و نوش مدامند

عیسویان شرق از کودکی کریستوس (مسیح) گفتن می آموزند و صلیب
رسم کردن و روزه گرفتن یاد میگیرند، و مادام الحیات این مراسم و آداب ادامه
می یابد و تصور میکنند که يك مسیحی مؤمن و خوب آن است که بطور
منظم و مرتب فرایض مذهبی خود را بگذارد؛ و بجز این بهیچوجه چیز
دیگری نیاموخته اند که در کشور خود، و یا هنگام اقامت در ممالک دیگر

انجام دهند. ایام صوم در میان این قوم بسیار سخت و زیاد و طویل میباشد و در اوقات روزه از خوردن هر نوع گوشت و ماهی و تخم مرغ و کره و شیر و پنیر خودداری میکنند، و فقط بصرف يك غذا هنگام غروب آفتاب اكتفا می‌ورزند. شرب مسکرات نیز در ایام روزه طبق قوانین قدیم نهی شده است؛ مع هذا اکثر مردم و حتی روحانیون نیز از خوردن شراب نمی‌گذرند راستی هم تحمل ریاضت فوق العاده سخت ایام روزه بدون شرب مسکرات برایشان امکان پذیر نمیشود. ایام صوم آرامنه بدینقرار است:

نخست کلیه روزهای چهارشنبه و جمعه سال، باستثنای مدت زمانی که مابین عید قیام مسیح تا معراج حضرت عیسی واقع شده است، این تنها مدت از سال است که این قوم بمناسبت قیام (احیای) حضرت مسیح بحدا کثرت از لذات مادی متمتع می‌گردند؛ دوم ده دوره روزه آتی است که هر يك باستثنای دهم، یکپخته ادامه دارد.

۱ - بعد از یکشنبه اول ثلوث، که روزه انابت می‌نامند.

۲ - صوم تجلی مسیح ع.

۳ - روزه مخصوص حضرت مریم در ماه اوت، که در آخرین روز

این دوره صیام فقط از خوردن گوشت امتناع می‌ورزند.

۴ - صوم صلیب که در ماه سپتامبر است، و بمآند روزه فوق میباشد.

۵ - صوم انابت که بعد از سیزدهمین یکشنبه ثلوث است.

۶ - روزه مشابهی هم بعد از بیست و یکمین یکشنبه است.

۷ - صوم آوان (۱) و آن موعدی است که رهبانان برای آمادگی مردم

جهت میلاد مسیح قائل میشوند.

۸ - روزه عید میلاد ، که اراهنه آنرا از نیمه شب عید نمیگیرند ،
و مثل اعیاد دیگر از صبح آغاز میشود ، و روز پیش از عید مزبور را نیز از صبح
تا عصر روزه میگیرند .

۹ - روزه انابت که پانزده روز است و پیش از کارناوال (۱) (ایام تفریح)
از عید ظهور مسیح تا چهارشنبه پیش از عید احیای مسیح برگزار میشود .
۱۰ - ایام پرهیز بزرگ که از دوشنبه آغاز میشود .

علاوه بر این ادوار صیام که اجباری است و یک نیمه از سال را اشغال
کرده است؛ سه دوره زهد و ریاضت دیگری نیز وجود دارد که هر یک پنجاه
روز میباشد . دوره اول از عید قیام (احیای) مسیح تا عید خمسين ادامه
دارد ؛ دومی از ثالوث تا تجلی مسیح ، و سومی از یستمین یکشنبه ثالوث
تا عید میلاد مسیح میباشد .

اشخاصی که این ادوار صیام را برگزار میکنند، شنبه و یکشنبه را از
پرهیز مستثنی میدارند ، و در این دو روز از هفته فقط از خوردن گوشت اجتناب
میکند . یک دوره روزه کوچک نیز هست که برای زهد و ریاضت انجام
میگیرد ، و از معراج مسیح تا خمسين ادامه دارد . بیاد دارم ، یک روز که
افتخار ملاقات با گراندوک مرحوم (فردیناند دوم مدیسی) داشتم ، و در
مذاهب مردمان مشرق زمین با ایشان صحبت میکردیم ، آنجناب فرمودند:
« من چنان میبینم که مسیحیان شرق مدام گرفتار روزه هستند ، مسلمانان
نیز همیشه نماز میخوانند ، ولی ما کاتولیکهای مسیحی مغرب مشغول برگزاری
اعیاد بسیار میباشیم . »

تعریف و توصیف کوه نوح (آارات)

دردوازده فرسنگی ایروان، در جانب مشرق يك کوه معروف و بسیار مشهوری (آارات) دیده میشود که تقریباً همه متفق القولند، کشتی حضرت نوح ع در آنجا توقف کرده است، ولی هنوز هیچکس دلیل مقنع و برهان قاطعی در این مورد ارائه نداشته است. هنگامیکه هوا صاف و روشن باشد، چنان بنظری آید که این کوه در فاصله کمتر از دو فرسنگی واقع شده است، زیرا فوق العاده بلند و بزرگ می باشد. معذایقین دارم که جبال مرتفع تر از این کوهستان هم من مشاهده کرده ام، و اگر اشتباه نکنم آن قسمت از جبال قفقاز که هنگام مسافرت از دریای سیاه و آکالزیکا (۱) از آنجا عبور کردم، بلند تر از این کوه (آارات) میباشد. ترکها، (عثمانیان) این کوهستان را آغری داغ مینامند، که بمعنای جبل مرتفع و منظم می باشد. ارمنیان و ایرانیان بالاتفاق آنرا ماسیس (۲) می خوانند. ارامنه این لغت را از ماس یامی سیش (۳) مشتق میدانند که پسر آرام بوده، و ارمنیان بنام وی خوانده می شوند، و خود را از اولاد واعقاب او می دانند، ایرانیان کلمه مزبور را تحریفی از عزیز می دانند، و استدلال می کنند که خداوند تبارك و تعالی این کوه را برای توقف کشتی نوح ع برگزید، و بدین طریق آنرا عزیز و گرامی داشت.

البته این قبیل اشتقاق لغوی، فاقد اساس علمی، و زورکی و من- در آوردی می باشد، و بیپایه و بیپایه با تحقیقات زبانشناسی وجه اشتراکی ندارد.

(۱) Acalziké

(۲) Mcis

(۳) Mas

(۴) Mesech

این کوه در کتب ایرانی ، دو نام دیگر نیز دارد : کون - نوت (۱) که کوه نوح است ، وساحات - توپوس (۲) (صحت - توپوز) که بمعنای تپه سعید می باشد. در کتاب مقدس (تورات) این کوه بهیچوجه بنام مخصوصی یاد نشده است . فقط گفته شده است که سفینه نوح ع در کوه آرارات ، که بقول مشهور درمنستان می باشد ، توقف کرد. این سلسله کوهستان در آثار مصنفین و مولفین یونانی و لاتینی مقام مخصوص و ممتازی دارد و سخت مشهور است ، و نویسندگان مزبور مدعی هستند که کوه مزبور از تفرعات جبال توروس می باشد ، و هریک از ایشان بر حسب انعطاف و لهجه زبان خود ، آنرا باشکال مختلف زیر خوانده است : گوردی ین ، کوردی ین ، کوردون ین ، کاردی ین ، کورد ، و کاردوخ (۳)

در اساطیر ارمنه آمده است که ، سفینه حضرت نوح ع هنوز هم در قله کوه ماسیس (آرارات) باقی می باشد . در این روایات گفته میشود که هیچکس تا کنون نتوانسته است بمحل توقف کشتی صعود کند . این قوم ایمان کامل باین ادعا دارند ، و پس از معجزه ای که درباره یکی از رهبانان ایکس - میازین (اوچمیازین ، اوچ کلیسا) بوقوع پیوسته است ، یقین قطعی در اینخصوص پیدا کرده اند . توضیح آنکه راهب مزبور که ژاک نام داشته و بعد از این حادثه اسقف نی زیب (۴) گشته است ، پس از آگاهی بر عقیده عامه که این کوهستان همان سلسله جبالیه است که کشتی

(۱) Con-nouth

(۲) Sahat-topous

(۳) Gordiens, Cordeéns, Cordunéiens, Cardiens, Curdes, Carduches (کرد ، کردستان)

(۴) Nizibe

نوح بعد از طوفان در آنجا توقف کرد ، تصمیم گرفت که بقله کوه صعود کند و یا اینکه سر در سر این سودا بگذارد و دست از زندگی بشوید؛ حکایت میکنند که راهب بکمر کوه رسید و نتوانست بالاتر از آن صعود نماید ، کشیش در همانجا با ستراحت پرداخت تا فردا دنباله کار خودیش را بگیرد ، ولی شب هنگام بطور معجز آسایی راهب بهمان محلی که صبحگاهان مبدأ حرکت وی بود ، فرود آورده شده بود ؛ اما او از آرزوی خویش دست بردار نبود ، و آنقدرها بهمان ترتیب در این راه مقاومت ورزید که خداوند تقاضای مشارالیه را اجابت فرمود ، و خواست که قسمتی از آرمان وی بر آورده شود ، لذا دستور فرمود ، فرشته ای یک قطعه از سفینه حضرت نوح را برای مشاهده کشیش پائین ببرد ، و به وی ابلاغ کند که دیگر خود را برای صعود بقله کوه خسته نکند ، چون مشیت الهی بر آن تعلق گرفته است که پای انسانی بر سر کوه نرسد ، و ورود بقله این کوهستان برای آدمیان ممنوع میباشد .

در باره این داستان من بتذکر دو نکته مبادرت میورزم : نخست اینکه ، این روایت ، بامندرجات آثار نویسندگان باستانی ، از قیل یوسف (فلاویوس) ، بروس (کلانی) و نیکلای دمشقی (۱) مطابقت ندارد ، مصنفین مزبور مدعی هستند که در عهد و دوران آنها ، بقایای سفینه نوح در دسترس بوده است ، و گرد قیر و زفتی را که کشتی با آن اندوده شده بود ، بماندند داروی نادرالوجود سلامت بخشی مورد استفاده قرار میداده اند. دوم آنکه بجای اینکه عدم امکان صعود بقله این کوه را اعجاز شمارند و بگویند که هیچکس نتوانسته بالای آن برود ، من عقیده دارم که بالارفتن بر سر این

کوهستان معجزه بسیار بزرگی خواهد بود و اگر کسی چنین هنری داشته باشد، فی الفور اعجاز کرده است، چون جبال مزبور از کمر تابالا، مدام مستور از برفهای لایزال جاویدان است، بطوریکه در تمام فصول سال همچون پشته عظیم و انبوهی از برف جلوه گرمینگرده، آنچه که من راجع باین کوهستان نقل میکنم، برای کسانی که سفرنامه اب فیلیپ را خوانده اند، شگفت انگیز جلوه خواهد کرد. این راهب کرملی با برهنه، میبایستی در اظهارات خود تأمل تیشتر و احتیاط روا میداشت، آنجا که میگوید: «بهشت روی زمین در دشتی است که خداوند، آنجا را از آسیب سرما و گرما مصون نگه داشته است.» این عین عبارات مترجم اب فیلیپ میباشد. این جمله در نظر من کاملاً شوخی جلوه میکرد، و من گمان میداشتم که مصنف در این مورد طریق استهزا سپرده است، ولی مشارالیه در کتاب خود مطالب بسیار جدی آورده است که بهیچوجه مقرون با حقیقت نمیباشد. در دامنه کوهستان، در یک دهکده مسیحی، صومعه ای است، بنام آروکیل و انک (۱) که بمعنای دیر حواریون میباشد. ارامنه احترام فوق العاده ای برای این معبد قائل میباشند، و اعتقاد دارند که بعد از خاتمه طوفان، حضرت نوح ع ابتدا در آنجا سکونت اختیار کرده، و اولین مراسم قربانی را در این محل بجا آورده است. ارمنیان میگویند که اجساد سنت آندره و سن - هاتو در دیر مذکور پیدا شده است، که مجمعه مبشر اخیر در کلیسای صومعه باقی میباشد. این قوم صدها داستان دیگر نیز راجع بهمین محل، و درباره سرتاسر کشور خود که در نظرشان بمنزله ارض اقدس است، حکایت میکنند؛ ولی این روایات بقدری دور

از حقیقت میباید، که ذکر و نقل آنها نویسنده را متهم بکذب و دروغگویی و افسانه سرایی و لطیفه بافی خواهد کرد.

در کاروانسرای ایروان من برای توقف در ایروان حرکت کردم، و در منزل يك نفر ارمنی بنام آذری (۱) که از دوستان من بود محل اقامت موقت افکندم. این شخص را ارامنه بعلت توقف در روم و گرویدن بطریقت کاتولیک و عضویت در پروپاگاندا (انجمن تبلیغات واتیکان)، سعی در استقرار مبلغین کاپوسن در ایروان سخت مورد تعذیب و شکنجه قرار داده‌اند. من او را در بستر کسالت یافتم، مع هذا مشارالیه از رختخواب برخاست تا برود و ورود مرا اعلام کند. آذری بیم آنرا داشت که اگر موضوع محول بفردا گردد، موجب توییحی برای مشارالیه بشود. او بکاخ حکومتی رفت، ولی موفق بملاقات حاکم نگشت، چون حکمران در اندرون مهمان شاهزاده خانم خویش بود. خواجه‌ای مراتب را باستحضار مشارالیه رسانید.

در هشتم، علی الصبح حاکم کسی را برای بازدید من بفرستاد، و مشارالیه از طرف حکمران بمن خیر مقدم گفت. آقای آذری از طرف من بحضور معظم له شتافت و مراتب تشکر خاضعانه مرا معروض داشت، و هویت مرا برای ایشان بازگفت. حاکم بمشارالیه اظهار اشتیاق کرده بود که مایل است در اسرع اوقات مرا ملاقات کند، و قسمتی از جواهرات مرا تماشا فرماید. آنگاه راجع بتعداد همراهان و آدمهای من سؤال کرده، و دستور داده بود که استعلام نماید، من مایل باقامت در کجا هستم، می‌خواهم در قلعه منزل کنم و یاد ر کاروانسرای که حکمران بنا کرده است؟

و مراتب را عاجلاً بعرض مشارالیه برساند. من سکونت در کاروانسرا را ترجیح دادم، چون اینجا یک محل بسیار مطمئنی است که هرگز از رفیق طریق خالی نمیباشد، و بازرگانان متعدد از نقاط مختلف آسیا مدام در آن رحل اقامت میافکنند، و همه روز مسافر جدیدی وارد آنجا میشود. حاکم دستور فرمود که یکی از بزرگترین منازل کاروانسرا را در اختیار من بگذارند.

در نهم، در رسیده صبحدم برای انتقال بمنزل جدید شتافتم و تمام روز را برای استقرار در مسکن تازه صرف کردم. هنگام ظهر، یکی از مأمورین (۱) حکومت، از طرف پیشکار (ناظر و مباشر دارایی) فرمانی تسلیم من داشت که بر حسب آن همه روزه از آبدارخانه نان، شراب، گوشت، ماهی قزل آلا، میوه، برنج، کره، هیزم و دیگر مایحتاج غذایی را برای شش نفر بر ایگان دریافت دارم. مقدار هر یک از اجناس مزبور معین و مرتب میباشد، بطوریکه نه افزایش می یابد و نه کاهش، ولی سهمیه ای که برای هر نفری تسلیم میشود باندازه ای زیاد است که دو نفر با آن بخوبی میتوانند تغذیه کنند.

در دهم، حاکم (استاندار ازمنستان) پیغام بسیار ملایمی برایم فرستاد که بملاقات مشارالیه شتاب کنم و قسمتی از جواهرات خود را بحضور وی ببرم، بطوریکه دیگر تأخیر غیر ممکن بود.

حکمران در دفتر کار بزرگ و بسیار تمیز و روشنی تشریف داشت ناظر کل مسکوکات ایران (۲) که برای بازدید بایروان آمده بود و چهار نفر

(۱) Officier در تمام کتاب کلمه «افسر» بمعنای مأمور ترجمه شده، و در عهد صفوی، علی الظاهر نوکر (دولت) میخوانده اند.

(۲) général de Monnaies

دیگر از اعیان کشور در حضور مشارالیه بودند. حاکم مرا بسیار نوازش فرمود و سه بار خیر مقدم گفت و دستور داد تنقلات و عرق مسکو برای من آوردند. من ابتدا فرمان شاهنشاه (شاه عباس ثانی) و وزیر دربار را که شرحش سابقاً آمده است، بمشارالیه ارائه دادم. حکمران احترام و تجلیل فراوانی نسبت بفرامین مذکور روا داشت و آنگاه از اوضاع و احوال اروپا استعلام کرد و راجع بجنبشهای اخیر و وضعیت کنونی دول مسیحی و حتی علوم و فنون و اختراعات نوین اطلاعاتی خواست. سپس ساعتی بتماشای جواهرات و احجار کریمه پرداخت و راجع بسنگهای قیمتی بمانند يك شخص بسیار وارد و ماهری اظهار نظر میکرد. حاکم برایم حکایت کرد که زمرد در آثار شعرای ایران باصطلاح قدما زمرد مصری آمده است و میگویند چون در سرزمین مصر کانی وجود داشته که این گوهر گرانبها از آن استخراج میشده است ولی امروزه اثری از معدن مزبور در دست نیست، آنگاه آنچه از جواهرات مورد پسندش بود و یا احتمال داشت که مطلوب شاهزاده خانم خویش واقع بشود، انتخاب کرد و در کنار گذاشت و مرا نیز برای صرف ناهار پیش خود نگهداشت. پس از صرف غذا حکمران نیم ساعت دیگر نیز مرا بمصاحبت خود مفتخر فرمود و بعد اجازه مرخصی صادر کرد، ضمناً فی المجلس بیکی از مأمورین دستور داد از طرف حکومت به سرایدار کاروانسرا ابلاغ کند که بیش از پیش در حفاظت و حراست اموال و جلب رضایت خاطر من بذل مساعی کند. و بعلاوه با کمال ملاطفت به مأمور مزبور اعلام فرمود که مشارالیه را بسمت مهمانداری من برگزیده است؛ من شنیده بودم که مهماندار معمولاً يك شخصیت نجیب و شریفی میباشد که برای خدمت یگانگان

عالیمقام گماشته میشود، تامواظبت لازم دربارهٔ مشارالیه‌م بعمل آورد. حاکم بمشار الیه اظهارداشت که از هیچ چیزی درخدمت من فروگذاری نکند و از آبدارخانه حکومتی کلیه مایحتاج زندگی مرا فراهم نماید. شامگاهان ازطرف حکمران خوانچه‌ای ازعرق مسکو، برایم واصل گشت. حکمران ایروان، ییگلریسگی است. حکام ایالات بزرگ رابدین عنوان میخوانند، و بدینطریق اینان از مقامات دیگر که خان خوانده میشوند (وحکام درجه دومی میباشند) امتیازدارند. معظم‌له دارای عنوان سردارنیز میباشد که بمعنای فرمانده سپاه است. حاکم این ایالت یکی از اعیان درجه اول ایران میباشد و از رجال بسیار بصیر و فوق‌العاده سیاستمدار کشور بشمار میرود. نام این شخصیت صفی‌قلی‌خان است که بمعنای بندهٔ اجل صفی میباشد همیشه در دوره سلطنت شاهنشاه فقید حکومت مهمترین و عالی‌ترین ایالات امپراطوری ایران بامشارالیه بوده است، ولی درنتیجه دسیسه‌زنان (درباری) سه‌سال پیش ازفوت پادشاه مزبور، معزول و مغضوب واقع گشت.

شاهزاده خانمی که همسر حکمران ایروان میباشد، ازجانب‌مادر منتسب بخاندان سلطنتی است. این شاه‌زاده خانم، در آغاز سلطنت پادشاه کنونی (شاه سلیمان) وسایلی برانگیخت که شوهرخود را مورد نظر و عنایت اعلیحضرت همایونی قرار داد و کمی بعد مشارالیه بحکومت ایروان منصوب گشت که از ایالات بسیار مهم و بسیار پردرآمد کشور است، این ایالت هر سال سی‌دو هزار تومان درآمد دارد که معادل تقریباً پانصد هزار اکو (مسکوک طلای قدیمی) میباشد. بعلاوه ازطریق جرایم و غرامات، هدایا و تحف و طرق انتفاع غیرمستقیم نیز دویست هزار اکو

دیگر نصیب حاکم میشود. اینک حکمران ایروان بطور مسلم ثروتمندترین شخصیت تمام ایران است. این شخصیت محبوب شاهنشاه و مورد احترام دربار میباشد و دو فرزند مشارالیه یگانه مقرب حضور اعلی حضرت همایونی بشمار میروند.

صفی قلیخان مردم دار و عدالت پیشه و نسبت بدیگر حکام کمتر رشوه میگیرد و بهمین جهت محبوب عامه و مورد احترام همه مردمان حوزه حکومت خویش است. این مرد کاملاً شایسته مقام خویش است، چون علاوه بر صفات حمیده مزبور، اهل فضل و دانش نیز میباشد و عاشق علوم و فنون است.

در یازدهم، مرا برای شرکت در مجلس عروسی برادر پیشکار (ناظر، مباشر) خویش دعوت کرد و خود وی نیز در مجلس مذکور شرکت داشت. او بسیار شاد و خرم و زیاد خوشحال بنظر میرسید. در اول وقت فرمانی از شاهنشاه، برایش عز و وصول بخشیده بود، این فرمان توسط غلامشاه که سیزده روزه از اصفهان به ایروان رسیده بود، بمشارالیه ابلاغ شده بود.

فرمان همایونی برای یک کار بسیار مهمی شرف صدور یافته بود. بسیاری از سلطانها که اعیان و اشراف محل و حکام نقاط مستحکم و مهم میباشند، از اطاعت حاکم کل ایروان سرپیچیده و شکایات متعددی بحضور شاهنشاه و وزیران، علیه وی معروض داشته بودند، لذا مشارالیه نیز در مقام اعتراض برآمده و حقوق حوزه حکومتی خویش را بعرض رسانیده بود، شاهنشاه فرمانی در تأیید دعاوی صفی قلیخان و وجوب اطاعت حکام جزو از حاکم کل ایروان صادر فرموده بود. غلام شاه عهده دار اجرای

غلامان شاه

مفاد فرمان همایونی و مأمور جلب رضایت خاطر حکمران کل بود .

غلام شاه بمعنای بنده شاهنشاه است ؛ ولی باید در نظر داشت که مفهوم حقیقی این عنوان آن نیست که غلامان شاه مثل رعایای دیگر کشور فاقد آزادی و بنده و برده میباشند ، این گروه در نتیجه ابراز مراتب خلوص و عبودیت کامل بمقام سلطنت ، و تربیتی که از عهد صباوت بدین منظور یافته اند ، مفتخر بکسب عنوان و مقام مزبور میشوند . غلامان دربار شاهنشاهی ایران در دستگاه امپراطوری این کشور تقریباً شاغل همان مقامات و عهده دار همان وظایفی هستند که نجبا و اشراف دربار فرانسه در اروپا بعده خویش دارند . اغلب افراد این طبقه کودکان نجیب و شریفی هستند که در عنفوان شباب برای کسب منافع مادی و ترقی سریع در دستگاه دربار وارد خدمت می شوند . بعضی از اعیان و اشراف فرزندان خود را از سن پنج سالگی داخل خدمت دربار میسازند . شاهنشاه برای هر يك از این اطفال و بر حسب مقام و منزلت خانوادگی آنها و خدماتیکه نسبت بمقام سلطنت انجام میدهند ، حقوق می دهد ، و این مواجب بمنزله پاداشی است که اعلیحضرت باولییای آنان اعطا می فرماید . مستمری سالیانه هر يك از این گروه بیست تومان است ، و البته غذا و خوراك نیز بعده دربار میباشد . بیست تومان معادل نهصد فرانك (طلا) است . اگر غذا و خوراك را هم بیول نقد حساب کنیم ، بالغ بر پانصد فرانك خواهد بود . معمولاً بر حسب افزایش سن کودکان و توجه بمراتب خدمات آنان و یا بنا بعبایات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی برمبلغ حقوق و مواجب آنها افزوده می شود . غلامان شاه با پشتکار تمام ، مدام مشغول خدمت در دربار میباشند ؛ اجرای فرامین مهم و معتبری بعده آنان

گذاشته می‌شود؛ عطایای شاهنشاه بحکام امپراطوری توسط این گروه حمل و تسلیم می‌گردد؛ برای اشغال مقامات و مناصب (مهم لشکری و کشوری) برگزیده میشوند.

چاپارخانه (پست) فرامین سریع توسط پست حمل می‌گردد. کارکنان این دستگاه را چاپار میخوانند. این لغت از ریشه ترکی چاپاغان که بمعنی تندرو میباشد، اشتقاق یافته است.

چاپارها بسیار سریع السیر میباشند، و با وجود اینکه مرکوب لازم همیشه در موقع لزوم در دسترس ایشان نیست، با کمال سرعت انجام وظیفه میکنند. در هیچیک از ممالک مشرق زمین دستگاه منظم و مرتب پست وجود ندارد. در ایران چاپارهای شاهنشاه و حکام در هر نقطه‌ای مرکوبی پیدا کنند، بزور میگیرند و سوار آن میشوند، و حتی اجازه دارند که در راههای دور و دراز سوارانرا از اسب پیاده کنند، و خودشان بر روی حیوان بنشینند. اولیای محل نیز موظف میباشند که مرکوب لازم را در اختیار چاپاران قرار بدهند. تمام این ترتیبات رسوم بسیار منحوسی میباشد، چون معمولاً اشخاص کوچک که ضعیف هستند و جرئت مقاومت ندارند، ناگزیرند بولی به چاپارها بدهند، و گرنه از مرکوب خویش باین آمده مجبور خواهند بود با پای پیاده بدنبال اسب خود بدوند. کارکنان چاپارخانه جرئت تعرض باشخاص بزرگ و محترم، مأمورین شاهنشاه و بیگانگانیکه عازم دربار همایونی میباشند، ندارند؛ و همیشه از عواقب سوء چنین اقدامی بیمناک اند. چاپارها معمولاً مرکوب خود را از دهات اطراف معبر خود میگیرند و فقط حق استفاده يك منزل راه را از آن دارند. همیشه يك نوکری بدنبال چاپار میرود، تا اسب را

بر میگردداند.

کارکنان چاپارخانه از تجهیزات خود بسیار راضی میباشند. يك نوب بالاپوشی دارند که به ترکشان بسته شده است، و دارای خرجین کوچکی میباشند که از قاچ زین گذشته به قربوس متصل گشته است. هر چاپاری خنجرى و شمشیری و ترکشی درپهلوی خویش دارد، و چوب بلندی در دستش میباشد؛ کمانی بردوش دارد، و شال بزرگی دوبار برگردن پیچیده و بشکل صلیبی برپشت و سینه فرود آمده، و از کمر بند گذشته است. اشخاصی که خود را ناگزیر به پیاده شدن میدانند بمحض مشاهده چاپاران فرار کرده و مخفی میگردند، و یا اینکه آماده پرداخت پولی میشوند و یا از مرکوب خویش پائین آمده، اسب را تسلیم آنان می کنند. معمولا چاپاران دو بدو طی طریق میکنند، و اما هنگامیکه حاملین فرامین شاهی اشخاص عالیقدری باشند، استخلاص از چنگال آنان سخت مشکل خواهد بود. چون بیچوجه امکان حصول توافق با این گروه موجود نیست، و طرف در صورت مقاومت در معرض ضربات چوب و شمشیر ایشان، که پشت گرمی بدربار دارند، واقع خواهد شد؛ البته چاپاران عادى نمى توانند بقدر آنان بجبر و عنف متوسل شوند و باشخاص تعدی کنند.

یکی از مخارج فوق العاده بزرگان ایران، که ناگزیر متعهد آن هستند، آنستکه هنگامیکه شاهنشاه فرمانی و یا عطیه ای توسط یکی از غلامان خویش و یا یکی از اشخاص عالی مقام بایشان ارسال میفرماید، موظف میباشند، حامل فرمان و یا عطیه همایونی را بمحض ورود خلعت فاخری ببخشند، و هنگام عزیمت نیز هدیه ای مناسب جاه و مقام مشارالیه،

برایش تقدیم بدارند. بعلاوه بایستی در تمام مدت اقامت این شخصیت در محل مأموریت خویش، بافتخارمومی الیه مجالس ضیافتی تشکیل بشود و همه گونه وسایل تفریح و تعیش وی فراهم گردد. فی‌المثل ورود غلام شاه حامل فرمان همایونی به ایروان، برای حاکم کل این استان، از قراری که من میدانم، به چهار صد تومان تمام شد که معادل هیجده هزارلیره (فرانسوی، معادل فرانک طلا) است، و این مبلغ غیر از مخارج منزل و خوراک مشارالیه بود. اغلب اوقات شاهنشاه هدیه لازم تقدیمی بحامل فرمانرا اساساً تعیین میکند، و لذا بمحض وصول نامه رسان همایونی، طرف مجبور است که مبلغ مذکور را فی الفور بمانند بدهی خویش پرداخت کند، مضافاً بر اینکه، دو مقابل این پیشکش بعنوان تقدیمی و بعنوان مختلف تسلیم بدارد.

در این مورد همیشه مناسب مقام و منزلت حامل فرمان در دربار، و شخصیت و خانواده وی، رفتار میشود. چنانکه اگر حامل فرمان و یا اولیای مشارالیه از مقرین شاهنشاه باشند، بیش از پیش در تعزیز و تکریم وی بذل مساعی میکنند، تا بدین طریق مراتب اخلاص و عبودیت طرف بعرض اعلیحضرت همایونی برسد. فی‌المثل، من بخاطر دارم در سال هزار و ششصد و شصت و نه، شاهنشاه مقام ریاست تفنگداران را به پسر نخست وزیر واگذار کرد، و برای اینکه زرگران و گوهریان خویش را که چندین قطعه جواهر نفیس مطابق میل اعلیحضرت تراشیده و تهیه کرده بودند، پاداشی ببخشد، دستور فرمود فرامین و خلعت شاهانه را مشارالیه، به تفنگچی باشی جدید الانتصاب ببرند، و شاهنشاه شخصاً تقدیمی لازم بحاملین فرمان را مبلغ سیصد تومان تعیین فرمودند، چهار نفر از

گوهریان عمده حامل فرامین و خلعت همایونی بودند؛ و بجای سیصد، مبلغ چهارصد تومان نصیبشان گشت که معادل هیجده هزار لیره (فرانسوی معادل فرانك طلا) است، و پیشکش معتنا به دیگری نیز از اقمشه نفیسه، تقدیم ایشان شد (۱)

کشتی گیران مدت سه ساعت من در مجلس عروسی حضور داشتم و بعد از صرف ناهار از آنجا خارج گشتم؛ در این بزم غیر از داماد و پدر تعمیدی وی که پوشاك با شکوهی بتن و جیقه جواهری بسر داشتند، فقط نه نفر دیگر حضور داشتند. صاحبخانه، برادران و پسران وی در پائین تالار، با مأمورین متعدد استانداری نشسته بودند. برای هر يك از مدعوین بمحض ورود، سینی بزرگی شیرینی های خشك و تر، در بشقابهای كوچك چینی عرضه میگشت. سینیها از چوب منقش و مطلایی بود؛ بهیچوجه چیزشایان توجه دیگری وجود نداشت. ضیافت در يك تالار پستی بار تفاع دو گام که برای چنین مجلسی سخت كوچك مینمود، برگزار گشت؛ این اتاق بمحوطه میدانگاه مانندی باز میشد، در میدان حیاط که پوشیده از چادرهای متعددی بود، کشتی - گیران و گلادیاتورها (نبرد کنندگان با جانوران سبع) مشاهده میشدند، که موجب تفریح و آسایش خاطر حضار میگشت. کشتی گیران عود و برهنه هستند و عورتین خود را باقتضای آداب با تنکه بسیار كوچك و باریك چرمین مستور ساخته و سخت محکم کرده اند. مصارعت کنندگان تمام بدن و تنکه خویش را با روغنی مخلوط با گرد خناتدهین ورنك

(۱) داریوش سوم هخامنشی، پیش از جلوس بتخت سلطنت؛ چاپار دربار بوده است (تاریخ

ایران باستان - جلد اول - بقلم مرحوم پیرنای مشیرالدوله.)

کرده‌اند و بدین طریق چنان می‌نماید که نارنجی نقاشی شده‌اند؛ و این برای آنست که حریف کمتر بتواند، پیروزی خود را تأمین کند. کشتی گیران در سرتاسر مشرق زمین، سبک و شیوه واحدی دارند، و بمانند اعصار اولیه، برای تحصیل جوایز شایان توجه باهم وارد عرصه مصارعت و یا مشت زنی می‌گردند. پیروزی وقتی بدست می‌آید که پشت حریف بر زمین آید؛ و این مرحله معمولاً پس از آزمایش حداعلاّی نیروی دو رقیب، بمورد اجرا گذاشته میشود، و طرف غالب حریف مغلوب را بلند کرده تمام قد بر زمین می‌زند. یکی از مدعوین در مجلسی عروسی حکایت می‌کرد که: «یکی در صنعت کشتی گرفتن سرآمده بود. سید و شصت بند فاخر بدانستی و هر روز بنوعی از آن کشتی گرفتی، مگر گوشه خاطرش باجمال یکی از شاگردان میلی داشت؛ سید و پنجاه و نه بندش در آموخت، مگر یک بند که در تعلیم آن دفع انداختی و تأخیر کردی، فی الجمله پسر در قوت و صفت سرآمد و کسی را در آن زمان با او امکان مقاومت نبود، تا بحدی که پیش ملک آن روزگار گفته بود:

«استاد را فضیلتی که بر من است از روی بزرگیست و حق تربیت، و گر نه بقوت ازو کمتر نیستم و بصنعت با او برابرم. ملک را این سخن دشخوار آمد، فرمود تا مصارعت کنند. مقامی متسع ترتیب کردند و ارکان دولت و اعیان حضرت و زور آوران روی زمین حاضر شدند. پسر چون پیل مست اندر آمد، بصدمتی که اگر کوه روین بودی از جای بر کنیدی. استاد دانست که جوان بقوت ازو برتر است، بدان بند غریب که از وی نهان داشته بود، با او در آویخت، پسر دفع آن ندانست، بهم برآمد، استاد بدو دست از زمینش بالای سر برد و فرو کوفت. غریو از خلق برخاست.

ملك فرمود استاد را خلعت و نعمت دادن و پسر را زجر و ملامت كرد كه با پرورده (پرورنده) خویش دعوی مقاومت كردی و پسر نبردی. گفت ای پادشاه روی زمین، بزور آوری بر من دست نیافت، بلکه مرا از علم کشتی دقیقه‌ای مانده بود، و همه عمر از من دریغ همی داشت، امروز بدان دقیقه بر من غالب آمد، گفت: از بهر چنین روزی که زیر کان گفته‌اند: دوست را چندان قوت مده که دشمنی کند تواند، نشنیده ای که چه گفت آنکه از پرورده خویش جفا دید:

یا وفا خود نبود در عالم یا مگر کس درین زمانه نکرد
کس نیاموخت علم تیراز من که مرا عاقبت نشانه نکرد (۱)

پس از پایان نمایش کشتی گیران، که يك ساعت تمام رقص و آواز (اوپرا) طول کشید، مصارعت کنندگان از میدان خارج و فی الفور محوطه بانمدهای بزرگی پوشیده شد و فرشهای گرانبهایی بروی آن گسترده گشت، و گروه عظیم مطربان و مغنیان و رقاصان بصحنه درآمدند، و بیش از دو ساعت بترنم پرداختند که مورد تحسین حضار واقع گشت.

استاندار ایران اوقات خود را بتماشای این صحنه و مذاکره با غلام شاه و حاضرین، و مخصوصاً استعلام اخبار فرنگستان از من میگذرانید. حکام ایالات بزرگ در اطراف خود عین تشکیلات خدم و حشم شاهنشاه را دارند، و ترکیب اعضای این دستگاه بعینه همانند سازمان دربار است، گروه مغنیان و مطربان و دسته رقاصان نیز از آن جمله می باشد. در مشرق زمین، چون رقص عملی مخالف شرافت شمرده

(۱) شاردن از قول راوی مجلس داستان را نقل کرده است، با این تفاوت که استاد آن بند را، (بند مسترقه) خواندی، با اشاره خمسه مسترقه سال شمسی که شهر آن سی‌روزه است، و با حذف جمله «مگر گوشه خاطرش...»، و ما صلاح دیدیم که اصل داستان را از منبع حقیقی، گلستان حضرت شیخ سعدی، چاپ بروخیم در این صفحات عیناً نقل کنیم.

میشود ، لذا در مجامع عمومی هیچکس بهیچوجه برای تفریح و تفنن نمی رقصد . در ممالک خاوری مثل صحنه های تئاتر اروپا رقص را فن و یا حرفه ای میدانند که برای تفریح خاطر دیگران انجام میشود ، با این تفاوت که فن رقص در مشرق زمین نه تنها مخالف شرافت شمرده میشود ، بلکه بسیار ننگ آور و افتضاح آمیز هم میباشد ، مخصوصاً برای بانوان که ، در این محیط زنان رقا صه فی الفور بفحشاء سوق میابند . در ایران فقط زنان رقص میکنند ، همچنانکه آلات طرب و موسیقی در انحصار مردان است .

اما آواز ، باید بگوئیم که معمولاً مردان آواز خوانهای بسیار خوبی هستند ، صدایی که از اعماق سینه این اشخاص بر می آید ، دارای اوج زیاد و طنین شدید و خیلی نیرومندی میباشد . رقا صه ها نیز آواز خوانی میکنند ، ولی صدای زنان در اوج و ملاحظت پیاپی مردان نمیرسد ؛ اما در مقابل حرکات دست و بدن رقا صه ها باندازه ای سریع و چابک و لغزنده است که غیر قابل تصور میباشد ، جهش و پرش و گردش برق آسای آنان با چنان سرعت و مهارتی انجام می شود که چشم از تشخیص جزئیات این حرکات عاجز میماند ، و رقا صان در این موارد بر بند بازان و شعبده بازان سبقت میجویند . من شاهد صحنه های حیرت انگیزی از هنر نمایی رقا صه های ایرانی بوده ام ، این هنرمندان چنان خود را پیچ و تاب میدهند که انسان فکر میکند سر و کارش با آدمک چوبی نقاشان افتاده است که بوسیله پیچ و مهره درست شده و بهر طرفی ، هر طور که بخواهند کج و خم میشود ؛ از جمله رقا صه ها چنان بعقب خم میگردند و پشت خود را طوری دوتا میکنند که سرشان با پاشنه پایشان تماس میابد ، و با این وضع و حالت بدون استمداد از

دستهای خود، راه میروند.

این هنرمندان روی یک دست و روی یک زانو با آهنگ شایان توجهی می رقصند، و فن خود را باصدها حرکات حیرت آور ملیح و لطیف نمایش میدهند. زنان مشرق زمین مثل مردان شلوار می پوشند و تا قوزک پا ساق پایشان مستور میباشد؛ بدین طریق در تمام مراحل نمایش و در کلیه حرکات رقص، علی رغم اطواریشمار غیر از دست و پای رقصه هیچ قسمتی از بدنش نمودار نمیشد، پای رقصان مانند دستشانی تمیز و لطیف و غالب اوقات مزین و آراسته بخلخال است.

مغنیان و مطربان و رقصان، بازیگران و مقلدان مردمان مشرق بشمار میروند و نمایشات این گروه در حقیقت اوپرای مشرق زمین میباشد، چون تمام اغنیه منظوم و بهیچوجه جمله منثوری در کلام آنان مشاهده نمیشود. در تمام مجالس سرور و محافل جشن ایران و هندوستان وجود این گروه واجب و ضروری میباشد. رقصه‌ها را بمجالس مهم سرور و ضیافت و کلیه محافل شرفیایی فرستادگان خارجی در دربار، احضار میکنند، و اگر همه‌شان نباشند، اقلاً دو سوم دسته در مجلس حاضر می‌شود، چون نوبه بنوبه بسیاری از ایشان بپانه کسالت و نقاقت از شرکت در مجامع معاف می‌گردند. نمایشات این گروه همیشه متضمن مواضع عاشقانه است.

صحنه با هنر نمای زنان بازیگر جوان (آکتریس‌ها) افتتاح می‌یابد، و این قسمت متضمن اغنیه عاشقانه و تغزلات محبت آمیزی میباشد، و جذبه و انجذاب و حالات انشراح عشاق بیان می‌گردد، و آنگاه فرط عشق و ایمان، و اضطراب و تشویش نمایان می‌شود؛ در این دوره حالات و خصوصیات خارق العاده عشاق جوان، مغالزه و معاشقه عاشق و معشوق با یک صورت حساس و زنده

ما فوق تصویری بمعرض نمایش گذارده می شود، و این مرحله در حقیقت نخستین پرده اوپرا است .

در دوره دوم نمایش، گروه رقصان و مغنیان بدو دسته تقسیم می گردد، یکی اصرار و الحاح عاشقی را در انظار مجسم می سازد ، دیگری نفی و انکار معشوق متکبری را جلوه گر می نماید . پرده سوم حاکی از توافق و کنار آمدن عشاق است ، و در این مرحله است که هنر نمایی بازیگران بعد اعلای خود میرسد، و حنجره خوانندگان زن و حرکات لغزنده رقصه ها سحر آسا میشود . مطربان و مغنیان در میعاد گاه عشاق توقف کرده اند ، و با حرکات چشم و دست، با استرحام و استغائه ، و بیک حالت بی خودی از دلبران در تمنای وصال میباشند ؛ در این مرحله دیگر شرم و آزرم اجازه نمیدهد چشم و گوش حرکات و سکنات شهوت انگیز بازیگران را تحمل کند . مع هذا کله باید متذکر شویم که این چیزها با تقوای مذهبی ایرانیان منافاتی ندارد ، چون این قوم تجرد را عیب می شمارد و حتی گناه میداند ، و بر حسب تعلیمات آیین اسلام مردان مجبور میباشند، بمحض وصول بمرحله بلوغ باز دواج مبادرت ورزند . ضمناً یاد آور میشویم که در میان مغنیان و مطربان و رقصه ها همیشه اشخاص واقف بر موز محیط و موقع شناسی وجود دارد که قطعات نمایش را بر حسب تمایلات روحی مشتریان و امیال معنوی طالبین ترتیب میدهند و مطابق میل آنان موضوع نمایشات خویش را تنظیم میکنند . ولی البته رعایت چنین نکات دقیق و بار یک مستلزم اطلاعات بسیار وسیعی در فن مربوطه است .

بطوریکه من مشاهده کرده ام ، رقصه ها دستجمعی کار میکنند و برای خود دسته هایی تشکیل داده اند . فی المثل گروهی که مخصوص

شاهنشاه است، ازیست و چهار نفر ترکیب یافته و از مشاهیر معروفه های این کشور بشمار میروند. این عده يك نفر رئیسهای دارند که معمولاً از حیث سن و سال بزرگتر از دیگران است و گیس سفیددسته بشمار میرود؛ مع هذا رقاصه های مزبور مدام بحالت اجتماع و دستجمعی زندگی نمی کنند، و اغلب اوقات در چهار گوشه پایتخت ولو میباشند. رئیس دسته موظف است که این افراد را جمع آوری کند، آنها را بمحل مطلوب و مجالس مورد تقاضا هدایت نماید، و مشاجرات ناشیه از رشک و رقابت یامادیات را مرتفع سازد، اعضای دسته را دعوت بسلم و سکوت کند، آنها را در مقابل تجاوزات حفظ و حراست نماید، و روش زندگانی افراد را تحت نظر قرار دهد، و در صورت مشاهده عدم رعایت و ملاحظه وضعیت مالی دسته، مرتکب را مجازات کند، و معمولاً اینکار با تازیانه و شلاق انجام میگیرد؛ و در صورت تکرار جرم و ارتکاب مجدد، مشارالیه را از عضویت دسته اخراج کند. رئیس دسته مواظبت دارد که معاش و مواجب اعضای گروه بموقع برسد، پوشاک و ملبوسات افراد نفیس و عالی باشد، اثاث زندگی آنها نظیف و تمیز، و خدم و حشمشان بنحو احسن بترتیب مقرر آماده و فراهم گردد. ملترمین رقاصه های این دسته عبارتند از دو کلفت و يك نوکر، یک نفر آشپز، و يك مهتر با دو یاسه رأس اسب. هنگامی که گروه مزبور به دربار میرود، چهار مرکوب دیگر برای حمل اسباب و اثاث دسته مورد استفاده قرار میگیرد؛ چون در مشرق زمین، بمانند سپاهیان همه کس موظف است که همه چیز خود را همراه خویش داشته باشند. یکی از اسبهای حامل دو صندوق بزرگ میباشد، دیگری دو چمدان (جامه دان) قطوری را حمل میکنند، سومی اختصاص بوسایل آشپزخانه

دارد، چهارمی ناقل خوار و بار و لوازم دیگر اسبان است. در تجهیزات دسته، چادر وجود ندارد، زیرا در طی راه لدی الاقتضا غیام و منازل لازم برای ایشان فراهم و آماده میگردد.

حقوق سالیانه این گروه هزار و هشتصد فرانك (طلا) است، بعلاوه مقدار معینی اقمشه و منسوجات برای پوشاك و ملبوس اعضای دسته داده میشود، و کلیه مایحتاج خواربار و ارزاق رقاصه ها و خدم و حشم ایشان از طرف دربار تأمین میگردد. بعضی اوقات در نتیجه مقبولیت اعضای دسته در نظر شاهنشاه، مستمری نقدی گروه تا نصد اکو افزایش می یابد؛ ولی اینهمه در آمدها گوشه ای از عایدات رقاصه ها است، چون گاهی این عده در فاصله فقط بیست و چهار ساعت در يك مجلس بیش از پنجاه پیستول بجیب میزنند، چون تپذیر و اسراف مجالس عیش و عشرت ایران فوق العاده فراوان و تفریح تعیش سخت نابسامان است.

شاهنشاه اغلب اوقات عطایای شایان توجهی با ملاحظه هنر و حرکات سحر آمیز رقاصه ها، بدسته بخشش میکند. اعیان و اشراف مملکت نیز همین سیره را تعقیب میکنند. من بخاطر دارم، در سال هزار و ششصد و شصت و پنج هنگامیکه به هیرکانی (گرگان)، برای ملاقات شاه عباس ثانی رفته بودم، يك روز عصر در دربار دو نفر رقاصه ای دیدم که هر يك بیشتر از ده هزارا کو جوهر زیب پیکر خود کرده بود؛ و چون از دیدار تزیینات فوق العاده آنها سخت در شگفت مانده بودم، مرا بمشاهده منزل مسکونی خویش دعوت کردند. علی الصباح من بهمراهی مترجم خویش، چون در آن اوقات هنوز فارسی سخن گفتن نمیتوانستم، و يك جراح فرانسوی بمقصد عزیمت کردم. عمارت مسکونی آنها بسیار عالی و فوق العاده مجلل و باشکوه بود، و چون

عطریات در ممالک گرمسیر خیلی مطرب و بسیار مطبوع طباع میباشد، در سرتاسر عمارت و تمام زوایا و خفایای خانه این معروفه ها بوی خوش بمشام میرسد.

نکته شایان توجه اسم و رسم افراد این گروه است؛ هر يك از آنها را مطابق ارقام مبلغی که برای ملاقاتشان پرداخت میشود میخوانند، فی المثل ده تومنی، پنج تومنی، دو تومنی. يك تومان معادل پانزده اکوی پول (فرانسه) است؛ در میان اعضای دسته بهیچوجه کمتر از يك تومانی پیدا نمیشود و اگر رقاصه ای دارای چنین ارزشی گردد از میان گروه اخراج میشود و دیگری جانشین وی میگردد. با همه اینها تقریباً بهیچوجه این گروه از این شغل تنگین و شرم آور خویش طرفی نمی بندند و ثروتی بهم نمی زنند. زیرا آنچه را که با یک دست میگیرند و با دست دیگر پس میدهند و صرف عیش و عشرت خویش میکنند. و بالتجربه فقیر و نادار میشوند، بطوریکه از اینهمه مداخل خلاف شرافت غیر از ندامت که بسی دردناکتر از تأثر اتلاف ثروت میباشد، چیز دیگری باقی نیست. دسته های رقاصان ولایات معمولاً فقط شامل هفت یا هشت نفر دختر است.

زنان عمومی در ایران، فاحشه ها با وجود اینکه مثل زنان دیگر در حجاب بسر می برند و پوشاك بانوان معمولی بتن دارند، مع هذا هویت آنها خیلی روشن تر از ممالك دیگر عالم هویدا می باشد. علاوه بر اینکه چادرشان کوتاهتر از حد معمولی و کمتر بسته می باشد، رفتار و کردار، و هیأت و اطوار آنها فی الفور در نخستین نظر ماهیتشانرا معرفی می کند. تعداد معروفه ها در ولایات خیلی زیاد نیست، ولی در پایتخت، اصفهان، بسیار و خارج از حد و حدود است.

در سال هزار و شصت و شصت و شش که در این شهر اقامت داشتم، برایم حکایت کردند که چهارده هزار معروفه مسلم و با اسم و رسم که هویت آنها در دفاتر رسمی مندرج می باشد، در پایتخت موجود است، این گروه عظیم دارای يك تشکیلات معظم و مخصوصی است، که مدیر کلی در رأس آن قرارداد و روسا و فرماندهانی بر آن نظارت می کند، اعضای این سازمان در دفتر مخصوص ثبت نام کرده، و هر يك مالیاتی می پردازند که مجموع آن بدویست هزارا کو بالغ می باشد (۱). موثقین اظهار میداشتند که یکبار شماره فاحشه ها باندازه ای زیاد بود که عده کثیری از آنان مایل به ثبت نام خویش نبودند و نمیخواستند که شناخته بشوند و متصدیان دولتی از این امر بسیار راضی بودند، چون در صورت عدم ثبت اسامی در دفاتر رسمی، درآمد مقامات مربوطه بسیار زیادتر می شد. مع هذا کله، علی رغم شیوع شدید و رواج کامل این پیشه منحوس، بعقیده من در روی زمین کشوری یافت نمیشود که در آن زنان اینقدر گران بفروش برسند، چون در نخستین سالهای عمر يك معروفه، نمیتوان بکمتر از پانزده یا بیست پیستول از او منتفع شد، و در کمال ماهیت این مسئله سخت مشکل میباشد، چون در ایران مذهب اسلام اجازه می دهد که هر کس کنیزهایی بخرد و از آنها استفاده کند، و نیز هر فردی می تواند هر اندازه که بخواهد زن صیغه داشته باشد، و نیز باید متذکر شد علی رغم قلت نقدینه جوانان و ازدواج سریع و زود آنان، اینهمه سطح قیمت فحشا بالا رفته است.

(۱) در چین قدیم نیز معروفه ها در دفاتر رسمی دولتی ثبت نام میکردند و مالیاتی میپرداختند برای اطلاع از خصوصیات شایان توجه آنها رجوع فرمائید بکتاب سیاحتنامه طبعان و ابوزید که بازده قرن پیش تالیف و توسط محشی این سطور بفارسی ترجمه و در طهران طبع شده است. (شکفتهای جهان باستان).



تاجگذاری شاه سلیمان صفوی

بنظر من علت این امر را بایستی در حرارت آب و هوای این ممالک گرمسیر جستجو کرد که شرایط اقلیمی بسیار تند تر و محرك تر از اقلیم دیگر است، در ثانی خلقت جادو و سحر انگیز این موجودات لطیف نیز نقش قاطعی در کیفیت و کمیت موضوع دارد. بسیاری از مردم کاملاً حق دارند که اضمحلال و انهدام سران لشکرو عموم قاطبه جوانان نجیب و شریف درباری را منتسب بآمیزش با این زنان زیبای عمومی می کنند.

در این کشور قولی است که جمله‌گی بر آنند: هیچ عاشقی نمیتواند دامن معشوقه را از دست بگذارد، مگر اینکه زن معروفه خودش خاطر خواه خویش را از آستانه در طرد کند، و اینهم موقعی صورت می گیرد که خون عاشق را تا آخرین قطره مکیده باشد. من اشخاص عاقل و سالم و حتی برهیز کاری می شناختم که تا گلودر این منجلاب بدبختی فرو رفته بودند و بی‌پوچه گمان نمی کردند که بتوانند خود را از گرداب هلاکت نجات دهند. این اشخاص مدعی هستند که گرفتار سحر و جادو می باشند، و یقین دارند که بریدن از معشوقه برای آنان مطلقاً غیر ممکن است، و فقط کسی می تواند این رشته را منقطع سازد که آنرا خودش بوجود آورده و عشاق را بدام افکنده است. بعضی از این اسیران محبت دارای داغ عشق در بدن و مخصوصاً بازوان خویش است. این داغها که با آهن سرخی در ابدان عشاق بوجود آمده، و عمق جراحت آنها بضخامت يك سکه بزرگ و درشتی می باشد (۱)، شاهد عاشق صادق بر آستین است، و نشانه آن می باشد که آتش و آهن در مقابل آتش عشق در حکم هیچ است، و معمولاً این داغها را هنگامی بخود میزنند که انشراح خاطرشان بحد-

(۱) در اصل سکه سی سویی، آمده است.

اعلائی رسیده و کاملاً از خود بیخود شده باشند . هر عاشقی که داغش بیشتر باشد ، آتش عشقش بیشتر تجلی خواهد کرد .

بعضی اشخاص سر تاپای بدن ، مخصوصاً کمر خویش را با چنین نشانه هایی آرایش میبخشند .

رسم کشور چنانست که هنگام دعوت از این قبیل زنان برایشان پول ارسال میدارند . وقتی که فقط بمنظور رقص خواسته باشند ، معمولاً بخانم رئیس مراجعه میکنند و برای هر رقاصه ای معمولاد و پیستول تسلیم میدارند ، فی المثل اگر شش یا هشت نفر لازم باشد ، دوازده یا شانزده پیستول پول میدهند ، علاوه بهر يك از آنان بر حسب مهارت در فن مربوطه هدیه و تحفه ای میبخشند . ولی اگر معروفه ای برای فسق و فجور دعوت شده باشد ، بایستی قبلاً وجه بهای مقرر را ارسال بدارند . آنگاه معروفه بر پشت اسبی ، بهمراهی يك یا دو كلفت و يك نوکر ، سواره فرامیرسد ، و هنگام مراجعت علاوه بر مبلغ مزبور ، هر چه بتواند ، از خانه میزبان میبرد .

يك داستان از هیرکانی اینك داستان از دوره اقامت خود در هیرکانی (گرگان) بخاطر دارم که برای خوانندگان حکایت میکنم (۱)

يك نفر سلطان مرزبان (سلطانها بمنزله نایب السلطنه و جانشین شاهنشاه در حوزه حکومت خویش میباشند) وارد هیرکانی شد و علی الصبح دو رأس اسب و پنج اکو پول بخدمت یکی از معروفه ها که شهره آفاق ، و آوازه حسن جمالش بگوش سلطان رسیده بود ، ارسال داشت و مشارالیه را بمنزل خویش دعوت کرد . این شخص پیش خود فکر میکرد که تحفه

(۱) شاردن ، چنانکه سابقاً آورده ، برای ملاقات شاه عباس ثانی بدین حدود رفته

بوده است .

شایان توجهی بمعشوقه فرستاده است؛ ولی مع التاسف محبوبه در پاسخ اظهار داشته بود که سلطان مرا نمیشناسد، و من بهیچوجه کمتر از سی اکونمیگیرم، و فقط بادیافت این مبلغ ممکن است ازخانه بیرون ییایم آنگاه ده ایکو خدمت معروفه ارسال شد، ولی همچنان جواب منفی بود. بعد پانزده و سپس بیست اکو تقدیم شد، مع هذا تقاضای عاشق مستجاب واقع نگشت. نفی وانکار معشوقه بیش از پیش آتش اشتیاق عاشق را دامن میزد، بطوریکه سلطان بنزدیکان خویش اظهار داشت: این موجود لطیف سخت مشکل پسند است؛ ماهم بایستی بدون توسل بزور باحفظ ظاهر بطریق مطلوب او را سربراه نمائیم. آنگاه ده پیستول تمام بحضور معروفه فرستاد، و بدین طریق مشارالیه بمنزل سلطان شتافت و در پاسخ خاطر خواه خویش که پرسیده بود، وجوه معهود بخدمت مبارک رسیده است، چنین گفت:

پیستولها را به خدمه خویش دادم، چون من خودم، بهیچوجه در مقابل چنین ثمن بخشی تسلیم نمیشوم و فقط بملاحظه خاطر جنابعالی است که بخدمت آمده ام. سلطان اظهار داشت که من فقط میخواستم در محفل ما بخوانی و برقصی، لا غیر. آنگاه معشوقه را بدون اکل و شرب تا نیمه شب برقص و آواز واداشتند و مانع حضور وی در سر سفره رنگین خویش گشتند. بعد از پایان این مرحله، معروفه را باطاقی بردند و تا سپیده صبحدم، سلطان و اطرافیان، هریک بنوبت از لذت وصال وی برخوردار شدند. معشوقه که با طلوع آفتاب خود را مرخص و آزاد میپنداشت، سخت در اشتباه بود، برای آنکه در این موقع سلطان کلیه نوکران و اعضای خدم و حشم خویش را، از خوانسالار تا مهتر اصطلیل

احضار کرد و در حضور جمع خطاب بمعروفه چنین گفت: «عزیزم! من يك حاكم كوچك ناداری هستم، و نمیتوانم برای یکشب ده پیستول پول پول بدهم؛ لذا این مبلغ بایستی میان آدم های من سرشکن شود، بنابراین لازم است آنها نیز در التذاذ سهیم شوند.» بدینطریق تمام روز و شب بعد، معروفه همچنان در زندان بود. پس از استخلاص، این زن سخت هیاهو افکند، داد و قال راه انداخت و قصد داشت که حاکم جابر را بمخمصه بیفکند، ولی چون سلطان مشاهده کرد که موضوع علیه وی جریان دارد، داستان را با شوخی و خنده بعرض شاهنشاه رسانید، و مسئله با پرداخت ده پیستول دیگر از بابت شب دوم، پایان پذیرفت.

قوانین و مقررات
ساری تقی و خلیفه
سلطان

فاحشه هایی که مالیات میپردازند، در کاروانسرا-
های مخصوصی که در اختیار خویش دارند،
رحل اقامت افکنده اند، و جز آنها هیچکس
حاضر نیست، در اماکن عمومی مزبور سکونت نماید؛ ولی معروفه هایی
که عوارض تأدیه نمی کنند، در منازل مخصوص خویش سکونت دارند؛
چون در ایران اجاره و استجاره منازل، همسایه نشین و منازل مجهزی که
در اختیار دیگران گذاشته شود، مفهومی ندارد، (و همه کس مالک
زمین و صاحب خانه ای است، حتی معروفه ها). در اصفهان محله دیگری
هم وجود دارد که موسوم بکوی برهنگان یا بی حجابان است و سرتاسر
آن اختصاص بزنان روسپی دارد. در ایام سابق، در پایتخت چنان رسم
بوده است که باغروب آفتاب، معروفه ها بمانند قطارهای کلاغ، در سرتاسر
شهر، مخصوصاً کاروانسراها پراکنده می گشتند و مشغول کسب و کار
میشدند.

واما موضوعی که بی نهایت وقاحت داشت، ملاوطه علنی و آشکار پسران جوان آراسته اندام درملاء عام بود، و معمولا این امردها را با آرایش مخصوصی در هر گوشه و کناری، در تمام نقاط پایتخت گردش میداده اند و در دسترس طالبین میگذاشته اند.

ساری تقی صدراعظم اوایل دوره سلطنت شاه عباس ثانی که يك خواجه سالخورده دلیروبا هوشی بود، با وضع قوانین سخت، در صدد ممانعت از عمل خلاف طبیعت لواطه برآمد؛ و بعد از او که رقیبش خلیفه سلطان برمسند صدارت تکیه زد، مقررات دیگری علیه زنان وضع کرد، و از عرضه علنی آنان در کوی و برزن، و حضور بلا احضار معروفه ها جلوه گیری بعمل آورد؛ و چون شرب مسکرات را علت العلل این حرکات زشت و شنیع می پنداشت، فروش شراب را سخت قدغن فرمود و برای مرتکبین مجازات بسیار هولناکی قائل شد؛ در اجرای این مقررات چندین نفر امرد را میخ بمقعد کردند، و یک نفر زنی که دختران خود را بفحشاء و ادار میگرد، از بالای برجی بزمین انداختند، و گوشتش را بسگان دادند. بدین طریق امیدوار بودند که دامن کشور از این کثافات پاک گردد ولی معلوم شد که وضع سخت ترین قوانین جز تعدیل رسوایی علنی و تحذیر فضاحت آشکار جنایات شنیع، نمره ای ندارد.

ازدواج اینک بعد از ذکر تفصیلات لازم راجع بفحشاء در ایران، بحث در خصوصیات مسئله ازدواج درین

این ملت یمناسبت نخواهد بود. سابقا گفته ام که آئین اسلام عمل ازدواج را بمشابه يك وظیفه مذهبی میداند، و انجام تاهل را برای هر مومن مسلمانانی واجب میشمارد؛ در

این آئین تجرد و رهبانیت ممنوع می‌باشد، و امتناع از ازدواج را معصیت و يك عمل خلاف طبیعت میدانند. ایرانیان در این مورد مدعی هستند که اگرچه در فاصله زمان بعد از حضرت مسیح تا ظهور حضرت رسول اکرم ص، تجرد و رهبانیت رواج داشته و حتی منظور نظر مقام الوهیت بوده است، چون حضرت عیسی که شریعت او در عهد مزبور حاکم بوده، از وجود دوشیزه‌ای بدنیا آمده، و خود وی نیز بحالت تجرد زندگی کرده است؛ ولی پس از استقرار مذهب دیگر توسط شارع جدید، خداوند تقرب بندگان را در رهبانیت و تجرد نمیداند، بلکه بالعکس خواستار توسعه عمل ازدواج می‌باشد، چنانکه خود حضرت مسیح که هنگام ظهور محمد مهدی، امام دوازدهم و جانشین پیغمبر اسلام، در آخر الزمان برای از بین بردن دجال در معیت آن حضرت از نو بدنیا خواهد آمد، اقدام با ازدواج خواهد کرد و زنان متعددی خواهد گرفت.

ایرانیان در این موضوع بکتاب مقدس خود (قرآن کریم) استناد میکنند، که در آن چنین آمده است: در روز شمار، زمین علیه مرد مجرد زنده‌ای که در آن غنوده است، برخواهد خاست، و خواهد گفت: «چه معصیت عظیمی مرتکب شده‌ام که يك انسان دشمن طبیعت در آغوش من غنوده است، در صورتیکه من کوشش مدام در توالد و تناسل موجودات حیه داشته‌ام؟» این کلمات عین متن کتاب مذهب اسلام (۱) است، ولی چون همیشه دامنۀ تفسیر بسیار وسیع و فاضله آن بیش از پیش از متن اصلی بدور می‌باشد، مجتهدین ایرانی در این موضوع شاخ و برگ‌های بسیار نفرت‌انگیزی افزوده‌اند، فی‌المثل می‌گویند، بمحض اینکه پسری بسن بلوغ رسید و

(۱) مصنف، آئین شهبانی گفته است. حدیث است، در کلام الله چنین جمله‌ای وجود ندارد

احساس میل جنسی کرد، بایستی زنی باو داد؛ مقاومت با احساسات طبیعت معصیت بشمار میرود، و بالعکس تسکین امیال جنسی بسیار ضروری و شایان تقدیر می باشد؛ بعقیده ما این نظریه همانقدر وحشتناک است که بگویند هر مردی وزنی، با هر کسی از جنس مقابل تلاقی کرد، حق مقاربت دارد، مثلاً مادری با فرزند خویش، و پدری با دختر خود؛ این نظریه فوق العاده وحشتناک است، و حتی اکثر ایرانیان نیز آنرا بسیار زشت و نفرت انگیز می شمارند.

بایستی متذکر شویم که ایرانیان در میان دیگر مسلمانان جهان از لحاظ اجتناب از شهوات نفسانی و مقاومت با امیال حیوانی، مقام مخصوص بسیار افتخار آمیزی دارند، و این موضوع ضمن دو نکته مهم باثبات میرسد: نخست آنکه، مسلمانان دیگر (مثلاً اهل سنت) عشق ضد طبیعی (لواطه) را مجاز می شمارند، فی المثل ترکان عثمانی که در این قسمت افراط دارند، در صورتیکه ایرانیان عمل مزبور را از منهیات می شمارند، و حتی بعضی اوقات مقامات صالحه مرتکبین را مجازات میکنند؛ اگرچه در میان این قوم نیز بعضی از فقها در این مورد سخت مسامحت می ورزند، ولی مع هذا اکثریت علیه تمایلات ضد طبیعی می باشد. دوم اینکه باشخاص (اتباع) غیر مسلمان به چه وجه اجازه نمیدهند که از تعدد زوجات بهره مند شوند و یا صیغه بگیرند، فی المثل اگر یک نفر مرد و یک زن که هر دو مسیحی یا کافر باشند، و بخواهند که عقد ازدواجشان بآئین اسلام بسته شود، و برای انعقاد چنین قراردادی به حاضر شرعی محل رجوع کنند؛ مقامات مذهبی ایرانی از عقد چنین ازدواجی امتناع می ورزند و طرفین متعاقدين را بطرز مسخره آمیزی از محضر خود میرانند، در صورتیکه در ترکیه انعقاد چنین

قرارداد هایی مجاز و معمول میباشد .

ایرانیان ، در توجیه این موضوع ، میگویند که هریک از مذاهب منہیات و مشتهیات مخصوصی دارد ، که هیچوقت لذات آن از ریاضاتش جدایی پذیر نمی باشد ، چنانکه آمین مسیح شرب مسکرات ، و تمام انواع لذات را مجاز می شمارد ، ولی جز يك زن را اجازه ازدواج نمیدهد ؛ در صورتیکه مذهب اسلام تعدد زوجات را بدلخواه مجاز میداند ، اما نوشیدن يك قطره شراب را حرام می شمارد .

سرایها را با دوشیزگان پر می کنند ، تا هر موقعیکه فرصت و میل داشته باشند ، آنها را بعقد ازدواج خویش دریاورند . اما برای نوجوانان بمحض اظهار تمایل ، يك کنیزی میدهند و یا زنی صیغه میکنند .

برای ایرانیان زندگانی اشخاص راهب و مجرد که برضای خاطر و بمیل خود این سنخ حیات را اختیار کرده اند ، نامفهوم میباشد . در باره زندگانی مجرد اشخاص در ممالک مسیحی ، هرچه ما به این قوم میگوئیم افسانه آمیز جلوه میکند و در پاسخ اظهار میدارند که معمایی در اینکار موجود است و رازی مکتوم میباشد که ما از انظار آنرا مستور میداریم ، و در غیر اینصورت گذشتن از زن غیر ممکن میباشد ، مگر اینکه انسان مرتکب جنایاتی ضد طبیعت بشود . ایرانیان میگویند : « آیا اروپائیان همجنس دیگر افراد بشری نمیباشند ، و مثل دیگر مردمان خوراك نمیخورند ؟ اگر زن نمیگیرند مرتکب اعمال بدتری میگردند (لواطه) . » در این موضوع بخاطر دارم که هنگام اقامت در اصفهان ، يك مرد شریف و نجیبی از اهالی باکترین (خراسان) بملاقات ما آمده بود و خطاب به اب رفاeil دومان ، رئیس هیأت مبلغین کاپوسن ، چنین گفت : « پدر ،

میگویند که شما به چو جه زن نمیگیرید و مثل ترکان (عثمانی) با هم زندگانی میکنید (مرتکب لواط میشوید)؛ راستی ممکن است که شما معتاد بارتکاب چنین جنایت فجیعی بشوید؟ رئیس هیأت جواب داد: «پناه بر خدا! ما نذر میکنیم که در زندگانی هرگز زن اختیار نکنیم». - شخصیت ایرانی در پاسخ اظهار داشت: «چطور؟ چگونه شما بدون زن زندگی میکنید؟» - رئیس مبلغین اظهار داشت:

«بلی، ما بدون زن زندگی میکنیم». - مرد ایرانی جواب داد: «موضوع بسیار مهم است، راستی شما غذا هم نمیخورید؟ فی الحقیقه، در نظر ما، احتیاج بخوراك مهمتر و مشکلتر از احتیاج بزنیست». - این مقایسه بدون شك و تردید، سخت مبالغه آمیز است؛ ولی در قضاوت نباید عجله کرد، ما چنانکه باید و شاید برای قضاوت در این موضوع وارد نیستیم، و صلاحیت اظهار نظر بر ایمان موجود نمیشود. مردمان ممالک گرمسیر در معرض تمایلات شدید نفسانی قرار گرفته اند، که بعنایت الهی کیفیت آن برای ما مجهول میباشد؛ اغذیه ای که در این کشورها صرف میشود بقدری زبده و نخبه، محرك و مفرح است که هر گونه ریاضت و مجاهدتی در این سرزمین برای مقاومت در مقابل لذات نفسانی مطلقاً باطل و بی ثمر میباشد.

علی رغم تمام این تفصیلات، در آئین اسلام زنان را معصیت می شمارند، و نزدیکی بزنان فاحشه در این مذهب حرام و یک عمل بسیار شرم آوری است و دست کم در میان طبقات محترم کار خلاف شرافتی شمرده میشود. معذاکه شهرها سر تا پا مَشحون از فحشاء است و حتی محترمین و مقدسین و اشخاص بسیار متدین نیز بارتکاب زنا مبادرت میورزند. فی المثل

همیشه شامگاهان هنگام گردش در محوطه مدارس و مساجد بزرگ مشاهده میشود، که زنان روسپی چادر بسر، بهمراهی يك نفر كلفت، و بعضیشان تك و تنها وارد حجرات مقدسین و مدرسین میشوند، و گاهی در منزل یکی هستند و گاهی در حجره دیگری. معمولاً تا سپیده صبحدم در حجره بسته میشود و بمحض طلوع آفتاب زنان عمومی مرخص میگرددند، و حتی اغلب اوقات بعضی اشخاص بدون احساس هیچگونه شرم و آزرم خیلی دیرتر دست از دامن محبوبه برمیدارند؛ همین شیوه در کاروانسراهای بزرگ تجارتی، در حجرات بازرگانان بیگانه نیز مشهود و متداول میباشد. معنی این دستورات و حرکات ضد و نقیض چیست و اینها را چگونه میشود تعبیر کرد؟ مؤمنین و مسلمانان ایرانی در این مورد استدلال مخصوصی دارند. اینان اولاً اظهار میدارند که زنان عمومی مرتکب معصیت میشوند، و استخلاص از معاصی مدام برای آنان فقط بشرط توبه و انابت و انصراف از زندگانی قرین معصیت امکان پذیر است، و بهمین جهت موظف میباشند که مالیاتی بحکومت بدهند؛ بنا بر این فاحشه‌ها را بعنوان اختیار فحشاء و ارتکاب منہیات و محرمات مذهبی، غیر مومن میشمارند. در ثانی میگویند که هرگونه معامله‌ای با يك زن روسپی حرام است، و فقط بشرط ازدواج ممکن است معامله با معروفه مشروع بشمار آید. بنا بر این اشخاص مذهب و دقیق چنین رفتار میکنند: زن روسپی را بعنوان متعلقه برای يك ساعت، يك شب، يك روز، يك هفته و تا مدتی که بخواهند عقد می-کنند (صیغه عقد غیر دائم، متعه) و این روش بمقیاس بسیار وسیعی در ایران معمول و متداول میباشد؛ با این مقدمات مدعی هستند که همه گونه مراتب تقوی و ایمان رعایت و مثل عقد ازدواج دائم يك عقد (موقت)

حلال و شرعی بسته شده است؛ و این تشریفات را جریان صیغه می نامند، و بمحض اینکه صیغه جاری شد، معروفه، معقوده (موقت) و حلال می شود. ایرانیان، مثل تمام شیعیان حضرت علی علیه السلام، در زن گرفتن به سه طریقت رفتار می کنند: ابتیاع (زر خرید)، اجاره (صیغه و متعه) و ازدواج. بر حسب دستورات مذهبی و قوانین شرعی هر سه طریقت مزبور مشروع و مجاز، و ازدواج شمرده می شود؛ و مطابق مقررات مقامات قضایی، کودکانی که از این زنان دنیا می آیند، همه شان حلال زاده، و اولاد قانونی پدر محسوب می گردند؛ فی المثل اگر مردی از کنیزك خود پسری داشته باشد که پیش از فرزندان متولد از معقوده رسمی دنیا آمده باشد، آن پسر ارشد شمرده می شود، و از کلیه حقوق ارشدیت برخوردار می گردد، مگر اینکه معقوده رسمی، شاهزاده خانمی باشد که خون خاندان سلطنت در عروق مشارالیه جاری است. بهمین جهت در ایران نجابت و شرافت خانواده کی فقط از پدر سرچشمه می گیرد (البته استثنای اخیر بسیار نادر و النادر کالعدم است)

زنان زر خرید را کنیز می نامند. داشتن کنیز بدلتخواه است، و هر کس هر اندازه که بخواهد میتواند زر خرید داشته باشد، بشرط اینکه از عهده نفقه آنان بر آید؛ و درباره سلوک و رفتار مالکین، و روابط و مناسبات کنیزان و آقایان، بهیچوجه من الوجوه مقامات شهربانی و اولیای شرعی و قضایی مداخله نمی کنند، چون در سرتاسر مشرق زمین هر کسی نسبت بزر خرید خود اختیار مطلق دارد و فاعل مایشاء می باشد.

اربابان (۱) میتوانند ازدو شیزگان کنیز هر طوری که مایل باشند،

(۱) ما میدانیم که این کلمه جمع جمع است.

استفاده بکنند ، و نه تنها صاحب باعطلاح شرافت و عفاف آنها هستند ، بلکه مالک جان ایشان نیز بشمار میروند . در مشرق زمین زن شدن کنیز بیچوجه خلاف شرافت شمرده نمیشود ، بلکه بالعکس ، این امر سخت مایه مباهات و موجب شرافت عظیمی است ، و در حقیقت بدین طریق دولت و بخت به زر خرید روی می آورد ؛ زیرا بمحض اینکه اربابی با کنیز خود نزدیک میشود ، برای مشارالیه منزل مخصوصی میدهد ، و از دیگر زرخریان جدا میسازد . ملبوسات نفیس ، کلفت های متعدد ، مقرری دایم برایش میدهند ، و در صورتی که فرزندان بدنیای آورد ، جاه و مقامش افزایش می یابد ، و دیگر او را زر خرید نمی شمارند ، بلکه به ثابه مادر جانشین قانونی صاحب خانواده ، عزیز و تکریمش میکنند .

زنان اجاره ای را متعه و صیغه میخوانند . هر کس هر قدر بخواهد ، در مقابل وجه مقرر برای مدت معلوم ، میتواند زن برای خود متعه و صیغه بکند . در اصفهان که پایتخت امپراطوری ایران است ، مهر و یان جوان را در مقابل چهار صد و پنجاه لیره (فرانسوی ، معادل فرانك طلا) برای یکسال اجاره میکنند . البته پوشاك و خوراك و منزل معقوده موقت بعده عاقد داوطلب است .

این ترتیب ازدواج اگرچه يك طریقت كاملا عرفی است ؛ مع هذا مراسم مربوطه در محضر قاضی شرع برگزار میشود ، مثل ازدواج دایم يك عمل فوق العاده مشیت و مشروع و قرین شرافتی محسوب میگردد ؛ معمولاً صیغه و متعه را در پایان مدت معهود و مقرر در صورت تراضی طرفین تجدید میکنند ، و ممکن است که پیش از انقضای مدت معلوم اجاره نامه چه فسخ گردد ولی در این صورت عاقد ناگزیر است که تمام وجوه مقرر در قرارداد

را بمعقوده موقت پیردازد. يك زن اجاره‌ای (صیغه) پس از جدایی، فقط بعد از گذشتن چهل روز و اختتام ایام ماهیانه مجاز است که شرعاً بدیگری تعلق بگیرد، و یا با مرد دیگری نزدیک بشود. زنان بیوه موظفند که صدو سی روزه تعطیل کنند؛ اگر چه آئین اسلام، چنانکه از تفصیلات سابق مستفاد میگردد، نسبت بعدم رعایت مراتب عفاف و تقوی سخت مساعد و موافق (۱) است، مع هذا که در مورد زنان بیوه‌ای که پس از مرگ شوهر از معاشرت با مردان دوره ازدواج، اجتناب نمی‌ورزند، فوق العاده سختگیر میباشد. آشنایان با شریعت حضرت موسی علیه اسلام، با کمال سهولت تشخیص میدهند که این ترتیبات را مسلمانان از یهود اقتباس کرده‌اند و با تغییراتی آنرا پذیرفته‌اند. مقررات قانونی هر دو ملت در سند ازدواج کاملاً شبیه یکدیگر است مخصوصاً در موضوع اینکه زن گرفتن فریضه مذهبی هر فرد است و این حکم را شامل حال تمام عالمیان میدانند، در ثانی در مورد وجوب ولزوم نفقه زنان که این شباهت بحد اعلای خود میرسد.

زنان قانونی را منکوحه می‌نامند. بر طبق آئین اسلام هر کس میتواند چهار زن قانونی برای خود عقد کند ولی هیچکس بیش از يك منکوحه ندارد، و این بدو علت است: نخست آنکه تعدد زوجات قانونی موجب اختلال نظم و انتظام خانواده است، چون هر يك از آنها طالب حکومت مطلق در امور منزل میباشد، و بعلاوه حس حسد و رشك باعث بهم خوردن آرامش آشیانه و مولد نزاع بیشمار است. دوم آنکه پای اقتصادیات در میان است چون ازدواج در ایران بسیار خرج دارد و حتی اغلب اوقات با فلاس منجر میشود بطوریکه فقط اشخاص متمکن مستطیع داوطلب ازدواج رسمی

(۱) شاردن در جلد سوم سیاحتنامه بر اهله‌های فاحشه میخی هم تاخته، ولی بهر صورت

محشی و مترجم در اینموارد بهیچوجه من الوجوه شريك افکار مصنف نمی‌باشد.

میگردند و افراد عادی بصیغه یا کنیز اکتفا میورزند. اشخاص مبرز متشخص معمولاً با خانواده‌های هم‌شان و مقام خود وصلت میکنند و در صورتیکه آتش شهوتشان بدین طریق خاموش نگردد، میتوان گفت که همیشه در معرض التهاب آتش نفس اماره هستند، با اختیار کنیزان زر خرید مبادرت میورزند و بدین طریق بی‌چوجه اختلافی در آرامش خانواده بوجود نمی‌آید، چون زمام امور همیشه در دست زن منکوحه (خانم عقدی) میباشد. بعلاوه اگر معقوده رسمی در این مورد اظهار رضایت و یا عدم رضایت بکند، بی‌چوجه اولیاء و خویشاوندان مشار الیها در مسئله مداخله نمیکنند. فقط اشخاص متوسط زنان اجاره‌ای (صیغه و متعه) میگیرند، و بدین طریق با کمال سهولت، بمیل و دلخواه خود هر وقت خواستند از آنها جدا میشوند.

بالعکس افراد عادی و کوچک بندرت زنی را صیغه میکنند، زیرا پرداخت وجه اجاره (نقعه) برایشان معسور و نا میسر است؛ اشخاص مبرز و محترم نیز زن صیغه‌ای اختیار نمی‌کنند، چون مایل نیستند، بامانده دیگری ملاقات کنند، و بعلاوه موافقت ندارند، که دیگری از زنی که ایشان استفاده کرده‌اند، متمتع بشود. احیاناً اگر مرد متمکنی شیفته يك روسپی و یازنی بشود که شایسته همسری با وی نباشد، آنوقت مشار الیها را برای نود سال اجاره میکند؛ و رعایت این نکته برای آنست که مادام الحیات از این زن متمتع گردند، بدون آنکه با وی ازدواج کرده باشند. متمکنین از این وسیله بخصوص وقتی استفاده میکنند که، منکوحه رسمی ایشان از خانواده‌های عالیمقام و منتسب بمقامات عالیه باشد، چون اولیاء و خویشاوندان بانوازا انتخاب هووهای پست و منسوب بطبقات

پائین سخت خشمگین می شوند .

در ایران ازدواج معمولاً توسط نماینده‌ای یا وکیل انجام می‌گیرد، چون زنان از دیدار مردان مطلقاً مستور می باشند . تشریفات ازدواج بدین قرار است: اولیای طرفین (داماد و عروس)، در منزل دختر اجتماع می کنند .

پدر وی ، به همراهی خویشاوندان نزدیک خود ، از داماد آینده استقبال و پذیرائی بعمل می آورد، او را با آغوش خویش میکشد و بداخل اجتماع هدایت می کند ، سپس خودش از مجلس خارج می شود ، او نباید در مجلس عقد حضور داشته باشد. حضور پدر زن غیر مجاز شمرده میشود تا بدین طریق آزادی کامل داماد محفوظ باشد . عقد ازدواج در يك محل مخصوصی که فقط داماد، نمایندگان طرفین و يك شخصیت روحانی حضور دارد ، بر گزار می شود ، و معمولاً همیشه عقد بدست روحانیون انجام میگردد. این نمایندگان تقریباً همانند تراستیهای (۱) مجالس ازدواج ، کشور انگلستان می باشند ، که عقد نامه ها را محافظت می کنند، و اجرای مواد مندرجه در عقود بعده آنان است . هنگامی که طرفین از طبقات عالی و طراز اول باشند ، صدر که پیشوای مذهبی ، و یا شیخ - الاسلام که قاضی کل کشور است ، برای خواندن عقد دعوت میگردد . وقتی که اشخاص متوسط باشند ، سعی می کنند که قاضی را که نایب مناب (شیخ الاسلام کل کشور) است دعوت نمایند؛ اما افراد عادی و کوچک یکنفر ملا ، یا فقیهی بمجلس می آورند. عروس، به همراهی چندین نفر زن در يك اطاق و یا محوطه‌ای که متصل بمجلس عقد است، میرود، و در این

اطاق نیمه باز میماند و پرده ای بر آن آویزان می باشد. آنگاه نمایندگان طرفین پا می شوند؛ و وکیل عروس در مقابل در نیمه باز ایستاده، با اشاره دست، بصدای بلند می گوید: «من ... نماینده مجاز شما، ... شما را بفلائی که در اینجا حضور دارد، شوهر میدهم. با فلان قدر مهریه مقرر و معلوم زن دائم وی خواهید بود.» در این موقع وکیل طرف دیگر پاسخ می دهد: «من ... نماینده مجاز فلائی، بنام وی، فلان خانم را که بفلان قدر مهریه معلوم و مقرر از طرف فلائی، نماینده حاضر در مجلس بشوهر داده می شود، بزنی دائم مشارالیه اختیار می کنم.» سپس شخصیتی که مامور انعقاد و عقد ازدواج است، برخاسته و سر خود را بنزدیک پرده اطاق برده، از معقوده می پرسد: «آیا قول و قراری را که نماینده شما فلائی، بنام شما می گذارد، قبول و تصدیق دارید؟» مشارالیه در جواب میگوید: «بلی».

آنگاه همین مراتب را از داماد سؤال میکند، و بعد عقد دائم بین طرفین جاری ساخته، عقدنامه را مهر می کنند، و حضار دانیز بمهر و امضای آن دعوت می کنند، و سپس آنرا تسلیم نماینده عروس می نمایند.

عقدنامه در دست زن میماند؛ تا کاملاً از مهریه خویش اطمینان داشته باشد، معمولاً کثرت تعداد شهود، یعنی تعدد مهر و امضاء در سند مزاجت بر اعتبار و حیثیت آن می افزاید، و بطور کلی حداقل ده نفر بایستی صحت مندرجات عقدنامه را تأیید و تصدیق بکنند. مراسم ازدواج زنان اجاره ای (صیغه و متعه) نیز عیناً بهمان منوال است، بجز اینکه نمایندگان طرفین قول و قرار مزاجت را عبارات دیگری ادا می نمایند. اینست اصطلاحات

آنان: « من ، ... ، بموجب نمایندگی رسمی که از طرف فلان خانم دارم مشارالیه‌ها را به فلانکس ، بمدت ... بقیمت ... برای تمتع تسلیم میدارم » و نماینده طرف در جواب می گوید: « اینجانب ... بر حسب وکالت رسمی که از فلان آقا دارم ، از طرف وی ، فلان خانم را بزنی می گیرم ، و با شرایط مذکور و مقرر موافقت کامل قلبی دارم . »

اشخاص كوچك بیهیچوجه در عقد ازدواج نماینده و وکیلی ندارند و کمتر تشریفات معمول می‌دارند ؛ زن بهمراهی اولیای خویش در چادری بمجلس عقد وارد می‌شود ، در این مجلس مردان نیز حضور دارند و پس از اجتماع طرفین مرد خطاب بزنی میگوید : « من ... نماینده خودم شمارا با اینقدر مهریه مقرر و معلوم بعقد دائم خویش درمی آورم ، با صدق نیت و بطیب و رغبت شما را قبول دارم . »

معمولاً زنان مذاکرات (مقدماتی) ازدواج را انجام میدهند؛ و پس از توافق طرفین در شرایط مربوطه ، داماد برای پرداخت مهریه بهترین قسمت دارایی خویش را تخصیص میدهد و آنگاه حلقه ازدواج و هدایای لازم به عروس ارسال میدارد . تحفی که داماد میفرستد ، عبارتست از : البسه ، جواهرات و نقدینه . معقوده نیز هدایایی که غالباً از کارهای دستی خویش است به تازه داماد تقدیم میدارد ، از جمله دستمالهای گلدوخته ، عرقچینهای سوزنکاری ، رومیزی و دست دوزی و اشیاء مشابه دیگر .

مجلس جشن عروسی در منزل داماد برگزار می‌گردد ، و مدت ده روز ادامه می‌یابد . در روز دهم ، در وسط روز جهیزیه عروس را بخانه داماد ارسال می‌دارند ، که عبارتست از : ملبوسات و جواهرات ، بلغی اثاث و اسباب‌خانه ، کنیزان و خواجگان ، که بطور کلی کمیت و کیفیت

آنها بسته بجاه و جلال معقوده است. هنگام عقد ازدواج ، برای عروس بیشتر از این چیزی نمی دهند. معمولاً جهیزیه را با قطار شتر، و یا دیگر ستوران بار بر؛ با طمطراق و دبدبه تمام حمل میکنند، سروصدای آلات موسیقی بلند میشود، غلامان و خواجگان بر بالای محمولات مینشینند ، و یا اینکه هریک بر پشت اسبی راه میروند، اغلب اوقات برای تشریفات و جلب انظار ، و تظاهر بیشتر ، از دیگران اسباب و اثاثیه و خدم و حشم عاریت میکنند، و صندوقهای خالی برای خیره کردن چشم اطرافیان به نمایش در می آورند. شب هنگام ، عروس بمنزل داماد هدایت می - شود؛ اگر معقوده از خانواده عالیمقامی باشد، در کجاوه می نشیند که دستگاه نئو مماندی است ، و هر شتری معمولاً در طرفین چپ و راست خود، دو تا از آنرا حمل میکند. ولی در صورتیکه نوعروس از خانواده های متوسط باشد، بر پشت اسبی، و یا پیاده مشایعت میگردد. نوازندگان در پیش حرکت میکنند، و جمعی از نوکران هر يك شمع بدست در دنبال آنان بجنبش در می آیند، و در تعقیب این گروه، زنان نیز هریک شموع پرثوری بدست، عزیمت می نمایند. عروس مطلقاً در حجاب است، مضافاً بر اینکه يك چادر پلیسه پاچین مماندی، از زربفت یا بافته زرین، و یا منسوج ابریشمی بر سر دارد که تا کمر پائین آمده است و طوری مشارالیها را مستور ساخته که از دید تیزبین ترین چشمان مستور میباشد، و هیچکس بهیچوجه نمیتواند شکل و شمایل وقد و قامت ویرا تشخیص بدهد. مردم میگویند که این احتیاط در استتار برای آنست که نوعروس از سحر و جادوی (چشم بد) حسودان و رقیبان در امان باشد.

معقوده هنگامیکه پیاده است، دو نفر زن از بازوان وی میگیرند،

و هدایتش میکنند و موقعی که سواره مییابد، خواجه ای عنان اسب را بآرامی میکشد. يك ساعت بعد از ورود بخانه داماد و پس از پایان مراسم جشن زنان موقری (ینگه ها) عروس را بحجله مخصوص رهنمایی می-کنند، و کلیه ملبوسات و یرابجز پیراهن خواب و تنکه، از تنش درمی آورند و آنگاه به بستر استراحتش هدایت مینمایند. کمی بعد داماد توسط خواجهگان و یا پیر زنان بحجله عروس هدایت میگردد، و هنگامیکه وی وارد میشود، شمع کشته شده است و بیچوجه نوری در اطاق وجود ندارد.

داستان دختر شاه عباس کبیر
با این ترتیب، مرد فقط وقتی زنش را مشاهده میکند که باو نزدیک میشود، و چون نو

عروس مدام در فرار و در میان زنان پنهان است، و یا اینکه مایل بنزدیک شدن شوهر نمیباشد، لذا فقط بعد از گذشتن ایام متوالی داماد بعروس دست می یابد. اینگونه اطوار و حرکات مخصوص اعیان و اشراف کشور است، و این طبقه عقیده دارند که تسلیم سریع دلیل دناست می باشد. دخترانی که از خاندان سلطنت میباشند، در این رشته ید طولایی دارند، بطوریکه بایستی چندین ماه بگذرد، تا قانع و راضی شود که شوهرش شایسته همسری با وی است.

حکایت میکنند، دختر شاه عباس کبیر، که عقد ازدواجش با یکی از سران سپاه بسته شده بود، مدتی مدید از تسلیم خود بشوی خویش امتناع میورزید. تا اینکه سردار شکایت پیش شاهنشاه برد و گفت: «اعلیحضرت ببر ماده ای بمن داده اند، این زن نیست درنده است، بطوری- که من جرئت نزدیک شدن بوی را ندارم، دوبار معقوده خنجر بدست بر سر من حمله آورده است»، شاه عباس نتوانست از خنده خودداری کند،

وازداماد خویش سؤال کرد: «چند نفر کنیز و غلام سفید دسرای خود داری؟» سردار جواب داد: «در حدود چهل و پنج نفر»، شاهنشاه فرمود «هر يك از اینها را بنوبت پیش خود ببر، من یقین دارم که بدین طریق زن شما تسلیم خواهد شد.»

سردار مطابق دستور پادشاه عمل کرد؛ بدین ترتیب آتش غضب و خشم شاهزاده خانم سخت شعله ور گشت و از شوی خویش پرسید: «آیا مناسبات زناشویی چنین است؟» ولی چون مشاهده کرد که جریان همچنان ادامه دارد، و بحرف وی کسی واقعی نمی نهد، شکایت پیش پدر برد و گفت: «شوهرم با کنیزان و غلامان بصر میبرد و استدعا دارم بعزت این تجاسر ویرا تنبیه بفرمائید.» شاهنشاه با يك حالت خشمناکی چنین جواب داد: «این فرمان من است، او بدستور من چنان کرده است!» و آنگاه دختر را بخانه شوهرش فرستاده، تاکید کرد که: «خودش شب آینده شویش را بحجله زفاف خویش دعوت کند.»

شاهزاده خانم نیز بدستور پدر رفتار کرد، و با کمال خوشی و خرمی زندگی نمود.

در این مقوله يك داستان بسیار خنده آوری از يك داستان از شاه صفی یکی از زنان صیغه شاه صفی حکایت میکنند.

زن مزبور فوق العاده زیبا و فتان بود. شاهنشاه هم او را بی نهایت دوست میداشت و بهمین جهت بر جرأت مشارالیها خیلی افزوده شده بود. او بعضی اوقات در مقابل پادشاه بسیار تندخویی میکرد و سخت جسارت میورزید. شاه صفی که بالطبع بسیار سختگیر و ستمگر بود، علیه معشوقه سخت بیاشفت، تا بجاییکه میخواست ویرا رهسپار دیار عدم بسازد. اما چون

بنظر این پادشاه مرك چندان مجازات سختی نبود ، او را بطریق دیگر ،
شرح زیر تنبیه کرد .

ابتدا خدم وحشم ، کنیزان و غلامان و اناش را اذ دستش بگرفت
و آنگاه بفرمود تمام البسه و پوشاك ویرا در آتش افکندند ، و کلیه
جواهرات گرانبهایش را درهاونی بسایندند ، و قطعات سائیده را پیش چشم
وی بمیان لجن انداختند ؛ و بالاخره برای اتمام ادبار مشارالیه ، دستور
فرمود عقد نکاحش بستند با سیاه پستی که از خدمه آشپزخانه بود . سپس
زن مغضوب را بهمراهی یک نفر ندیمه که برایش باقیمانده بود بمنزل سیاه
تازه داماد فرستادند . ندیمه که بمانند بانوی خود ، زن زیبا و با ابهتی
بود ، خنجرى دردست مابین داماد زشت و کریه و خانم زیبا و وجیه حائل
گشت و گفت : « سَك سیاه پلید ! اگر دست بسوی بانوی من دراز کنی ،
با این خنجر شکمت را سفره خواهم ساخت ! » طبابخ بدبخت بسرعت کنار
رفت ، این حادثه که بعرض اعلیحضرت رسید ، مطبوع طبع شاهانه واقع
گشت ، و شاهنشاه بر سر لطف آمده ، زن مغضوب را بعقد یکی از سرهنگان
خویش درآورد ، و البسه و پوشاك و اسباب و ااث خانه بفراخور حال
برایش بفرستاد .

ازدواج در طبقات پائین اما در ازدواجهای اشخاص كوچك و افراد عادى
حوادث كاملاً معكوسى اتفاق مى افتد ؛ فى المثل
در صورتیکه داماد برای جلب رضایت اولیاء عروس مهریه اى تعهد کرده
باشد که مافوق طاقت و تمکن وی است ، هنگام ورود معقوده ، در منزل
خویش را می بندد و میگوید : خیلی گران است ! در اینموقع مشاجره
سختی بین اولیای هر دو طرف درمی گیرد ، و بالاخره والدین دختر بالاچار

سطح مهریه را اندکی پائین می‌آورند ، چون عودت عروس فوق العاده بد و مراجعت وی سخت موجب سرافکندگی خواهد بود .

يك نظريه اجتماعي علي الظاهر چنان بنظر می آید که ازدواج بایک زن بدون دیدار قبلی ، عواقب بسیار سوئی در

زندگی خانواده‌ای همراه خواهد داشت ؛ ولی بهیچوجه چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد و بطور کلی در مالکی که زناشویی بدون دیدار قبلی زنان انجام می‌گیرد ، بیشتر از نقاطیکه ازدواج مشروط بدیدار و ملاقات طرفین است ، قرین سعادت می‌باشد ، و از قرار معلوم چون هیچکس زن هیچکس را مشاهده نمی‌کند ، لذا همه کاملاً از بخت خود راضی می‌باشند . مع هذا - کله نمیتوان گفت که ایرانیان در موقع ازدواج بکلی از کیفیت طرف بی اطلاع می‌باشند ، چون معمولاً مادر و خویشان نزدیک وی ، و یا یکنفر دیگر که واسطه کار و مأمور انتخاب دختر است ، عروس آینده را مشاهده و معاینه می‌کند ، و چنان تعریف دقیق و توضیحات کاملی از مشارالیها برای داماد تقریر می‌کنند که بقدر کفایت میتواند ملاک تشخیص پسر واقع بشود . بعلاوه در خانواده های معمولی و حتی در طبقات عالی ، دختران فقط بعد از هفت یا هشت سالگی چادر بسر می‌کنند ؛ و بدین طریق تاسن مزبور در منازل پیش چشم می‌باشند ، تا در انظار عمومی دیده شوند و همه آنها را ببینند . با این ترتیب بعضی اوقات معقوده را قبل از دوره صغر مشاهده می کنند .

در آئین اسلام طلاق تحت هر عنوان و هر بهانه ای

طلاق

مجاز و مشروع بشمار میرود . کافی است که یکی

از طرفین از دیگری خوش نیاید و بلافاصله متار که اعلان شود ؛ بعلاوه

اشخاصی که اقدام بطلاق میکنند بسیار عاقل و شریف و پرمغزترین افراد عالم محسوب میگردند. معمولاً متار که در محضر قاضی و یا در حضور يك مقام روحانی انجام میگردد، و پس از طی تشریفات طلاق هر يك از طرفین آزادی کامل دارند با هر کسی که خواستند ازدواج نمایند. شوهر ناگزیر است که در موقع متار که مهریه زنا بردارد، و این در صورتی است که وی مبادرت بطلاق کرده باشد، ولی اگر معقوده موجب جدایی و داعی بمتار که باشد، دیگر از این بابت دیناری بوی تعلق نمیگیرد. مسلمانان با مطلقه خویش دوباره میتوانند ازدواج اختیار کنند و اینکار تا سه مرحله ممکن است که تکرار بشود و بطور مسلم این رسم مأخوذ از قوم یهود است؛ بعضی اوقات اتفاق میافتد که طرفین بعد از سه بار وصلت و افتراق از نو در صدد تجدید مراسم ازدواج بر میآیند، و در این مورد يك وسیله بسیار عجیبی (محلل) متوسل میشوند. توضیح آنکه زن سه طلاقه با یکمرد دیگری ازدواج میکند و چهل روز با وی زندگی مینماید، و بعد از طی این مدت از مشارالیه جدا میشود؛ و آنگاه باشوی سابق خویش از نو وصلت میکند، مع هذا که مسلمانان ازدواج با زن سه طلاقه را بسیار زشت و شنیع میشمارند، و بخصوص ایرانیان بندرت از این آزادی و سیه در امر تأهل استفاده میکنند. بورژوازی (طبقه متوسط شهر نشین) بعضی اوقات از اینگونه تسهیلات برخوردار میشود، ولی مقامات متشخص و افراد مبرز مرگ را بر طلاق زن خویش، ترجیح میدهند، و دوست دارند که بحیات منکوحه خود خاتمه دهند، ولی از اعلام متار که با مشارالیه امتناع ورزند. طبقات پائین اجتماع نیز تقریباً بهیچوجه به متار که و طلاق مبادرت نمیورزند. توده مردم اشخاص ساده و سخت

بی آلاشی میباشند، و در امر متار که بسیار سختگیر هستند، مخصوصاً از لحاظ تأدیه مهریه که بهنگام طلاق بایستی انجام بگیرد، در مضيقه میباشند و هزینه این قبیل اقدامات برای آنان بسیار سنگین است. گاهگاهی در میان افراد پست اجتماع در موضوع متار که حوادث بسیار سوئی اتفاق می افتد، یعنی شوهر برای اینکه از تأدیه مهریه امتناع ورزد شروع میکنند بید رفتاری با زن، بطوریکه مشارالیهها ناگزیر گردد شخصاً تقاضای طلاق کند و همه چیز را فدای آزادی خویش نماید و بدین طریق دیگر وجهی از این بابت به وی تعلق نگیرد؛ بعلاوه مقامات صالحه در موضوع مشاجرات زن و مرد بعثت وجود موانع بیشمار و دسایس و حیل لاتعد و ولا تحصی سخت عاجز میباشند و بندرت میتوانند بتشخیص حقایق و احقاق حق نایل آیند. حرم، محل سکونت زنان محترم و غیره قابل وصول و حصول است، بویژه در خانواده های بزرگ و منازل مقامات متشخص؛ بطوریکه استطلاع و استعلام ساده از جریان اندرون جنایتی شمرده میشود. شوهر در این محوطه فاعل مایشاء و قادر مطلق بشمار میرود و از اختیارات نامحدود خویش بدون مداخله احدی میتواند هر گونه سوء استفاده کند. موثقین میگویند در حرم ها حوادث بسیار سوء و وقایع وحشتناکی اتفاق می افتد، بطوریکه اکثر ستوفیات اندرونها که بنظر می آید با اجل طبعی جان سپرده اند، قربانی هوا و هوس شده و بعد مسموم گشته اند.

اقارب نزدیک و خویشان که ازدواج با آنان در آئین اسلام تحریم شده است، تقریباً عین همانست که در مذهب یهود محدود گشته و ایرانیان مسلمان این مراتب را رعایت میکنند: مادر و مادر زن، خواهر و

خواهر زن و، عمه و خاله . ازدواج با زن برادر مجاز می باشد ، ولی کمتر چنین حادثه ای اتفاق می افتد .

مسلمانان دیگر (یعنی غیر شیعه ، و اهل سنت و جماعت) در رعایت مراتب ممنوعه و ازدواج با محارم خویش تسامح نفرت انگیزی روا میدارند؛ چنانکه حکایت میکنند مغول کبیر ققید (۱) پدر اورنگ زیب پادشاه کنونی هندوستان سخت شیفته و عاشق دختر خویش گشت و بطوریکه در کشور مزبور میگویند ، فقها و قضات جرأت را بجایی رسانیدند که فتوی دادند: « بلی هر شخص مجاز است از انگور تا کی که خود کاشته استفاده بکند. »

درد وازدهم مأمور مخصوص خان گرجستان را که موظف بود مرا به ایروان هدایت کند ، مرخص کردم ، مبلغ هشت پیستول بعنوان هدیه برایش پرداخت نمودم ، و نامه ای بخدمت ابرفائیل دوپارم (۲) نگاشتم و به وی سپردم تا آنرا بحضور ایشان برساند ، در این کاغذ شمه ای از خدمات حسنه مأمور مزبور بنگاشتم ، و خواهش کردم که مراتب را بعرض پادشاه گرجستان برساند ، و سپاسگزاری خاضعانه مرا بحضور معظم له معروض بدارد . رسم است که باین قبیل مأمورین معمولاً هنگام ترخیص چنین نامه هایی میدهند . احیاناً اگر مأمورین رضایت نامه دردست خویش نداشته باشند سخت مستوجب تنبیه خواهند بود .

درسیزدهم ، يك قسمت از روز را در کاخ حکومتی بودم ، و ناهار را با حاکم (استاندار ایروان) صرف کردم . در روزهای چهارده و پانزده نیز ناهار را مهمان مشارالیه بودم . او در نوازش من بخصوص میکوشید تا

(۱) شاه جهان ، که از سال هزاروسی هفت تا هزار و شصت و هشت هجری بر هندوستان سلطنت داشته است .

تادربهای جواهرات مورد نظری تخفیفی قائل بشود. پستی ودنات رجال و اشراف ایرانی را در مواقع مادی و منافع شخصی حد و حصری نمیتوان شناخت؛ مخصوصاً هنگامیکه ظرف خارج از حوزه نفوذ و سیطره حکومت ایشان باشد. این گروه برای جلب سود از هیچگونه اقدام ننگین و شرم آوری خودداری نمی کنند و بانواع و اقسام لطایف الحیل، تملق و چاپلوسی تمجید و تعریف، امید و نوید متوسل میگردند. اعیان و اشراف ایرانی برای وصول بمقصود بهر گونه پستی تن میدهند، و بعد از نیل بمقصود همه چیز و همه کس را فراموش میکنند. در ایران برای حل مشکلات، این لطایف الحیل مدام تکرار و تجدید میشود.

ملاقات با بطریق
در شانزدهم، برای ملاقات بطریق ارمنستان
رفتم. ژاک (۱) پیر مرد سخت سپیدگون محترم
و موقری است، ولی سبک مغز میباشد و بهمین

جهت تمام اتهامات منتسبه بروی دایر برققدان تمیز و دراکه وانهماک در حرص و طمع صحیح بنظر میرسد، و اطوار و حرکات مشارالیه این شایعات را که در افواه ارامنه جاری است کاملاً تایید و تصدیق میدارد. بطریق در اداره حوزه روحانی خویش متوقف بود و اجازه خروج از شهر نداشت و این عواقب سوء اعمال شوم خودش بود که دامنگیرش شده بود. اینک علل این پیش آمدهای اخیر را نقل مینمائیم، او مفصلاد در این باره با من درددل کرده است. مقامات روحانی ارامنه، چنانکه قبلاً هم گفته ایم در سوء استفاده از معاملات دینی سخت طریق افراط می پیمایند، و در این مورد مثل دیگر فرق مذهبی (مسیحی) مشرق زمین مرتکب خطایای منکری میشوند. متاعی

که روحانیون ارمنی گرا ترا همه چیز بفروش میرسانند ، روغنهای مقدس است ، که یونانیان آنرا میرون (۱) می نامند . اکثر مسیحیان شرق تصور میکنند که این ماده بلسان و مرهمی است که موجب شفای معنوی و صحت آلام روحی انسان می باشد ، و حتی بعضی از مجامع و محافل مذهبی مسیحی ، ایمان دارند که غفران معاصی و بخشایش گناهان و سعادت و فلاح با استعمال این روغنهای مقدس ارتباط مستقیم دارد ، فی المثل مدعی هستند که در مراسم تعمید ، تشریفات مذهبی با میرون بایستی برگزار شود ، و آب نمیتواند این منظور را تامین کند .

روحانیون برای سوء استفاده خویش همیشه شرح بلیغی از فواید دهنیات مقدس بیان میدارند ، و با اشاعه این عقاید سخیف بیش از پیش بر درآمد خویش می افزایند ، بطوریکه هر مسیحی بقیمت گزافی برای مردم تمام میشود و فقط بطریق حق دارد که آنرا تقدیس کند ؛ مشارالیه میرون را به اسقفها و مطرانها میفروشد . در حدود دوازده سال پیش بطریق (ارمنستان) ایران تصمیم گرفت که فروش روغن مقدس را به دیگر مقامات روحانی ارمنی مشرق ، منحصر بخود بسازد . روحانیون ترکیه مدتی است مدید که میرون را از بطریق ارمنی اورشلیم ، مقیم بیت المقدس که رئیس کل ارامنه مسیحی امپراطوری عثمانی است میگیرند . اما ژاک ادعا داشت ارامنه ترکیه فقط هنگامی مجاز با بیاع روغن مقدس از اورشلیم بودند که حدوث جنك مابین ایران و ترکیه مانع وصول مراجعین بمحضر وی بود ، و بطریق پیش خود اندیشید که با دادن رشوه ای به دربار خلافت (سلطان عثمانی) بسهولت فرمائی از باباعالی تحصیل کند که منعبد مقامات روحانی

ارمنی مقیم امپراطوری ترکیه کمافی السابق مجبور باشند، میرون را از ایران بگیرند. برای اجرا و انجام چنین طرح مهم و بزرگی بجلب رضایت دربار صفوی ناگزیر بود، و ژاك باكمال سهولت موافقت مقامات ایرانی را جلب کرد، و آنگاه بصوب بابعالی شتافت، و پس از خرج مبالغ هنگفت و اقامت ممتد در قسطنطنیه، بالاخره بمقصد خویش نایل آمد. بطریق ارمنی اورشلیم، که يك شخصیت روحانی بسیار هوشیار و حيله گر و آشنا بامور ترکیه است، مادام که حریف در بابعالی مشغول مذاکره با مقام خلافت عثمانی بود، بیپووجه از جای خود نجنبید، تا اینکه ژاك داروندار خود را خرج کرد و کیسه اش کملاته کشید و درصدد مراجعت بایران بود که اونیز وارد عرصه مبارزه گردید، و باكمال سهولت منافع عظیم بابعالی را در این مسئله برای دیوان عثمانی شرح و توضیح داد، و مضاریشمارمادی که از لحاظ موافقت باعزیمت اتباع ارمنی امپراطوری ترکیه بخاك ایران، متوجه بابعالی بود، متذکر گردید. بالنتیجه فرمان صادره بنفع بطریق (ارمنستان) ایران نقض شد، و شرایط سابق کماکان مستمر و مستقر گشت.

ازسوء حظ، ژاك درصدد مقابله با رقیب خویش برآمد؛ و تصور کرد که میتواند از راه تقدیم هدایای هنگفت بدیوان عثمانی، و اصرار و پافشاری به نتیجه مطلوب نایل آید. مقدار وجوهی که مشارالیه برای اجرای این طرح اهریمنی خرج کرده است، درست برای من معلوم نمیشد؛ ولی مبلغ رشوه را به هشتصد هزار لیره (فرانسوی معادل فرانك طلا) تخمین میزنند و مسلم آنست که هنوز از این بابت پانصد هزار مقرر و ض میباید که در قسطنطنیه از این و آن بعاریت گرفته و برای نیل بمقصد خرج

کرده است. بطریق ابتدا هر قدر میتوانست ازارامنه قرض کرد؛ و سپس روی بترکان آورد.

بالاخره، بطور کلی اعتبار خویش را از دست بداد و مجبور شد که از تعقیب موضوع منصرف و خاك ترك بگوید، چون در این کشور هیچ چیز بدون صرف نقدینه امکان پذیر نمی باشد. ژاك گمان کرد که میتواند ارامنه ایران را که به استانبول تردد دارند، بتادیه قروض خویش بترکها، وادار سازد. او عده کثیری را تحت فشار گذاشت و تا حدی در انجام مقصود توفیق یافت. ارامنه و جوه هنگفتی پرداختند؛ و بدین طریق خواستند که پیشوای مذهبی خویش را از گرفتاری نجات دهند؛ آنها قروض بطریق را خیلی کمتر از مبلغ واقعی آن میدانستند. ولی هنگامیکه مشاهده کردند بدهی مشارالیه تقریباً لایتنهای است، و هر روزه رقم درشت تری از قرض-های وی علنی میگردد، دیگر از پرداخت پول امتناع کردند، و در مقابل هر گونه جبر و عنف و حیل و تدبیر بطریق مطلقاً مقاومت نمودند. بالاخره ژاك مجبور شد که از طلبکاران ترك خواهش کند عده ای را به همراهی وی به ارمنستان بفرستند تا وجوه مربوطه در آنجا تأدیه شود.

روی این قول و قرار کسی در ترکیه مزاحم وی نشد و او بمقر خویش بازگشت. اما هنگامیکه به ارمنستان رسید مشاهده کرد که ایرانیان و ارامنه نیز از اقدامات سوء او سخت منزجر و علیه هزینه های هنگفت وی بنیابر آشفته اند و بدین طریق هیچکس حاضر نشد پولی به ژاك بدهد و اجازه ندادند که مشارالیه بگنجینه رسمی اداره روحانی دست بیازد. بطوریکه دو نفر از مستخدمین متصدی گمرکات استانبول که برای دریافت هشتاد هزار لیره طلب مخدوم خود از طریق بارمنستان آمده بودند،

مشارالیه را عاجز از پرداخت یافتند و ناگزیر دست خالی بکشور خویش مراجعت کردند .

متصدی کل گمرکات قسطنطنیه که دید مطالباتش در معرض خطر قرار گرفته است فرمانی از مقام خلافت (سلطان عثمانی) بعنوان حاکم ارزروم دریافت داشت که برای استرداد وجوه معوقه هر گونه مساعدت لازم را درباره مستخدمین وی که از ایران برمیگشتند ، مبذول دارد . پاشای ارزروم سفارشنامه ای در اینخصوص بعنوان خان ایروان نگاشت ، و تسلیم مستخدمین مزبور کرد . ازاین توصیه نامه ها چندان نتیجه مثبتی بدست نیامد ، و چون انهار آسیا فوق العاده طویل و فواصل منازل بسیار بعید است ، انجام امور دراین اقلیم سخت بتعویق می افتد ، مستخدمین ترك يكسال در ایران بدون اخذ نتیجه معطل شدند . تا بالاخره سفارشنامه های نوینی از صدر اعظم عثمانی ، ازقائم مقام استانبول و از پاشای ارزروم خطاب بخان ایروان دریافت داشتند . این نامه ها بسیار شدیدالحن بود ، بطوریکه موجب تعجب خان گردید .

لذا بطریق ارمنستان را احضار و دستور داد که بایستی فی الفور هشتاد هزار لیور تأدیه گردد . ژاك كه فی الحقیقه معسر و عاجز از پرداخت دیون خود بود ، با کمال وضوح حاق مطلب را با حاکم در میان گذاشت ، و خواهش کرد که از دربار ایران اجازه بگیرد تا وی وجوه لازم را از کلیساهای ماد (آذربایجان) و گرجستان تحصیل کند . او برای جلب موافقت حاکم تحف و هدایائی تقدیم داشت و بالاخره در آرزوی خود توفیق یافت .

خان ایروان اجازه لازم را از دربار تحصیل کرد و بطریق شروع با اقدامات لازم نمود و مأمورینی برای اجرای نقشه بگوشه و کنار گسیل داشت .

مقامات روحانی و غیر روحانی ارامنه این ایالات که سخت نادار و فقیرند، و مدام در معرض غرامات و تحمیلات، مالیات و عوارض گوناگون میباشند، از پرداخت پول بفرستادگان ژاک مطلقاً خودداری کردند. استانداران ماد و گرجستان که بهاهیت موضوع پی بردند، رعایای مسیحی خود را از تقدیم وجوه بمأمورین بطریق بازداشتند، و گفتند چنانچه حاکم ارمنستان نسبت به پیشوای مذهبی ارامنه ملاطفت و مراقتی دارد، دستور فرماید، از کلیساهای حوزه حکومت خودش پول لازم را جمع آوری کنند. بدین طریق ضرورت ایجاب کرد که موضوع دوباره بعرض دربار اصفهان برسد؛ ولی چون خان ایروان بیم آنرا داشت که مبدا بطریق از عزیمت پیاپی بخت امتناع بورزد، و نخواهد که شخصاً در اصفهان حضور یابد، لذا دستور صادر کرد، که منبعده ژاک بدون کسب اجازه حق خروج از شهر (ایروان) را ندارد. وضعیت اسقف اعظم ارامنه، هنگام ملاقات من بقرامد کور بود؛ او در انتظار وصول احکام دربار، و تصمیمات متخذه سخت ناشکیبا بود. در اینجا باید متذکر شویم که در اوایل بطریقان مسیحی آسیا حقوق مستمری از سلاطین اسلامی دریافت میکردند، و رعایای ایشان بشمار میرفتند.

کمتر از یک قرن پیش، پیشوای مسیحی قسطنطنیه چهار هزار اکو از خزانه بابعالی مقرری داشت. اما در نتیجه روش ناهنجار و مشی نامناسب زعمای دینی کلیسا، از احترامات ایشان بسیار کاسته شد و مستمری مزبور به دوهزار و پانصد تقلیل یافت. دسایس برای اشغال مقام زعامت مذهبی مسیحی بیش از پیش افزون گشت و از مقام خلافت (سلطان عثمانی) تقاضی شد که تحصیل این منصب آزاد باشد و بدین طریق داوطلبین برقابت پرداختند و بمزایده مشغول شدند و مقام منیع مزبور در معرض حراج قرار گرفت و

بالتیجه کلیسا موظف گشت که مالیاتی هم بدولت پردازد .

در این ایام موضوع کاملاً با پول حل و فصل میشود و در معامله کسی پیش می برد که نقدینه بیشتری تقدیم مقامات عالییه دولتی بنماید و بدین طریق پیشوای دینی بشود و بطریق همه ساله چنان هدایای هنگفتی به وزیران تقدیم میدارد که هیچکس جرئت مقابله بناوی ندارد و نمیتواند در اشغال مقام زعامت مذهبی با مشارالیه معارضه کند .

اعیاد ایرانی در بیست و یکم مارس چهل و هفت دقیقه بعد از طلوع آفتاب مطابق غره ذی الحجه دوازدهمین (نوروز)

ماه سنه هجری قمری توپخانه و ساخلوی قلعه سه بارشلیک کردند و بدین طریق حلول سال نو (عید نوروز) را اعلام داشتند . معمولاً همیشه در موقع ورود آفتاب بیرج حمل خواه شب باشد و خواه روز، سال جدید اعلام میشود . ایرانیان اعیاد و ایام سوگواری مذهبی و غیر مذهبی بسیار متعددی دارند ، بعضی از این مراسم بیاد بود حوادث و وقایع بزرگ دینی است و برخی دیگر مخصوص انقلابات مهم میباشد . مع هذا کله ، فقط سه عید و تعزیه مذهبی را باشکوه و جلال تمام رسماً برگزار میکنند : عید فطر، که بمشابه جشن قیامت (احیای) مسیح بعد از اختتام ایام پرهیز میباشد ، عید اضحی، شهادت آل علی ع، و یک جشن غیر مذهبی (ملی) دارند که عید نوروز است . باید متذکر شویم که ایرانیان اگرچه فقط یک چنین جشنی (ملی) دارند ولی آنرا بطرز بسیار باشکوهی برگزار میکنند . فی المثل سه روز تمام طول میکشد و در بعضی مقامات، مانند دربار ، تا هشت روز ادامه دارد و چنانکه گفتیم از ورود آفتاب بیرج حمل آغاز می یابد . این عید را نوروز سلطانی مینامند ، تا از سال جدید و واقعی تاریخ

فعلی ایران که مبدأ آن هجرت حضرت محمد ص از مکه (بمدینه) است مشخص باشد، پیغمبر اسلام (۱) از خوف کفار (۲) که میخواستند شارع آئین جدید را مقتول سازند مهاجرت فرمود، و تمام مسلمین جهان حادثه مزبور را مبدأ تاریخ خود قرار داده اند. آغاز سال تاریخ اسلامی که قمری میباشد، غره محرم است که اول سال هجری میباشد.

ایرانیان جشن نوروز را مطابق سال شمسی که معمولاً تاریخ باستانی این قوم بوده است برگزار میکنند، و بانی این عید را جمشید میدانند که چهارمین شاهنشاه ایران است، و از همین سنت باستانی بشبوت میرسد که مردم این کشور به اعیاد مربوط به تحول آفتاب و اعتدال ربیعی بسیار اهمیت قائل بوده اند و آغاز بهار را سخت نیکو و مبارک میشمرده اند. جشن نوروز هشت روز تمام ادامه داشته است، در نخستین روز عید، شاهنشاه بار عام میداده، روز دوم مخصوص شرفیابی علماء و دانشمندان و مخصوصاً اختر شماران بوده است، سوم بامغان و موبدان اختصاص داشته، چهارم ویژه قضات بود، پنجم مخصوص بزرگان و اعیان و اشراف کشور، ششم برای خویشاوندان و منسوبین شاهنشاه، و دو روز آخر بزرگان و کودکان سلطان اختصاص داشته است. این جشن تهاجم اعراب به ایران باشکوه و جلال تمام ادامه داشته، ولی تازیان با آئین جدید، تاریخ نوی با خود سوغات آوردند، در این تقویم تازه آغاز سال نو در اعتدال ربیعی و آغاز بهار واقع نمیشود، بلکه ابتدای سنه جدید قمری اول محر الحرام است. غالبین با مردم مملکت که در آئین باستانی (۳) خود سخت پابرجا

(۱) مصنف متعصب «متنی» نوشته است.

(۲) در اصل (مردم) نگاشته شده است.

(۳) مصنف «آتش پرستی» آورده است.

بودند، معارضه بمثل کرده ، مانع احیای سال شمسی بودند ، اما ایرانیان همچنان آغاز سال نوراً طی يك جشن مذهبی در روز شنبه عید می‌گرفتند و این مسئله در نظر مسلمانان که هر گونه جشن و سرور عمومی را در روز مزبور سخت زشت می‌شمارند ، یکنوع بت پرستی جلوه مینمود ، و اما آغاز سال قمری بهیچوجه با جشن و سرور مناسبت نداشت ، چون دهه اول محرم ، نخستین ماه سال اسلامی ، به تعزیه‌داری شهادت آل علی ع اختصاص دارد (۱).

استقرار مجدد نوروز در دربار اسلامی
تا سال چهارصد و هفتاد و پنج هجری اوضاع بهمین منوال بود، در این سال، در روز اعتدال ربیعی هنگام تحویل آفتاب ببرج ، حمل سلطان جلال‌الدین (ملک‌شاه سلجوقی) ، بتخت سلطنت جلوس کرد و منجمین مملکت فرصت را برای احیای سنت باستانی ایرانیان مغتنم شمرده ، گفتند :

این در نتیجه مشیت الهی است که سلطان در نخستین روز سال، البته بر حسب تقویم باستانی ، بتخت امپراطوری جلوس فرموده است ، و بدین طریق توانستند که رسم قدیمی کشور خود را که یادگار عهد بسیار باستانی است ، به‌وی بقبولانند و جشن (ملی) مردم را مثل ادوار پیش از اسلام همچنان استوار و برقرار سازند. اختر شماران بسططان اظهار داشتند که جشن نوروز را نمیتوان در آغاز سال قمری تثبیت کرد ، چون ابتدای سنه این تقویم ، مصادف با ایام سوگواری است و مسلم است که تصادف عید با عزاداری منحوس خواهد بود ، بالنتیجه صلاح آنست که نوروز در آغاز سال خورشیدی تثبیت گردد که همیشه مصادف با آغاز بهار ، نیکوترین فصل سال میباشد ، در صورتیکه ابتدای سنه قمری بر حسب

(۱) اما حافظ فرماید: بین هلال محرم، بخواب ساغر راح که ماه امن و امانست ، سال صلح و فلاح

گرددش ماه در فصول مختلف و متوالی واقع میشود. منجمین برای جلب توجه شاهنشاه گفتند که وضع چنین تقویمی واجد خصوصیت شایان توجه دیگری هم میباشد، توضیح آنکه برحسب يك رسم باستانی ایرانیان آغاز سلطنت پادشاهان خود را مبدأ تاریخ قرار میدهند و بدین طریق همیشه نوروز آغاز سال شمسی، مصادف با روز جلوس وی خواهد بود. سلطان جلال الدین را پیشنهاد اخترشماران خوش آمد و عید باستانی را در آغاز سال جدید سلطانی تثبیت فرمود و از آن وقت ببعد این جشن همیشه باشکوه و جلال هر چه تمامتر برگزار میگردد (۱).

چنانکه گفته شد، با شلیک توپ و تفنگ، البته آئین نوروز در نقاطیکه این تسلیحات موجود باشد، از قبیل پایتخت و دیگر شهرهای بزرگ و مهم، حلول سال نو برای مردم اعلام می شود.

منجمین (۲) لباس فاخر دربر کرده، يك یا دو ساعت پیش از اعتدال ربیعی برای تعیین تحویل آفتاب ببرج حمل، به کاخ سلطنتی و با عمارت حکومت محل میروند و در پشت بام و یاروی مهتابی، با اسطرلاب خود مشغول کار میشوند و بمحض اینکه علامت دادند، برای اعلام حلول سال جدید شلیک میشود و صدای آلات موسیقی: طبل و شیپور، نای و نقاره در هوای نین انداز میگردد. بدین ترتیب ترانه و طرب، جشن و سرور تماشاچیان و بزرگان مملکت آغاز میشود. در اصفهان در همه روزهای عید، در مقابل در کاخ شاهنشاه، مراسم سرور با رقص و طرب، آتش بازی و

(۱) بانی این زیج حکیم عمر خیام نیشابوری بوده است.

(۲) شارون، Astrologue (اخترشناس، رمال) را با Astronome (منجم)،

هیئت دان، مترادف آورده است.

صحنه‌های کمدی، بمانند هفته بازار بر گزار می گردد و هر فردی هشت روز عید را با شادی بی پایان بسر میبرد .

ایرانیان برای نوروز نام‌های مختلفی دارند ، از جمله آنرا عید لباس نو میخوانند ، چون هر کس هر اندازه‌ای نادار باشد، در این جشن یکدست لباس نوی بتن می کنند، و افراد متمکن در ایام عید، هر روزی ملبوس دیگری در بر مینمایند. ایام نوروز فرصت مناسبی است برای مطالعه شکوه و جلال در، بار چه در این جشن عظمت و ابهت این دستگاه یش از هر موقع دیگر جلوه گر میگردد؛ هر درباری عالی ترین و نفیس ترین وسایل تجمل خویش را در روزهای عید زیب تن و پیکر خود میکند . در ایام نوروز ، در تمام هشت روز، گردش و تفریح در خارج شهر بطرز بیسابقه‌ای جریان دارد.

هر کسی هدایا و تحفی فراهم میکند؛ و روز عید برای یکدیگر تخم مرغهای منقش و مطالایی ارسال می دارند، بعضی از اینها سه دوکای طلا ارزش دارد . شاهنشاه پانصد تخم مرغ از نوع مزبور در بشقابهای نفیس در سرای خود بین سوگلی‌های خویش بخشش میکند . چندتایی از اینها را من هنگام مراجعت با خود بیادگار آورده‌ام . این تخم مرغها مستور از طلا و مزین بچهار صورت یا مینیاتور بسیار نفیس است. روایت میکنند که ایرانیان در تمام ادوار (تاریخ خود) در ایام نوروز یکدیگر تخم مرغی هدیه میداده‌اند ، چون تخم مرغ نشان پیدایش حیات و آغاز تکوین موجودات است. تعداد مصرف آن در ایام عید باور کردنی نمیشد. بزرگان کشور، بعد از تحویل آفتاب بیرج حمل، برای تهیت عید نوروز بحضور شاهنشاه میروند ، اعیان و اشراف تاج مرصعی (۱) بر سر ، با تجهیزات

(۱) علی‌الظاهر مقصود تاج قزلباش است.

حتی الامکان و سبک چابک پیشگاه همایونی شرفیاء شده، هریک هدیه ای از گوهرهای گرانبها و جواهرات قیمتی منسوجات نفیس و عطریات عالی و نوادر دیگر، اسب و نقدینه و غیره بر حسب مقام و مقدور خویش بحضور ملوکانه تقدیم میدارند. اکثر بزرگان طلاپیشکش میکنند و استدلال می-مینمایند که در تمام عالم تحفه مناسبی برای صندوقخانه (گنج) همایونی وجود ندارد و معمولاً از پانصد تا چهار هزار دو کا تسلیم میدارند. رجال و بزرگانی که در ایالات و ولایات مأموریت دارند، آنها نیز هدایا و تحف خود را تقدیم حضور همایونی میکنند و احترامات لازم را بجا میآورند. هیچکس از انجام این مراسم معاف نمی باشد و معمولاً مقام و منزلت هر شخصیتی بر حسب هدایای تقدیمی در سالهای متمادی منظور نظر و مورد توجه است. و بدین ترتیب شاهنشاه در عید نوروز ثروت سرشاری بهم میزند، و یک قسمت از آنرا در سرای همایونی بین اعضای بی شمار اندرون بعنوان عیدی تقسیم و توزیع میفرماید.

شاهنشاه در تمام ایام عید از ساعت ده تا ساعت یک، ازاعیان و اشراف کشور با شکوه و جلال تمام پذیرائی بعمل می آورد و سپس به اندرون تشریف میبرد. معمولاً رجال و بزرگان مملکت نیز هریک بنوبه خود در منزل خویش مشغول پذیرائی از واردین می گردند و نصف مدت روز را برای قبول مراجعین و دریافت هدایا و تحف تابعین تخصیص می-دهند؛ این رسم مسلم مشرق زمین است که کوچکان بزرگان می بخشند و ناداران به دارایان میدهند و از دهقان تا سلطان این سلسله مراتب در داد و دهش مرعی و مراعات میگردد.

اشخاص مؤمن و متدین در صورت امکان تمام ساعات نخستین روز

عید سال جدید را با دعا و عبادت در منزل خویش می گذرانند. این گروه در طلعه صبحدم اغتسال می کنند و آنگاه پوشاک بسیار تمیزی میپوشند، از نزدیکی زنان امتناع میورزند، نماز عادی و فوق العاده روز را میخوانند و بقرائت قرآن و کتب نفیس خویش مشغول می گردند و بازهد و عبادت آرزومندند که سال نورا بخوشی و خرمی بسر برند .

افراد دیگر که «اهل زمانه» می باشند و مدام در توسعه جاه و جلال و افزایش ثروت و مکت خویش میکوشند ایام عید را طور دیگری می گذرانند. این گروه تمام اوقات تعطیلات را بجهن و سرور، تفریح و تفرج می گذرانند و مدعی هستند که برای میمنت سال جدید بایستی در ایام نوروز بشادی و سرور پرداخت تا تمام سال را در رفاهیت و راحت گذرانند. نکته ای که بیش از پیش بر رونق و شکوه عید نو روز می افزاید آنست که این روز را مصادف با انتصاب حضرت علی به ولایت حضرت ختمی مرتبت میدانند. مسلمانان (شیعیان) مدعی هستند که در روز تحویل آفتاب ببرج حمل حضرت محمدص جانشین خود را در حضور قوای مسلح خود رسماً اعلام فرمود؛ بالتبجه علی رغم دیگر اعیاد و ایام سوگواری که باتقویم قمری تعیین می گردد، این یگانه جشن بزرگ مذهبی با گاهنامه خورشیدی تثبیت و تعیین می شود و نخستین روز سال شمسی عید مذهبی مسلمین (شیعیان) است، در این رباعی اشاره بهمین نکته شده است: بهار بالاله های جام مانند جلوه گراست، در آرزوی نثار شبنم بخاک نجف است؛ در این روز نو علی بر مسند رسول نشست، بدین جهت نوروز میمون و مبارک است (۱).

(۱) مترجم مفهوم رباعی را عیناً بیارسی بر گردانیده است ، چون اصل دوبیتی را علی-

المجاله در دسترس خویش ندارد .

شاهنشاه فقید، شاه عباس ثانی اندکی پیش از فوت خویش فرمان داده بود بمانند ایرانیان باستان تحویل آفتاب را در تمام بروج دوازده گانه در طی سال، بانوای نی و طنبور و ساز و شیپور تجلیل کنند. ولی مرگ نا بهنگام و سریع شاهنشاه مزبور استقرار این آئین باستانی را فرصت نداد.

در بیست و دوم بعد از ظهر برای تهنیت عید بکاخ حکومتی رفتم و يك قبضه خنجر بسیار نفیس و عتیقی که دسته و غلاف عاج ظریف مطلا می نای داشت تقدیم حضور خان ایروان کردم. این هدیه مطبوع طبع حاکم و بسیار مورد توجه وی واقع گشت. در ایران يك رسم قانون مانند است که در عید نو روز نمیتوان بدون تقدیم تحفه ای بحضور بزرگان بار یافت. حاکم مرا در کنار خویش بنشاند و مرا بخوردن میوه های تر و خشك و شرابه های بسیار نفیس و عالی گرجستان و شیراز خواند.

ضراب باشی (متصدی کل ضرابخانه و مسکوکات) و فرستاده شاهنشاه (غلام شاه) نیز که ذکرش سابقاً گذشت در حضور حاکم بودند. من دو ساعت در حضور خان مشغول صحبت و مذاکره بودم.

در بیست و پنجم استاندار ارمنستان مرا پیش خود
خواند و بعد از یکرشته صحبت های بی اهمیت،
بطور خصوصی چنین گفت: «از فرط علاقه و

برای جواهرات
خریداری نیست

محبتی که بشما دارم، سخت غمگین و متأثر می باشم، چون ورود شما بایران بایک دوران بسیار بدی مصادف شده است، دیگر برای جواهرت هیچگونه خریداری در میان نیست، شاهنشاه (شاه سلیمان) با حجار کریمه بهیچوجه واقعی نمی نهد و هرگز طالب چنین چیزهایی نمیشد، دیگر دوران شاه

عباس ثانی کاملاً گذشته است، رواج بازار سابق را بکلی باید فراموش کرد، شما بزحمت خواهید توانست سه هزار پیستول جواهر به دربار ایران بفروشید. و سپس اضافه کرد که: «البته نباید این پیش آمدها موجب ملالت خاطر و مایه دلشکستگی شما بشود، و منظور من از این بیانات آنست که شما علاج واقعه را قبل از وقوع بکنید و در فروش کالای خود هیچوجه من الوجوه فرصت را از دست ندهید؛ و در صورتیکه با من در معامله بکنار آئید، در نظر دارم که معادل ده هزارا کو از جواهرات شما را خریداری کنم». البته من از فحوای این کلمات کاملاً منظور حاکم را دریافتم. و اگرچه نظریات وی بطور کلی صحیح و مقرون بصواب بود، معیناً او دلش برای من نمیسوخت، بلکه برای نفع شخصی خودش بسخرانی میپرداخت. پس از عرض سپاسگزاری و اظهار امتنان کامل و تصدیق و تأیید بیانات وی، و اینکه تغییرات و تحولات مزبور بسمع من نیز رسیده است، چنین گفتم: «من بعنایت و نصفت ملوکانه کاملاً امیدوارم و خاطر جمع میباشد که کالای خود را خواهم فروخت چون اعلیحضرت (شاه سلیمان) ملاحظه خواهند فرمود که من متاعب و مصائب این سفر طولانی را فقط و فقط حسب الامر مبارک شاهنشاه فقید (شاه عباس) پدر مرحوم ایشان متحمل شده ام و جواهرات را از اروپا به ایران آورده ام؛ معیناً کله کاملاً مصمم میباشم که هر قدر بتوانم بشرط اینکه ضرر نکنم، از کالای خویش بفروش برسانم و از الطاف و عنایات ملوکانه نسبت بخود امتنان فراوان دارم، و مطمئنم که در معاملات خرید بامعظم له بهتر از همه کس بکنار خواهم آمد.»

حاکم در اینمورد وعده و نوید فراوانی بمن داد و مرا بکمک فرزندان و مساعدت درباری

سعد و نحس ساعت

خویش مستظهر ساخت و آنگاه جواهراتی را که انتخاب کرده بود ، بمیان آورد و چنین گفت: «من میخواهم که معامله را از قطعات کم قیمت و كوچك، وزینت آلات ساده شروع بکنیم تا معلوم شود که باما سرسازش داری یا نه . » من با این طرز معامله بیپچوجه موافقت نداشتم ، لذا پیشنهاد کردم که خوبست کلیه گوهرهای منتخبه را یکجا ودفعه واحده قیمت کنیم ، و بدین طریق مذاکره را فیصله ببخشیم ، و اظهار داشتم که صلاح شما در همینست ؛ و چون حاکم را با این پیشنهاد مخالف یافتم تقاضا کردم که اقلا با قطعات بزرگ کار را آغاز کنیم ولی مشارالیه با هیچیک از این طرق موافقت نکرد .

حکمران با مهارت خاصی مرا مطمئن ساخت که روش وی کاملا قرین صفا و صمیمیت میباشد و با این ترتیب معیار معامله و مظنه قیمت معلوم خواهد شد ، چون در تقویم بهای این قطعات خرد و ریز ، او وارد بکار و آشنا بر موزاست .

معامله چهل عدد ساعت جیمی گوناگون را فیصله دادیم و در این مورد من خیلی تساهل بخرج دادم و قیمتها را ارزان حساب کردم ، تا جلب اعتماد مشارالیه فراهم آید و بتوانم چیزهای بیشتری بفروش برسانم . حاکم فی الفور به گنجور خویش دستور پرداخت صادر کرد و هنگامیکه من مشغول دریافت وجوهات خویش بودم حکمران را دیدم که يك قطعه آئینه بلور سنگی مذهب باقاب طلا در دست بگنجینه آمد و اظهار داشت چون ساعت سعد است این را هم میخواهم بخرم . این آئینه یکی از قطعات منتخبه مشارالیه بود ، آنرا نیز پیانصد اکو حساب کردم و تمام پولهای خود را دریافت داشتم . میگویند که ایرانیان با احکام نجومی سخت عقیده مند

میباشند و کلیه اتفاقات نیک و بد را نتیجه تدبیر اجرام سماوی میدانند (۱) هنگامیکه دو ستاره سعد با هم متقارن باشند، این قوم ساعت را سعد و نیک تشخیص میدهند.

عزایم و طلسمات
ایرانیان علی رغم علم و دانش خویش سخت پابند
موهومات و خرافات میباشند و هیچ قومی در تمام
جهان بمانند آنان عقاید ابلهانه ندارد. این خلق معتقد میباشند که تقدیر
ازلی در همه جا حکمفرما است (۲).

ایرانیان میگویند که تمام ایام سال و ساعات روز از اوقات سعد و
نحس، اقبال و ادبار تشکیل مییابد. بهمین جهت از سحر و جادو سخت
بیمناک اند و بطلمسم و تعویذ اعتقاد و ایمان دارند. عزایم و طلسمات را از
از عبارات قرآنی و احادیث که اقوال جانشینان اولیه پیغمبر اسلام است (۳)
و از کار و ادعیه معصومین ترکیب میکنند و با اصطلاحات سحر آمیز مخلوط

(۱) فیلسوف و منجم و شاعر شهیر ایرانی حکیم عمر خیام فرماید:

اجرام که ساکنان این ایوانند،
اسباب تردد خرد منداند،
هان تا سر رشته خرد کم نکنی،
کافان که مدبرند سرگردانند!

نظامی عروضی در چهارمقاله گوید: ملک شاه از خیام درخواست پیشگویی میکند و نیز جواب
صاحب میدهد، ولی نویسنده مزبور بعد میافزاید:

«اگر چه حکم حجة الحق عمریدیم اماندیدم اورا در احکام نجوم هیچ اعتقادی.» رجوع
فرمائید به کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی، که او نیز منکر احکام نجومی است.
(۲) ابن طرز تفکر ناشی از تعلیمات اشاعره اسلامی میباشد و تسلیم بی چون و چرا در مقابل
تقدیر نتیجه افکار فرقه مذهبی مزبور است که در عالم اسلامی نفوذ عمیق و تاثیر فوق العاده ای
داشته اند.

(۳) مصنف «حدیث» را منحصراً اقوال جانشینان پیغمبر اسلام میدانند در صورتیکه احادیث
نبوی و حدیثهای منتسب با صاحب نیز بشمار است.

میسازند و در انتخاب کاغذ و زمان و مکان آن حزم و احتیاط فوق العاده‌ای مبذول میدارند .

عزایم و طلسمات را معمولاً در یک کیسه کوچک ابریشمی و یا انواع اقسام منسوجات زربفت، بزرگی يك مسكوك نیم اكو و یا کوچکتر می‌پیچند، و آنرا به گردن و سینه خود می‌آویزند و عموماً بازوی خویش می‌بندند . این تعویذات در بدو نظر همچون گلوله‌ای مینماید . بعضی اشخاص هفت هشت تا از عزایم مزبور را بروی نواری دوخته بمانند بازوبندی بساعد خویش می‌بندند و برخی دیگر اوراق طلسم و دعا را در جعبه‌های خیلی کوچک زرین و سیمین و یا قوطیهای شبیه آنچه که آلت خلال دندان می‌گذارند، قرار میدهند و بدین طریق بهتر در حفاظت و حراست ادعیه و عزایم مربوطه مراقبت بعمل می‌آورند و بدین ترتیب میتوانند مدام آنرا در بازوی خویش داشته باشند و بی‌پوچوجه من الوجوه ، خواه شب باشد و خواه روز ، و حتی در گرمابه هم از خویشتن جدا نسازند . من اشخاصی دیده‌ام که قرآن را نیز بهمین ترتیب در بازوی خویش قرار میدهند . گروهی هم دعا و تعویذ را بروی احجار می‌نگارند ولی چون اجساد حیوانات مرده را مردار میداند و پوست آنرا هم مثل همه چیزش نجس میشمارند ، بهمین جهت هیچگونه عزایمی بروی پوست نوشته نمیشود و بالاخره عده‌ای هم دعا و طلسم را در انگشتی خود ، مابین انگین و محل نصب آن قرار میدهند .

تعویذ و طلسم را دعا میخوانند ، که بمعنی نذر و نیاز و خواستن است . بعضی از ادعیه برای مقابله با هرگونه پیش آمد سوء نگاشته میشود و برخی دیگر مخصوص جاب انواع اقسام نیکیها و خوشیها و الطاف است .

در نتیجه اشاعه موهومات و خرافات حتی گردن حیوانات و قفسهای پرندگان نیز باتعویذ و طلسم آراسته میشود، که گاهی عده آن بدوازه میرسد و بالاخره موجودات بی جان، فی المثل دكاكین نیز با ادعیه و عزایم تزئین می یابد تا در جالب مشتری و خریدار موثر باشد.

من در دنباله دفتر حوادث روز خود درباره موهومات و خرافات گوناگون ایرانیان بر حسب موقع و مکان بحث خواهم کرد و در این سطور فقط بشرح خصوصیات طلسماتی که دیده ام اکتفا خواهم نمود. يك قطعه طوماری بلندتر از يك ذراع و بعرض پنج یا شش انگشت انتخاب میکنند و آنرا بمحضر چهل تن از مومنین کامل و متقیان مهم مملکت میبرند، و استدعای مینمایند که اقوی عبارات و احسن کلمات که مقبول درگاه نامتناهی باشد، بروی کاغذ مزبور بنگارند. این عبارات و کلمات در حقیقت مجموعه ای از سورقرآنی و احادیث اسلامی بشمار میرود. بعد از پایان این جریان، طومار را می پیچند و چنانکه گفتم، در لفافه ای و یا کیسه ای بر بازوی خود می بندند و یا بگردن خویش می آویزند. این قوم در توجیه اقدام مزبور اظهار میدارند که بهر صورت یکی از چهل تن مزبور منظور نظر خداوند است و بهمین جهت نوشته این مرد متقی و پرهیزکار در حقیقت حامل طومار را در نیل بمطلوب یا رویا در خواهد بود.

روحانیون گدا پیشه، و اکثر متکدیان مملکت همیشه در دست خود يك قطعه کاغذ بزرگ مربعی بقطر دو تاسه پا دارند و آنرا معمولاً پیش خود میگیرند بر صدر این ورقه ادعیه و عباراتی در استدعای عنایات خاص الهی نگاشته شده و در ذیل آن آثار مهر عده کثیری بشکل امضاء دیده میشود. این مهرها متعلق بمحترمین و مقدسین معتبر و معروف محل است و بدین طریق

شخصیتهای مزبور در جلب الطاف خداوندی برای حامل ورقه مشارکت و معاضدت میورزند و غیر ممکن است که در میان این جمع کثیریکی مرد خدا نباشد و دعا و تصدیق وی مورد اجابت و عنایت واقع نگردد. اینگونه گدایان هنگام توقف در محلی معمولاً ورقه مذکور را بر روی منزل خویش نصب میکنند.

دریست و هفتم، خان ایروان با تشریف فرمایی
رسم بازدید بزرگان
خود بمنزل من، مرا سرافراز کرد، من
در ایران

علاقه‌ای باین دید و بازدید نداشتم، چون همین
جلسه برایم بیک جعبه زرین معادل هشت پیستول تمام گشت. من برای
رعایت رسوم و آداب مملکت، که معمولاً هدایا و تحفی هنگام تشریف
فرمایی بزرگان، از طرف میزبان بآنان تقدیم میگردد، این هدیه را
تسلیم مشارالیه کردم. حاکم یک ربع ساعت در اتاق من توقف کرد، و
آنگاه بملاقات مامورین متصدی کل گمرکات قسطنطنیه که منزلشان در
جوار حجره من بود، بشتافت سپس از یک بازرگان ترك و یک تاجرانمنی
که در همان کاروانسرا سکونت داشتند، بازدید بعمل آورد. حکمران
هر کجا که میرفت، تحفه و هدایائی برایش تقدیم میداشتند ولی بطور کلی
اینهمه تحفه، اشیاء بی قدر و قیمتی بود. مامورین مدیر گمرکات استانبول دود و کا
دادند، بازرگان ترك یک کیسه قهوه تقدیم داشت که دود و کا می ارزید.
تاجرانمنی نیز دود ذراع حریر و مشقی ارزانی داشت. خان ایروان هر
هفته مرتب دود و زحمه و شنبه از قلعه خارج میشود و بشهر می آید
و از یک قسمت از بلده بازدید بعمل می آورد، و دستورات مقتضی
صادر میکند؛ تمام قلمرو حکومت وی کاملاً منظم و بسیار مرتب میباشد.

هنگامیکه حاکم در مقابل عمارتی موقوف میشود ، صاحبخانه در صورت عدم تمایل ملزم بتقدیم هیچگونه تحفه‌ای بمشارالیه نمیشد ولی در صورتیکه داخل منزل شود رسم آنست که میزبان هدیه‌ای تسلیم وی بدارد يك نفر مامور که عنوان پیشکش‌باشی دارد، محاسبات کلیه تحف تقدیمی را ولوهر اندازه محقر باشد نگه میدارد .

در بیست ونهم و سیام ، ناهار را با استاندار
 ترتیب مجازات
 ارمنستان صرف کردم و پانصد پیستول جواهرات
 ملکه ارمنستان
 کوچک به مشارالیه بفروختم . ما حضوری و
 دوفتری با هم مذاکره و معامله میکردیم ، و بمحض فیصله کلام دستور
 پرداخت پول من صدور می‌یافت .

با این روش مناسب که تا آن موقع من هرگز در ایران نظیرش را
 ندیده بودم ، همیشه برد مطمئناً با او بود ، چون بهای کالای مطلوب را
 خیلی خیلی ارزان حساب میکردم . در این روز اخیر ، کمی بعد از مراجعت
 من بمنزل، ملکه (۱) مرا احضار کرد و میخواست قیمت جواهرات زیادی
 را که انتخاب کرده بود سؤال کند ، هنگامیکه من قصد داشتم سواراسب
 شده بدولت سرای حاکم بروم ، سردار ضرابخانه و مسکوکات و غلام شاه
 بملاقات من تشریف آوردند و بدین طریق نتوانستم در روز مزبور شرفیاب حضور
 شوم . سه روز دیگر نیز عمداً نخواستم بملاقات ملکه بروم ، چون این ایام
 مصادف با سه روز اخیر هفته مقدس مسیحیان بود ،

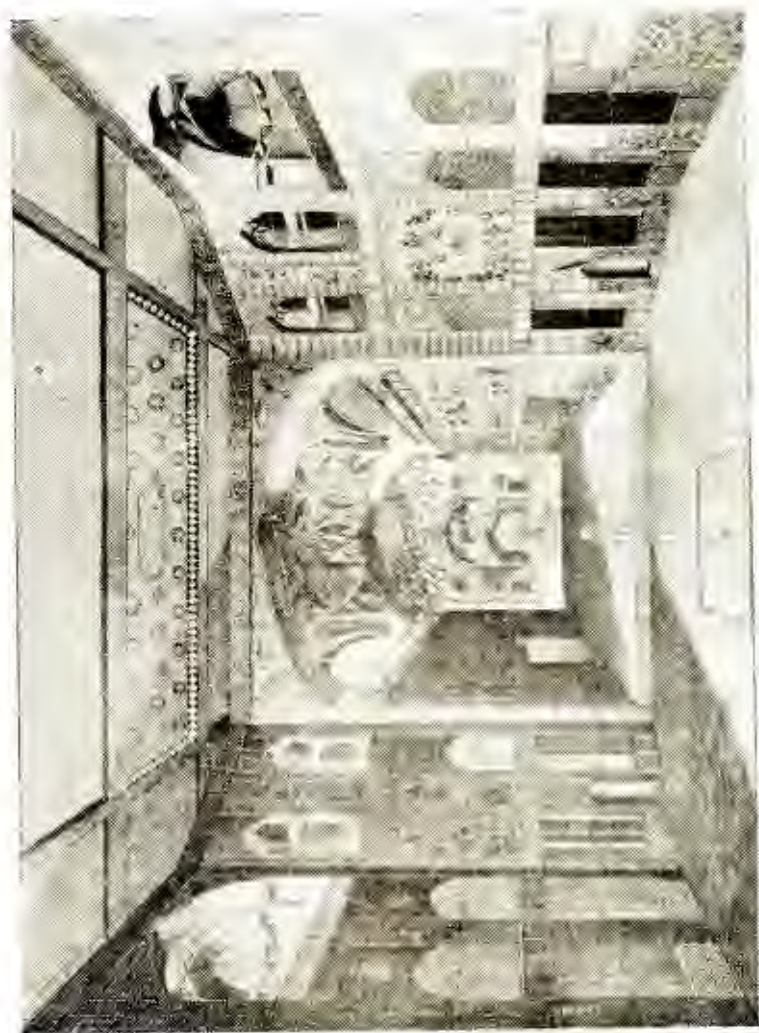
در چهارم آوریل عازم کاخ ملکه شدم ناظر مشارالیه که خواجه
 سالمندی بود ، اظهار داشت : «حضرت علیه از تاخیر شما سخت خشمناک

شده است و اگر کسی از اهل مملکت چنین تسامحی روا میداشت، دستور میداد دوست ضربه چوب پایش بزنند. من بخنده افتادم و از خواجه سؤال کردم که آیا از طرف ملکه چنین مجازاتی سابقه دارد؟ ناظر اظهار داشت: «حضرت علیه در فرغت در تمام جهان بی نظیر است و کوچکترین گناهی را بسختی تمام کیفر میدهد. اگر مجرم مرد باشد، خواجگانرا مأمور جلب وی میکند. این مأمورین دست و پای گناهکار را میبندند و در کیسه‌ای (گونی) گذاشته سرش را محکم مینمایند، آنگاه او را در دولت‌سرا بحضور ایشان می‌آورند و بدین طریق مرتکب مطابق میل شاهزاده خانم تنبیه می‌گردد، بدون آنکه بداند و ببیند که در کجا است». من از این گونه مجازاتهای بانوان بزرگ ایران بی اطلاع بودم، لذا از خواجه تمنی کردم که علت تأخیر مرا بحضور ملکه بازگوید و قول دادم که منبعد برای اجرای فرامین ایشان همیشه آماده بخدمت خواهم بود. بیش از چهار ساعت در درمداخل کاخ متوقف بودم، و مرتب مباشر می‌آمد و میرفت. معادل چهار هزار لیره (فرانسوی معادل فرانک طلا) جواهر معامله شد، و پولش علی‌الصباح وصول گردید.

در سوم بملاقات حاکم رفتم، تا کسب مرخصی
 خدعه خان ایران
 کنم، چون قصد داشتم بسرعت عازم دربار بشوم
 و قرار شد بعد از ظهر مرا ترخیص فرماید. من در ساعت مقرر بحضور
 رسیدم.

حکمران، ابتدا تبسم کنان قیمت جعبه زرینی را که هنگام بازدید
 از من، تقدیم خدمتش کرده بودم، جویاشد. علت این سؤال برایم مجهول
 بود و اظهار داشتم که ده پیستول ارزش دارد. خان در پاسخ چنین گفت:

در صورتیکه این جعبه را با فنر و زنجیر و کلید ساعت تعویض کنید، از شما سپاسگزار خواهم بود. من از این پیشنهاد سخت در شگفت شدم، چون بهیچوجه چنین حرفی از چنان شخصیت عالیمقامی پرازنده نبود. من جواب مثبت دادم و گفتم که مقداری اسباب و ابزار ساعت برای ساعت سازان دربار با خود آورده‌ام و حاضرم هرچه که از آنها بخواهید تقدیم بدارم. حکمران مشغول صحبت گشت و از موافقت من اظهار امتنان و کمال مسرت نمود. این شخصیت آشنا بر موز فنی و عاشق «مکانیک» است، و حتی در میزان کردن ساعتهای غلط ید طولایی دارد. بعد دستور داد کلیه قطعات باقیمانده جواهرات مرا، که انتخاب کرده بود، باز آوردند. من یقین داشتم که اینک نوبت معامله اینها فرا رسیده است، ولی با کمال تعجب مشاهده کردم که تمامی را مسترد داشت. در اینموقع فهمیدم که این جناب بر سر من کلاه گذاشته است، و با طرح نقشه یک معامله عمده و خرید هنگفت مرا اغفال کرده و بدینطریق جواهرات مورد علاقه خود را بیهای بسیار نازلی بدست آورده است. من انزجار خاطر من را کاملاً کتمان کردم، و با یک سیمای بشاش و قیافه متبسم مصنوعی مراتب سپاسگزاری بی‌پایان خود را بحضور معظم له ابراز داشتم. آنگاه استدعا نمودم که سفارشنامه‌هایی بعنوان فرزندان خود برایم مرقوم بفرماید. او نیز تمنای مرا اجابت کرد و وعده نمود که توصیه لازم بنگارد، و از من دوبار خواست که علی‌الصباح در خرگاه مخصوص وی، در بیرون شهر حضور یابم. من معذرت خواستم و فوق‌العاده تشکر کردم و خواستم که موافقت فرمایند، بارون آزاریک (۱)، تا تبریز مرا همراهی و هدایت کند. حاکم



عمارت بهشت

tarikhema.ir

با کمال بشاشت پاسخ مثبت داده گفت: به وی میسپارم مهماندار مخصوص شما باشد.

این شخص محترم، ارمنی است و سابقاً ذکرش بمیان آمده است. پس از سپاسگزاری مجدد و تکرار مراتب اهتنان، از حضور خان مرخص و متذکر شدم که ذکر خیر ایشان را در دربار هر گز فراموشم نخواهم کرد؛ از تذکر و تقاضای انجام وعده‌های بیشمار حکمران سر باز زدم چون یقین داشتم که اینهمه قول و قرار چنانکه معمول و مرسوم مملکت است، برای نیل بمقصود و تسهیل منظور، برایم وعده شده بود، لاغیر!

خرگاه خان ایروان در پنجم، حاکم بصوب خرگاه خویش عزیمت کرد. خیمه‌های خان در یک فرسنگی شهر، بر سطح یک چمن بسیار بزرگ پر خضارت و نضارت، و مستور از ازارها در ایام بهار، افراشته شده بود. دو رودخانه ای که از اطراف ایروان عبور میکنند، بشکل مارپیچ ملایمی از این دشت زمردین میگذرند و جزایر کوچک متعددی در نقاط مختلف بوجود میآورند؛ هر یک از این جزیره‌ها بمنطقه سکونت حکمران، مقرر مخصوص شاهزاده خانم وی، و محل استقرار بزرگان و رجال، و همراهان خان اختصاص یافته بود. ارتباط بین قطعات مختلف، با پلهای شناور تأمین میگشت.

چادرهای حاکم بسیار مجلل و باشکوه بود. بطور کلی در خیمه خان، هر گونه وسایل استراحت لازم برای یک کاخ بزرگ کاملاً آماده و فراهم بود. حتی گرمابه و وسایل استحمام نیز وجود داشت. درسرای استاندار ارمنستان بیش از پانصد نفر مشغول تعیش میباشد و زنان و خواجگان خان در جزو این جماعت بشمار نیامده است. بزرگان و سران مملکت ایران

عادت دارند که فصل بهار را در چنین خرگاههایی بسر برند؛ و معمولاً اوقات خود را در دشت و دمن بشکار حیوانات، صید ماهی، گردش و تفریح، و گشت و گذار پیاده و سواره میگذرانند؛ و از آب و هوای آزاد و مطبوع، و سبزه و چمن مطلوب خویش بهره مند میگردند. رجال کشور بدین طریق رفع خستگی میکنند؛ و دیگر کاری در شهر ندارند و فصل تابستان را نیز در نقاط خوش آب و هوا و خنک و خوب کوهستانی بسر میبرند و بدین طریق بیش از نصف سال را در سیر و سیاحت، و تفریح و تفرج میگذرانند. تفرج-گاههای تابستانی ییلاق نامیده میشود.

شماره ای در باره داغستان
در ششم ناظر شاه (۱) مرا بصرف ناهار دعوت کرد،
قایم مقام شاهنشاه در قلاع و استحکامات ایران نیز در
ضیافت حضور داشت. این شخصیت از مردم داغستان است. موطن وی کشوری
است کوهستانی و بزرگ که در شمال شرق (۲) دریای کاسپی (خزر) واقعست
و هم سرحد با سرزمین مسکوی (روسیه) میباشد. من اشتیاق فراوان
داشتم که خصوصیات و آداب و اخلاق و اطوار داغستان را از دهان وی
بشنوم. شاهنشاه ایران سلطان این کشور بشمار میرود، ولی حکومت مطلق
در آن محدود ندارد، و مردمان آن همیشه از فرامین معظم له تبعیت
نمیکند. در بار ایران نیز این عدم اطاعت را چندان برخ خویش نمیآورد،
چون بعزت صعب العبور بودن معابر و ارتفاع جبال داغستان دست یافتن به
این اقوام سخت مشکل است. خلق این سرزمین از طوایف وحشی و
فوق العاده خشن و ناهموار مشرق زمین بشمار میرود.

(۱) Intendant du prince چنین استنباط میشود که مقصود از شاه خان ایران

است و شاردن پیشکار خانم او را همیشه بعنوان Intendant de la princesse میخوانده.

من تصور میکنم که داغستانیان از احفاد و بقایای پارتها باشند. شامگاهان خوانچه‌ای از میوه و شراب و گوسفند از طرف شخصیت مزبور، بمنزل من رسید.

درهفتم، از طرف خزانه دار نیز خوانچه‌ای نظیر
 اشاره ای بر رسوم
 مملکت ایران
 هدیه ارسالی قایم مقام شاهنشاه دریافت کردم
 من هم در مقابل الطاف حضرات هدایای کوچکی
 بحضور ایشان تقدیم داشتم. اینها درایروان خدماتی برای من انجام داده
 بودند، و نظر بمناعت حاکم جرئت مطالبه حقوق مخصوص خویش را از
 من نداشتند، چون مطابق رسم موجود در ایران از تمام وجوهات دریافتی
 از خزانه داری، سهمیه ای هم بمأمورین حکام تعلق میگیرد. بدین ترتیب
 ارسال خوانچه های مزبور، در حقیقت برای آن بود که مرا برضا و رغبت
 بتأدیه و پرداخت قسمتی از حقوق مربوطه وادارسازند، و البته اطلاع
 و ائق داشتند که من با رسوم و آداب مملکت آشنایی کامل دارم و میدانم
 که بهیچوجه چنین لطف و مهربانی بیخود و بیجهت از روی سخاوت مطلق
 درباره يك نفر بیگانه معمول و مبذول نمیگردد. بعد از ظهر به خرگاه
 خان رفتم تا کسب مرخصی کنم، حاکم احترامات فوق العاده ای درباره
 من بعمل آورد و هنگام خدا حافظی دو توصیه نامه خطاب به دو فرزند
 خویش برایم مرحمت فرمود.

پسران خان ایروان چنانکه مذکور افتاده است مقرین منحصر
 بفرد حضور شاهنشاه بشمار میروند. هر دو نامه تقریباً لحن واحدی داشت،
 اینك متن (۱) مراسله خطاب به فرزند ارشد را نقل میکنیم:

(۱) در تمام موارد مشابه قارئین گرامی توجه داشته باشند که مصنف «ترجمه» نکاشته ولی
 ما آنرا باصل برگردانیده مسامحه «متن» مینامیم.

هو الله

توصیه نامه خان ایروان

« از درگاه خداوند واهب العطايا خواستارم که نورچشمی اعز و اسعد مقرب حضور و محرم راز اعلی حضرت شاهنشاه، امیر اعظم و عالیقدر، نصر الله بیک را سلامت و بامان داراد.

« از درگاه احدیت عظمت قرین سعادت شما را از صمیم قلب آرزومند و خواهانیم. آنچه که ما را بنگاشتن این نامه تحریر می کند، علاقه ایست که بامور جناب آقای شاردن داریم، مومی الیه مدتی است که وارد این شهر (ایروان) شده و اینک قصد دارد عاجلانه به دربار جهان پناه همایونی عزیمت کند. شمارا ضروریست که با نیت و منویات مشارالیه آشنا شوید و از مستدعیات خاضعانه ای که از دربار اعلی دارد، کاملاً آگاهی یابید، تا در اجرا و انجام آنها چنانکه باید و شاید بذل مساعی بفرمائید. مخصوصاً مایل هستیم که از نتایج این توصیه نامه، و اقبال و استقبالیکه از این دوست نامدار ما بعمل خواهد آمد، کاملاً مطلع شویم، و نیز آرزومندیم که از صحت و سلامت خود ما را با خبر سازید. ما از صمیم قلب از خداوند خواستاریم که معزی الیه را سعادت تقرب کامل بحضور شاهنشاه بزرگ ما، اعطا فرماید و او را در منویات خود، مقضی المرام کند. »

آنگاه برای انجام مراسم تودیع بحضور اعیان و اشراف عمده محل شتافتم، و از جمله با سردار مسکوکات (۱) وداع بعمل آوردم. این جناب که محمد شفیع نام دارد، مرا متقاعد کرده بود که از طریق اردبیل به اصفهان رهسپار گردم، و اطمینان میداد که در بلده مزبور ممکن است چیزی بفروش برسانم. من با این توصیه معظم له موافقت کردم و قول دادم که

(۱) متصدی و مفتش کل ضرابخانه ها. (Général de Monnaies)

دستوروی را بکار بندم و سفارشنامه‌ای هم بعنوان حاکم اردبیل که خویش نزدیک او است، دریافت داشتم. مضمون نامه چنین است:

هو الله

سفارشنامه

«مخدوم معظم و عالیمقام، جناب اجل و اکرم
سردار مسکوکات

حضرت اشرف همایون، سرور حکام و نواب و
بختیاران، کان کرم و شرف و ادب و نزاکت، نمونه نیکوئی و نجابت،
سرمشق صفا و صفوت، منبع تقوی و ایمان و حقیقت، مدافع دوستان و
خویشان! از خداوند متعال خواستارم که شما را سالم و محفوظ بدارد،
و طول عمر عطا فرماید.

«پس از تقدیم مراتب ارادت و احترام معروض آنکه، عمدةالتجار
فرنگیان، جناب آقای شاردن که فکری روشن و درخشان چون آفتاب
جهانتاب دارد، در نظر داشت که از طریق قزوین بدربار باشکوه جهان‌پناه
عزیمت کند، من بنده که صدیق صادق شمامیباشم بقصد انجام خدمتی بجناابعالی
مومی‌الیه را قانع کردم که از راه بلده مبارکه اردبیل، حرکت کند. این
شخص کالاهای گرانبهای دارد که البته بحضور مبارک عرضه خواهد داشت،
اطمینان دارم که اشیاء مزبور شایسته محضر مبارک باشد و یقین حاصل است
که به عمال خود دستورات مقتضی صادر خواهید فرمود تا در مواظبت و
مراقبت این اجنبی نجیب کما هو حقّه بذل مساعی کنند. من آماده حرکت
بتفلیس میباشم و انشاءالله در پایان شهر ذی‌الحجه آینده بمقصد عزیمت
خواهم کرد؛ در صورتیکه بتوانم در این سرزمین خدماتی نسبت بجناابعالی انجام
دهم با دریافت دستور از حضور مبارک قرین افتخار و مباهات خواهم بود، استدعا
دارم باور فرمایند که وصول خبر صحت و سلامت آن جناب بمثابه تحفه

گرا نهایی برای من بشمار میرود. خداوند بعنایت خود شخص شخص شما را تا روز شمار مصون و محفوظ نگاه دارد.

« من صدیق صادق جنابان آقایان جهان بیک، یحیی بیک (۱) و محمد بیک میباشم، و برای اطمینان خاطر خویش بدوام و بقای صحت و سلامت آنان یقین کامل دارم. »

مهرمراسله شعری بود بدینمضمون: افوض امری الی الله محمد شفیع عبدالله (۲).

در صدر نامه، در گوشه ای، ریز نگاشته شده بود: خداوند حافظ حال نیک دوستم باد. »

آداب و احتراماتی که در مراسلات مشرق زمینین
رعایت میشود، عذیم النظر است؛ مردمان
مشرق همانطوریکه در مکالمات خود اظهار ادب
خصوصیات نامه های
مشرق زمینیان

و احترام میکنند، مکاتبات و مراسلات خویش نیز مبادی آداب بشمار میروند. نخستین خصوصیت مراسلات ملاحظه نوع کاغذ آنست. هفت تا هشت قسم کاغذ در مشرق زمین وجود دارد: سفید عادی، زرد، سبز، سرخ و رنگهای دیگر، اوراق تمام مذهب و مفوض، اما عالیترین نوع آن برگهای سفیدی است که بازهار زرین ظریفی مزین شده، تا مرکب خوب بگیرد و برجسته نماید. دومین شرط ادب در مکاتبات نوشتن اسم یا عنوان و القاب مخاطب با خط رنگین و یا حروف زرین است. سوم آنکه بقدرنیم

جانی بیک هم ممکن است باشد. Hiiaibec'Geon bec (۱)

(۲) البته قارئین محترم توجه دارند که این عبارات ساخته قلم نا رسای مترجم است و

با توجه بترجمه فرانسوی شاردن مجدداً باصل برگردانیده میشود.

صفحه حاشیه داشته ، و فقط از حدود دوسوم کاغذ بنگارش آغاز شود .
 چهارم این است که مراسله مهور باشد ، و معمولاً مهر جای امضاء رامیگیرد ،
 برای ادای منتهای ادب و احترام نسبت به مخاطب مهر را بر ظهر نامه ، در
 گوشه ای بقسمت پائین میزنند ، و شایسته است که مراسله طوری مهور
 باشد که تمام مهر در آن منعکس نگردد ، و یکقسمت ناقص باشد ؛ و مقصود
 از این ترتیب آنست که نویسنده اظهار تواضع میکند و میگوید : « من لایق
 ظهور در حضور شما نیستم ، ادب و احترام ایجاب میکند که فقط یارای
 جلوه نیمرخ خود را در خدمتتان داشته باشم . » بر حسب رسم متداول ممکن
 است که به سه محل مکتوب مهرزد ، نخست آنکه اگر طرفین دارای مقام
 متساوی باشند ، معمولاً در سمت پائین نامه در گوشه راست ، بترتیب
 اروپائیان ، که طرف چپ بطریق مشرق زمینان میباشد (۱) مهر میگذارند ،
 اما اگر نامه از عالی به دانی نوشته شده باشد ، فی المثل از ارباب به رعیت ،
 و یا از آقا به نوکر ، در آنصورت مهر را بر صدر نامه میزنند ، ولی موقعیکه
 مکتوبی از طرف دانی به عالی نگاشته شود ، چنانکه شرح دادیم ، ظهر
 مراسله ، بطور نیمه تمام مهور میگردد . آخرین شرط واجب الرعايه
 مکاتبات ، مسئله لفاف (پاکت) میباشد وحد اعلای ادب و احترام آنست که
 نامه را در یک کیسه زر دوخت و مليله دوزی شده قرار دهند ، و آنرا با
 يك رشته زر و ابریشمی که دارای منگله های کوچکی از همین جنس میباشد
 ببندند و آنگاه مهور و موم کنند .

(۱) مقصود آن است که بر حسب رسم الخط عربی و شرقی مهر نویسنده در خاتمه مطلب در

طرف چپ واقع میشود ، در صورتیکه بشیوه رسم الخط غربی ، طرف راست پایان نامه مهور میگردد .

فولکلور مکاتبات (۱) ایرانیان سه عمل خرافاتی درباره مکتوبات عادی معمول میدارند که از توجیه و تقلیل آن عاجزند و یا اینکه نمیتوانند چنانکه باید و شاید دلایلی برای آنها اقامه کنند. نخست آنستکه گوشه راست صفحه کاغذ را قیچی میکنند، بطوریکه دیگر نامه مربع نمیشود و مخمس می نماید. در این مورد اظهار میدارند که نقص و کسر کاغذ مکتوب که مربع و کامل بوده است، حکایت از آن میکند که کلیه امور و اعمال ما ناقص و معیوب و بنابراین ناپایدار و موقت است. دوم اینست که در روی مراسلاتیکه در لفاف کاغذی میگذارند، در کنار مهر سه بار مینویسد: قراتیم (۲) که لغت بیمعنایی میباشد. دلیل و برهانی که در اینخصوص اقامه میکنند بسیار نامعقول و سخت خند آور است. ایرانیان مدعی هستند که قراتیم نام سَك اصحاب کَهِف (۳) است، و این حیوان بر مقدرات مکاتبات معمولی حاکم میباشد؛ این داستان اساطیری همانست که در میان مسیحیان مشرق و اقوام دیگری که آنرا از آنها اخذ کرده اند، رواج دارد.

ایرانیان میگویند که سَك مزبور در مغاره اصحاب کَهِف مدت سیصد سال مشغول پاسبانی بوده است، و هنگامیکه خداوند آنها را به بهشت انتقال میفرمود، سَك بدامن یکی از اصحاب چسبید و بدین طریق با آنان به آسمان رفت و خدا وقتی که حیوان را در عرش مشاهده کرد، سؤال فرمود قراتیم تو چگونه داخل بهشت شده ای؟ من که ترا بخت نیاورده ام،

(۱) فولکلور از ریشه آلمانی Volk (مردم) Lehre (آموزش) است، و در اصطلاح قصص عامیانه را گویند.
(۲) لانگلس «قطمیر» خوانده است.

(۳) Les sept dormants

واما ما میل نیستیم که از این جا بیرون کم ؛ ولی برای آنکه در این جات و نیز مخدومین تو از حمایت محروم نگردند ، لازم است که بر مقدرات مکاتبات و مراسلات حکومت کنی ، و مواظبت نمایی که چمدان چاپاران بهنگام خواب بسرقت نرود . سومین عمل خرافاتی ایرانیان در مورد نامه ها آنست که هنگام تقدیم نامه ای بمقامات عالییه و یامساوی با خود هرگز آنرا بدست طرف تسلیم نمیدارند ، بلکه مکتوب را به پیش مخاطب ، روی زانوی وی میگذارند و موقعیکه نامه ای را بچاپار و نامه رسان و یا اشخاص مادیون میدهند ، آنرا بطرف آنها پرت میکنند . این رسم مسلم و ثابت مردمان این کشور است ولی قادر نیستند که ساده ترین و سهلترین دلیلی هم برای توجیه و تعلیل آن اقامه کنند و در پاسخ اظهار میدارند : ساده است ، (۱) یعنی عادت است .

مقدرات بطریق ارمنستان

هنگامیکه من در خرگاه خان ایروان بودم ، چاپاری از طرف شاهنشاه برسید ، و پاسخ اعیان حضرت را در مسئله بطریق ارمنستان به او ابلاغ کرد . در دستگاه خان اطلاع پیدا کردم ، در فرمان چنین آمده است که وزیران عقیده داشته اند ، گنجینه اکسمیازین (۲) و کلیه ذخایر و تزئینات دیر فروخته شود و از وجوه حاصله قرضهای بطریق پرداخت گردد این نظریه مورد تأیید واقع شده است ولی ارمنیان (مقیم اصفهان) معروض داشته اند که این اشیاء مورد نظر بیچوجه برای تادیبه دیون وی کفاف نمیدهد ؛ و اگر گنجینه اکسمیازین و تزئینات معبد برداشته شود ، موجبات انهدام دیر مزبور

(۱) Caadaest

(۲) Ecmiazin (اوجمیازین)

فراهم خواهد آمد، این معبد بسیاری از عالیشانان را به ایران جلب میکند و در نتیجه اعتقاد و ازدحام مسیحیان مشرق، همه ساله مبلغ کثیری عایدات دارد. بهمین جهت شاهنشاه فرموده است وجوه لازم برای استهلاک دیون بطریق در ارمنستان، از تمام دهات مسیحی اخذ و به مامورین متصدی گمرکات قسطنطنیه پرداخت گردد چون ترضیه خاطر آنان حایز اهمیت میباشد. بطریق ارزشیدن این خبر سخت خوشحال شد، و هدیه ای به حامل فرمان تقدیم داشت. اما این رفتار (پیشوای روحانی ارامنه) موجب انزجار خاطر تمام اشخاص شریف و نجیب شهر (ایروان) گشت، و عدم اعتنای کشیش بزرگ را بجبر و خشونت قی که برای پرداخت مخارج جاه طلبی ناروای وی بهزاران فرد فقیر و نادار مسیحی روا میداشتند بنفرت مینگریستند.

بسوی نخجوان

در هشتم، يك ساعت پیش از طلوع آفتاب از ایروان حرکت کردم و چهار فرسنگ در میان تپه ها و دره ها راه پیمودم. مسیر مسافرت من پراز قراء و دهات بود. در يك قریه بسیار زیبایی بنام دئوین (۱) منزل کردم.

در نهم، در يك منطقه بسیار مسطح و سخت حاصلخیزی پنج فرسنگ راه پیمودیم. تمام این ناحیه با جبال و کوهستان احاطه شده است، کوهی که بنام نوح خوانده میشود، در جانب یمین است. ما بطرف جنوب شرقی سیر میگردیم. در دهی بنام قاینار (۲) فرود آمدیم.

در دهم در همین جاده بمسافرت خود ادامه دادیم و هشت فرسنگ راه پیمودیم. در نیمه راه، در جانب یسار، قصبه بزرگی بنام سدارک (۳)

(۱) Daivin

(۲) Kainer

(۳) Sedarec

واقع شده است .

این قصبه بمنزله مرکز منطقه ای از ارمنستان، که شارور (۱) نام دارد، محسوب میگردد . سلطان منطقه در این قصبه سکونت دارد . منزل ما آنشب بسیار بد و ناراحت بود . در کاروانسرای مخروبه ای در جوار قریه ای با اسم نوراچین (۲) فرود آمده بودیم .

در یازدهم چهار فرسنگ در همان جاده طی طریق کردیم ، و از يك سرزمین همچنان خوب و حاصلخیز، ولی کمتر مسطح و مستور از صخره ها و پشته ها عبور نمودیم . از يك رودخانه ای بنام هارپاسوی (۳) که تمام اراضی اطراف را مشروب میسازد ، گذشتیم . این نهر قسمتی از ارمنستان را که ایروان مرکز آنست، از بخش دیگر که مرکز آن نخجوان نام دارد، جدا میسازد .

در دوازدهم، بعد از طی پنج فرسنگ راه، در يك جلگه بسیار مسطح و سخت حاصلخیز، به نخجوان وارد شدیم .

نخجوان يك شهر بزرگ ویرانه، و بیشتر توده عظیم
تعریف و توصیف
حیرت آوری است از اطلال مخروبه ، که از نو
نخجوان
بتدریج آباد و مسکون میگردد . قلب شهر اکنون
تجدید بنا یافته و مسکون گردیده است . بازارهای بزرگی وجود دارد ،
چنانکه گفته شده ، این بازارها عبارت از سرسراهای طویل و دراز ، یا
کوچه مسقفی است که حجرات و دکاکین در هر دو طرف آن صف کشیده
و همه گونه کالا و خوار و بار در آنها بفروش میرسد . پنج کاروانسرا ،

(۱) Charour (شارور)

(۲) Nouratchin

(۳) Harpasouy (آرپاسویی)

و گرمابه‌ها، مراکز تجارتی، قهوه‌خانه‌ها و میکده‌های بزرگ، و در حدود دوهزار باب‌خانه در نخجوان وجود دارد. در تواریخ ایرانی تصریح شده است که سابقاً چهل هزار کاشانه در این شهر وجود داشته است. مصنفین این کتب همچنین آورده اند که، پیش از استیلای تازیان باین سرزمین، در این منطقه پنج شهر وجود داشته که، بدست بهرام چوبین شاهنشاه ایران (۱) بنا شده بوده است. در خارج نخجوان آثار مخروبه يك قلعه بزرگ و استحکامات متعدد کوچکی مشاهده میشود. در اواخر سده گذشته، هنگامی که شاه عباس کبیر احساس کرد چنانکه باید و شاید قادر بصیانت و حراست قلاع و حصارهای مزبور نمیشد، دستور انهدام آنها را صادر نمود. پس از اینکه شهر را از ترکان عثمانی مسترد داشت، امر بتخریب و ترك سکونت آن داد، و سپس فرمان انهدام استحکامات را صادر کرد. شاهنشاه ایران برای ممانعت از تقویت و تهیه خوار بار ترکان در تمام نقاط (سرحدی) بهمین منوال رفتار میکرد. در حقیقت وضع کنونی شهر هنوز هم مایه تأثر میباشد. در تواریخ ایران چنانکه مذکور افتاد نخجوان را یکی از شهرهای زیبای ارمنستان دانسته اند.

در تاریخ محفوظ در اوچ کلیسای مشهور که از آن صحبت شده، آمده است که این شهر آرداشاد (۲) باستان میباشد که. در تواریخ یونانی آرتاکسات و آرتاکساست (۳) نامیده شده است.

مولفین دیگر ارمنی این شهر را خیلی قدیمی تر میدانند و میگویند که حضرت نوح آنرا بنا نهاده است و آنحضرت بعد از طوفان در اینجا

(۱) Behron Tchoubin

(۲) Ardaschad

(۳) Artaxate' Artaxasate

سکونت گزیده است. نویسندگان مزبور اشتقاق نام بلده مورد بحث را مستند به همین مأخذ میدانند؛ چون، بنا بقول ایشان نخجوان در زبان ارمنی قدیم بمعنای نخستین کاشانه یا اولین خانه خیریه است. بطلمیوس (۱) در همین محل از شهری نام می برد که آنرا ناخوآیه (۲) می خواند. ممکن است این بلده نخجوان باشد؛ من عقیده دارم که این بلده همان آرتاکسات مشهور باشد، و یا اینکه آرتاکسات بسیار نزدیک (باین حدود) بوده است، چون تاسیت (۳) میگوید که ارس از نزدیک شهر میگذرد، و ما اینک مشاهده می کنیم که این شهر با نخجوان فقط هفت فرسنگ فاصله دارد.

در اسطرلابهای ایرانیان، زاویه میان خط قطبین با افق این شهر (عرض) سی و هشت درجه و چهل دقیقه، و طول آن هشتاد و یک درجه و سی و چهار دقیقه نشان داده شده است. حاکم نخجوان، خان میباشد و چنانکه مذکور افتاد این بلده پایتخت یک قسمت از ارمنستان است.

در پنج فرسنگی نخجوان در جانب شمال، قریه ای مراسم مذهبی بزبان ملی وجود دارد که آب رنر (۴) خوانده می شود.

معنای این نام، مزرعه حاصلخیز است. ساکنین این دهکده و هفت قریه دیگر که در مجاورت آن می باشند معتقد بآئین کاتولیک رومی هستند. اسقفها و کشیشان این قراء دومی نیکن می باشند. مردم مراسم مذهبی را بزبان ارمنی برگزار می کنند.

(۱) به تعلیقات مراجعه شود.

(۲) Naxuae به تلفظ یونانی نگاشتیم که با اصل مطابقت دارد.

(۳) به تعلیقات مراجعه فرمائید.

(۴) Abrenor

به تعلیقات آخر کتاب مراجعه شود.

سفیر پاپ در اصفهان

یکنفر (راهب) دومی نیکن ایتالیایی؛ از بولونی،
بنام دوم بارتلمی، در حدود سیصد و پنجاه سال

پیش این منطقه راتحت سیطره و نفوذ پاپ در آورد. بیش از بیست دهکده
دیگر نیز در حوالی این حدود، بهمین عقیدت بودند ولی بعد ها دو باره
به آئین اولیه خویش برگشتند، و از بطریق ارمنی فرمان بردند و اما آن
گروهی که هنوز در اعتقاد بروم مقاومت میورزند در نتیجه ظلم و ستم بطریق
ارمنستان و حکام نخجوان روز بروز از عده شان کاسته میشود. این افراد
بیچاره در نتیجه اقدام به انتزاع از حوزه حکومت خوانین نخجوان و عدم
اطاعت از آنان، سخت در معرض غیظ و نفرت، و جبر و عنف حکمرانان
واقع گشته اند. در سال هزار و شصت و شصت و چهار برای همین موضوع،
یک دومی نیکن ایتالیایی با سمت سفارت از جانب پاپ به ایران آمد.

این سفیر از طرف پاپ و پادشاهان بزرگ متعدد اروپا حامل نامه هایی
بحضور شاهنشاه بود و هدایایی بحضور اعلیحضرت تقدیم داشت و طبق دستور
همایونی عملاً مقرر شد که این قراء و دهات کاتولیک رومی همه ساله مالیات
متداول و تمام باج و خراج سالانه را طبق میزان مقرر در دفاتر ثبت تحصیلدار
کل ماد (۱) بخزانه شاهی بپردازند و بدین طریق به ناظر مزبور و حکام
نخجوان و کلیه مأمورین دیگر شاهنشاه فرمان صدور یافت که دهات و قراء
مورد بحث از حوزه قضایی و مالی آنان منتزع و مستقل بشمار آیند و
بهیچوجه من الوجوه مالیاتی از سکنه این نقاط مطالبه نگردد. این نظم
و ترتیب که در آن موقع برای قراء مذکور اندکی مثمر نمرگشت، بعدها
موجبات مصائب بسیاری را جهت اهالی فراهم آورد، و یک روزی منجر به

(۱) پیشکاردارایی آذربایجان.

انهدام این دهات خواهد شد، چون نواب حکومت نخجوان از روش دهاتیان و شکایاتی که علیه آنان به شاه عباس تقدیم داشتند، سخت خشمناک گشتند و بعد از فوت این شاهنشاه خوب، هزار قسم غرامات برایشان تحمیل می کنند، چنانکه مالیات مقرر برای پرداخت خزانه شاهی را سه و یا چهارمقابل ازایشان اخذ مینمایند، و این بیچارگان یا در نتیجه رخوت حکومت و یا بعلت عجز خود و قدرت طرف، از احقاق حق خویش محروم مانده اند. ناظر ماد کار بدتری کرده است، چون طبق صورتهای نادرست ارسالی از دفاتر ثبت این ایالت مالیات سالیانه دهات مورد بحث را هیجده هزار لیره (فرانسوی معادل فرانک طلا) قلمداد کرده است در صورتیکه سکنه این قراء مدعی هستند که این رقم درست دو مقابل مبلغی است که تا کنون پرداخت کرده اند. هر بار که دهاتیان نه هزار لیور مالیات بخزانه شاهی میپرازند، در رسید مربوطه ذکر میشود که این وجوه کمتر از میزان مقرر است و بدین ترتیب باب هر گونه غرامت و مشاجره برای استیصال آنان مفتوح میماند.

در حضور فرزندان
 هنگامی که من به نخجوان رسیدم، حکمران
 در شهر نبود. پسر خان که جانشین مشارالیه
 خان نخجوان
 بشمار میرفت، سرعت از ورود من آگاهی یافت
 و برای صرف ناهار از من دعوت بعمل آورد و خواهش کرد که ساعات و چند
 قطعه از جواهرات را تماشا کند.

از طرز رفتار او نسبت بخودم بهیچوجه خوشم نیامد، توضیح آنکه
 پس از نوازش و ناهار مرا در چنگال مأمورین خویش گذاشت و اینان مرا
 بطریقی مجبور کردند قطعاتی را که در ایروان بشصت پیستول نفروخته

بودم به پنجاه معامله کنم. اگر فرامین و گذرنامه شاهنشاه در دستم نبود بدون تردید، خیلی بدتر و زشت تر، برخلاف شرافت و انسانیت بامن رفتار میکردند.

این قبیل نقاط برای بیگانگان مشهور ثروت و تمکن مسلخ واقعی بشمار میرود. بایستی حق العبور پرداخت.

در کنار ارس در سیزدهم از نخجوان حرکت کردیم، و هفت

فرسنگ راه پیمودیم در اولین فرسخ از روی یک

پل بسیار بزرگی که بر نهری وجود داشت گذشتیم. این رودخانه در زبان مردم محل جز نهر نخجوان (نخجوان چایی) نام دیگری ندارد. سرزمین مسیر مسافرت ما، خشک و بایر بود، و غیر از تپه های سنگلاخ چیز دیگری مشاهده نمیشد. مادر کنار نهر آرا کس (۱) که مشرق زمین آنرا آراز و ارس (۲) می نامند، بخواب رفتیم.

برای عبور از آرا کس از اسکی جلفا یا جلفای

کهنه میگذرند که یک شهر ویرانه و مخروبه است

و بعضی از مولفین عقیده دارند که این همان بلده ایست که قدما آنرا آریامین (۳) خوانده اند؛ اطلاق عنوان کهنه بدین شهر، برای تمیز آن از بلده جلفا است که در روی اصفهان بوجود آمده است. کهنه جلفا اسم بامسمایی میباشد، چون فی الواقع هم این شهر کاملاً ویرانه و مخروبه است، جز خاطره وسعت و عظمت سابق بهیچ وجه چیز دیگری از آن در خاطرها نمانده

(۱) Araxe

(۲) Ares'Aras ، خواجه حافظ فرماید

ای سباگر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه بر خاکش زن و مشکین کن نفس

(۳) Arriamméne

است شهر در شیب کوه، و در طول و سواحل نهر واقع شده بوده است. معابر بالطبع صعب العبور و مستحکم بوده، با قلاع و حصارهای کوچکی محافظت میشده است.

بنابر روایت ارامنه، جلفای کهنه چهار هزار باب خانه باغچه داشته است؛ مع هذا اگر آثار و بقایای مخروبه موجود مبنای قضاوت واقع شود، تعداد آبادی بنصف رقم مزبور بالغ نمی گردد، مضافاً بر اینکه اکثر منازل عبارت از مغاره ها و بیغوله هایست که در کوهستان بوجود آمده است، و بیشتر به اغنام و احشام اختصاص داشته، نه بسکونت افراد انسانی. من فکر نمیکنم که در تمام جهان سرزمینی یافت بشود که بیشتر از اراضی جلفای کهنه بایر و لم یزرع باشد. نه درختی مشاهده میشود و نه گیاهی؛ حقیقت آنست که در مجاورت این بلده نقاط حاصلخیزتر و خوش و خرم تر بسیار است؛ ولی این مناطق بهیچوجه از خود شهر که در یک سرزمین بسیار خشک و سنگلاخی واقع شده، مشاهده نمیگردد. اما در مقابل باید بگویم که هیأت جلفای کهنه زیبا، و شبیه به یک آمفی تئاتر (محوطه وسیع گرد طبقه دار برای جشنهای عمومی) است. اینک فقط قریب سی خانوار که همه شان ارمنی هستند، در این بلده زندگی میکنند.

سیاستمدار هوشیار
و سردار بزرگ
جلفا را شاه عباس کبیر منهدم ساخت، و تمام آنچه را که صنعت و فنون برای استحکامات آن پدید آورده بود نابود کرد. موجبات انهدام

این شهر همان بود که شاهنشاه را به ویران کردن نخب جوان، و دیگر بلاد ارمنستان که در مسیر واحدی بودند، وادار کرد؛ تا بدین طریق قوای مسلح ترکیه (هنگام تعرض و تهاجم به ایران) از خوار بار و وسایل زندگی محروم

باشد. این سیاستمدار هوشیار و سردار بزرگ، نظر بعدم تساوی نیروی جنگی خود با قوای دشمن، و بمنظور ممانعت از مراجعت همه ساله ترکان بایران و جلوگیری از فتوحات و محافظت مناطق متصرفی آنان تصمیم گرفت که سرزمینهای واقع در بین ارزروم و تبریز را که در مسیر ایران و نخجوان واقع شده است، مبدل بصرای لم یزرعی بکند. این جاده خط سیر معمولی ترکان هنگام تعرض و تهاجم به ایران بود؛ قوای مسلح ترکیه در این مناطق با استفاده از ارزاق کافی محل، بتقویت خود، و تهیه وسائل زندگی افراد و آحاد خویش میپرداختند.

شاهنشاه سکنه این مناطق و اغنام و احشام آنرا بنقاط دیگری انتقال داد، و کلیه عمارات و همه گونه ساختمانهای این نواحی را ویران و منهدم ساخت و طبق روایات تاریخی حتی چشمه های متعدد آب را نیز مسموم و زهر آگین کرد؛ و کسانی که بمطالعه تواریخ مربوطه توفیق یافته اند، میدانند که این پادشاه در تمام نیت خود کاملاً کامیاب گردید.

تعریف و توصیف ارس اینک برگردیم باقامتگاه خود، کنار نهر ارس. این رود خانه مشهور، ارمنستان را از ماد جدا میسازد. سرچشمه ارس در کوهی است که میگویند کشتی حضرت نوح در آنجا توقف کرد؛ و شاید که اسم نهر از نام این کوه بزرگ، آرات اشتقاق یافته است.

این رودخانه از منطقه مزبور عبور کرده بدریای کاسپین (قزوین، خزر) میریزد. ارس نهری بزرگ و سخت سریع السیر میباشد و بتدریج طی مسیر خود، با اضافه شدن انهار کوچک بسیار که بهیچوجه نام و نشانی ندارند و انضمام سیلابهای بیشمار بر حجم و عظمت خویش می افزاید. بر روی این

رودخانه در جلفا و نقاط دیگر چندین بار پل بسته‌اند، و علی رغم استحکام و عظمت آنها، چنانکه از طاق و چشمه‌هایشان کاملاً نمودار است، این چشمه‌ها در مقابل فشار جریان نهر دوام نیاورده‌اند. هنگامیکه یخ‌آب، و برف کوه‌های اطراف ذوب می‌شود، ارس سخت تند و خشمگین می‌گردد، بطوریکه هر گونه سد و ساختمان دیگر را از مسیر خود درمی‌نوردد، و فی الواقع صدای جریان و سرعت جولان آب آن، مایه تعجب اطرافیان می‌گردد. در یک کشتی بزرگی ما از ارس عبور کردیم؛ این سفینه قادر به انتقال بیست رأس اسب و سی نفر آدم در آن واحد بود. من فقط برای عبور آدم‌ها و محمولات خود از آن استفاده کردم. چهار نفر ملاح آنرا می‌رانند؛ و قریب سیصد گام در طول ساحل روبالاسیر کردند، و بتدریج که وارد وسط مسیر آب رودخانه گشتند، کشتی را باختیار جریان طبیعی گذاشته، از یک سکان نیرومند و بلندی برای خارج کردن آن از مسیر نهر و هدایت سفینه بساحل دیگر استفاده کردند. جریان رودخانه با یک شدت غیر قابل وصفی کشتی را بسوی پائین برد، بطوریکه در یک آن پانصد گام سیر کرد. کشتی را ناان ارس بترتیب مذکور از رودخانه می‌گذراند؛ و بعزت صعوبتی که در بالا رفتن از آن هست بیش از دو ساعت برای رفتن و آمدن وقت قائل می‌شوند. در فصل زمستان که آب رودخانه کم و پائین است، باشترا از ارس می‌گذرند. گدار در نیم فرسنگی جلفا در محلیکه بستر رودخانه بسیار پهن، و جریان آب در آنجا خیلی آرام می‌باشد، واقع شده است.

گفته شد که ارس ارمنستان را از ماد جدا می‌سازد.

ماد - آذر بایجان

ماد سرزمینی که در عهد باستان مالک الرقاب

امپراطوری آسیا بوده است، امروزه فقط قسمتی از یک ایالت ایران که

ایرانیان آنرا آذربایجان یا آسورپایکان (۱) می نامند تشکیل میدهد. این ایالت یکی از بزرگترین استانهای امپراطوری ایران است، از طرف مشرق محدود است به دریای کاسپین (قزوین، خزر) و هیرکانی (ایالات ساحلی خزر) از جانب جنوب بایالت پارت؛ از طرف مغرب به رودخانه ارس و ارمنستان علیا؛ و از طرف شمال به داغستان، که چنانکه گفته شده یک سرزمین کوهستانی همسرحد با قراقان مسکوی (قازاخستان روس)، و قسمتی از جبال توروس (۲) بشمار میرود. آذربایجان شامل ماد شرقی است، که از طرف نویسندگان باستان آزارکا (۳) نامیده شده است، و ماد غربی یا کوچک است که آتروپاتی، آتروپاتن (۴) نیز خوانده میشود. آشور قسمتی از ارمنستان علیا میباشد.

ایرانیان میگویند: وجه تسمیه این ایالت به آذربایجان آنست که بزرگترین آتشکده (زردشتی) در این سرزمین بنا شده بود؛ و در این معبد آتشی محافظت میشد که آتش پرستان آنرا خدا (۵) میخوانده اند، و پیشوای کل مذهبی (موبد موبدان) این آئین در آنجا سکونت داشته است. کبرها که اخلاف آتش پرستان میباشند، محل این آتشگاه را در فاصله دو روزه راه شماخی نشان میدهند؛ و تاکید میکنند که آتش مذکور همچنان در محل مزبور فروزان است؛ و شعله آن شبیه آتش کانهواشعه تحت الارضی میباشد؛ و اشخاصیکه بزیارت این آتش نایل میگردند، آنرا بشکل شعله ای مشاهده میکنند. کبرها یک خصوصیت دیگری نیز که

(۱) Azerbejan ' Asurpaican بتعلیقات آخر کتاب رجوع شود

(۲) Taurus

(۳) Azarca

(۴) Atrupatie Atropatene

(۵) بتعلیقات رجوع شود.

شوخی شیرینی است ، در این مورد ذکر میکنند : توضیح آنکه اگر سوراخی در سرزمین آتشکده احداث شود و دیگری روی آن بگذارند ، آتش مقدس آنرا بجوش می آورد و مظلوف دیک بخته میشود .

اما وجه تسمیه آذریجان Azer bejan؛ اشتقاق بحث لغوی در باره

لغوی آن درست میباشد ، چون آذ (Az) علامت آذریجان

جر ، و (er) یا اور (ur) میباشد که در پارسی باستان

بمانند بیشتر زبانهای باستانی مشرق زمین ، بمعنای آتش است ، و پایکان

(Paican) بمعنی محل و سرزمین و کشور میباشد (۱) . من از نظریه بعضی

اشخاص که اسم این ایالت را آسور پایکان (۲) میخوانند و مینویسند ،

غافل نیستم آسور پایکان یعنی کشور آسور و میگویند که چون این استان

وسیع و بزرگ مشتمل بر آسوریه (Assyrie) نیز میباشد ، که بعقیده اکثر

نویسندگان نام آن آسور (Assure) بوده است ؛ اما بعقیده من این نیز

همان است ، چون من عقیده دارم که آسور مرکب از آس (As) اور (ur)

یعنی آتش میباشد .

حضرت موسی هنگام بحث از نمرود ، پادشاه بت پرستی که کلد ،

سهمیه میراث پدری سام را تصرف و اشغال کرد ، میگوید : فرزندان سام ،

که آسور یکی از آنها بود ، از سرزمین مزبور بیرون رفتند (۳) بنابراین

قدر متقین آنست که آسور را یا برای کناره گیری از آئین آتش پرستان

و یا بعلت خروج از سرزمین کلد ، که در آن ایام سرزمین آتش خوانده

میشده است ، بدین نام خوانده اند ؛ چنانکه از فصل یازدهم سفر تکوین

(۱) رجوع بتعلیقات شود .

(۲) Asur paican

(۳) باستناد تورات ، و برای شرح بیشتر ضمائم آخر کتاب مراجعه شود .

این حقیقت استنباط میشود ، و همچنین کلیه نویسندگان باستان متفق القول میباشند که کلدۀ کشور اور (۱) یا سرزمین آتش خوانده میشده است ؛ و بطلمیوس نام شهری از کشور مزبور را ذکر میکند ، که اورو کا (۲) میخواند ، یعنی محل و جای آتش ؛ گا (ga) با الف ممدود یا مضاعف يك لغت پارسی و بمعنای مکان و محل است (گاه) . اسامی و اعلام باستانی در نتیجه اهمال یا جهالت نساخ ، و بعلة اختلاف تلفظ و لهجات مصنفین و مترجمین بقدری زیاد تغییر پیدا کرده است ، که هنگام تطبیق نامهای قدیم با اعلام جدید ، نباید کلمات و لغاتی را که شباهت کامل بهم ندارند کنار گذاشت و از نظر دور داشت . از تفصیلات مذکور با ثبات میرسد کسانی که مدعی هستند آذربایجان بخش شمالی سوریه (۳) میباشد ، و نام این سرزمین از اسم شهری بنام آردو بیگارا (۴) که پایتخت کشور بوده ، مشتق شده ، در اشتباه میباشد . ایرانیان این سرزمین را به سه بخش آذربایجان ، شروان و شماخی تقسیم میکنند .

استرابن فقط قائل بدو قسمت میباشد و در کتاب یازدهم خود آنرا كوچك و بزرگ مینامد . بطلمیوس و دیگر جغرافیون بزرگ بهیچوجه هیچگونه تقسیمی درباره این سرزمین قائل نیستند (۵) .

در چهاردهم ، دريك سرزمین پرازیته و پشته پنج فرسنگ راه پیمودیم ؛ مسیر جاده در همان جهت

(۱) Pays d'ur

(۲) Uroca

(۳) سوریه در تورات «آرام» خوانده شده است .

(۴) Ardoebigara

(۵) برای شرح بیشتر بتعلیقات مترجم در ضمیمه کتاب ، مراجعه شود .

روزهای پیش بود، یعنی در شمال غرب، و یک دشت بزرگی در جانب چپ ما میماند، که میدان جنگهای خونین ایرانیان و ترکان در قرون اخیر بوده است (۱). مردم محل توده عظیم و انبوهی از سنگها را نشان میدهند، و میگویند که اینجا همان محلی است که جنگ مابین سلطان سلیم پسر سلیمان کبیر و شاه اسمعیل بزرگ بوقوع پیوسته است.

راه آنروز ما در آلاکو (هلاکو) پایان رسید. ایرانیان مدعی هستند که آلاکو پادشاه معروف تاتار که فاتح قسمتی از آسیا بوده، در این محل شهری بنا نهاده بوده است که در نتیجه جنگهای ترکان و ایرانیان، مخروبه و منهدم گشته است.

در پانزدهم، بیشتر از روز پیش راه نرفتم ولی مسیر تعریف و توصیف کردند. جاده سهل تر و هموار تر بود. در مرند منزل کردیم. مرند شهر خوبی است و دارای دوهزار و پانصد باب خانه و باغچه میباشد، باغات و بساتین آن بیشتر از عمارات و آبادی شهر است.

این بلده در دامنه یک کوه کوچک، در منتهی الیه جلگه ای واقع شده است، و سمعت این دشت پینهای یک فرسنگ و بدر از ای پنج میباشد، و بسیار زیبا و سخت حاصلخیز است. نهر کوچکی بنام زلو- (۲) از میان شهر میگذرد. سکنه محل این نهر را بجویهای متعددی منشعب ساخته، برای مشروب ساختن اراضی و باغات خود از آن استفاده میکنند.

مرند از نخجوان پر جمعیت تر و بسی زیباتر میباشد. میوه های این شهر، بهترین محصولات تمام ماد بشمار میرود. از خصوصیات این بلده،

(۱) مقصود چالدران و خوی است، بتعلیقات مراجعه شود.

قرمز دانه (۱) است که از اطراف شهر بدست می آید، ولی خیلی کم است، و میتوان آنرا فقط طی هشت روز تابستان هنگامی که آفتاب در برج اسد است، جمع آوری کرد. بطوریکه مردم محل اظهار میدارند، پیش از وقت مذکور حشره آن ببلوغ نمیرسد، و مدتی بعد کرم قرمز دانه، برگی را که در رویش نمو یافته است، می شکافد، و از بین میرود. ایرانیان قرمز دانه را کرمیس (۲) می نامند، و این لغت از کرم اشتقاق یافته است، چون آنرا از کرمان می گیرند.

مدفن حضرت نوح

مردند بر حسب رصد ایرانیان درسی و هفت درجه و پنجاه دقیقه عرض شمالی، و هشتاد و یک درجه و پانزده دقیقه طول شرقی واقع شده است. تصور میکنند که این شهر همان ماندا گارانای (۳) بطلمیوس است.

نه از مردم و نه از نخجوان دستورتیه نقشه ندادم چون این شهرها در نظرم واجد عظمت و ابهت و زیبایی منظر لازم برای این منظور نبودند. در روایات باستانی ارامنه آمده است که حضرت نوح در مردن مدفون شده و اسم این شهر از یک فعل لغت ارمنی، بمعنای تدفین اشتقاق یافته است. هنگامیکه هوا صاف و روشن باشد از مردم کوهی که سفینه ایند شیخ در آن توقف کرد، و ویرا از طوفان نجات داد، مشاهده می گردد. اهالی محل مدعی هستند، موقعیکه در آسمان هیچگونه ابری نباشد، جبل مذکور (آارات) از تبریز نیز دیده میشود.

(۱) Cochenille

(۲) Quermis

(۳) Madndagarana

در صوفیان

در شانزدهم چهار فرسنگ راه رفتیم؛ و مدام از
میان کوههایی که در چند محل خیلی بهم نزدیک

میشوند ولی هرگز در هیچ جا بهم نمیرسند عبور کردیم. در ساعت ده صبح
بصوفیان رسیدیم، که شهر کوچکی میباشد که در یک دشت مشحون از انهار
و اشجار پدید آمده است. زمین این بلده بطور حیرت آوری منبت و
حاصلخیز میباشد. بعضی از مولفین عقیده دارند که این شهر همان سوفیای
ماد باستان است؛ ولی برخی دیگر مدعی هستند که این کلمه مشتق از
صوفی میباشد و هنگامیکه شاه اسمعیل اول، اردبیل را ترک گفت و دربار
را به تبریز انتقال داد، صوفیها در محل مزبور سکونت گزیدند.

شامگاهان بارون آذری، این مرد شریف ارمنی
ورود به تبریز
که ذکرش گذشته است، گذر نامه های من و
سفارشنامه هایی را که از حکام گرجستان و ارمنستان گرفته بودم، برداشت
و پیش از من حرکت کرد. من دستور دادم که این اوراق را بنظر متصدی
کل گمرکات تبریز برساند، و از طرف من خواهش کند که، دستورات مقتضی
بمأمورین مربوطه صادر نماید تا بلامانع با همراهان وارد شهر بشوم.
فردای آن روز دریافتیم که این شخص از عهده مأموریت محوله، کاملاً
خوب برآمده است و به دروازه های شهر اوامر و احکام مطلوب صدور
یافته است.

در آن روز که هفدهم بود، پس از پیمودن شش فرسنگ راه، در همان
مسیر ایام سابق، از میان دشتهای سبز و خرم و بسیار منبت و حاصلخیز، تبریز
رسیدیم؛ سرتاسر اراضی اطراف جاده مستور از اراضی مزروع و مشحون
از دهان و قراء بیشمار بود.

ازایروان به تبریز پنجاه و سه فرسنگ ایرانی راه است و هرفرسنگ این کشور تقریباً معادل پنج میل میباشد. و این فاصله را با سهولت تمام در مدت شش روز با اسب می‌پیمایند. کاروانها برای طی طریق این راه، مدت مضاعفی قائل میباشند. شترها معمولاً روزی فقط چهار فرسنگ راه می‌روند و شش یا هفتصد پیزان (۱) بار می‌برند. اسبها و قاطرها که معمولاً فقط حامل دویست و بیست پیزان و یک انسان می‌باشند، پنج تاشش فرسنگ راه می‌پیمایند.

تبریز بلده بزرگ و عظیمی است، و از حیث مقام و تعریف و توصیف تبریز عظمت، ثروت و مکت، تجارت و تعداد نفوس دومین شهر ایران بشمار میرود. این شهر در منتهی الیه یک دشت، در پای کوهی واقع شده است؛ این کوه بر حسب نظریه نویسندگان جدید، اورونت یا بارونت (۲) پولیب، دیودورو و بطلمیوس میباشد.

چنانکه در نقشه مربوطه بنظر میرسد، هیأت تبریز بسیار نامنظم است و اطلاق یک اسم (هندسی) برای آن مشکل بنظر میرسد. این بلده فاقد هر گونه سورا و استحکامات لازم است. نهر کوچکی بنام اسپین (۳) از وسط آن میگذرد، و اغلب اوقات موجب ضایعات عظیم میگردد. منازل و عمارات واقعه در کنار و طول ساحل خود را ویران و منهدم میسازد. نهر دیگری هم در جانب شمال شهر، در مجاورت آن جریان دارد؛ پهنای آب این نهر اخیر در فصل بهار تا پائیز، از رودخانه سن (۴) پاریس هنگام زمستان،

(۱) Pesan

(۲) مقصود سهند است، بتعلیقات رجوع شود. (Oronte, Baronte)

(۳) Spintcha

(۴) Seine

کمتر نیست. نام آن آجی (۱) یعنی شورونمکین میباشد، چون در طی شش ماه آب نهر در نتیجه سیلابهایی که که ازاراضی نمکزار گذشته، بدان ملحق میگردد، شور میشود. ماهی نیز در آن پیدا میشود. تبریز به نه محله تقسیم شده و تقریباً مثل شهرهای دیگر ایران به فرقه های حیدر(ی) و نعمت اللهی قسمت گردیده است. این فرق منسوب به دو گروهی است که در سده پانزدهم میلادی تمام ایران را بمانند گلف وژی بلنهای (۲) ایتالیایی، در میان خود، تقسیم کرده بودند.

این شهرداری پانزده هزار باب خانه و باغچه و
 پانزده هزار دکان و حجره است. در ایران دکان
 از منازل مجزی میباشد، و غالباً در کوچه های طویل
 و عریض مسقف مقرنسی با ارتفاع پنجاه پا واقع شده اند، اینگونه کوچه ها را بازار
 مینامند. بازارها قلب شهر را تشکیل میدهند. منازل و خانه ها در خارج
 (بازار) بنا شده اند، و تقریباً همه شان دارای باغی میباشد. در
 تبریز قصور عالی و عمارات بزرگ بسیار ندیدم ولی در مقابل، این شهرداری
 عالترین بازارهای آسیا میباشد؛ وسعت و عظمت این بازارها، و گنبدها
 و طاقهای زیبایی که آنها را پوشانیده است، توده عظیم و انبوه جماعتی که
 در طی روز در اسواق مشاهده میشود، و کثرت مقدار کالاهایی که در آنجا
 انباشته شده است، بطور حیرت آوری ابهت و جلال بازارهای تبریز را
 نمودار میسازد.

(۱) Agie

(۲) برای اطلاع بیشتر از عقاید و خصوصیات فرقه های حیدری و نعمتی بتعلیقات مراجعه

فرمائید.

(۳) Guelphes' gibelins

زیباترین بازار این شهر که مرکز معاملات کالاهای گرانبها و جواهرات میباشد قیصریه نام دارد که به معنای بازار شاهی میباشد. این بازار مشتمل در و بسیار وسیع و بزرگ است، قیصریه را در حدود سال هشتصد و پنجاه هجری بفرمان (اوزون) حسن که مقرر سلطنتش تبریز بود، بنا کرده اند.

دیگر عمارات و ابنیه عمومی نیز در ابهت و عظمت و کثرت نفوذ و پای کمی از بازارها ندارد. سیصد دستگاه کاروانسرا در این شهر نشان میدهند. بعضی از اینها هم باندازه ای وسیع و بزرگ میباشد، که در هر یک سیصد نفر آدم میتواند سکونت نماید. قهوه خانه ها و میکده ها، و اماکن عمومی مخصوص صرف مشروبات تندی که از عصاره خشخاش تهیه میشود (۱)، گرما به ها و مساجد کاملاً متناسب با عظمت و شکوه عمارات دیگر می باشد.

مسجد علیشاه

تعداد مساجد تبریز دوست و پنجاه است. در اینجا من وارد خصوصیات فرد فرد این معابد نخواهم شد، چون ساختمان آنها با مساجد عالیه پایتخت امپراطوری (اصفهان) که مفصلاً به تعریف و توصیف آنها خواهم پرداخت هیچوجهی فرقی ندارند. مسجد علیشاه تقریباً بالتمام مخروبه و منهدم شده است. قسمتهای سفلی که بگزاردن نماز افراد مردم اختصاص دارد، و مناره آنرا که بسیار رفیع و بلند است، مرمت کرده اند. هنگام ورود از ایروان نخستین اثری که از تبریز مشاهده می شود، همین مناره است.

چهارصد سال میشود که این مسجد را خواجه علیشاه بنا کرد

(۱) مقصود شراب کوکنار و امثال آنست مسعود سعد فرماید:

شخص هاشان برده از خلقت نهاد نارون

مغز هاشان خورده از غفلت شراب کوکنار

ست، مشارالیه صدر اعظم غازان خان شاهنشاه ایران، که مقرر سنطنتش تبریز در همانجا بھاك سپرده شده، بوده است. هنوز هم مقبره وی، در يك مناره غروبۀ عظیمی که بنام او منار - خان - غازان نامیده میشود مشهود است.

مسجد موسوم به استاد شاگرد، که امروزه

مساجد دو منار

نیمه خراب میباشد، سیصد و بیست سال پیش،

بنادشاگردو کبود

توسط امیر شیخ حسن ساخته شده است.

تمام قسمتهای داخلی این معبد، و قسمتی از سطوح خارجی آن زرنگار میباشد. (مسجد کبود) بسال هشتصد و هفتاد و هشت هجری، توسط

یکی از پادشاهان ایران، بنام جهانشاه یا شاه جهان بنا شده است (۱).

مسجد دو منار کوچک میباشد؛ ولی دو مناره آن دارای ساختمان خاص و

سیار دقیق و صنعتی است؛ چنانکه یکی بر روی دیگری افراشته شده است؛

مناره بالایی از حیث ارتفاع و قطر خیلی بیشتر و بزرگتر از پائینی است که

پایه آن میباشد.

در تبریز سه دستگاه بیمارستان وجود دارد، که

بیمارستانهای تبریز

بقدر کفایت تمیز و نظیف و بسیار خوب نگهداری

میشود. این خسته خانه ها مخصوص اقامت دائم نیست؛ ولی هر کس

که وارد میشود، روزانه دو نوبت برایش خوراك میدهند. این بیمارستانها

را در تبریز آش داغت (۲) مینامند یعنی امکنه مخصوص واحسان اطعام.

(۱) در چاپ هزار و هشتصد و سی، بدون عنوان، و عبارت «بلافاصله نگاشته شده است، ولی ما

از خارج میدادیم که مسجد جهانشاه همان مسجد کبود است، لاغیر رجوع بتعلیقات مترجم شود.

(۲) Ahc-tacon اگر آھك تاكن؟ بخوانیم در زبان آذری معنایی نخواهد داشت،

مگر اینکه آش - داغت یعنی اطعام واحسان بخوانیم که کاملاً مطابق مقصود و موافق معنایی است

که شاردن بیان میکند.

عینالی

در پایان شهر در جانب مغرب در بالای کوه کوچکی، يك دستگاه عمارت بسیار زیبایی که زیارتگاه میباشد، مشاهده میشود، و عینالی نام دارد، که بمعنای عین علی است. (۱)

ایرانیان مدعی هستند که حضرت علی که از طرف حضرت رسول اکرم بدامادی برگزیده شد، جمیل ترین مخلوق تمام جهان بوده است؛ ولذا هنگامیکه قصد تعریف توصیف يك چیز بسیار زیبایی را دارند میگویند: این عین است. عینالی زیارتگاه و محل گردش و تفریح تبریزیان است. ربع رشیدی در خارج تبریز، در طرف مشرق، يك قلعه عظیم کاملاً مخروطی و به ای مشاهده میگردد که قلعه رشیدیه (ربع رشیدی) نامیده میشود؛ این بنا چهار صد سال پیش توسط خواجه رشید، صدر اعظم غازان خان بوجود آمده است در تاریخ آمده است که این پادشاه دو صدر اعظم داشته، چون میدانسته است که اداره کلیه امور امپراطوری عظیمی چون قلمرو وی، از عهد یکنفر خارج میباشد. شاه عباس کبیر، هنگام مشاهده این قلعه مخروطی، چون ملاحظه کرد که موقعیت آن برای شهر بسیار مناسب و مسلط بر تمام تبریز میباشد، در حدود صد سال پیش دستور تجدید بنای رشیدیه را صادر کرد، اما جانشینان این پادشاه نظریه مفایری دارند، و گذاشته اند که بنا همچنان منهدم گردد.

آثار و بقایای ابنیه و عمارات عمده و قلاع و استحکاماتی که ترکان عثمانی در اوقات مختلف، طی حکومت خود در تبریز بنا کرده اند، هنوز

ابنیه و آثار ترکان
عثمانی

(۱) زیارتگاه مزبور نیز کوهی که بر روی این بنا بوجود آمده است، در این ایام عینال، زینال، یعنی عین علی و زین علی خوانده میشود.

نمایان است. کمتر پرتگاه و صخره سنك و ارتفاعات کوهستانی در مجاورت شهر مشاهده میشود، که خالی از خرابه حصارها و قلاع کوچک و تلهای عظیم ابنیه مخروبه باشد. قسمت اعظم اینها را من بدقت تماشا کرده‌ام، ولی هیچگونه آثار عتیقی در آنمیان مشاهده ننموده‌ام. از زیر خاک جز آجر و قلوه سنك چیزی بیرون نمی‌آید.

کاملترین بنایی که از آثار و ابنیه ترکان عثمانی در تبریز، موجود است، يك مسجد عظیمی است که سطوح داخلی آن پوشیده از مرمرهای شفاف و درخشان و تمام جوانب خارجی آن مزین بختام کاری است. ایرانیان بعلت نفر تیکه از بانیان این معبد دارند، آنجا را کثیف نگه میدارند و بنای آنرا منحوس میشمارند.

بقایای کاخ

خسرو پرویز

در میان آثار باقیه مخروبه تبریز، در خارج شهر، در جانب جنوب، کاخها و قصور پادشاهان اخیر ایران جلب توجه میکند و در طرف مشرق، بقایای کاخی را

که بقول ارامنه مقر خسرو بوده است نشان میدهند؛ ارمنیان مدعی هستند که شاهنشاه صلیب حقیقی حضرت عیسی و کلیه غنائم مقدسی را که از اورشلیم آورده بود، در این کاخ محافظت میکرده است.

عظمت میدان تبریز

و نمایشات آن

میدان تبریز، بزرگترین میادین بلاد عالم است که من دیده‌ام، و خیلی بزرگتر از میدان اصفهان میباشد. ترکان در این محل چندین بار، سی هزار

عسکر برای جنگ آراسته‌اند. همه روزه شامگاهان، این میدان انباشته از عامه مردم است، که برای تفریح و تماشای نمایشاتی که در آنجا بمعرض تماشا گذارده میشود، جمع میگردند.

تفریحات میدان عبارتست از نمایشات شعبده بازان و بند بازان و مسخرگان ولودگان، کشتی گیری و مصارعت، و نبرد قوچها و گاونرها، خواندن اشعار و سرودن داستانها، و رقص گرك (۱). مردم تبریز از رقص این حیوان فوق العاده خوششان می آید، بطوریکه از صدها مسافتات بعیده گرگهایی به شهر می آورند، که بسیار خوب می رقصند. آنهایی که خیلی خوب تربیت شده اند، هر یکی تا پانصد اکو معامله میشوند. اغلب اوقات، گرگان رقص سخت متغیر میشوند و عصیان میورزند؛ در این قبیل مواقع اسکات و آرامش آنان مستلزم زحمات بسیار است. این میدان بزرگ در ساعات روز نیز خالی نمی باشد؛ و در حقیقت بازار انواع و اقسام خواربار و اشیاء کم قیمت بشمار میرود.

در تبریز يك میدان بزرگ دیگری هم وجود دارد که در مقابل قلعه ای مخروبه، موسوم به قلعه جعفر پاشا واقع شده است؛ حکایت میکنند که در گذشته این محل، میدان تسلیحات قلعه بوده است؛ در این ایام مسلخ می باشد کلیه قطعات عظیم گوشت که در تمام نقاط شهر بفروش میرسد، در همین محل کشته و پوست کنده میشود.

من اهتمام بسیار برای تحقیق تعداد نفوس تبریز
نفوس تبریز
 مصروف داشتم؛ مع هذا یقین ندارم که حقیقت امر بر این معلوم شده باشد؛ ولی بطور قطع و با اطمینان کامل میتوان گفت که سکنه شهر بالغ بر پانصد و پنجاه هزار نفر است. بسیاری از متعینین و متشخصین تبریز بر این تاکید داشتند که نفوس این بلده بیش از يك

(۱) هنوز هم قورت میدانی، یکی از محلات و میادین معروف تبریز می باشد، و چنانکه از نامش پیداست، اختصاص بر رقص گركان داشته؛ ولی در نامه های رسمی آنرا «میدان قطب» خوانند.

میلیون و یکصد هزار نفر است .

تعداد ییگانگانیکه در تمام اوقات در این شهر
صناعت و تجارت تبریز
دیده میشوند ، نیز بسیار زیاد است . از کلیه
ممالك آسیای در تبریز گروههایی سکونت دارد؛ من کلائی نمیدانم که در
این بلده فروشگاهی (مخزنی مغازه‌ای) از آن وجود نداشته باشد . سرتاسر شهر
مشحون از صنایع قماش و ابریشم‌وزرگری است . عالی‌ترین دستارهای ایرانی
در تبریز تهیه میشود . بازرگانان بزرگو و عمده شهر برایم تأکید میکردند
که همیشه سالیانه شش هزار عدل ابریشم در کارگاههای این بلده یافته میشود ،
تجارت تبریز در سرتاسر ایران و تمام ترکیه ، در مسکوی (روسیه) ، در ترکستان ،
در هندوستان و ممالك ساحلی دریای سیاه گسترده شده است .

تعریف آب و هوا
و نعمات تبریز

هوای تبریز سرد و خشك ، سخت نیکو و بسیار
سالم است ، بطوریکه در این محیط بهیچوجه
برای پیدایش و تکوین هیچگونه خوی و خلق
بدزمینه‌ای موجود نیست (۱) سرمایه مدیدی دوام دارد ، چون شهر رو به شمال
است ، در قله جبال اطراف آن (سهند) طی نه ماه از سال برف مشاهده
میشود . تقریباً همه روزه صبحگاهان و شامگاهان باد میوزد . اغلب اوقات
سال باستانی تابستان ، باران می بارد ؛ و در تمام فصول در آسمان ابر
مشاهده میشود .

عرض جغرافیایی این بلده سی و هفت درجه و طول آن هشتاد و دو
درجه است . کلیه مایحتاج زندگانی در کمال وفور و فراوانی میباشد ،

(۱) هم فرماید :

مفرزد ، میندار تو ایشان را پوست !
هرگز نشود فرشته با دیوان دوست

تبریز نکواست و هرچه آنجا است نکواست
با طبع مخالفان موافق نشوند

وحیات مردم کاملاً قرین لذت و معاش بسیار ارزان است .

دریای کاسپین (قزوین ، خزر) که فقط چهل فرسنگ با تبریز فاصله دارد ، ماهی این شهر را فراهم می آورد . درنهر آجی نیز که شرحش گذشت ، ماهی بدست می آید ؛ ولی فقط در اوقاتیکه سطح آب پائین است ، صید امکان پذیر میگردد . هرلیورنان معمولاً فقط دولیارد و یک لیور گوشت هیجده دینار ارزش دارد .

ماکیان و پرندگان ، شکار ، میوه جات ، شراب و علوفه وعلیق نیز بالنسبه بسیار ارزان است ، و سبزیجات و مخصوصاً مارچوبه تقریباً برایگان می باشد .

صید و شکار در تبریز
درتابستان گوزن و شکار فراوان است ، ولی چون ایرانیان گوشت شکار را دوست ندارند ؛ کمتر گوزن و دیگر حیوانات وحشی کشته میشود . در جبال تبریز عقاب نیز پیدا میشود ؛ من دهاتیان را دیدم که عقابی را به پنج سومی فروختند . متشخصین و متعینین شهر عقاب را با شاهین شکار میکنند ، طرز و ترتیب این صید کاملاً شگفت انگیز و سخت قابل تحسین است .

شاهین ، پرنده وحشی را چنین شکار میکند : ابتدا در آسمان بالای سرعت عقاب فوق العاده اوج میگیرد ، آنگاه با سرعت بسیار به وی هجوم می آورد و چنگالهای خویش را در تهیگاهش فرو میبرد و مدام در حال پرواز ، از بالای پرش بر سر وی میزند .

بعضی اوقات اتفاق می افتد که شاهین و عقاب هر دو با هم سقوط میکنند . شاهینها همچنین بر سر ماده مرالها تاخته ، برای صیادان شکار را بسیار تسهیل میکنند .

شصت قسم انگور
اگر آنچه گفتیم شایان توجه بود، نکته ای که
شرح میدهم، کمتر از آن شگفت انگیز نیست:
تاکید میکنند که شصت قسم انگور در اطراف تبریز بارمی آید. در ایران
بهیچوجه نقطه ای وجود ندارد که در آن بتوان دلپذیر تر و ارزاتر از تبریز
زندگی کرد.

کانهای تبریز
در اطراف تبریز کانهای عظیم مرمر سفید مشاهده
میشود. نوعی از این سنگ وجود دارد که شفاف
و درخشان و حاکی ماوراء می باشد. حکایت میکنند که این قسم مرمر از
انجماد تدریجی آب يك چشمه معدنی بوجود می آید. همچنان در نقاط
بسیار نزدیک شهر دو معدن شایان توجهی وجود دارد که یکی نمک و
دیگری طلاست. مدت مدیدی است که استخراج زرموقوف شده است؛
چون معلوم شده است که عایدات حاصله بزور مخارجش را تکافو میکند،
و مردم متقاعد شده اند که هیچگونه نفعی در آن برایشان متصور نیست.

آبهای معدنی
آبهای معدنی نیز در تبریز بسیار است. مشهور
ترین و پرتردد ترین آنها عبارتست از: آبهای
معدنی بارنج که در نیم فرسنگی تبریز واقع شده است و سید کند که
دهکده دیگری در فاصله شش فرسنگی شهر می باشد. این آبها گوگرد
دارد، و بعضی سرد و برخی داغ می باشد.

پیدایش تبریز
ووجه تسمیه آن
در تمام عالم من شهری نمیشناسم که در باره
بنا و پیدایش و نام اولیه آن نویسندگان جدید
اینقدر زیاد بحث و جدل کرده باشند. ما عقاید
معتبر تر را از میان این اقوال نقل خواهیم کرد؛ ولی شایسته است قبلا

متذکر شویم که ایرانیان این بلده را تبریزی می نامند، و اینکه ما، بمانند مردمان اروپائی، توری (Tauris) میگوییم فقط برای تبعیت از اصطلاح متداول، و تفهیم بیشتر مطلب است و بس. تی کسرا، اوئاریوس و دیگر مولفین مدعی هستند که تبریز همان شهری است که بطلمیوس در پنجمین جدول آسیای خود گابریس نامیده است، گ (g) با سهولتی که بادعای آنها در زبان یونانی موجود است، به ت (T) تغییر یافته است.

لونکلاویوس، ژوو، و آیتون عقیده دارند که تبریز همان شهری میباشد که این جغرافی دان باستان ت رواخوانده است، بجای ت و را که بعلت تقدیم و تأخیر يك حرف اینچنین شده است. ولی چون تروا (Terva) در ارمنستان واقع شده، و از طرف دیگر مسلم میباشد که تبریز در ماد است، این دو نام نمیتواند اسم شهر واحدی باشد.

تردید نیست که شباهت اسم، این مصنفین را دچار اشتباه ساخته است. کلمه تبریز لغت پارسی است؛ و چنانکه بتفصیل خواهیم گفت، این نام را بسال صد و شصت و پنج هجری بدین شهر داده اند و چون در آن موقع چندین قرن از نوشته بطلمیوس گذشته بود، بایستی معتقد بود که تروا و گابریس با تبریز مغایرت بسیار دارند. نی ژر میگوید که این شهر همان تی گرانو آما است؛ مولفین دیگر مدعی هستند که تی گرانو کرت میباشد؛ برخی از مصنفین عقیده دارند که این بلده همان سوز (شوش) ماد میباشد که در تورات مقام شامخی بدان داده شده است؛ و بعضی از نویسندگان میگویند، این همان شهری است که در کتاب آستر آکمه تا یا آما تا نامیده شده است. گروهی از مولفین مثل بطلمیوس و مترجم کتاب وی محل آن را در آشور میداند و گروهی دیگر در ارمنستان، اینان چنانکه

مذکور افتاد، عبارتند از: نی ژر، سی درن، آیتن و ژوو. مارک پول ویزی آنرا درسرزمین پارت میداند. کال کوندیل آنرا بسیار بدورتر میبرد؛ این مولف آنرا در ایالتی قرار میدهد که درعهد باستان پرسه پولیس (تخت جمشید) پایتخت آن بوده است، فی الجمله، در انبوه عقایدی که راجع باین موضوع وجود دارد، اختلاط والتباس عجیب و غریبی مشهود است. بنظر من، منطقی ترین و مستدل ترین عقاید موجود در اینمورد، همانا عقیده موله مترجم و مفسر بطلمیوس، آنانی، اورتلیوس، گول نیتس، تی کسرا، لاواله، آتلاس و تقریباً تمام مولفین جغرافی جدید است؛ یعنی، تبریز همان شهر معروف وباستانی اکباتان میباشد که در تورات و در تواریخ قدیمی آسیا مکرراً آن صحبت شده است.

می نادوی مصنف ایتالیایی، اگر اشتباه نکنم یک بحث روشن و دقیقی در اثبات این عقیده دارد. مع هذا کله در اینمورد متذکر میشوم که در تبریز هیچگونه عمارتی ازدوره قدیم آن دیده نمیشود و نیز اثری از بقایای کاخ عظیم الشان اکباتان که ییلاق سلاطین آسیا بود، مشاهده نمیگردد و همچنین از قصر دانیال که بعداً مبدل بمقبره سلاطین ماد شده، ویوسف در کتاب دهم خود، مدعی است که در عصر وی (سده اول میلادی) هنوز پدیدار بوده است، خبری نیست. این کاخها وقصور عالیه اگر شائزده قرن پیش در محل همین شهر تبریز پایدار و پدیدار بوده اند، اینک اطلال آنها نیز ناپدید میباشد؛ فی المثل، در میان تمام اطلال باقیه در حومه و اطراف شهر بجز آجر، خاک و سنگریزه، چیزی مشاهده نمیشود؛ و این قبیل مصالح در عهد باستان، در ماد (۱)، در ساختمان عمارات و قصور بزرگان

(۱) Méde شاردن در سراسر کتاب خود بهیچوجه مادیعی طرز تحریر یا زسی آنرا نیاورده.

مورد استعمال نداشته است .

عقاید مورخین شرقی
تبریز بسال صد و شصت و پنج هجری بنا شده
است ؛ ولی در خصوصیات دیگر کاملاً اتفاق
عقیده ندارند .

بعضی بنای آنرا به زییده خاتون ، منکوحه هارون الرشید ، خلیفه بغداد ، نسبت میدهند . معنای نام این زن گل بانوان است . این نویسندگان حکایت میکنند که زییده خاتون سخت بیمار و مشرف بموت بوده ؛ در اینموقع پزشکی از اهل ماد بداد وی رسید ، و در اندک مدتی مریضه را شفا بخشید ؛ ملکه که نمیدانست طیب را چگونه پاداش دهد از خود او خواست که پاداش خویش را انتخاب کند ، پزشک تقاضا کرد که زییده خاتون دستور بدهد ، در کشور زاد و بومش ، شهری با افتخار وی بنا کنند و این تمنای طیب مادی ، با نهایت دقت و سرعت برآورده شد و او شهر جدید الاحداث را تبریز نامیده تا بدین طریق پیدایش آن منتسب به طب باشد ؛ چون تب (طب) بمعنای پزشکی است و ریز از ریختن میآید که مفهوم ریزش و انتشار و پخش را میرساند . عقیده بعضی چنان بود که مذکور افتاد ؛ اما نظریه برخی دیگر نیز قول مشابهی است . این گروه میگویند که هولا کو خان (۹)، سردار هارون الرشید ، دوسال بود که مبتلای تب حاد و شدید گشته بود و امید نجات نداشت ، تا اینکه در نتیجه اکتشاف گیاهی در این ناحیه که فعلاً تبریز در آنست ، بطور اعجاز آمیزی از بیماری شفا یافت و برای مخلص و موبد ساختن یادگار

چنین شفای مبارك و میمونی ، دستور بنای این بلده را صادر فرمود و آنرا تبرفت یعنی تب رفته خواند ، چون تب معنایش مسلم و معلوم است و رفت از رفتن مشتق شده و در نتیجه تصحیف و تحریف و یا تلطیف و تبدیل آنرا بجای تبرفت ، تبریز میگویند . میرزا طاهر که یکی از رجال عالم عالم مقام ایران ، فرزند میرزا ابراهیم ناظر (پیشکار مالیه آذربایجان) ایالت می باشد ، دلیل دیگری برای این اشتقاق برایم اظهار داشت: یعنی هنگام بنای این شهر ، هوا بی نهایت خوب و مساعد بوده و بهیچوجه برای تب در آن زمینه ای وجود نداشته است ؛ در نتیجه همین امتیازات اقلیمی انبوه عظیمی از مردم مجذوب آنجا شده اند و بدین جهت آنرا تبریز نامیده اند که بمعنای دافع و ازین برنده تب است .

این شخصیت بزرگ تأکید میکرد که در خزانه
شاهی ، در اصفهان ، مسکوکاتی بنام زبیده خاتون (۱)
منکوحه هارون الرشید ، وجود دارد که در مرند ،
شهری در مجاورت تبریز ، پیدا شده . در میان این مسکوکات مکشفه
مبلغ کثیری از سکه های زرین و سیمین پادشاهان باستانی ماد بدست
آمده است . میرزا طاهر در روی سکه های مزبور صور و خطوط یونانی
مشاهده کرده ، و بخاطر داشت که کلمه دقیانوس در آنها مضروب بوده است .
او در باره لغت دقیانوس از من اطلاعاتی خواست . من در پاسخ اظهار داشتم که
بهیچوجه بچنین نامی معرفت ندارم ؛ ولی ممکن است که داریوش باشد .

اکتشاف مسکوکات
باستانی در تبریز

(۱) شاردن نام این بانورا همه جا Zebd - el - Caton ضبط کرده ، لانکلس
Zubd - el - Khâtoun خوانده است . اینکه در تبریز چشمه آبی بنام زبیده سویی که
علی الظاهر از مستحذات زبیده خانون است ، وجود دارد .

زلزله‌های تبریز در شصت و نهمین سال بنای تبریز، شهر در نتیجه حدوث زلزله تقریباً باخاك يكسان شد.

متوکل عباسی، خلیفه بغداد که در آن ایام سلطنت میراند، از نو بتجدید بنای تبریز پرداخت و آنرا توسعه بخشید. صد و نود سال بعد، در چهاردهم صفر، زمین لرزه دیگری که بسیار شدیدتر از اولی بود، شهر را طی یکشب کاملاً ویران ساخت. در جغرافیای ایرانی آمده است که در آن ایام يك اخترشناس دانشمند شیرازی، بنام ابو طاهر در تبریز سکونت داشته، معنای این نام پدر پاک است؛ این منجم پیشگویی کرده بود که هنگام ورود آفتاب ببرج عقرب در سال چهار صد و سی و چهار هجری که مطابق هزار و چهل و نه میلادی است (۱)، زلزله واقع خواهد شد و در نتیجه این زمین لرزه تمام شهر ویران خواهد گشت، اخترشناس بعثت عدم اعتنای مردم به پیشگویی وی بخدمت حاکم شتافت و اصرار داشت که مشارالیه بجبر و زور تمام اهالی را از شهر خارج سازد. حکمران که قائم مقام خلیفه در تمام این استان بود، چون همیشه اعتقاد عظیمی به نظریات ابوطاهر شیرازی داشت، تسلیم عقاید وی گشت و در تشویق مردم بحرکت بسوی صحرا، اهتمام بلیغی بجای آورد، ولی چون مردم در مقابل نظریه منجم و پیشگویی وی در خصوص زلزله تردید روا میداشتند و گمان میکردند که حاکم نیت سوئی دارد و نیم کاسه‌ای در زیر کاسه نهفته است، لذا نیمی از اهالی از زاد و بوم خود خارج نشدند. در ساعت موعود و مقرر مطابق پیشگویی اخترشناس، زمین لرزه حدوث یافت و چهل هزار نفر بهلاکت رسید. در سال بعد امیر دینوران فرزند محمد

(۱) در اصل ۲۳۵ هجری مطابق ۸۴۹ میلادی است، متن مطابق نزہة القلوب تصحیح شده.

رودان یاریدی (۱) نایب السلطنه ایران، از خلیفه دستوریافت که شهر را خیلی عالی تر و بزرگتر از سابق تجدید بنا کند و راجع بطالع بنای بلده از اخترشناس شهر، ابوطاهر، استعلام بعمل آید. این منجم برای آغاز بنای شهر برج عقرب را تعیین کرد و یقین داشت که بلده جدید در معرض آسیب هیچگونه زمین لرزه ای واقع نخواهد گشت، ولی احتمال طغیانهای عظیم آب و خطر حدوث سیلهای بزرگ در میان است. در تاریخ باز هم آمده است که جریان وقایع صحت کامل پیشگویی ابوطاهر را باثبات رسانیده است.

تبریز از آن تاریخ بعد، بطور حیرت آوری وسیع و عظیم و معمور و آباد گشته است. تأکید میکنند که در عهد سلطنت غازان چهارصد سال پیش، پهنای شهر از عین علی، کوه سابق الذکر در شمال شهر، تا کوهستان مقابل آن در جنوب، موسوم به چوران داغ (۲)؛ و درازایش از آجی چای تا دهکده بانینج (۳)، که در فاصله دو فرسخی تبریز میباشد، وسعت داشته است. تاریخ میگوید که دلیل کثرت نفوس این شهر در آن ایام، آنست که هنگام بروز طاعون، فقط در يك محله چهل هزار آدم مرد و کسی متوجه آن نشد (۴).

غارت تبریز بدست سلطان در سال هشتصد و نود و شش هجری، مطابق هزار سلیم عثمانی و چهار صد و نود میلادی پادشاهان صفوی، اسباب

(۱) Roudaniaredi (ازدی)

(۲) مقصود سهند است Tchurandog

(۳) (در این ایام بارنج گویند) Baninge

(۴) هرولد لیب مولف کتاب تیمورلنک باستاند مأخذ معتبر و قدیمی میگوید که :

تبریز در قرون وسطی اعظم بلاد جهان بوده است.

شیخ صفی، پس از استیلا بر ایران، تخت سلطنت را از وطن خود اردبیل به تبریز آوردند. سلطان سلیم بسال هزار و پانصد و چهارده میلادی (مطابق نهصد و بیست هجری) دو سال بعد از انتقال پایتخت به قزوین، که در نتیجه عدم اطمینان شاهنشاه بموقعیت تبریز صورت گرفت، این شهر را بطریق مصلحت بدست آورد. سلیم اندکی در تبریز توقف کرد، ولی غنایم گرانها، و سه هزار خانواده صنعتگر، که غالبشان ارمنی بودند، بغارت برد، و آنها را در قسطنطنیه (استانبول) سکونت بخشید.

قیام تبریزیان
کمی بعد از حرکت سلطان (عثمانی)،
مردم تبریز قیام کردند و بطور غیر مترقب ناگهان
بکمک يك لشکر ایرانی، برترکها (عثمانی) حمله کردند، و دشمنان خویش
را بطرز عجیبی قتل عام نمودند و اختیار شهر را بدست خود گرفتند. سلیم به
تصرف مجدد تبریز توفیق نیافت و جهانرا بدرود گفت؛ ولی جانشین وی
سلیمان کبیر، بدست ابراهیم پاشا سپهسالار اردوی خویش این شهر را از
نو تسخیر کرد.

قیام مجدد تبریزیان
سلیمان (عثمانی) صاحب این شهر مقتدر
گشت و دستور داد قلعه عظیمی در آن بنا کردند
که بقول مؤلفین مجهز بصد و پنجاه ارابه توپ، و دارای يك ساخلو چهار
هزار نفری بود، ولی هیچیک از این تدارکات و تجهیزات مانع قیام مردم
نبریز بعد از خروج وی نگردید. ابراهیم پاشای مذکور بعد از سه سال
یعنی نهصد و پنجاه و پنج هجری مطابق هزار و پانصد و هشتاد و چهار میلادی
مأمور انتقام از تبریز گشت. سردار ترك با يك روش وحشیانه این شهر را
بگشود و پس از تسخیر آن بانهاجات متوالی، به افراد قشون

خویش فرمان غارت صادر کرد؛ سپاه عثمانی مرتکب فجایع بسیار شنیع خلاف انسانی و وحشیگری‌های بیشرمانه‌ای در تبریز میشدند که نظایر آن بگوش آدمی نرسیده است، خلاصه با آهن و آتش انواع و اقسام سبعیت و سختگیری که ممکن است، نسبت باهالی رواداشتند. کاخ شاه طهماسب و کلیه عمارات عالیه با خاک یکسان شدند.

قیام سوم تبریز
با وجود همه اینها، شهر تبریز بازهم در آغاز سلطنت آمورات (سلطانمراد عثمانی) قیام

کرد و بکمک اندک قوای ایرانی، ده هزار نفر از سپاهیان ترك را که مأمور حراست و حفاظت بلده بودند، ازم تیغ گذرانید. مراد که از شجاعت و جسارت تبریزیان سخت درو حشت افتاده بود، قشون نیرومندی، به سرداری عثمان پاشا، صدراعظم خویش برای انهدام و اسارت کامل شهر و مردم آن، اعزام داشت.

قشون ترکان عثمانی وارد تبریز شد و بقتل عام پرداخت. این حادثه هائله بسال نهصد و نود و چهار هجری مطابق سنه هزار و پانصد و هشتاد و پنج میلادی اتفاق افتاد. آنگاه بتعمیر کلیه استحکامات و قلاعی که سابقاً بدست ترکها ساخته شده بود اقدام شد.

شاهکار سوق الجیشی
هیجده سال بعد از لشکر کشی ترکان عثمانی یعنی بسال هزار و ششصد و سه میلادی (مطابق هزار و دوازده هجری)، شاه عباس کبیر

مهارت و سرعت و شجاعت غیر قابل تصویری با اندک قوایی تبریز را از ترکها باز گرفت. اوشجاعترین سربازان خود را چندین دسته کرد، این دلاوران کشتیها و نگهبانان نظامی ترك را در خیابانهای (خارج شهر) دستگیر کرده

آنهارا با چنان سرعتی بقتل رسانیدند، که هیچکس رادر شهر از این حادثه خبری نشد. دردنبال دسته های کوچک مزبور، يك گروه عظیم پانصد نفری از جنگاوران با لباس بازرگانی وارد شهر شدند. اینها مدعی بودند که کاروان تجارتی ایشان بفاصله يك روزه راه تبریز میباشد و آنها جلو تاخته زود آمده اند. (مأمورین ترك) این دعوی را یقین پنداشتند، چون رسم کاروانها اینست که، در مجاورت شهر های بزرگ، بازرگانان پیشتاز بداخل بلده میروند. بعلاوه تصور میکردند که هویت این گروه در نظر مأمورین نظامی و نگهبانان جنگی محقق و مسلم شده است.

شاه عباس این گروه و دستجات را از نزدیک تعقیب میکرد، و بمحض مشاهده ورود آنان بداخل بلده، باشش هزار سپاهی بشهر هجوم آورد. دو

استعمال تفنگ

در سپاه ایران

نفر از سرداران وی نیز بهمین ترتیب هریك از طرف دیگر، بتهاجم پرداختند. تركهای عثمانی که غافلگیر شده بودند، فقط بشرط حفظ جان تسلیم گشتند. در تاریخ آمده است که بفرمان این پادشاه بزرگ فوج تحت فرماندهی وی برای نخستین بار مجهز به تفنگ بود و نظریه نتایج حاصله از این تجهیزات تازه، دستور فرمود، یکقسمت از سپاهیان همیشه مسلح با سلاح گرم باشند. ایرانیان تا آن ایام هیچچوجه در جنگ از تفنگ استفاده نکرده بودند.

اقوال مورخین ارمنستان
درباره تبریز
برای اینکه راجع بتاریخ تبریز (۱) نکته ای که وقوف بآن ولو چندان حائز اهمیت نباشد، ناگفته نماند لازم است اقوال مؤلفین ارمنی در

(۱) نادر میرزا تاریخی راجع به تبریز نگاشته است که مشتمل بر اطلاعات مهم و مفید میباشد. (از قبیل نهضت بابک و خرمیه)، ملاحشری نیز راجع بمزارات تبریز کتاب بسیار نفیس و گرانبهای نگاشته است. لانگلس در اینجا شرحی از تقویم التواریخ (۲) حاجی خلیفه آورده، که مادر تعلیقات نقل کرده ایم.

اینخصوص نقل و ذکر شود. نویسندگان ارمنستان میگویند که این شهریکی از بلاد بسیار قدیمی آسیا میباشد، و در عهد باستان شا - هاستن یعنی مقر سلطنت، خوانده میشده است، چون محل اقامت پادشاهان ایران بوده است. و یکی از پادشاهان ارمنستان موسوم به خسرویس، نام آنرا به تبریز تبدیل کرد که در زبان تحریری ارمنی بمعنای محل انتقام است؛ و وجه تسمیه این اسم آنستکه پادشاه ارمنی مزبور، شاهنشاه ایرانرا که قاتل برادر وی بود در این محل شکست داد.

خصوصیات حکومتهای آسیائی
حکومت ایالت تبریز نخستین مقام را در امپراطوری ایران اشغال میکند، و فرماندهی عالی نظامی نیز بعهده شاغل همین مقام است.

سالیانه سی هزار تومان که معادل يك میلیون و سیصد و پنجاه هزار لیر می باشد، عایدی آنست، البته درآمدها و استفاده های غیر رسمی که در حکومتهای آسیائی بسیار هنگفت میباشد داخل این حساب نشده است.

حاکم تبریز
حکمران تبریز عنوان بیگلر - بیگی دارد. سه هزار سرباز سوار تحت امر وی میباشد. خوانین یا حکام قارص، ارومی، مراغه، اردبیل، ویست سلطان، که همه شان مجموعاً پانزده هزار سپاهی سوار دارند، فرمانبردار فرمانفرمای تبریز می باشند.

درکاشانه کاپوسنهای تبریز
در تبریز درکاشانه (۱) کاپوسنها که به پیشواژمن آمده بودند، سکونت گزیدیم. اینان فقط دو نفر بودند. از ایشان استدعا کردم که پانزده روزی

(۱) hospice محلی که کشیشان برای پذیرائی از مسافرین و زوار آماده میکنند.

ورود مرا مکتوم نگهدارند .

اختیار این ترتیب برای آن بود که بتوانم تجهیزات و امور خویش را مثل سابق ، چنانکه پیش از هزیمت از کاشید بود ، بخوبی منظم و مرتب کنم . و نیز کلیه اشیائی را که بحضور شاهنشاه میبرم ، طوری تنظیم نمایم که بتوانم بمحض ورود به دربار ، آنها را نشان بدهم . ولی بلافاصله از ورود من آگاهی یافتند . میرزا طاهر فرزند ناظر و محصل کل

ایالت (مدیر کل مالیه ایالتی) ، جانشین پدر ، خبر یافت که برای کاپوسنهام مانانی آمده است . او در بیست و دوم کسی بحضور رئیس مبلغین فرستاد و اظهار تعجب کرد که برای اعلام خبر ورود و معرفی هویت اروپائانی که بمنزل خویش پذیرفته ، نیامده است . مطران برای اعتذار بحضور معظم له شرفیاب شد و از طرف من ابلاغ داشت که اگر آماده خروج از منزل بودم ، حتماً برای عرض سلام بخدمت می رسیدم . ولی با يك وضعیت بسیار بدی وارد شهر شده ام ، و چند روز دیگر وظیفه خود را بجا خواهم آورد .

میرزا طاهر و پسر
خان گنجه

در بیست و سوم ، این شخصیت محترم (میرزا - طاهر) که در سفر اول خود افتخار آشنایی با ایشان را پیدا کرده بودم ، با فرزند خان گنجه

دیدار من آمدند . او دو ساعت تمام در منزل من توقف کرد تا اخبار اروپا مخصوصاً اوضاع علوم ، و فنون را برایش بازگویم . آنگاه بامهربانی از ترقیات اعضای خانواده خویش ، و مقامات و وظائف برادرانش مدتی صحبت کرد . او ارشد ، سه برادر جوان عالیه مقام است ، که همه شان در اوج ترقی و تعالی میباشند ، و شاغل مقامات حساسی هستند . پدرش چنانکه

گفته شد ناظر و محصل کل خالصجات شاهنشاه در تمام ایالت آذربایجان (۱) است. میرزا ابراهیم (پدر میرزا طاهر) همان شخصیتی است که در کتاب تاجگذاری سلیمان داستانهای گوناگونی از وی آمده است، در این موقع مشارالیه در تبریز نبود، و برای انجام وظایف مربوطه در شروران که شهری در مجاورت دریای کاسپین (قزوین، خزر) میباشد توقف داشت.

میرزا طاهر، در غیاب وی قائم مقام پدر و عهده دار وظایف مشارالیه بود. او کتب کثیری از ادبیات عربی، فارسی و ترکی دارد و در این السنه واجد مقام شامخ ادبی میباشد. يك مبلغ کاپوسن طی سالهای متمادی فلسفه مکتبهای غربی و کلیه علوم اروپائی را بمشارالیه آموخته است. این شخصیت عالیمقام دانشمند متبحر، و متفکر بسیار روشن بین و بسیار عارفی است. بعد از دو ساعت صحبت، مرا واداشت که جواهرات و ساعاتی که میتواند بخرد برایش نشان بدهم. بهیچوجه مایل و حاضر باینکار نبودم؛ ولی الحاح و اصرار، و مهربانی و ملاحظت او باندازه ای بود که نتوانستم این تقاضی را رد بکنم. يك قسمت از گوهرهای سبک قیمت خود را برایش عرضه بداشتیم، او نیز قطعات مختلفی از آنها را انتخاب و با خوشتن برد.

شامگاهان طهماسب بيك که بجای پدر خویش
طهماسب بيك منصور خان، حاکم آذربایجان، مقیم دائم دربار، حکومت میکند، زرگر مخصوص خود را بملاقات من فرستاد، و پیغام داد که لطفاً علی الصباح بدیدار ایشان بروم، جواهرات و نوادرسبک قیمت خود را بحضورشان عرضه بدارم. در پاسخ اظهار داشتیم که حتماً شرفیاب خدمت خواهم شد؛ و در حقیقت در همان روز بملاقات مشارالیه و میرزا طاهر شتافتم،

داستان يك كاروان سی ملیونی

در بیست و پنجم ، خبر زدن کاروان عظیمی در
دسامبر گذشته ، که از راه خشگی ، از اصفهان ،
به هندوستان میرفته ، و یکماه پیش وقوع آن
بگوش رسیده بود ، با جزئیات کامل در حضور حضرات (اولیای عالیمقام
امور دولتی آذربایجان) تأیید گردید. سالیانه یکبار، در ماه اوت ، کاروان
از طریق قندهار ، واقع در پاکستان (خراسان) ، بصوب هندوستان عزیمت
میکند ، این سرقت بعثت کثرت تعداد مسافرین ، و انبوهی ثروت قافله ،
و نتایج حاصله ، سخت شایان توجه بود ، کاروان را دفاصله سه روز راه
سرحدات هندوستان ، افغانان (۱) زده بودند ؛ افغانه تقریباً همان تاتارها
هستند ، و و باجگزار ایران میباشند . قطاع الطريق از ایام مسافرت قافله
آگاهی یافته . و در معبر مناسبی آنرا زده بودند .

مهاجمین فقط پانصد نفر بوده اند ، ولی تجهیزات کافی و تصمیم وافی
داشته اند. کاروان دارای يك گروه مسلح محافظ دوست نفره و دوهزار آدم
که اکثرشان هندیان بوده اند، بوده است. محافظین تقریباً بهیچوجه مقاومتی
ظاهر نساخته، و روبرو رانده اند؛ اغلب کاروانیان نیز پیاسداران خود تاسی
جسته بدنبال آنان گریخته اند . مقاومت مدافعين بقدری کم بوده که بیش
از پانزده نفر کشته نشده بود . نباید در این مورد اظهار تعجب کرد ، چون
کاروانها ، مخصوصاً قافله های هندوستان ، قسمت ب قسمت از ارمنیان و
هندیان تشکیل می یابد ، و اکثرشان کسانی هستند که از چماقی میترسند.
اما دیگر داروانیان واجد شجاعت نیز ، در نتیجه انهزام یاران و همراهان
و تنها ماندن خود ، ناگزیر بنوبه خود روبرو عزیمت می نهند ، و بالنتیجه

بی‌نظمی عجیب و غریبی بوجود می‌آید، و هر که می‌تواند جان خود را نجات می‌دهد. مبلغ این سرقت به چندین میلیون تخمین زده می‌شد، نمیتوان مقدار صحیح آنرا معلوم کرد، چون هنگام وقوع این قبیل حوادث، بازرگانان از افشای حقیقت خود داری میکنند، بعضیشان برای محافظت اعتبار خویش، و برخی دیگر بجهت کتمان آنچه که از حقوق مربوطه کش رفته اند، راست نمی‌گویند. طبق صورتیکه بامضای بیشتر از شصت نفر ذینفع، بحضور شاهنشاه تقدیم گردید، ارزش کل کاروان بالغ بر سیصد هزار تومان بود، که معادل سیزده میلیون و پانصد هزار لیور است؛ مع هذا تاکید میکنند که این مبلغ، فقط قیمت نیمی از محمولات قافله بوده است. حاکم قندهار (استاندار افغانستان) متهم بشارت درزدن کاروان گشت. شاهنشاه فرمان داد مشار الیه را بازداشت کنند و در پشت‌اشتری غل آه‌نین در گردن، بهمراهی یکی از نوکران مخصوص وی، به اصفهان بیاورند. حکایت میکنند که راهزنان، مزبور کوهستانیان چنان وحشی و چنان جاهل باشیاء عالم می‌باشند که از تشخیص طلا و تمیز جواهر مطلقاً عاجز داشته‌اند. مسکوکات زرین و سیمین را مخلوط باهم، بدون اینکه فرقی بین این دو فلز قائل بشوند، از روی وزن بین خودشان قسمت کرده‌اند، و مرواریدهای نفیس و عالی را با منجوقهای شیشه‌ای رویهم ریخته بایکدیگر مخلوط نموده‌اند. من شخصاً بزحمت میتوانستم این حکایت را باور کنم، و اگر چنانکه از طرف عموم بحد توانر نمیرسید، هرگز در کتاب خود درج نمی‌کردم.

تعليقات و توضیحات

ضمایم و تعلیقات

گرجستان در دوره «مرزبانان ارمنستان و گرجستان لقب بیدخش ساسانی» (bidhakhsh) را در دوره ساسانی کمافی السابق نگاهداشتند.

«خسرو اول (کسری انوشروان) پادشاه اقوام ابخاز و خزر و الان را، که بر ایران هجوم کرده و در ارمنستان پیش رفته بودند، مغلوب نمود و ده هزار نفر آنان را اسیر کرد و آنها را در آذربایجان و نواحی مجاور آن مستقر گردانید. (طبری ص ۸۹۵، فلاکه ص ۱۵۷ و بعد) در این باب چند روایت دیگر از بلاذری موجود است، که اطلاعات فوق را، که مأخوذ از طبری است، تکمیل میکند. در بلاد الشایران و مسقط، که بامر کسری بنام شد، و در قلعه مهم سرحدی در بند (باب الابواب) که استحکامات آن تقویت یافت، سربازانی شجاع جای گزین کردند. این سربازان را بعربی «السیاسجین» خوانده اند. کسری ساخلوی بلاد ارمنستان را که از روم گرفته بود، نیز

* Christensen (Arthur) L' Iran sous les Sassanides

(و ترجمه فارسی چاپ دوم طهران ص ۱۲۲-۳۹۳) ۳۶ P.P. ۳۶۴, ۲۴g, ۶g

باین قوم واگذاشت، و شهری مستحکم بنام سفیدیل (۱) در گرجستان بنا نهاد و سفیدیان و ایرانیان را در آنجا مسکن داد (۲).
 باز بموجب روایت بلاذری کسری چندین پادشاه کوچک در قفقاز نصب نمود (۳).

«ارمنستان از سال شصت و شش بعد از میلاد مسیح اشکانیان در ارمنستان»
 تحت تسلط شاخه‌ای از شجره سلاطین اشکانی ایران قرار گرفت، از اینرو تشکیلات حکومت پارت در آن استقرار یافت. موسی خورنی مورخ معروف ارمنستان این تغییرات را، که فرمان اولین پادشاه اشکانی ارمنستان موسوم به ولرشک (valarshak) رخ داده بطریق جالب توجهی نقل کرده است. (ج ۲ ص ۸۲ بعد)
 «در واقع موسس سلسله اشکانی ارمنستان تیریدات برادر ولاگازاول (volagase) شاهنشاه پارت بوده است. تیریدات را در سال شصت و شش میلادی نرون امپراطور روم رسماً پیادشاهی ارمنستان شناخت.

«اردشیر ساسانی بتسخیر کشور ماد و شهر همدان تسخیر ارمنستان بدست برداخت و به آذربایجان و ارمنستان حمله برد و اردشیر ساسانی اگرچه در آغاز موفق بفتح نشد، ولی گویا بعد

(۱) مینورسکی، مجله آسیایی، ۱۹۳۰، ص ۵۷

(۲) بلاذری چاپ دخویه ص ۱۹۵-۱۹۴

(۳) ایضاً ۱۹۶. مقایسه شود بامارکوارت، ایران شهر، ص ۱۱۹

* مطالب تاریخی گرانیهای این چند صفحه را جمع باوضاع باستانی ارمنستان، از کتاب هم ایران ساسانی تألیف پرفور کریستنسن دانمارکی استخراج شده است:

Christensen (Arthur) L' Iran sous les Sassanides
 P P, g, 72, 84, g6, 133, g4, 248, 340, 500

(صفحات ۹۶، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۸، ۲۲۳، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۵۹)

۲۶۱، ۲۷۸، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۳۰، ۳۷۱، ۳۹۲، ۴۶۶ از چاپ دوم ترجمه فارسی، تهران)

این دو کشور را بتصرف آورده است.

«نقش برجسته‌ای که در کوه نزدیک سلماس آذربایجان دیده می‌شود، بعقیده اغلب محققین مربوط بعصر اردشیر است. در آنجا دونفر سوار مشاهده میشود، که هر دو لباس شاهان ساسانی پوشیده‌اند، نوارهای لباسشان آویخته، و گوی منسوج از بالای سرشان نمایان است و دست بر شمشیر دارند. سوار دست چپ دارای ریش است و ظاهراً از سوار دست راست، که موندارد، پیرتر است. در جلوی هر یک از سواران یک نفر پیاده دیده میشود، که متوجه اوست. لمان هاو پت (Lehmann-Haupt) گمان میکند که آثار محو شده یک کتیبه پهلوی را در روی جامه یکی از آن دو پیاده تشخیص داده است.

بعقیده زاره (Sarre)، که لمان هاو پت بنقل آن پرداخته، کتیبه محتمل است مربوط باردشیر اول ساسانی و پسرش شاپور باشد، که مورد ستایش ارمنیان شده‌اند.

«مرزبانان ارمنستان و گرجستان ابتدا لقب بیدخش (Bidhakhsh) را کمافی السابق نگاهداشتند، ولی در سال چهار صد و سی میلادی ارمنستان یکی از ایالات دولت شاهنشاهی ایران شد و حکومت آنرا بیک نفر مرزبان محول کردند.

«آتش مشخص و مجسم، که دراوستا آتر (âtar) و در زبان فارسی متوسط آذر (Adhur) ارمنیان زردشتی بوده‌اند

میباشد، اکثر پسر اهور مزدا خوانده شده. عیسویان (ارمنیان) گاهی آتش مقدس زردشتیانرا دختر اهور مزدا نامیده‌اند، چنانکه هشو نام کشیش عیسوی، که از روی خشم آتش یکی از آتشکده‌ها را خاموش کرد، گفته است: نه آن خانه خانه خدا، نه آن آتش دختر خدا بود، بلکه دختری

بود دستخوش هوس شاهان و گدایان .

اما احتمال میرود ، که اعتقاد باینکه آتش دختر اهورامزداست ، از جمله تغییراتی باشد ، که نزد ارمنیان زردشتی صورت گرفته است ، زیرا آثار عامیانه ارمنه ، هنوز هم آتش مجسم را موجودی مونث می‌شمارد .
(ابرگیان اعتقادات عامیانه ارمنیان ، لایزیک ۱۸۸۹ ص ۶۷)

آئین مانی در ارمنستان
Képhalaia ، عده بسیاری نامه و دستورالعمل -
گذشته از این کتب مانی (شاهپورگان ، کفلاهی

های کتبی و رساله‌های مختلف بقلم مانی رواج داشته است . این نامه خطاب بشاگردان معتبر ، یا جماعت مانویه ای بوده است که در ممالک مختلف مانند تیسفون و بابل و میشان و الرها و خوزستان و ارمنستان و هند و غیره ساکن بوده اند .

ارمنیان در صفوف
سپاهیان ایران
میرفتند ، مورد توجه مخصوص بودند ، وقتی وارد تیسفون میشدند ، شاهنشاه ایران یکی از

اعیان مشهور را بنزد آنان میفرستاد ، تا از احوال ارمنستان جو یا شود . این امر سه بار تکرار میشد و آنگاه فردای آنروز ، شاه شخصاً افواج مزبور را سان میدید (پاتکانیان ، مجله آسیایی ۱۸۶۶ ص ۱۱۲)

معارضه ایران ساسانی
و روم شرقی در
ارمنستان
نواحی کوهستانی ، که از یکطرف بگوشه شرقی دریای سیاه و از جانب دیگر بوسط دجله میرسد ، در میان دو کشور بزرگ ایران و روم سرحد طبیعی

استواری محسوب نمیشد و این وضع جغرافیایی تولید جنگ دائمی میکرد . اگر ارمنستان باندازه ای قوی بود ، که در مقابل این دو دولت عظیم بحفظ استقلال خود نایل میشد ، ممکن بود

بین آنها، حکم یک دولت پوشالی (Etat tampon) پیدا کند، اما خیلی ضعیف بود و اینکار از او بر نمیآمد.

سلسله ای از خاندان اشکانی در ارمنستان سلطنت میکرد، لکن وضع آنجا ثباتی نداشت. ملوک الطوایف ارمنستان پیوسته آماده طغیان بودند، و نفوذ روم با نفوذ ایران همواره در مجادله بود. اردشیر اول ساسانی از جنگ باروهمیان فایده بسیاری نبرد، و امارت کوچک اعراب هتره واقع در بیابان جنوب نینوی قدیم بسختی مقاومت میکرد. ظاهراً این امارت فقط در اثر حملات شاهپور اول از پای درآمد.

جنگ ایران و روم بوسیله صلحنامه ای که سال ۲۴۴ میلادی بین شاهپور و فیلیپ عرب قیصر روم امضاء شد، پایان رسید بموجب این معاهده قیصر روم ارمنستان را بایرانیان واگذار کرد.

• ... قسطنطین کبیر بدین عیسی در آمده بود. ورود عیسویت
بارمنستان
دخول دیانت عیسی در ارمنستان، که مقارن آن

احوال بدست تردت و جانشینان او انجام گرفت، موجب شد، که بین روم شرقی و ارمنستان ارتباط محکمتری ایجاد گردد. اگرچه یولیانس قیصر روم بمخالفت دین عیسی برخاست و از این رو او را مرتد (Apostat) لقب داده اند، ولی کار او موقت بود، و در اوضاع تغییری نداد.

در میان اعیان و بزرگان ارمنستان گروهی موجود بود، که برای صیل بمقامات بکمک ایرانیان چشم داشتند. ارمنستان همیشه دستخوش نزاع این بزرگان بود. پی در پی شاهزادگانرا میکشتمند و توطئه ها می کردند و خیانت ها مرتکب میشدند، و در نتیجه ایران و روم در امور داخلی

آنها متناوباً مداخله میکردند. پس ارمنستان کمافی السابق کانون جنگهای ایران و روم بود.

منازعات داخلی ارمنستان، بهانه بدست شاهپوردوم ساسانی داد، تاجنک را تجدید کند. باین امید که آنچه نرسی از دست داده مجدداً بکف آورد. شاهپور بآسانی ارمنستان را گرفت...

تقسیم ارمنستان بین ایران در سنوات اول سلطنت و هرام چهارم، ایران ساسانی و امپراطوری و روم ارمنستان را بین خود بنحوی تقسیم کردند، بیزانس روم که قسمت شرقی آن، که خیلی از ناحیه دیگرش وسیعتر بود، تحت حمایت ایران و بخش غربیش تحت تسلط رومیان قرار گرفت.

شاهپور (پسریزدگرد ساسانی) پادشاه ارمنستان برای گرفتن تخت و تاج به تیسفون شتافت، لیکن بزرگان او را کشتند، و بجای او شاهزاده خسرو نام را، که منسوب بشعبه‌ای از دودمان ساسانی بود، بر تخت نشاندند. (موسی خورنی، ۱، ۵۶ طبری ص ۹۱ یادداشت ۴)

... و لاش برادر پیروز بسلطنت ایران معارضه مسیحیت با مزدانیسم در ارمنستان انتخاب شد، و در زمان این پادشاه فرمانروای حقیقی این زر مهر بود. او با وهن ممیکونی (vahan) رئیس یاغیان ارمنی صلح کرد. شرائط صلحی که وهن تحصیل کرد، نشان میدهد که عیسویان متعصب‌تر از زردشتیان بوده‌اند، زیرا نه فقط وهن آزادی کامل دیانت مسیح را طلب کرد، بلکه درخواست

نمود که دیانت زردشت در ارمنستان ملغی شود و آتشکده های آنجا را خراب کنند . . . و هن مرزبان ارمنستان گردید

(لازار، لانگلو، ج ۲، ص ۳۵۲، طبری، ص ۸۸۵، نلدکه ص ۱۳۹)

فهرست سلاطین صفویه

اسماعیل اول	جلوس	۹۰۷	هجری مطابق	۱۵۰۲	میلادی
طهماسب اول	“	۹۳۰	“	۱۵۲۴	“
اسماعیل ثانی	“	۹۸۴	“	۱۵۷۶	“
محمد خدا بنده	“	۹۸۵	“	۱۵۷۸	“
عباس اول	“	۹۸۵	“	۱۵۷۸	“
صفی اول	“	۱۰۳۸	“	۱۶۲۹	“
عباس ثانی	“	۱۰۵۲	“	۱۶۴۲	“
سلیمان اول	“	۱۰۷۷	“	۱۶۶۷	“
حسین اول	“	۱۱۰۵	“	۱۶۹۴	“
طهماسب ثانی	“	۱۱۳۵	“	۱۷۲۲	“
عیاس ثالث	“	۱۱۴۴ - ۱۱۴۸	“	۷۳۱ - ۱۷۳۶	(۱)

«تاریخ ثابت میکند که شیخ صفی الدین،

عزت گزین بزرگوار اردبیل که سلاطین صفویه

نام و نسب خود را از او گرفته اند، فی الحقیقه

در زمان خود شخصی متنفذ و صاحب قدرت بوده است. در بعضی سلسله ها

دید شده است که خود را جعلاً منسوب بخاندان پادشاهان قدیم کرده،

شیخ صفی،
جد صفویه

(۱) Mohommadan Dynasties by Stanley Lane Pool

(و ترجمه فارسی آن بقلم دانشمند فقید عباس اقبال آشتیانی) (1925) P. 25g

نسب نامه میسازند. (در آثار الباقیه بیرونی، شرح مشبعی راجع بجعل نسب نامه ها از طرف سلسله سلاطین مختلف آمده است.) اما شاه اسماعیل که بشش پشت بشیخ صفی الدین میرسید، و سلسله صفویه را در آغاز قرن شانزدهم میلادی تأسیس کرده، ایران را بدرجه ای از شکوه و جلال بالا برد که پس از انقراض دولت قدیم و دودمان نجیب ساسانیان بدست تازیان در قرن هفتم میلادی کمتر بآن پایه رسیده بود، موقع و فرصت مناسبی برای تشبث بآن نوع جعلیات و اختراعات نداشت.

عظمت شیخ صفوی دو چیز دلیل است که شیخ صفوی در عصر خود (قرن سیزدهم میلادی) مرشد، و پیرو واجب -

الاحترام بوده است: اولین و مهمترین آنها، توجیهی است که وزیر بزرگ، رشید الدین فضل الله بادعیه و شفاعات او داشته است.

(مراجعه فرمائید به مجموعه رسائل منشآت خواجه رشید الدین، طبع هندوستان) دو مکتوب مذکور در این مجموعه، که پرازمدا یح مبالغه آمیز وستایش شیخ صفی الدین است، بعد وافی از مقام و شهرت او در نظر معاصرینش حکایت میکند.

« نکته دوم که منظور ما را ثابت میکند، اینست که کمی بعد از وفاتش، یکی از درویشان موسوم به توکل بن اسماعیل که معمولاً او را ابن البزار مینامند، کتابی بزرگ در احوال اخلاق و تعالیم و عقاید و کرامات شیخ تصنیف نموده است. (صفوة الصفا در هندوستان بچاپ رسیده است) « شیخ صفی چون در اردبیل مرشدی صاحب

ملاقات با سعدی حال نمیدید، و آوازه نجیب الدین بزغش شیرازی را شنیده بود، میل بزیارت او کرد، ولی وقتی که بشیراز رفت

شیخ نجیب الدین رحلت کرده بود، درویشان و مشایخ آن دیار، خاصه شیخ سعدی شاعر معروف را ملاقات کرد، اما معاشرت او پسند خاطرش نیفتاد و ظاهراً با شیخ سعدی درست معامله نکرد، و نسخه اشعار او را، که بخط خود تقدیمش نمود، نپذیرفت.

نفوذ شیخ صفی
« شیخ صفی الدین بی اندازه بتوسعه سلسله تابعه خود کمک کرد، و یکی ازادله، بر قوت و نفوذ او، قول مولانا شمس الدین بر نیقی اردبیلی است که در سلسله النسب منقول است. مولانا گوید:

« از راه مراغه و تبریز شمار طالبان و مشتاقان نمودم، در سه ماه سیزده هزار طالب باین يك راه بحضرت شیخ آمدند و شرف حضور مبارک دریافتند و توبه کردند و از باقی اطراف باین قیاس ... » پیروان شیخ صفی در آسیای صغیر نیز بسیار بوده اند، بطوریکه اسباب تشویش خاطر سلاطین عثمانی شدند.

« هنگامیکه ترکمانان (آق قوینلو) بجستجوی شاه اسماعیل کبیر (اول) آن دو طفل (اسماعیل و برادرش) بگیلان آمدند، کار کیا امر داد آنها را در قفسی کرده در جنگل آویختند، تا قسم او راست باشد، که اکنون پای آنها در روی خاک قلمرو او نیست.

شاه اسماعیل کبیر (اول)
تولد ۸۹۴ - ۱۴۸۷
جلوس ۹۰۵ - ۱۴۹۹
وفات ۴۹۳۰ - ۱۵۲۳

« تاجر مجهول الاسم ایتالیایی گوید: متابعان این صوفی (شاه اسماعیل)، خاصه لشگریانش او را مانند خدا می پرستند، بعضی از آنها بی سلاح بمیدان جنگ میروند، و معتقدند که مرشد در گرمگاه مصاف حافظ و مراقب آنان خواهد بود ... در سرتاسر ایران اسم خدا فراموش شده، و

هر لحظه اسم اسماعیل مذکور می‌گردد ... عبارت ذیل در بیشتر سفرنامه سیاحان ونیسی دیده می‌شود : « صوفیان مثل شیر نبرد میکنند » ...

فتوحات اسماعیل « هنگامیکه شاه اسماعیل گوشه عزت خود را در سیزده سالگی در لاهیجان ترك گفت و بزم جهانگیری قدم در میدان گذاشت ، بیش از سیزده سال نداشت . . . در بهار سال هزار و پانصد میلادی هفت قبیله : شاملو ، روملو ، استاجلو ، تكلو ، ذوالقدر ، افشار و قاجار ، از ایلات ترك را که ارکان لشکر صفویه محسوب می‌کردند ، پیرو خود ساخته ، با سپاهی معتدبه وارد اردبیل گردید .

« در اینوقت قوای خود را قابل جهاد دیده بچنگ گرجیان کافر شتافت ، و فرخ یسار شیر وانشاه را بانتقام جد خود مغلوب و در نزدیکی گلستان مقتول کرد ...

« پس از فتح باکو بطرف تبریز برای فتح آذربایجان روی آورد ، و در جنگ شرور سپاه ترکمانان آق قویونلورا شکست داده وارد تبریز گشت ، و تاج سلطنت ایران را بر سر نهاد .

« پس از قلع و قمع رقبای داخلی ، شاه اسماعیل بتوسعه فتوحات خود در غرب همت گماشت (۱۵۰۶-۱۵۱۰) و در سال ۱۵۰۸ میلادی بغداد را فتح کرد ، و اماکن متبرکه که کربلا و نجف را بتصرف در آورد ؛ آنگاه لرستان و فارس را بگشود .

« تا اینوقت شاه اسماعیل بمطیع کردن ملوک الطوائف و مدعیان تاج و تخت ، و تحکیم بنای سلطنت خود در ایران مشغول بود و حدود مملکت را از طرف مغرب و شمال غربی توسعه کامل داده بفقور دولت ساسانیان رسانید .

سیرت و صورت « بقول کاترینوزنو ، سیاح ایتالیایی ، در سیزده
شاه اسماعیل سالگی که بجهانگیری شروع کرد » ، سیمایی

نجیب و ظاهری شاهانه داشت . در چشمانش نمودارم چه چیز عظیم و
آمرانه مخفی بود که در کمال وضوح میگفت ، این شخص روزی پادشاه
بزرگی خواهد گشت . صفات روحی با جمال جسمانش متباین نبود ،
زیرا که هوشی سرشار و نظری چنان بلند داشت که در این سن قلیل
باور کردنی نیست ... قوت حافظه و سرعت انتقال و لیاقت ذاتی او را هیچیک
از معاصرین نداشتند .

قتل شیبانی « جنك قطعی شاه اسماعیل با ازبکیه در طاهر آباد
نزدیک مرو واقع شد ازبکیه پس از يك مضاف
(۱۵۱۰)

طولانی و لجاجت آمیزی کاملاً شکسته شدند ، و شیبانی بقتل آمد ، وقتی
که بدن او را از زیر توده اجساد مقتولین بیرون کشیدند ، شاه اسماعیل
امر داد ، دست و پایش را بریدند ، و با کفاف و اطراف مملکت فرستادند ،
و پوست سرش را از گاه انباشته ، بعنوان یادگار و هدیه نزد سلطان بایزید
دوم بقسطنطنیه فرستاد ، و استخوان کاسه سر را فرمود بطلا گرفته و قدحی
ساخته و در مجلس بزم بگردش در آورند ، یکدست او را بریده توسط
درویش محمد سیاول نزد آقارستم روزافزون حاکم سرکش مازندران
فرستاد ، در موقعیکه مشارالیه در ساری ، میان ندیمان و درباریان خود
نشسته بود ، درویش محمد دست شیبانی را بدامان او انداخته و بانك
بر آورد: « گفته بودی دست من است و دامن شیبك خان ، حالا دست او
در دامن تست ! » ..

« جنگ چالداران در اوایل رجب ۹۲۰ هجری (اگست و ستمبر ۱۵۱۴) میان عثمانیان و ایرانیان، در چالداران حربی عظیم واقع گشت، در این محل که قریب بیست فرسنگ از تبریز مسافت دارد، سه هزار عثمانی و دوهزار ایرانی کشته شدند، لیکن توپخانه عثمانیان جنگ را بنفع ترکها ختم کرد، شاه اسماعیل با وجود شجاعتی که خود و همراهان فداکارش ابراز داشتند، مجبور شد از میدان رو بر گرداند ... »

« در ایام سلطنت شاه اسماعیل، شمشیر بیشتر از شاه اسماعیل قلم بکار می افتاد. بقسمی که نه تنها رقبای ایرانی خود را از میان برداشت، بلکه سرحدات مملکت را نیز از هر طرف بقدر معتنا بیی توسعه داد. بنا بر قول احسن التواریخ مملکتش شامل: آذربایجان، عراق عجم، (عراق عرب) خراسان، فارس، کرمان، خوزستان بود، و دیار بکر، بلخ و مرو نیز گاهی در قلمرو حکمرانی او درمی آمد»

احساس وجودش بدرجه ای بود که زرناب و ریک لیاقت و کرم

بیمقدار در چشمش یکسان مینمود. پیش همت بلندش، ذخیره کان و دفینه دریا، برای عطای یکروز کفایت نمیکرد، و از این جهت خزینه اش غالباً خالی بود. (۱).

« طهماسب ارشد اولاد شاه اسماعیل روزی که شاه طهماسب اول جانشین پدر شد بیش از ده سال نداشت. مدت پنجاه و دو سال و شش ماه بر ایران حکمرانی کرد و در چهاردهم می ۱۵۷۶ جهان را بدرود گفت.

ملکم گوید : «مهربان وجوانمرد بود ، ... بنظر میرسد که صاحب عزم وهوش بوده واگرچه در خصال حسنه وهمت عالی خیلی امتیاز نداشته ، در عوض از ردایل و ذمائم بزرگ منزله ومبری بوده است .
 « بنا بر قول صاحب احسن التواریخ شاه طهماسب در ایام جوانی خیلی بخت ونقاشی وسواری خران مصری میل داشت ، در نتیجه خسواری مرسوم شد وهر کس در ترمین مرکوب وتهیه افسار و بالان زرین بر دیگران سبقت میجست .

« شاه خیلی اظهار تقدس میکرد ، بیشتر چیزها را نجس میدانست ، وغالباً لقمه نیمخورده را از دهان بیرون آورده در آب یاد آتش میافکند .
 « شاه طهماسب نیز مثل پدرش با سه کشور خارجی رابطه داشت : عثمانی و ازبکیه ماوراءالنهر و خاندان

روابط خارجی

سلطین دهلی معروف بمغول کبیر . در قسمت بزرگی از دوره سلطنت او (یعنی تا سال ۹۷۴ - ۱۵۶۶) سلطان سلیمان بزرگ بر تخت عثمانی قرار داشت . از این تاریخ سلیم ثانی تا دو سال قبل از وفات طهماسب بر عثمانی حکمرانی نمود ، و در دو سال اخیر زندگانی او (۹۸۲ - ۶ = ۱۵۷۴) سلطان مراد سوم فرمانفرمای عثمانی بود . اما حکمرانان ازبکیه ، عییدخان تا سنه (۹۴۶ = ۱۵۴۰) که سال وفات او است ، از دشمنی شاه طهماسب کوتاهی نکرد و پس از آن تاریخ دین محمدخان خود را از بزرگترین دشمنان او معرفی نمود . این شخص از مغشوش کردن ولایات شرقی و ترکان عثمانی از غارت حدود غربی ایران - هیچ فروگذار نکردند (۱)

شاه عباس کبیر
(۱۵۸۸-۱۶۲۹)
۹۷۸ یا ۹۷۹ جانوری ۱۵۷۲ ر ۱۵۷۱ تولد یافته
(۹۷۸-۱۰۳۸)

«شاه عباس اول روزی که در سال ۹۹۶ = ۱۵۸۸
(بنا بقول صاحب عالم آرای عباسی در اول رمضان
است. کلمه ظل الله ماده و تاریخ جلوس او است)

بتخت نشست شانزده یا هفده سال پیش نداشت. پس از شصت سال زندگانی
در جمادی الاول ۱۰۳۸ = جانوری ۱۶۲۹ بدرود زندگانی گفت. در مدت
سلطنتش که ۴۳ سال قمری است، باتفاق جمیع مورخین، مملکت ایران
بدرجه ای از قدرت و آبادی و شوکت رسید که در اعصار اسلامی بآن نائل
نشده بود.

«بواسطه خوش رفتاری این پادشاه نسبت بعیسویان، عده اروپائانی
که بسمت مأمور سیاسی یا نماینده مذهبی یا بعنوان تجارت بایران می آمدند،
در ایام سلطنت او و اخلاف او همواره رو بفرونی داشت. آزادی و جوانمردی
شاه عباس نسبت بملل غیر مسلم آنها را بپایتخت ایران (اصفهان) جلب میکرد.
«اسکندریک منشی در تاریخ عالم آرای عباسی بتفصیل تمام در
جلد اول تاریخ خود در این مقوله سخن رانده است.

این نویسنده در مقاله ششم کتاب خود گوید: هیچ آفریده راقدرت
آن نبود که لمحه ای از اجرای احکام او غفلت کند، مثلاً اگر پدری را
مأمور بقتل فرزند میکرد، علی الفور باید فرمان مطاع چون فرمان
قضا گردن می نهاد، و اگر در اجرای امر تهاون مینمود بفرمان معکوس میشد،
و این بار پسر بکشتن پدر مأموریت می یافت، و اگر پسر نیز تعلل میکرد
دیگری بقتل هر دو معین می گشت. با چنین سیاستی امرش باعلی درجه
وسرعت رسید و کس را در اجرای فرمان قضا جریان زهره تردید نبود.

« امرای لشکر را امر داده بود که در هنگام هر سیاستی حاضر و ناظر باشند، هر حاکم و امیر را مسئول نظم طرق و شوارع ولایت خود ساخته بود. دروغ را بسختی مجازات میداد، و عموماً گمان میرفت هر کسی باو راست نگوید من جانب الله آگاهی خواهد یافت. اما از طرف دیگر در معاشرت با درباریان با کمال سادگی و محبت رفتار میکرد، و مطالب و دعاوی حقه آنها را مورد توجه قرار میداد، و از زلالت و خطایای سهوی و اتفاقی آنان غمض عین میفرمود.

« هر چند از مجالس بزم و باده گساری محترز نبود، لیکن میل وافر داشت که همیشه از وقایع ممالک و سلاطین همجوار اطلاعات دقیقه باو بدهند و توجه کامل نسبت بتوسعه اداره وقایع نگاران و جاسوسان مبذول میداشت. در لغت صاحب مهارت بود؛ شعر را نه تنها قدر و قیمت می نهاد، بلکه خود نیز گاهی بگفتن آن مبادرت میورزید.

« اما در باب فتوحات او، لشکرش از جانب شمال شرقی بمرو و نسا و ایبورد و اند خود حتی بلخ رسید، و از سوی شمال غربی از نخجوان و ایروان و گنجه و تفلیس و دربند و باکو گذشت.

« از اینکه شاه عباس سزاوار لقب «بزرگ» بوده، حرفی نیست. مورخین اروپائی مانند سر جان ملکم، هر چند خشونت ها و سبخت گیری های او را عذری موجه نیاورده اند، ولی اغماض کرده از انظار پوشیده اند. « اما کشتن پسر ارشد خود صفی میرزا، و کور نمودن برادر دیگر موسوم بخدا بنده میرزا، و سوانح دلخراشی که متعاقب آن قضیه پیش آمد، صفحه سیاهی در جریده پرافتخار پادشاهی او قرار میدهد. وفات شاه عباس در اوایل سنه ۱۶۲۹ واقع شد، پس از وی نوه اش سام میرزا بر تخت

ایران نشست ، و نام پدر ناکام را عاریه کرده خویشان را شاه صفی اول نامید.

« روایتی است معروف در میان مسلمانان (تفسیر قرآن مجید ۳۴-۱۳) که حضرت سلیمان وفات یافت، درحالتیکه بر عصای خود تکیه کرده بود. طایفه جن که بحکم او در بنای معبد کار میکردند، از رحلتش اطلاع حاصل نکردند، مگر پس از یکسال که کرم عصای آنحضرت را خورد و جسد سلیمان بر زمین افتاد. این افسانه درست بر سلطنت صفویه، در قرن بعد از شاه عباس منطبق میشود. عباس اول به نیروی عقل و قوت عزم، ایران را امن و امان و آباد کرد ، بطوریکه تا قریب یکصدسال بعد ، اخلاف خود را با وجود هر بی لیاقتی و وضعی که داشتند، از اضمحلال نگاهداشت (۱) »
 « بوالمظفر شاه عباس پس از چهل و دو سال سلطنت در مازنداران وفات کرده، در نجف اشرف مدفونست، غزل ذیل از اوست (۲)

معیت آمد و زد حلقه بردل و جانم
 درش گشودم و شد تا بحشر مهمانم
 نه هست هستم ، و نه نیستم ، نمیدانم
 که من کیم ، چه کسم ، کافر ، مسلمانم ؟
 اگر مسخر کفرم ، که بست ز نام
 و گر متابع دینم کجاست ایمانم
 از این که هر دو نیم، بلکه عاشقم عاشق
 معیت صنی کرده ، نام مسلمانم

(۱) A Literary History of Persia by E. G. Browne

V, IV P P. 6-8 , 102-112 (ترجمه فارسی، طبع تهران صفحات ۱۰۳، ۱۸۵)

(۲) دانشمندان آذربایجان، تألیف دانشمند فقید محمد علی تربیت (ص ۳-۲۶۴ طبع طهران)

اگر چه هیچیم ، و از هیچ کمترم ، اما
 یگانه گوهر دریای بحر امکانم
 دو روز شده که دیگر عاشقم بجان عاشق
 بنو گلی که برد نقد دین و ایمانم
 عجب که از الم عشق جان برد عباس

که درد برسر درد است، و نیست درمانم

فرمان همایونی مقایسه شود با اسلوب مهر فرامین ساسانیان:

«فرمان‌های سلطنتی و معاهدات و سایر اسناد دولتی (ص، ۲۲۴)

را بامهری، که عبارت از حلقه منقش بصورت گراز (وراز) بود، مهر میکردند، اگر مربوط به عهداتی نسبت بدولت دیگری بود، اعم از مستقل یا غیر مستقل کیسه کوچکی پر از نمك بآن سند می بستند و بنگین سلطنتی مهر میکردند، و این علامت غیر قابل نقض بودن پیمان محسوب میشد. (فوستوس یزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۲۶۹ مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۲۰۴ و ۱۲۸) نقل از ایران ساسانی- پرفسور کریستینسن دانمارکی ص ۴۱۷، طبع طهران.

آتش، آتش پرستان ... زرد تشتیان کمال مواظبت را مرعی میداشته‌اند
 که آب و آتش و خاک را آلوده نکنند، مولفان (ص، ۳۹۶)

خارجی هم این منصوص موجود در اوستا را تأیید کرده‌اند.
 «اما آتش در این آیین خیلی مهمتر از سایر عناصر بوده‌است. اوستا آتش را پنج نوع می‌شمارد و نام آنها در پس‌نای یازده وهفده مذکور و در تفسیر پهلوی آن یسنا، مندرج است؛ و در کتاب بندهشن نیز اسامی این آتش‌ها بامختصر اشتباهی نقل شده‌است. آن آتش‌ها از این قرارند:

- ۱- برزسوه (Barazisavah) که آتش معابد (که آنرا آتش وهرام میگفته اند) و آتشی است که دراستعمالات عادی بکار میرود.
- ۲- و هوفریان (Vohufryana) یعنی آتشی که در جسم مردم و جانوران است.

۳- اوروازش (Vrvazishta) آتشی که در نباتات پنهان است.

۴- وازشت، آتشی که در ابر است، یعنی صاعقه.

۵- سپنشت، آتشی که در بهشت در حضور اهورمزدا میسوزد.

ظاهراً شکوه و اقبالیکه پیوسته همراه شاهنشاهان حقیقی آریایی بوده، یعنی خورنه، که در زبان پهلوی خور و در پارسی فر شده است، مظهر ناسوتی این نوع پنجم از آتش بوده است.

آتش مشخص و مجسم را که در اوستا آتر و در زبان فارسی متوسط آذر می باشد، اکثر پسر اهورمزدا خوانده شده. عیسویان گاهی آتش مقدس زردشتیان را دختر اهورمزدا نامیده اند (۱)

مغان (روحانیون زردشتی) یکی از اقوام ششگانه ماد را، مغان می شمارد؛ (ص، ۴۹۶)

و هنوز هم منطقه ای از سرزمین آذربایجان مغان خوانده میشود) که مقام روحانیت منحصرأ بآنان تعلق داشته است. آنگاه که آئین زردشت بر نواحی غرب و جنوب ایران یعنی ماد و پارس مستولی شد، مغان پیشوایان دیانت جدید شدند. در کتاب اوستا نام طبقه روحانی را بهمان عنوان قدیمی، که داشته اند، یعنی آثرون می بینیم، اما

(۱) Christensen (Arthur) L' Iran Sous les Sassani des

P P. 142-4 (ترجمه فارسی، چاپ دوم طهران صفحات ۱۶۸-۱۶۶)

در عهد اشکانیان و ساسانیان معمولاً این طایفه را مغان میخوانده‌اند. در این زمان هم (در دوره ساسانی) افراد این طایفه خود را از يك ریشه میدانستند و مردم هم به ایشان چون طبقه خاصی نگریسته و از يك قبیله می شناختند، که تکلیفان عبادت خدایان و اجرای اعمال دین بود.

«در زمان ساسانیان مغان (روحانیون زردشتی) و نجبای ملوک الطوائف قرین و همدوش یکدیگر بودند، معمولاً در ادوار ضعف و انحطاط دولت برای مخالفت با پادشاه همدست میشدند، ولی جز در این ادوار، این دو طایفه از هم جدا مانده، هر يك از طریق سیر تکاملی خود را ادامه میداد. آنچه اطلاع داریم اینست که از دودمان نجبای بزرگ ساسانی هیچ فردی بمقام موبدان موبد نرسیده است. همیشه روسای روحانیون از میان طبقه مغان انتخاب میشده‌اند و این طبقه هم بمرور زمان خیلی زیادتر شده بود، و باستناد تواریخ افسانه آمیزی که داشتند، برای خود شجره نسب پرافتخاری ترتیب میدادند، که از حیث قدمت و شرافت با خاندانهای بزرگ پهلوی میزد. «هیأت روحانیون با دخالتی که در امور عرفی میکردند، آن امور را جنبه مقدس ورنه دیانتی می بخشیدند.

«این طایفه در کلیه مواردی که در زندگانی بشر پیش می آمد، حق مداخله داشتند و میتوان گفت، که هر فردی من المهدالی اللحد در نظارت و سرپرستی مغان بود. «عموم مردم مغان را مقدس شمرده احترام میکردند. امور عامه خلق بر طبق نصایح و موافق پیش بینی مغان ترتیب و تمشیت میگرفت و مخصوصاً در دعاوی اشخاص دقت میکردند و بانهایت مواظبت جریان وقایع را مد نظر گرفته، فتوی میدادند و ظاهراً هیچ چیزی را مردمان درست و قانونی نمیدانستند مگر آنکه بتصدیق مغان رسیده باشد»

(آگایاس، کتاب دوم، بندیست و ششم)... مغان در عمل استقلال تام داشتند و میتوان گفت که دولتی در دولت تشکیل داده بودند. حتی در زمان شاهپور دوم کشور ماد و خصوصاً ایالت آتروپاتن (آذربایجان) را کشور مغان میشمرند... و مغان در آنجا بنابر قواعد و رسوم خاص خود میزیستند، (آمیانس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۳۵) روحانیون زردشتی سلسله مراتبی داشتند، که بسیار منظم بود، اما اطلاع مفصلی از آن نداریم. مغان (که آنرا مگوان یا مگوگان نوشته اند) طبقه بزرگ روحانیون فرو دست را تشکیل میداده اند. ظاهراً رئیس معابد بزرگ را بلقب مغان مغ میخوانده اند (و مگوان مگو، یا مگو مگوان نوشته اند). از این طبقه بالاتر، طبقه موبدان (مگوپتها) بود. سرزمین ایران از حیث آئین بمناطق مختلف تقسیم میشد، هر ناحیه را موبدی بود.

چندین سنک قیمتی بدست آمده است، که صورت و نام موبدان بر آنها منقوش است...

«رئیس همه موبدان، که منزلت پاپ زردشتیان داشت، موبدان موبد بود، ریاست عالیه همه امور روحانی باموبدان موبد بود، که در جمیع مسائل نظری دین و اصول و فروع عملی آن فتوی میداد و سیاست روحانی را در دست خویش داشت...

«از اختیارات او یکی آنست که اگر در بعضی نواحی نسبت بدین رسمی کشور نغمه مخالفتی بر میخواست و بنا بر رسم زمان محکمه خاصی برای تحقیق و تفتیش امر دایر میشد، شخص او نیز در آن محاکمه دخالت تام می یافت.

«شاه در جمیع مواردی که بامذهب تماس داشت، رای موبدان موبد

را میخواست (طبری . ص ۹۶۵ ، نلدکه ، ص ۲۵۰)

موبدان موبد از آنجا که هادی معنوی و مشاور روحانی سلطان بود، در تمام شئون کشور نفوذ فوق العاده داشت .

موبدان موبد اعتراف شنو پادشاه محسوب میشود (طبری ص ۷۶۲، نلدکه ص ۹۷) تشریفات مذهبی ، که مستلزم اطلاع و تجربه مخصوصی بود ، در معابد (آتشکده ها) بوسیله هیربذان اجرا میشد . هیربذ همان است، که در اوستائیشریتی خوانده شده است. خوارزمی (مفتاح-العلوم، ص ۱۱۶) معنی لفظ هیربذ را « خادم آتش » گفته است. طبری (ص ۴۲- ۱۰۴۱) حکایت میکند، که خسرو دوم آتشکده هایی بنا کرد و دوازده هزار هیربذ برای «زمزمه» ادعیه و سرودن آغانی در آن آتشکده ها برگماشت. شرافت مقام هیربذان را همین بس که هنگام تسلط تازیان بر ایالت پارس ، در قرن هشتم، یک نفر هیربذ در آن جا فرمانفرما بود، و ریاست مذهبی را نیز در عهده داشت .

«در بعضی ادوار ساسانی رئیس کل هیربذان، هیربذان هیربذ، بعد از موبد بزرگ در رتبه اول قرار داشته است. یکی از هیربذان معروف تنسر است، که در تأسیس و تشکیل دین رسمی زردشتی با اردشیر بابکان همدست بود (دینگرد، چاپ پشتون سنجانا، ج ۹ ص ۴۵۰ و ۳۴۶) دیگر از مأمورین عالی مرتبت روحانی ، که نمیتوانیم حدود و وظایف آنان را تعیین کنیم، وردبذ « استاد عمل» است (در زبان ارمنی وارتابد، بمعنی مجتهد، است. شاردن این رتبه را یکی از مقامات روحانی عیسوی ارمنستان می شمارد.) دیگر دستور Dastuar است که ظاهراً متخصص در مسائل مذهبی و مباحث معقول و مشاور قضایی بوده است، که مسائل معضل و مشکوک را با رجوع

میکرده‌اند (۱) (مقام دستور در شاهنامه، و در ادبیات فارسی بعد از اسلام بسیار مهم، و حتی بمثابة وزیر شمرده شده است.)

آتشکده ماد
(آذر گشنسپ)
(ص، ۳۹۶)
ستایش مخصوص بود، که در آنها سه آتش
بزرگ قرار داشت:

«یکی آذر فرنبغ (فرنبغ شاید املاء تاریخی یا نگارش تحریف‌شده فروغ‌بغ باشد). دیگر آذر گشنسپ، و دیگر آذر برزین مهر.

بموجب داستان کهنی که در کتاب بندهشن آمده (فصل هفدهم، ۱، ص ۶۲ و بعد، چاپ وست) در زمان پادشاه داستانی تخمورب (تهمورث) نام، جماعتی سوار گاو داستانی موسوم بر سئو غ شده، از کشور خونیرس، بشش کشور دیگر سفر کردند، و از نوع بشر جز باین وسیله کسی نمیتوانست بآن شش اقلیم برود (۲) شبی در میان اقیانوس چنین اتفاقی افتاد، که باد سه آتشی را، که بر پشت گاو روشن بود به آب افکند، اما آتش‌ها مانند سه موجود زنده در مکان سابق خود بر پشت گاو (مجدداً) روئیدند و هوا را روشن کردند.

یم، (جم، جمشید) که جانشین تخمورب (تهمورث) شد، بر فراز کوه خورومنه، در خوارزم آتشکده‌ای بنا کرد، و آتش فرنبغ را در آن جای داد.

«ما بطور محقق نمیدانیم که، این سه آتش از چه زمانی معروف شده‌اند. هوفمان (ص، ۲۹۱) حدس زده است، که آتش جاودانی شهر

(۱) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه فارسی، طبع دوم طهران صفحات ۱۴۰-۱۳۹

(۲) بنابر افسانه آفرینش، جهان به هفت کشور تقسیم میشود، و فقط در کشور مرکزی،

خونیرس، بشرسکتی دارد.

آساك در ایالت استائوئن كه ارشك موسس سلسله اشكانی در حضور آن بتخت شاهنشاهی نشست (ایزیدور خاراكسی) نسبتی با آتش آذربر زین مهر دارد ، زیرا مكان این آتش در عهد ساسانیان نزدیک شهر آساك بوده است. بنابر روایت روحانیون زردشتی ، این سه آتش سه طبقه از طبقات اجتماعی ایران متعلق بوده و موافق قصوص داستانی سه فرزند زردشت ، هریك موسس یکی از طبقات مذکور بوده اند .

• آذر فرنیغ آتش طبقه روحانی، آذر گشنسب آتش طبقه جنگیان یا آتش پادشاه ؛ و آذربر زین مهر آتش طبقه کشاورزان در عهد ساسانیان مكان این سه آتش معلوم است و بنابر روایات متداوله ، شهریاران داستانی قبل از عهد هخامنشی این سه آتش را در آن مكان ها قرار داده بودند .

• آذر فرنیغ یا آتش روحانیون، مطابق بندهشن هندی ، در كوه رشن در كابلیستان بوده است ، اما احتمال می رود كه این اشتباه از جانب نساخ واقع شده باشد . بندهشن ایرانی عبارتی دیگر دارد كه متأسفانه قرائت آن بسیار مشكوك است . ویلیام جكسن (مجله شرقی امریكا ، ۱۹۲۱ ، ص ۸۱ و بعد) آنرا چنین خوانده است : كوه درخشان كواروند در بلوك كار . كواروند را بمعنی بخار گرفته است ، و میخواهد ثابت كند كه مقصود شهر کاریان ایالت فارس است، كه در نیمه راه بین بندر سیراف و دارا بجرد بوده است و در آنجا امروز هم آثار ویرانه معبد قدیمی پدیدار است . ظاهراً آتش مقدس را بوسیله يك منبع نفتی افروخته نگاه میداشته اند .

• بموجب روایت مسعودی (مروج ، ۴ ، ص ۷۵ و بعد) این معبد را آذر جوی میخوانده اند ، بمعنی نهر آتش ، و مسلماً این همان آتشكده است كه در تاریخ بیرونی بنام آذر خورا مذکور است .

(آثار الباقیه چاپ زاخو ص ۲۸۸) .

«از طرف دیگر هر تسفلد (یادنامه مودی ، ص ۲۰۱) از عبارت سابق-
الذکر بندهشن ایرانی ، چنین استنباط کرده است که آتش فرنیغ در
ناحیه کنارنگان واقع بوده است و کنارنگان راجلگه نیشابور میداند .
«بعقیده من با ملاحظه عباراتی که جکسن از نویسندگان عرب در
تأیید رای خود ذکر کرده ، بسیار معقول است ، که مکان آذر فرنیغ را
کاریان بدانیم هنوز تا قرن دهم میلادی آتش سایر آتشکده ها را ، از
آتشکده کاریان میبرده اند (مقدیسی چاپ دخویه ، ج ۳ ، ص ۴۲۷) زیرا
از عهد باستان عادت بر این جاری بود که آتش معابد کم اهمیت را بوسیله
سه آتشکده بزرگ تجدید میکردند .
آذر گشنسپ یا آتش سلطنتی ، در گنجک (شیز) واقع در
آذربایجان بود .

جکسن گوید: این آتشکده در جایی برپا بود ، که اکنون خرابه های
تخت سلیمان معروف هست و فاصله آن از ارومیه و همدان یکی است
(ایران در گذشته و حال ص ۱۴۳ - ۱۲۴) .

پادشاهان ساسانی در ایام سختی زیارت این معبد می شتافتند و
زر و مال و ملک و غلام در آنجا نذر میکردند . و هرام پنجم سنگهای قیمتی
تاجی را که از خاقاق و زرش گرفته بود (طبری ۶۶ - ۱۸۶۵) باین آتشکده
فرستاد . خسرو اول نیز نظیر این را عطا کرد . خسرو دوم نذر کرد ، که اگر
موفق بمغلوب نمودن و هرام چوین بشود ، زینت های زروهدیه های سیم
بآتشکده آذر گشنسپ بفرستد و بوعده خویش وفا کرد . در قرن دوازدهم
میلادی ، مسعودی (البته ، ص ۹۵) عبارت ذیل ویرانه های آن معبد را
وصف میکند: «امروز در آن شهر (شیز) آثار عجیبی از ابنیه و نقوش گوناگون

هست، که کرات سماوی و ماه و ستارگان و عوالم بر و بحر و اراضی مسکون و نباتات و حیوانات و سایر عجایب را نشان میدهد. شاهنشاهان آتشکده‌ای در این شهر داشتند که در همهٔ سلسله‌های ایران مقدس و محترم بود. این آتشکده را آذرخوش (نام دیگر آذرگشنسپ) میگفتند. آذر بزبان فارسی آتش و خوش نیکو است. شاهنشاهان ایران هنگام رسیدن پادشاهی با کمال احترام پیاده بزیارت این معبد میرفتند و نذرها میکردند و هدیه خواسته بسیار بدانجا میبردند.

«خلاصه این آتشکده علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت بود و مظهر دولت ساسانیان بشمار میرفت، که بواسطهٔ اتحاد با دیانت قوت گرفت. برخلاف اشکانیان، که هر یک از ملوک الطوایف و شهر بانان معبدی مخصوص خویش داشت. در این باب عبارتی در نامهٔ تنسر هست (چاپ دارمستتر ص ۲۲۵ و ۵۳۰ و مابعد) که با احتمال قریب یقین مأخوذ از حقایق تاریخی است: «ملوک طوایف هر یک برای خویش آتشگاه ساخته و آنهمه بدعت بود، که بی فرمان شاهان قدیم نهادند، شهنشاه باطل گردانید و با مواضع اول نقل فرمود». ولی این ادعا که ایجاد آتش شاهی واحد، توسط ساسانیان برقراری مجدد اوضاع زمان دارا (داریوش) بود، ساختگی است و پایهٔ تاریخی ندارد (در کتابخانهٔ ملی پاریس، مهری هست که صورت و نام شخصی موسوم به بافرگ را که مغان مغ آذرگشنسپ بوده است بر آن حک کرده‌اند، پایکولی ص ۸۲).

«آذر برزین مهر یا آتشکده کشاورزان، در شرق مملکت، در کوه‌های ریوند، شمال غربی نیشابور واقع بود. لازار فارپی قریهٔ ریوند را قریهٔ مغان می‌نامند (لانکلو، ج ۲ ص ۳۱۵). باعتبار جکسن مکان این آتشکده

در قریه مهر بوده است، که در سر راه خراسان بیک فاصله از میاندشت و سبزوار قرار دارد . (از قسطنطنیه تازادگاه خیام ص ۱۷-۲۱۱) این سه آتشکده عظیم محل ستایش مخصوص بود و بیش از سایر زیارتگاهها زینت و ثروت داشت ... (۱)

ص ۴۰۱، ۴۰۵ چنچست

در این آب چنچست پنهان شده است

بگفتم بتو راز چونانکه هست

(فردوسی طوسی)

چنچست از کلمات اوستائی است و مقصود از آن دریاچه ایست که در دامنه کوه سهند بدر ازای ۱۲۰ کیلومتر از شمال بجنوب و به پهنای ۵۵ کیلومتر از مشرق بمغرب امتداد یافته و مساحت کلیه سطحش چهار هزار کیلومتر مربع است و هزار و سیصد متر برجسته تر از سطح دریاها واقع شده و چندان عمقی ندارد، چنانکه پایاب متوسط آن پنج متر و جاهای عمیقش بیشتر از پانزده متر نیست و همیشه رودخانه های متعدد مانند زولا، نازلو، شهری، باراندوز، قادر، سیاه، تغلق، جفلق، مردی، صافی، دهخوارقان، آجی، دیزج و سالیان رود و غیر آنها از سواحل و حوالی دور و نزدیک باین چاه و چال سهند میریزند و چشمه های زیاد نیز از قعر دریاچه جوش زده و بآب آن میافزایند و در بعضی از اوقات سال کثرت باران و ذوب برفها که بر جریان و غلیان آنها قوت میدهند سطح دریا چهار و پنج متر بالاتر میآید و خط محیط آن وسعت پیدا کرده و مساحت سطحش به شش هزار کیلومتر

(۱) Christensen (Arthui) L'Iran sou Les Sassanides

و ترجمه فارسی طبع دوم طهران صفحات ۱۸۷-۱۹۰ . P P 125-128

مربع میرسد .

بالجمله این دریاچه وحوالی آن یکی از امکنه سودمند وپرمفعت
اراضی آذربایجان بوده وچشمه‌های مفید از آبهای گرم و سرد دارای آهن
و گوگرد و املاح مختلفه و کانه‌های مولد نفت و ذغال سنگی و آهک و گچ
و نمک در آنجاها بسیار است و تخته سنگهای سبز فام و سیاه رنگ براق
نیز که از آنها فنجان قهوه خوری و سرغلیان میسازند فراوان است و
معادن پرقیمت از قبیل طلا و سیم و سرب و سیماب و گوگرد و زرنیخ زرد
و پاد زهر مخطط و کمست (۱) نیز کمیاب نیست. حفره و چاه‌های متعدد
نیز در حوالی تکان تپه ، مراغه ، دهخوارقان ، جزیره قویون و دهات
اورمیه و غیره دیده میشود که همیشه آب صافی از شکافهای زمین جسته
و فرو ریخته و پهن گشته و متحجر شده سنگهای مرمر براق و سفید بعمل
میآید که علی المعمول قطعات بزرگ و کوچک از آنها را بریده و
بشهرها برده و میفروشند و از قرار معلوم این سنگها در قدیم الایام فوق-
العاده جالب توجه و مطبوع طبایع بوده است، زیرا که مشاهیر عمارات
تاریخی تبریز کلاماندر ربع رشیدیه ، علامیه ، دمشقیه ، لؤلؤئییه ، مرجانیه
هارونییه، مقصودییه ، علیشاهییه، جلالیه ، ومظفریه و بسیاری از ساختمانهای
دیگرا با این احجار زینت داده‌اند و الحال نیز نمونه و آثاری از الواح
و قطعات خیلی عریض و بلندی از آنها که با خط پر مغز خوشنویس معروف

۱- کمست یکی از جواهرات کم بهائی است که رنگ آن بسان قوس قزح بوده و بنفجی
آن پرقیمت است، عربها این کلمه را جست کرده‌اند ، و از مطالعه و نگاهداری آن فوق العاده محظوظ
و مسروره شده و آنرا معشوق خطاب میکنند و بیشترش در در دسته و نیام خنجر و اسلحه دیگر
نصب مینمایند و در مملکت فرانسه این سنگ بعنوان **Piere d' Eveque** معروف و در یونانستان
Amethustos لقب دارد و معنی آن دافع السکرات و بعقیده آنان اگر جامی از این سنگ ساخته
و در آن شراب خورند منتهی نیارود و باقطعه از آن بجام شراب اندازند همان خاصیت را دارد .

نعمه الله بن محمد بواب حکاکی شده است در صحنه عمارت کهن سال مظفریه مشهور به گوی مسجد (۸۷۰) (تاریخ ساختمان) موجود و قابل تماشا است.

«نگارنده در تعجب بودم که این سنگها با آنکه از عهد خیلی قدیم محصول طبیعی این اراضی بوده و هست چرا در ازاء آن اسم پارسی وضع نشده و یا اگر کلمه بآن تخصیص داده اند چه بوده است و لذا بنظر قاصر چنان می آید که باغلب احتمال کلمه چئچست شاید عبارت از این چاهها بوده است و بعدها بمناسبت آنها دریاچه باین عنوان مشهور گشته و مورد استعمال اولی آن بکلی از میان رفته است و در اینصورت کلمه چست هم اسم پارسی این سنگها بوده و متروک شده و الفاظ، مرمر و رخام که از لاتین و عرب اقتباس شده جای آنرا گرفته اند صاحب معجم البلدان نیز که در ماده شیزاحجار معروف بجست را یکی از معادن آن حوالی قلمداد کرده است شاید عبارت از همین سنگها باشد که معادن آن بکثرت در وسط دریاچه و حوالی آن موجود است.

«مورخ طبری کلمه چئچست را در سرگذشت کیخسرو و افراسیاب باین عبارت (فلم یزل یهرب من بلدالی بلد حتی اتی اذریجان فاستترفی غدیر هناک یوف ببئر خاسف) بیان کرده و صاحب مجمل التواریخ و القصص هم باین مضمون بقلم آورده است (کیخسرو بسیار جهان بگردید و از وی اثر نیافت تا از پس روزگاری هوم نامی اندر غارش بگرفتیش بر حدود جیس واران و از دست او در آب جست باز بگرفتندش و خسرو همانجا بکشت).

«این دریاچه را بجهت طعم و رایحه که دارد دریاچه تلخ و دریاچه

شور نیز گویند زیرا که آب آن مانند دریاچه لوط (درشامات) بدرجۀ شور و نمکین است که ملاحین نمیتوانند بآب فرو روند بجهت آنکه بدن ایشان پوشیده میشود ز يك طبقه نمك که پیش آفتاب مانند الماس میدرخشد و غالباً هنگام وزیدن آب يك كف شور از سطح آب بعمل میآید که بواسطۀ حرکت و موج آب بسواحل و کنار دریاچه ممتد گردیده برشته و مرواریدی میماند که باطراف پرده اطلس آسمانی رنگ دوخته و نصب کرده اند

«استرابون یونانی بیست قرن قبل این دریاچه را با این کلمات وصف کرده است (درمادای کوچک دریاچه موسوم بکاپوتا هست که همیشه نمك در روی آب میندد و اگر کسی از اعضای خود یکی بآن نمك بزند خارش سختی در آن پیدا میشود که علاج آن منحصر بمالیدن روغن است و اگر پارچه بآب آن فرو برند میپوسد مگر آنکه آنرا با آب شیرین بشویند) اندازه املاح مختلفه دریاچه قریب بر بع آب آن بوده و نمکش بشکل سنگهای پهن بزرگ میباشد که گاهی قریب بنصف متر ضخامت دارد در بعضی جاها وسعت آن به پنج و شش کیلومتر هم میرسد و این نمك بنمك کوهها ترجیح دارد زیرا که اینها خیلی صاف و سریع التحصیل است. در این دریاچه یک رشته جزایر و جبال و صخور بزرگ و کوچک میباشد که بجز یکی همه خالی از سکنه هستند و بعضی از آنها چون جزایر قویون و اشك که هر دو شبیه بهم بوده و در وسط دریاچه واقع شده اند قریب بدو فرسخ عرض و طول دارند و اشجار زیادی از آلو و انجیر و پسته و بادام و مغز (؟) و معادن مرمر و مراتع سبز و خرم نیز در آنجاها موجود بوده و در فصل زمستان گله دارها استفاده از آنجاها میکنند جزایر خار،

چایرلو، ارضه، قزل‌قونقور و غیر آنها نیز در این حوالی هستند و جزیره اسپرهم که بشکل حلقه در مغرب آن باندازهٔ ثلث جزیرهٔ قویون واقع شده دارای جنگل و سنگهای معدنی است.

« از کوههای دریاچه مه‌ترش کوه بلندی است که از جانب شمال غربی آن در محاذی سلماس داخل آب شده و قدری دور تر بشکل جزیره از آب بیرون آمده است و قلعهٔ گوگرچن معروف در این کوه جای گرفته و کمال استحکام را دارد و در جنوب دریاچه در مقابل سلاوز (سلدوز) نیز نه عدد کوه سر از آب بلند کرده اند و اهل محل آنها را دو قوزلد (لو) گویند و غیر از مرغ پاکلان چیزی در آنها یافت نمیشود و از این عبارت مقدسی در احسن التقاسیم (فی بحر ارومیه جبال مسکونۃ بر بطون ارجل الصیان بالسلاسل والجبال کی لا یتدحرجوا الی البحیره) چنان مفهوم میشود که بعضی از این جزایر و جبال صغیره آنوقتها مسکون بوده است.

بالجمله بزرگترین جزایر آن دریاچه جزیره شاهی است که خط محیط آن ده فرسخ است و اراضی آن کوهستانی بوده چندین کوه دارد و در یکی از آنها که بقلعه شاه حسین معروفست شش پارچه قریه و ده واقع شده است و غالباً دریاچه را باین جزیره نسبت داده دریاچه شاهی گویند، هر وقتیکه آب دریاچه پائین آمد جزیره بخاک اتصال پیدا کرده شبه جزیره میشود.

«مورخ طبری در ضمن وقایع سنوات ۲۳۰ و ۲۳۲ مینویسد که محدین بعیت در آذربایجان دو قلعه دارد یکی از آنها قلعه شاهی است که مشارالیه آنرا از وجناء بن رواد گرفته است و دیگری قلعه ینک در است

که در خارج دریاچه جا گرفته است و بنا بر روایت یاقوت حموی (درماده زراوند) از مسعربن مهمل این دریاچه در قرن چهارم قلع‌های متعدد و محکم داشته است.

«این دریاچه از کثرت املاح و غلظت میاه همیشه درخشنده و پر لمعان بوده و رنگ مشعشع آن جالب توجه است و لذا در ازمنه قدیم به عنوان کبود شهرت یافته و باین لقب مرسوم شده است چنانکه استرابون یونانی و موسی خورن ارمنی که از ارباب تواریخ و جغرافی نویسان قرن اول و پنجم میلاد میباشند در تألیفات خود این دریاچه را بنام کاپوتا (کبود) و علمای اسلام مثل مسعودی و ابن حوقل و ابوریحان و یاقوت و مؤلف‌نهایه‌الارب و سالک‌الابصار آنرا با کلمه کبودان تعریف کرده اند و در حدود العالم چنین نوشته است (دریای کبودان در ازای پنجاه فرسنگ است اندر پهنای سی فرسنگ اندر میان دریا دهی است کبودان گویند و این دریا را بدان‌ده باز خوانند و از گرداو ابادانیست و اندر او هیچ جانور نیست از شوری آبش مگر کرم).

ابو اسحاق اصطخری در مسالك الممالك این دریاچه را بنام بحیره - الشراة معرفی کرده و بعضی دیگر از جغرافیون کوه کبودان را بمحل و ماوای عصاة تخصیص داده اند، در سال ۶۱۷ که حکمران آذربایجان از بک بن پهلوان بوده است یاقوت حموی که از کنار این دریاچه عبور کرده چنین نوشته است (وفی جبابها قلعة حصينة مشهورة اهلها عصاة علی ولاية آذربيجان فی اکثر اوقاتها ...) ابوالفداد در تقویم البلدان این دریاچه را بنام بحیره تلا مذکور داشته و چنین گفته است (بحيرة تلا وهي بحيرة ارمیه ... وفی

وسطها جزیره فيها قلعه تسمى قلعه تلاعلى جبل منقطع فى هذه الجزيرة
وكان هولاء كوقد جعل امواله فيها لحصانتها وقيل انه مدفون بها وكان لا يزال
عنده مقدم الف يقيم سنة لمحافظة الموضع ثم يدخل مقدم اخر ويقيم سنة وعلى
ذلك وليس بتلك الجزيرة مزدورع ولا منتفع به وهى صغيرة و الجبل الذى
عليه القلعه فيها) وخواجه رشيد الدين وزيرهم در تأسيس آن قلعه در جامع-
التواريخ چنین مینویسد (هولاء كوخان خزائن واموال وافر كه از بغداد
آورده بودند بردست ملك ناصر الدين ابن علاء الدين صاحب رى بجانب
آذربايجان فرستاد و از آن قلاع ملاحده و روم و گرج و ارمن و لورو كرد
همچنين و ملك مجد الدين تبريزى را گفت تا بر كوهى كه ساحل درياء
ارومى و سلماس است عمارتى عالى درغايت استحكام بساخت و تمامى آن
نقود را گذاخته بالش (۱) ساخته در آنجا بنهادند) فخر الدين بناكتى هم
محو و اضمحلال آن خزائن را در روضة اولى الالباب باين عبارت بيان
فرموده اند :

(چون احمد (۶۸۲-۶۸۰) سلطان شد خزائنى كه در شاهو تله
معد بود بفرمود تاحاضر گردانيدند و آنرا برخوانين و شهزادگان و امرا
تفرقه كرد و عموم لشكر بهر نفرى صد و بيست دينار بداد) در تعيين محل
قلعه مزبور حاجى خليفه در جهانما از ابن سعيد مغربى (۶۷۳-مردۀ) نقل
كرده است كه قلعه تلاء در هفتاد و دو درجه طول شرقى (از جزاير خالدات)
و ۳۹ درجه و نيم عرض شمالى واقع شده است .

شمس الدين محمد كاشى در شاهنامه چنگيزى گفته :

۱- بالش زر موازى دويست بالش چا و معيريه دو هزار دينار و بالش نقره مساوى بيست
بالش چا و معين به دويست دينار است باصطلاح ايشان بالش چاو پنجاه سيراست كه بهاء آن دو دينار
باشد و اما بالش زر و نقره پانصد مثقال است (تاريخ و صاف)

ز دزها هر آن چند کاورده بود هم از کوه کردان برون کرده بود
 ز بغداد و روم و بلاد دگر بهم بر نهادند صد کوه زر
 وزان بالش بیکران ساختند بهحفوظ جائی در انداختند
 بفرمان آن پادشاه بلند گزیدند يك جایگاه بلند
 نهادند اساسی بدریا کنار بنزدیک سلماس و ارمن دیار
 ز کوه آن عمارت برابر ساختند ز دریا ورا بارویی ساختند
 ابحر زر در این جای والانهاد ز صد جا بیاورد و يك جا نهاد
 بدورش نبود احتیاجی بدان از آن باز بردند زرها بکان
 چو در دامن کوه بالش فتاد که از بالش زر نباتش فتاد
 گویا پس از امعان نظر به مقدمات فوق دیگر جای تردیدی نمی ماند
 که قلعه تالا در کجا واقع بوده است .

در بعضی از کتب این دریاچه را با سامی بلاد واقعه در کنار دریاچه
 مانند اشنویه، سلدوز، ساوجبلاغ، دهخوارقان، طسوج، سلماس، ارومیه
 و غیره نسبت داده دریاچه اشنویه و... و دریاچه ارومیه گویند و این آخری
 معروفترین آنهاست و بیشتر از علمای جغرافیون مثل خرداذبه و ابن الفقیه
 و اصطخری و مقدسی و یاقوت و قزوینی و غیرهم این دریاچه را به همین عنوان
 نوشته اند و علی الظاهر این کلمه از الفاظ مستعانه سریانیها بوده و در آن
 لسان از دو لفظ اورومیه ترکیب یافته که معنی آن قلعه المیه است و لی
 معلوم نیست که این اسم در بدایت حال نام دریاچه بوده و بعد از آن به
 بلده و ولایت علم شده است و یا بالعکس بلده و دریاچه را با اسم ولایت و
 یا بعنوان شهر موسوم کرده اند در هر صورت ولایت ارومیه عبارت از اراضی
 شیه به ذوق نقه ایست کوهستانی که فی مابین اراضی سلماس و اشنویه و سلدوز

از شمال و جنوب و سرحد عثمانی و دریاچه از مشرق و مغرب ممتد گردیده و چهار رودخانه نازلو، روضه، شهری، باراندوز از قری و مزارع این ولایت عبور کرده و آن اراضی را به پنج قسمت منقسم مینماید و حالیه این ولایت مشتمل بر پانصد پارچه قریه و ده بوده و قریب به شصت هزار نفر جمعیت دارد و سالی هفتاد و هشت هزار تومان نقد و سی و پنج خروار غله بخزان و انبار دولت عاید میگردد و از پارسال باینطرف مغرب دریاچه از ماکو و خوی و سلماس و ارومیه و اشنویه و سلدوز و ساوجبلاغ و غیره بعنوان ایالت غربی آذربایجان و طرف دیگرش بایالت شرقی آذربایجان موسوم شده است و کرسی ایالت غربی همان شهر ارومیه میباشد.

ولایت رضائیه از حیث آب و هوا و مناظر دلگشا بمنزله لبنان و سویس آذربایجان است حوادث تاریخی زیاد در آنجا بوقوع پیوسته و هم اکنون نیز اتلال دارسه و آثار قدیمه در قری و قصبات آن بسیار است و جماعت زیادی از رجال بزرگ و فحول مردان آذربایجان منسوب باین آب و خاک بوده و اشهر مشاهیر ایران حضرت زرتشت هم در این ولایت تولد یافته اند ابوریحان بیرونی از مشاهیر مائه چهارم هجری در کتاب الانارالباقیه این کلمات را در حق وی نوشته اند (۱):

ثم اتی زرادشت بن سفید تومان الاذربایجانی عن نسل منوشهر الملک و اهل بیویات موقان و اعیانها و اشرافها و ذلك عند مضي ثلثین سنه من ملک بستاسف فی مدرعة مشقة الجانین عن الیمین و عن الشمال مز نر بز ناز

(۱) راجع بزردهشت و آئین وی، کتب پیشمارى در السنة مختلفه از طرف مستشرقین نگاشته شده (مراجعه فرمایند بمقدمه یشتها، جلد اول تألیف حضرت استاد پور داود).

من لیف مقرر بقرام من لبد ومعه طرس بال قدضمه بیده الی صدره فیزعم
المجوس انه نزل من السماء من سقف الایوان ببلخ عند انتصاف النهار فیشقق
له السقف واته بستاسف من تیولته فدعاه الی المجوسیه والی انهاء الایمان
بالله وتسییحه وتقديسه والكفر بعبادة الشیطان وطاعة الملوك واصلاح -
الطبیعه وجاء بكتاب یسمونه آبستا وهو علی لغة مخالفة للغات جمیع الامم
بل هو مبنی بلغه مفردة بحروف زائدة العدد علی حروف جمیع اللغات
لثلا یختص بعلمه اهل لسان دون لسان ووضعه بین یدی بستاسف وقد
حضر علماء اهل مملکتہ فاجتمع الخلق منهم وامر بازابة النحاس فاذهب و
قال اللهم ان كان هذا کتابك الذی ارسلتنی الی هذا الملك فامتنع مضرة النحاس
عنی ثم امر بصبر علیه فافرغ علی صدره و بطنه فجرى فوقه وتحتہ وتعلق
بكل شعرة من شعور بندتہ مستدیره من نحاس وسمعت ان تلك البنادق كانت
محفوظة فی خزائنهم ایام ملکهم فاجابه بستاسف وزعم ان ملائکة من
عند الله جائه فامرته ان یؤمن بزرادشت حین اتی قبول ماجاء به ومکث
بعد ذالك یدعو الی دینه سبعین سنة وقیل بل ستة واربعین وقد زعم العبرانیون
ان زرادشت من تلامذة الیاس النبی و ذکر فی کتاب الموالید انه کان یقتبس العلم
بحران فی الصباء من البوس الحکیم وزعم الروم انه کان من الموصل ولعلمهم
اضافوا فی هذه القول حدود آذربایجان الی حدود موصل و زعمت
الیونانیة وحکی ذالك آمونیوس (Ammonius) فی کتابه الذی عمله
فی اراء الفلاسفه انه کان لفیثاغورث تلمیذان یقال لاحدهما فلا یوس (philolaüs)
وللاخر فیلکوس (phylorus) فاما فلا یوس فانه صار القی بلاد الهند وتلمذ له
برهمن الذی ینسب الیه البراهمه سبع سنین ولقی عنه رأی فیثاغورث فلمامات
فلا یوس اخذت برهمن آرائها علی مذهب فیثاغورث واما فیلکوس فانه

صارالی بابل فلقیه و اردوش المعروف بزداشت بن یورکشسب المشهور
 بسفید توهان و اخذ منه المذهب فلما مات فیلکوس دخل زراشت جبل
 سبلان و مکت فیہ سنین حتی لفق کتابه و احدث ما احدث و الصحیح انه کان
 من آذربایجان و لعل هذا هو ما حکیناه عنه انه ذکر فی کتابه الموالید انه
 کان مختلف مع ایه الی حران و تلقی البوس الحکیم فتستفید منه و قد ذکر
 فی کتب التواریخ ان فی آخر ملک سابور ذی الاکتاف ظهرت امة مخالفة
 للمجوسیه فهاجمهم اذرباد بن مارسفندین سسب بن دوشیرین منوشهر و غلبهم
 ثم اراهم آیه بان امر بصب بخاس مذا به علی صدره نصب علیه و جمد ولم یضره
 فحینئذ صیر سابور اولاده مع اولاد زراشت من الموبدان موبدیه و لیس
 یطلق علی مافی کتاب ابستا الذی جاء به الالرجل منهم یوثق بدینه و یحمد
 طریقته عند صحاب دینهم ولا یوسع له فی ذلك الابدان یکتب له سجل یحتج
 به من اطلاق ارباب الدین ذلك له و کانت له نسخه فی خزانه دار ابن دار الملک
 مکتوبه بالذهب فی اثنی عشر جلد من جلود البقر فاحرقه الاسکندر حتی هدم
 بیوت النیران و قتل الہرابذہ و لذلك ضاع من حینئذ منه قدر ثلثه اخماس فانه کان
 ثلثین نسکا و الباقی فی ایدیہم الان قدر اثنی عشر نسکا و نسک اسم قطعه من قطعاته
 کہ ما نسیمہا نحن القرآن اسباعاً ... (الانار الباقیہ عن القرون الخالیہ) (۱)

ربع رشیدی از دامنه کوه سرخاب کہ مجاور شهر تبریز است اگر
 (ص - ۴۰۶) بسمت مشرق و تپہ های (عینعلی) پیش رویم بہ دیوارهای
 بلند و شکاف خورده و پی گسیخته ای میرسیم کہ هنوز پاره از این دیوارها بسقف
 و طاقی شکسته و فرو ریخته پیوند دارد و حکایت میکند کہ روزگاری در
 اینجا بنای عظیم و معتبری برقرار بوده است امروز این ویرانه بزرگ و متروک را

(۱) نقل از «دادنامه دیشاه ایرانی» بقلم دانشمند فقید محمد علی نریت صفحات (۶۲-۵۳)

(رشیدیه) میگویند و در زمانیکه پایدار و معمور بوده بمناسبت این که خواجه رشید الدین وزیر قازان خان آنرا ساخته و پرداخته است (ربع رشیدی) که بمعنی محله رشیدی است میگفتند. از تفصیلی که بیان خواهیم کرد معلوم خواهد شد که ربع رشیدی از يك محله بزرگتر بوده و بزرگترین بنیاد خیری بوده که تاریخ ایران چه در زمان قبل از اسلام و چه بعد از اسلام بنای خیری را باین شکوه و عظمت نشان نمیدهد. اتفاقاً نویسندۀ این سطور در یکی از خانواده‌های قدیم و محترم تبریز وقفنامه ربع رشیدی را دیدم که شاید این نسخه از حیث کهنه بودن کاغذ و بعضی تغییراتی که بخط کاتب متن در حاشیه آن ملاحظه میشود و رسم الخط آن همان نسخه باشد که بخط خود خواجه رشید نوشته شده است این وقفنامه در دوست و پنج صفحه بزرگ نوشته شده و تفصیل ابنیه و عمارات ربع رشیدی- املاك و اموالی که بر آن وقف شده کیفیت مصارف آن املاك و اموال- صفات لازمه متولی و ناظر و مشرف- شرائط خدمه و عمله و کسان دیگر که از اوقاف ربع رشیدی برخوردار میشوند- دروسی که در مدارس ربع رشیدی تدریس و تعلیم میگردد- کتابهایی که نوشته و خوانده میشود- ترتیب خدمت پاسبانان و غلامانی که بخدمت ربع رشیدی گماشته شده و حقوق و معاش روزانه و سالانه آنها و اطبایی که برای بیمارستان آنجا استخدام شده اند و شرائط استخدام آنها و دروسی که بشاگردان طب بیاموزند- چگونگی دوا دادن به بیماران و نسخه نوشتن طبیب و حتی طریقه آش پختن برای رنجوران- تهیه خوراك زمستان و انبار آذوقه بتمامی در آن وقفنامه شرح داده شده که با کمال گشاده رویی وقفنامه را در اختیار نویسندۀ این سطور گذاردند و اجازه دادند بدون اینکه نام

آن خانواده را ذکر کنیم یادداشت‌ها و عکس‌هایی از آن بردارم اکنون پس از ذکر اجمالی از شرح حال خواجه رشیدالدین که واقف ربع رشیدی بوده یادداشت‌هایی که از آن وقفنامه کرده‌ام بنظر خوانندگان خواهم رسانید و ضمناً بمکاتبات خواجه رشید که مربوط به ربع رشیدیست خواهم پرداخت و عکس قسمتی از صفحه آخر وقفنامه که تاریخ آن را نیز نشان می‌دهد و احتمال زیاد دارد که در این صفحه خط و امضاء خواجه رشید وجود داشته باشد از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله طیب این ابوالخیر همدانی بگفته حمدالله مستوفی در بیستم رجب سال ۶۹۷ هجری بوزارت غازان خان پادشاه مغول بر قرار گردید. این وزیر بزرگوار مردی لایق و دانشمند و دانش دوست و خیر اندیش بود در اندک زمانی کار وزارت را بخوبی عهده کرد و مخالفین خود را از میان برانداخت و قدرت و نفوذ او در سراسر کشور پهناوریکه غازان خان پادشاه آن خوانده میشد منبسط گردید. فرزندان متعددی که داشت هر يك بحکومت و فرمانروائی یکی از قطعات مملکت استقراریافتند و هر جا دانشمندی بود از انعام و احسان او برخوردار می‌گردید بعد از مردن غازان سلطان محمد خدا بنده جانشین او شد و پس از چندی این سلطان بمرض اسهال درگذشت و سلطان ابوسعید که جوانی بی تجربه بود بجانشین او قرار گرفت. در این زمان بود که رقبا و دشمنان خواجه رشید فرصتی بدست آورده و رفته رفته پادشاه را از او بدگمان کردند و خواجه از مقام خود معزول گردید ولی فرزندان و پروردگان او هر يك در مقام خود باقی بودند عاقبت دشمنان خواجه، امیر چوپان را که مقتدرترین رجال دربار سلطان بود و خود سلطان را

بطوری از خواجه رشید بدگمان ساختند که مردن سلطان محمد خدا بنده را هم منسوب بخواجه رشید کردند و گفتند که عزالدین ابراهیم پسر خواجه رشید او را مسموم ساخت. و دفاعهایی که خواجه رشید از خود کرد سودی نبخشید و بامر سلطان سعید در حدود ابهر اول عزالدین ابراهیم پسر خواجه رشید را در مقابل پدرش سر بریدند و سپس خود خواجه را از میان بدو نیمه کردند.

این واقعه در هیجدهم جمادالاولی سال ۷۱۸ اتفاق افتاد مولانا جلالالدین عشقی که معاصر خواجه بوده این شعر را در تاریخ وفات خواجه سروده (طاب ثراه) را تاریخ وفات او قرار داده است.

رشید ملت و دین چون برفت از این عالم

نوشت منشی تاریخ او که (طاب ثراه (۱))

خواجه رشید در بعضی از بلاد که از آن جمله همدان و بصره است بناهای خیری بنیاد کرده و املاکی را بر آنها وقف ساخته و بزرگترین و مهمترین آنها ربع رشیدی در مشرق شهر تبریز بوده است چنانکه خواجه رشید در وقفنامه ربع رشیدی گوید جائیکه این ربع بنیاد گردیده باغانی بوده که خواجه رشید آن باغات و کاریزهایی را که بآن ها تعلق داشت از صاحبانش خریده و ربع را در آنجا ساخته است و محلات و کوچه‌هایی در داخل آن و قریه‌هایی در خارج آن احداث کرده و هر محله و کوچه و قریه‌ای را بمناسبت کسانی که در آنجا سکونت داده نام گذارده است مثلاً محله‌ای که زهاد در آن اقامت داشته‌اند «محله صالحیه»

۱- برای دانستن شرح مفصلی از زندگانی خواجه رشید رجوع شود بکتابی که آقای

بلوش بعنوان مقدمه کتاب جامع التواریخ رشیدی بنام :-

Introduction à l' Histoire des mongols تألیف کرده است

و کوچه‌ای که علماء در آنجا مقیم بوده‌اند «کوچه علماء» و جائی که اطبا و جراحان و محصلین طب مقام داشته‌اند «معالجهٔ معالجان» و قریه‌ای که غلامان گرجی بوده‌اند «قریهٔ گرجیان» و قریهٔ غلامان رومی «قریه رومیان» نامیده میشد در فصل اول از باب اول وقفنامه گوید: «این ربع رشیدی عبارت از دو موضع است که یکی پیشتر بنیاد رفته بود و باروی آن کشیده و آنرا در گاهی ساخته که بناها متصل و یکی دیگر بستر بارو کشیده و اضافه آن باروی اولین کرده و متصل آن گردانیده و دروازهٔ دیگر بیرون آن ساخته و همه بهم کرده و آن مجموع را ربع رشیدی نام نهاده‌ایم و بقاع خیر و توابع آن که در داخل آن ساخته بعد از گنبد که آن بموجب معهود زیرزمینی دارد جهةٔ مدفن واقف و بعد از ما جهت اولادی که ایشان متولی باشند در هر عصری و غیر ایشان را در آنجا دفن نکنند و چون روزگار متمادی گردد و در آنجا جای دفن نماند متولیانرا نیز در آنجا دفن نکنند و بالای این زیرزمین گنبد است که آنرا بیت الحفظ گردانیده... و در بیت الحفظ باید حافظین قرآن که شرایط اوصاف آنها مفصلاً در وقفنامه ذکر گردیده و یکی از اوصاف آنها اینست که باید از میان مردمان خوش آواز انتخاب شوند هر روز بتلاوت قرآن اشتغال داشته باشند. بقاع خیر و توابعی که در بالا ذکر شد عبارت بوده نخست از روضه که «حوض آب در میان صحن آنست و آن مشتمل است بر دو مسجد یکی صیفی... و در تابستان نماز در آنجا گزارند و درسها و علوم در آنجا گویند و یکی دیگر مسجد شتوی و آن گنبدیست که متصل صفه صدرست و بزمنستان نماز در آنجا گزارند و درسها و علوم از تفسیر و حدیث و غیر هماهم در آنجا گویند و همچنان مشتمل است بر دارالمصاحف و

کتاب الحدیث و آن در جوار مسجد شتویست و [نیز روضه مشتمل است]
بریت‌التعلیم ایام و بر دیگر حجرها و سراجها...» (۱)

دوم خانقاه مخصوص پذیرائی درویشان و مستحقان ..

سوم دارالضیافه «جهت مجاوران و مسافران بامطبخ و حوائج خانه» (۲)
و توابع آن از تحتانی و فوقانی جانب ایمن جهت مجاوران و جانب ایسر
جهت مسافران .. زیرا بموجب شرح و قفنامه هر غربی و مسافری از هر
دیاری که بوده اگر او را در تبریز و حوالی آن مسکن نبوده سه روز در
مهمانخانه ربع رشیدی مهمان بوده و چارپایی را نیز که همراه داشته در
آنجا فرود می‌آورده متولی و دیگر عمال ربع مکلف بوده‌اند که از او
پذیرایی‌های لایق بجای آورند و هنگام رفتن اگر پایی افزاری حاجت داشته
باشد باو بدهند مسافری که بر ربع رشیدی وارد میشد اگر از اهل سؤال نبوده
شام و ناهار در دارالضیافه می‌خورد و اگر از اهل سؤال بوده «در دارالمساکین
که در آنجا آتش مسکینان تعیین شده» شام و ناهار می‌خورده. در بازار ربع
رشیدی دیکی بوده بنام دیک مسکینان که در آن برای فقراء و مساکین
آتش می‌پخته‌اند و این آتش غیر از آشی بوده که برای مسافران معین شده
است از آتش دیک مسکینان باید بهر فقیر یک کاسه داده شود و «هر کس یک
پاره گوشت که خمس منی باشد با دو تان از آنچ در تبریز مشهور است
بنان سیچانی و تقریباً نیم من باشد» بدهند جماعتی که مباشر انبارها
و نانوائیها و دادن شام و ناهار و امور مطبخ هستند «باید که تمام معتمد باشند
و امین و متدین و قطعاً پیرامون مسکرات نگردند آتش پاک پزند و خوش

(۱) هر جا مطلبی در میان این علامت « » گذارده شده نقل از وقفنامه یا از مکاتب

خواجه رشید است ..

(۲) حوائج خانه شاید مقصود مستراح و بیت‌الخلوة باشد ..

طعم ، ديك و كلسه پاك دارند ... و همواره قدری زیره و گشنیز کوفته بوقتی که ديك از آتش فرو گرفته بروی اندازند تا بوی خوش کند ..

چهارم دارالشفا و شرابخانه و سرای طبیب . اطبائی که بخدمت دارالشفا مأمور بوده اند باید هر کدام نوبه و كشيک داشته باشند تا اینکه شبانروز همیشه يك نفر طبیب باشاگرد و دستیار در سر کار حاضر بوده و هر طبیبی باید دو نفر متعلم را درس طب و دوا سازی آموزد مسکن اطبا و متعلمین در سراها و حجره های مخصوص مقرر بوده است دوره تحصیل هر يك از محصلین طب پنج سال بوده و پس از پنج سال اگر استاد او را « معلوم شود که لایق آن شده اند که در علاج بیماران شروع کنند و در آن ماهر گشته باشند بموجبی که عادتست اجازت ایشان بنویسد تا ایشان در علاج شروع کنند . و باید که طبیب مذکور تمامت کسانی که در ربع رشیدی مجاور یا مسافر یا عمله آنجا باشند و رنجور شوند علاج کند و مناسب مزاج دارو و مزوره (۱) دهد و بعلاج دیگری مشغول نشود چه او را جهت علاج مجاوران و مسافران ربع رشیدی معین کرده ایم » روزهای دوشنبه و پنجشنبه مقرر بوده که بهمسایگان ربع رشیدی و اولاد واقف و غلامانی که واقف آنانرا آزاد ساخته و باغبانان و برزیگران موقوفات ربع رشیدی دواى مفت دهند و « باید که خازن و شرابدار در اندرون دارالشفا روند طبیب بر در شبکه بنشینند و هر چیزیکه بکسی باید دادن بر کاغذی نویسد و بخازن دهد تا او را در اندرون ترتیب داده بدان شبکه بیرون دهد . » اگر مسافری رنجور میگردد باید هر کسی که متولی مصلحت میداند او را بخواباند و طبیب بعلاج او پردازد تا شفا یابد و پس از شفا یافتن سفر کند هر گاه

از آنها کسی وفات مییافت اگر مالی همراه داشت از مال او خرج کفن و دفن او را گردناشت از موقوفات ربع رشیدی پرداخته میشد. خواجه رشید در ضمن مکتوبی که بخواجه علاالدین حاکم روم نوشته او را مامور کرده که هر سال دواهایی که در آنجا باشد صورت آن را نوشته است بوزنی که معین کرده بدار الشفای ربع رشیدی بفرستد از جمله آن ادویه اسطوخودوس بوزن سالی صدمین و افسنتین صدمین میباشد در مکتوب دیگری که بخواجه علاالدین هندو فرستاده او را مامور کرده تا روغنهایی که از گیاهان مختلف طبیبی بدست آید در هریک از نقاط که باشد تدارک کرده بدار الشفا فرستد و در پایان آن مکتوب گوید «چون این ممالک از همدیگر دور افتاده است میباید بهر شهری یک نفر مخصوص برود» معلوم میشود خواجه پس از ترتیب اوقاف ربع رشیدی و نوشتن وقفنامه آن در کار ربع وسعتی افزون پدید آورده، زیرا در مکتوبی که بفرزند خود خواجه سعدالدین مینویسد و هفتاد نفر صوف باف از او برای گذاشتن در ربع میخواهد بعد از آنکه شمه از اوضاع ربع رایسر خود خبر میدهد گوید «و بنجاء نفر طبیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر و چین و شام و دیگر ولایات آمده بودند همه آنها را بصنوف رعایت و الوف عنایت مخصوص گردانیدیم و گفتیم که هر روز در دار الشفای حاضرند و پیش هر طبیب ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم تا باین فن شریف مشغول گردند و کمالان و جراحان و مجیران (۱) که دار الشفای ماست بقرب باغ رشید آباد که آنرا معالجه معالجان خوانند بنیاد فرمودیم.» توابع و مرافق عبارت بوده نخست از سرای متولی که متصل روضه است و در آن متصل است بدر سر ربع رشیدی و آن سرائی و

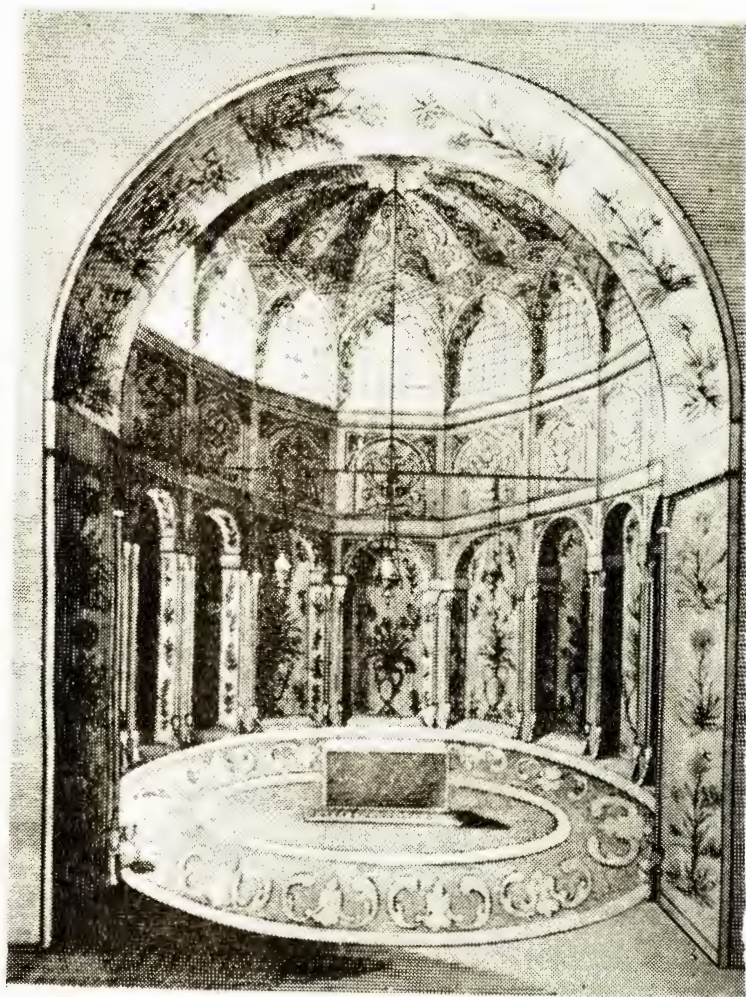
(۱) امروز شکسته بند گویند

حجره ایست متصل بهم و دارالکتاب و مخزن نیز در آنجاست. «دوم سرای مشرف و آن متصل است بدارالشفایک جانب آن باکوچه سرای متولی وحد دیگر با بارو وحد دیگر باکوچه که بر روضه میرود» سوم سرای ناظر که «اومانند نایب متولی است و آن بر سردرگاه روضه است از جانب ایسر» چهارم حجره ها که «تزدیک در خانقاه است جهت ساکن حفاظ و غیرهم و آن معروفست بحجره هاساباط و بعضی حجره ها که بر بالای دارالشفاست» پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم حمام و حوض خانه و سقایه و انبار و خزان و «این بقاع خیر که ذکر هر یک مجمل آن نوشته شد هر یک از آن مشتمل است بر خانها و حجره ها از تحتانی و فوقانی و حلقه ها و میان سرای و زیر زمین و غیره» از جمله شرایط وقف این بوده که هر سال متولی از کتابهایی که تالیف واقف (خواجه رشید) است امر کند نسخه ای نویسد؛ خط کاغذ خوب و با نسخه اصل که در گنبد ربع رشیدی بوده و مقابله کنند و هر کدام را جلد نیکو کرده از هر یک نسخه بشهرها بفرستند. کتابهای تالیف واقف از این قرار بوده اول مجموعه رشیدی که مشتمل است بر چهار کتاب دوم جامع التواریخ سوم آثار و احیاء و چهارم بیان الحقایق هر یک از این کتابها هم نسخه عربی داشته و هم فارسی نسخه عربی را بیلاذ عرب و نسخه فارسی را بیلاذ عجم میفرستاده اند و آن نسخه را باید در آن شهر در مدرسه ای که آنرا مدرسی باشد بفنون علوم مشهور الیه و قضاة و ائمه اختیار کنند بنهند تا متعلمانی که رغبت مینمایند پیش آن مدرس آن را میخواند و اگر کسی خواهد که استنساخ کند آن مدرس رهنی که مناسب داند بستاند و اگر از بهر مطالعه خواهند همچنین رهن بستانند ... و دیگر شرط کرده ام که از جمله این کتب بغیر از نسخه اصل که در گنبد ربع رشیدی نهاده

باشد هر يك نسخه‌ی پارسی و نسخه عربی متولی علی حده استنساخ کند و پیش مدرسی که در روضه ربع رشیدی درس گوید باشد و هر روز چیزی از آن درس بگوید...» (۱) برای خدمت ربع و آباد نگاهداشتن باغات و مزارع و کاریزهای آن بعلاوه خدمه دیگر دو بیست و بیست نفر غلام و دو بیست و بیست نفر کنیز که زوجات غلامان بوده و گماشته و وقف شده بود و فصل مبسوطی در وقفنامه در خصوص شرایط آنها و رفتار متولی و نایب متولی و مشرف با آنها ذکر گردیده، از جمله شرائط آنست که «فرزندان و ذراری ایشان که در وجود آیند متولی که نوبت استحقاق تولیت بدو رسیده باشد ایشانرا بر نسبت پدر و مادر وقف کند... و جمعی عدول را بر آن گواه گیرد.. و البته جهت ایشان فرزندان و زنان آزاد را در نکاح نیارند و همچنان کنیز کان مردم دیگر را بلکه باید که دائماً زنان ایشان کنیز کان ربع رشیدی باشند. و فرزندان ایشان را هر یکی بصنعتی و حرفتی که ملایم و موافق حال او باشد... از خطاطی و قوالی و نقاشی و زرگری و باغبانی و کهریز کنی و دهقنت و معماری و سایر حرف بگمارد» این غلامان و کنیزان از طوایف مختلفه هندی و رومی و گرجی و غیره بوده اند و هر طایفه در قریه مجاور ربع رشیدی مسکن داشته اند. در مکتوبی که خواجه رشید بیکی از فرزندان خود خواجه جلال الدین که حاکم روم بوده نوشته گوید چون پنج قریه در نوار ربع رشیدی ساخته و غلامان را در چهار قریه آن سکونت داده باید آن فرزند چهل نفر غلام و چهل نفر کنیزك رومی بفرستند تا در قریه پنجم سکونت کنند.

یکی از فصول وقف نامه در بیان انواع روشنائیهای ربع رشیدیست

(۱) از این کتابها ظاهر آنها کتاب جامع التواریخ در دست است که قسمتی از آن چاپ شده.



مقبره شاه عباس دوم

مانند شمع و قندیل و مشعل و چراغ و انواع بخورات و تعیین مواضعی که این روشنائیها در آنجا بنهند و تعیین اوقات و تعداد زمان که هر يك در آن زمان بسوزانند و تعیین جماعتی که هر يك از آن بعهده ایشان باشند و شروطی که بآن متعلق است و فصل دیگر در خصوص انبارها ذخیره کردن - غلات و محاسبات جنسی و نقدی و ترتیب نگاهداری کتابها و چیدن هر دسته از کتابها در مکان معینی از کتابخانه میباشد و نیز شرح بسیار مبسوطی در باب کاریزها و مجاری آب ربع رشیدی و تقسیم آب مزارع و مساجد و حمامهای ربع رشیدی و بعضی مساجد و حمامها و محلات تبریز و کاغذ خانه و گازرگاه و حقایق خانهها و باغچهها و سقاخانههایی که در هر يك از کوچهها در مجاری این آبها برقرار بوده نوشته شده است. فصل دیگری راجع باطفال یتیمی است که در ربع رشیدی از آنها نگاهداری میشود و وظایف سرپرست آنها که دروقف نامه آن سرپرست باسم «اتایيك» خوانده میشود و اینکه چگونه تعلیماتی باید بآن اطفال بدهد معاش سرپرست چه مقدار جنس و چه مقدار نقد است و محل سکونت اطفال یتیم و اتایيك آنها کجاست.

بالاخره قسمت بزرگی از وقفنامه صرف اسامی املاکی است که موقوفه ربع رشیدی بوده و درموصل - مراغه - مرند - اصفهان - شیراز - یزد و بعضی نقاط دیگر واقع گردیده و تمامی این املاك باحدود و مشخصات ذکر شده است.

برای اینکه اهمیت و عظمت ربع رشیدی بدرستی آشکار شود و اینکه نویسنده این سطور آن را بزرگترین بنیاد خیر در ایران خوانده ام بنظر گزاف نیاید خلاصه مکتوب خواجه رشید را که بقسمتی از آن در باب

خواستن هفتاد نفر صوفای برای ربع رشیدی سابقا اشاره شد در اینجا نقل مینمائیم.

« فرزند دل‌بند سعدالدین طلال عمره دیده‌ها بوسیده معلوم کند...

ربع رشیدی که در زمان مفارقت و اوان مبادت آن فرزند عزیز طرح انداخته و تهیه اسباب عمارت آن ساخته بودیم اکنون بمیان قدم علماء و یمن همت فضلا باتمام پیوست و بیست و چهار کاروانسرای رفیع و هزار و پانصد دکان وسی هزارخانه دلکش در او بنا کرده‌ایم و حمامات خوش‌هوا و بساتین باصفا و حوانیت و طواحین و کارخانهای شعر بافی و کاغذسازی و دارالضرب و زنگخانه (۱) و غیره احداث و انشاء رفته و از هر شهری و نغری جماعتی آورده در ربع مسکون و ساکن گردانیده‌ایم از جمله دو بیست نفر حافظ در جوار گنبد یمین و شمال هر صد نفر را در کوچه‌ای که بجهت ایشان احداث کرده بودیم ساکن گردانیدیم و ادرارات (۲) و وظایف تعیین فرمودیم و اهل یمین را از حاصل اوقاف شیراز و اهل شمال را از حاصل اوقاف شام جماعت کوفیان و بصریان و واسطیان و شامیان را فرمودیم که در دارالقرآء هر روز تا وقت ضحی بتلاوت قرآن مجید مشغول باشد و چهل نفر از غلامزادگان خویش را بایشان سپردیم تا ایشانرا سبعة خوانی تعلیم کنند و جماعت خوارزمیان و تبریزیان و دیگر خوش خوانان را که از اطراف و اکناف صیت ما شنیده آمده بودند گفتم که ایشان بعد از ضحی تا بوقت زوال بتلاوت قیام نمایند و دیگر علماء و فقها چهار صد نفر در کوچه‌ای که آنرا کوچه علماء خوانند متوطن ساختیم و همه را میاومات و ادرارات

(۱) زنگخانه را امروز صباغخانه گویند.

(۲) ادرارات مقصود وظیفه و معاش است سعدی گوید :

مرا در تضامیه ادرار بود.... و میاومات یعنی معاش روزانه بکس دهند

مجری داشتیم و جامه سالیانه و صابون بها و حلوا بها مقرر کردیم و هزار طالب علم خمل در محله ای که آنرا محله طلبه خوانند نشانیدیم و مرسوم همه را برمنوالی که بجهت علماء مقرر کرده بودیم بجهت ایشان معین گرانیدیم و شش هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالک اسلام بامید تربیت آمده بودند در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادرارات و میاومات ایشانرا از حاصل خیریه روم و قسطنطنیه کبری و جزیره هند اطلاق نمایند تا ایشان از سرفاهیت خاطر بافاده استفاده مشغول گردند و معین داشتیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند و دیدیم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام علم است از اصول و فروع و نقلی و عقلی بخواندن آن علم امر فرمودیم و گفتیم که هر روز از این طلبه که در ربع رشیدی و بلده تبریز ساکن اند همه بمدارس ما و فرزندان ما متردد باشند و پنجاه طیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر و چین و شام و دیگر ولایات آمده بودند گفتیم هر روز در دارالشفای ما تردد نمایند و پیش هر طیب ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم تا باین فن شریف مشغول گردند و کمالان و جراحان و معجیران (۱) که در دارالشفای ماست بغرب باغ رشید آباد که آنرا معالجه معالجان خوانند بنیاد فرمودیم و دیگر اهل صنایع و حرف که از ممالک آورده بودیم هر يك را در کوچهای ساکن گردانیدیم...

بعد از آنکه خواجه رشید را کشتند ربع رشیدی را نیز غارت کردند و املاکی که بر آن وقف بود بضبط دیوان در آوردند ولی چون پس از چندی روزگار امیر چوپان را که باعث قتل خواجه رشید شده

بود بکیفر رسانید و بامر سلطان سعید کشته شد و خواجه امیر غیاث الدین پسر خواجه رشید متصدی امر و زارت گشت رونق و شکوه ربع رشیدی تجدید شد و بگفته حمد الله مستوفی که تاریخ گزیده را بنام خواجه غیاث الدین نوشته خواجه غیاث الدین بر عمارات ربع بیفزود و عماراتی که در زمان حمد الله مستوفی در ربع رشیدی پایدار بوده در سایر بقاع ایران وجود نداشته است .

نادر میرزا پسرزاده فتحعلی شاه قاجار که برای تبریز تاریخ خوبی نوشته و تقریباً تا پنجاه سال پیش زنده بوده گوید: بظن من آنست که پس از انجام شدن دوره پادشاهی مغول ، تبریز بازبچه امیرزادگان بود و دارالاماره در ربع رشیدی بود و بعقیده نادر میرزا حصار و سراها و عمارات ربع رشیدی تا دوره صفویه باقی بوده و لشکر کشی عثمانیها به تبریز و جنگ شاه عباس کبیر با آنها و وقوع زلزله ها بنیان ربع رشید را برانداخته است . در تاریخ عالم آرای عباسی تفصیل قلعه سازی شاه عباس در ربع رشیدی مذکور است ولی از عمارات ربع ذکر نشده و در زمان شاه عباس کبیر دارالاماره و مقر حکمران تبریز در جنوب شهر و محله چرنداب بوده که آنجا بدست سپاهیان عثمانی افتاده شاه عباس برای مقابله آنها ربع رشیدی را که در شمال شهر واقع گردیده اختیار کرده است . در کتاب روضات الجنان تالیف شیخ حسین الکربلائی که در تاریخ مزارات و مقابر متبر که تبریز است و مؤلف آن معاصر شاه عباس کبیر بوده گور خواجه رشید را در ربع رشیدی نام برده و دور نیست که پس از کشته شدن خواجه رشید او را به تبریز آورده وزیر گنبدی که در وقف نامه ربع رشیدی آنجا را برای مدفن خود و اولاد خود معین کرده دفن شده و عماراتی از گور او تا زمان مؤلف روضات الجنان بجا مانده باشد . نویسنده این سطور در خرابه

رشیدیه از قبر خواجه رشید نشانی نیافتم. نادر میرزا در تاریخ خود گوید: زمانیکه او در اوان شباب به تبریز آمده اثر بنیاد از ربع بجا و طاقها و دیوارهای آن بیشتر مقرر شده و سنگهای تراش در دیوارها جای داشته و در زمان نادر میرزا مردم سنک آجر آن بنا را کنده و در عمارات خود بکار برده اند شاید خانه های روستائی که امروز برزگران و چوپانان در آنها سکونت دارند و در جلو خرابه رشیدیه دیده میشود باقی مانده بعضی از قریه های باشد که خواجه رشید در خارج ربع رشیدی بنا کرده بوده است اکنون از طاقها و دیوارهای مقرنسی که در زمان نادر میرزا و تا صد سال پیش هم وجود داشته جز تل خاک و دیوارهای شکسته چیزی باقی نمانده تنها در آخر این ویرانه ریشه و پایه بنائی برج مانند از گچ و سنک باقیست و آن همه غلغله و صدا و شکوه و جلال را خاموشی و وحشت جایگزین است و آنهمه بنا و عمارت های رفیع و دیوارها و طاقهای مقرنسی برباد شده یکسر با خاک شده یکسان

وذلك اتفاق تحریر فی غره ربیع الاول سنه تسع و سبع مائه هجریه این وقف بدین موجب که درین وقفیه بخط خویش مبوب و مفصل نوشته ام کردم بشرایطی که بر سبیل تفصیل مشروح در قلم آورده ام و بمضمون این وقفیه از اول تا آخر آن اقرار کردم و اعتراف آوردم و علم من بکیفیت و کمیت هریک از افراد این موقوفات و موقوف علیه آن محیط است و بر این جمله بر خود گواه گرفتم کتبه کاتب هذا الوقفیه فضل الله ابن ابی الخیر بن عالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی بخطه فی التاریخ المذکور فیه حامداً لربه و مصلیاً علی نسیه محمد و آله الطیبین الطاهرین اجمعین. (۱)

ص: ۲۳۹۶ آتش پرستی: چنانکه از گفتار پرفسور کریستنسن دانمارکی محقق و مستشرق معروف و متخصص تاریخ ساسانیان نقل کردیم، ایرانیان باستان آب و آتش را از عناصر مقدس طبیعت میدانستند، و هرگز هیچوقت آتش را خدا ندانسته‌اند، بلکه آنرا مظهر فروغ ایزدی، پاکی و طهارت شمرده‌اند و اینکه در مذهب اسلام نیز آتش از مطهرات، شمرده میشود، علی‌الظاهر اقتباس از آئین مزدیسنا است؛ فردوسی فرماید:

بیک هفته بر پیش یزدان بدند مپندار کاش پرستان بدند
که آتش بدانگاه محراب بود پرستنده را دیده پر آب بود
معبود یگانه زردشتیان اهورمزداست، که اینک شمه‌ای درباره او بی‌بحث می‌پردازیم:

«پیکرش مانند روشنی و روانش بسان راستی است (۱). خدای یگانه حضرت زرتشت در اوستا موسوم است به اهورمزدا. در خطوط میخی پادشاهان هخامنشی اوزمزداه میباشد، امروزه در فارسی هر مزد بفتح میم، و هر مزد بضم میم، و اوزمزد، و هوزمزد گوئیم. در فرهنگهای فارسی هم این کلمه را بمعنی خدای معبود زردشتیان ضبط کرده‌اند (ابوریحان در آثار الباقیه گوید: هر مزد نام خداوند تعالی است ص ۲۴۱) ...

«اهورامزدای ایرانیان مانند زئوس یا ژوپیتر از پروردگاران طبیعت نیست، در واقع بهیچ یک از پروردگاران اقوام قدیم شباهتی ندارد، نه با خدایان سومر و آکاد و آشور و بابل و فینیقی و مصر، و نه با پروردگاران یونان و روم، حتی با هیچیک از خداوندان هندو، مثل اندرا و وارونا

(۱) پرفیریوس (Pophryrius) در توصیف اهورامزدا، از زبان مغ‌هان ایران.

و جزاینها که روزی معبود و مسجود ایرانیان هم بوده اند . مناسبتی ندارد ،
 اهورامزدا ی زرتشت در وحدت و قدرت و خلافت فقط با یهو موسی قابل
 مقایسه است ... (۱)

ص - ۳۶۴ ، تقویم جلالی « بر حسب گاهشماری که از دیر باز در
 ایران رایج بوده ، سال مرکب بود از دوازده ماه سی روز و پنج روز
 موسوم به خمه مسترقه یا اندرگاه که آنرا با آخر ماه هشتم ، یعنی آبانماه
 می افزوده اند ، و از اینجا در هر چهار سال تقریباً یک روز میماند و بهمین جهت
 هر صد و بیست سال یک ماه اضافه کرده سال را سیزده ماهه میگردانند .
 « مطابق این تقویم در سال چهارصد و شصت و هفت هجری (مطابق
 هزار و هفتاد و چهار و پنج میلادی) در زمان سلطنت سلطان جلال الدین
 ملک شاه سلجوقی ، نوروز مصادف سیزده حوت شده بود ، لهذا مشارالیه
 جمعی از منجمین و ریاضیون بزرگ آن عصر ، از جمله عمر خیام ، ابوالمظفر
 یا امام مظفر اسفزاری ، میمون بن نجیب واسطی ، عبدالرحمن خازنی و ابوالعباس
 لوکری را در رصدخانه ای که محل آن معلوم نیست و احتمالاً در اصفهان
 یاری و یانیشابور بوده ، جمع کرد و با اصلاح تقویم و اداشت ، و آنان تاریخی
 باسم تاریخ جلالی یا ملکی ترتیب دادند . تقویم جلالی از تقویم گرگوار
 دقیق تر است (۲)

ص ۳۶۲ : نوروز ، ابوریحان بیرونی در کتاب معروف الآثار الباقیه

(۱) نقل باختصار از کتاب یشتها ترجمه و تفسیر استاد بزرگ حضرت آقای پور داود ،

مجلد اول ص ۴-۳۳ ، طبع هندوستان ،

۲. نقل باختصار از دائرة المعارف اسلامی ، بنقل از تعلیقات جبر و مقابله خیام به تمام جناب آقای مصاحب .

عن قرون الخالیة (۱) شرح بسیار مفصل و مشبعی دربارهٔ نوروز و دیگر جشنهای ملی ایرانیان و دیگر ملل باستانی دارد که ما آنرا با توضیحات استاد در کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم (۲) تکمیل (۳) و در این صفحات نقل مینمائیم؛ و ابتدای مقال را با گفتار استاد طوس در شاهنامه راجع به چگونگی پیدایش جشن نوروز در عهد جمشید آرایش میدهیم:

گرا نمایه جمشید	فرزند اوی	کمر بسته	دل پر از پند اوی
.....			
چو آن کارهای وی	آمد بجای	ز جای مهین	برتر آورد پای
بفرکیانی یکی	تخت ساخت	چه مایه بدو	گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی	دیو برداشتی	ز هامون بگردون	بر افراشتی
چو خورشید تابان	میان هوا	نشسته برو	شاه فرمان روا
جهان انجمن شد	بر تخت اوی	فرو مانده	از فره بخت اوی
بجمشید بر گوهر	افشاندند	بر آن روز را	روز نو خواندند
سر سال نو	هرمز فرو دین	مر آسوده	ازرنج تن دل زکین
بزرگان بشادی	بیاراستند	می و جام و رامشگران	خواستند
چنین روز فرخ	ازان روزگار	بمانده ازان	خسروان یادگار (۴)

(۱) الآثار الباقیه عن قرون الخالیة چاپ زاخاو Dr. C. F. Saachau صفحات (۲۳۱-۲۵۵) و ترجمه انگلیسی این مستشرق تحت عنوان : **Chronology of Ancient Nations** صفحات (۴۵۰ - ۳۸۲) و ترجمه فارسی آن بقلم جناب آقای صیرفی، طبع طهران صفحات (۲۷۰ - ۲۴۰).

(۲) کتاب التفهیم بیرونی طبع طهران صفحات (۲۶۴ - ۲۵۳) باهتمام و حواشی جناب آقای جلال همایی.

(۳) نسخه آثار الباقیه که بنای طبع پرفسور زاخاو بوده مع التأسف در این مورد افتادگیهای بسیار دارد.

(۴) شاهنامه فردوسی، از روی چاپ وولرس و موهل طبع طهران جلد اول صفحات (۲۶-۲۵).

اما پس از تسلط تازیان بر ایران، همچنانکه بارگاه جمشید «مادر سلیمان» خوانده شد، پیدایش جشن نوروز نیز پیادشاه و پیغمبر قوام سامی منسوب گردید؛ و اینست داستان، جعلی که در این باره در آثار الباقیه آمده است:

«و برخی از حشویه (۱) میگویند که چون سلیمان بن داود انگشتر خویش را گم کرد، سلطنت از دست او بیرون رفت، ولی پس از چهل روز بار دیگر انگشتر خود را بازیافت و پادشاهی و فرماندهی بر او برگشت و مرغان بر دور او گرد آمدند، ایرانیان گفتند: نوروز آمد، یعنی روز تازه بیامد، و سلیمان باد را امر کرد که او را حمل کند، و پرستویی در پیش روی او پیداشد، که میگفت: ای پادشاه مرا آشیانه ای است که چند تخم در آنست، از آنسو تر رو که آشیان مرا درهم نشکنی! پس سلیمان راه خود را کج کرد و چون از تخت خود که بر باد حرکت میکرد فرود آمد، پرستو با مقدار خویش قدری آب آورد، و بر روی سلیمان پاشید، و یک ران ملخ نیز هدیه آورد و از اینجاست که مردم در نوروز بیکدیگر آب می پاشند و پیشکشی ها بنزد هم میفرستند ...

آنگاه استاد از خصوصیات جشن نوروز در میان ایرانیان چنین صحبت میدارد:

«... و در صبح نوروز فجر و سپیده بمنتهای نزدیکی خود بزمین میرسد، و مردم بنظر کردن بر آن فرخندگی میجویند، و این روز روز برگزیده ایست، زیرا که نام آن هر مزد است که نام خداوند تعالی است.

«سعید بن فضل گوید: کوه دما (دنا) که در فارس است، هر شب نوروز بر آن برقیایی می درخشد، خواه هوا صاف باشد و یا بر، و شگفت تر

(۱) اهل الحشو: «کسایکه در تحقیقات علمی از انتقاد و استدلال بدورند».

ازین آتش کلوذا است ، هر چند دل بدین سخنان تا هنگامی که مشاهده نکند ، اطمینان نیابد ، و ابو الفرج زنجانی حاسب برای من حکایت کرد که این آتش را من دیده‌ام ، و در سالی که عضدالدوله به بغداد آمد ، ما بقصد کلوذا بیرون شدیم ، و آن آتشی است ، و شمع‌هایی که از کثرت بشمار در نمی‌آید ، و در سمت غربی دجله که رو بروی کلوذا است در شب نوروز دیده میشود ، و عضدالدوله نگهبانان خود را در آنجا گذاشت که از حقیقت امر جستجو کنند ، مبادا که اینکار از نیرنگ‌های مجوس باشد ، و نگهبانان شاه اطلاعی نیافتند ، و هر اندازه که بآتش نزدیک میشدند ، آتش از آنان دور ترمی شد ، و هر چه دور تر میشدند ، آتش نزدیک ترمی گشت

« برخی از دانشمندان ایرانی گویند ، سبب اینکه این روز را نوروز می‌نامند ، آنستکه در ایام تهمورث صابئه پدید آمدند ، و چون جمشید پیادشاهی رسید ، آئین قدیم را تجدید کرد ، و این کار خیلی بزرگ بنظر آمد ، و آنروز را که روز تازه‌ای بود جمشید عید گرفت ، اگر چه پیش از این هم نوروز بزرگ و معظم بود .

« و باز پیدایش جشن نوروز را چنین گفته‌اند که چون جمشید برای خود تخت بساخت ، در این روز بر آن سوار شد ، و جن و شیاطین آنرا حمل کردند ، و بیک روز از کوه دماوند بیابان آمد ، (داستان قالیچه حضرت سلیمان هم از اینجا اقتباس شده) و مردم از مشاهده این امر در شگفت شدند ، و این روز را جشن گرفتند .

« و گروهی دیگر از ایرانیان میگویند که جمشید زیاد در شهرها گردش میکرد ، و چون خواست بآذربایجان رود ، بر سریری از زر نشست و مردم بدوش خود آن تخت را میبردند ، و چون آفتاب بر سریر بتایید ،

و مردم آنرا بدیدند ، این روز جشن گرفتند .

«دور این روز رسم است که مردمان برای یکدیگر هدیه میفرستند و سبب آن چنانکه آذرباد موبد بغداد حکایت کرد اینست که: نیشکر در در کشور ایران روز نو روز پیدا گشت. و پیش از این کسی آنرا نمی شناخت و نمی دانست که چیست، و خود جمشید روزی لنی را دید که کمی از آبهای درون آن به بیرون تراوش کرده بود، و چون شاهنشاه دید که آن شیرین است، فرمان داد آب نی را بیرون آورند، و از آن شکر بسازند، و آن گاه در روز پنجم شکر بدست آمد، و مردم آنرا فرخنده شمرده، برای یکدیگر شکر هدیه فرستادند و در مهرگان نیز اینکار را بهمین منوال تکرار کردند؛ و بدانجهت برای آغاز سال انقلاب صیفی را برگزیدند، که انقلابین را بهتر از اعتدالین بیاری آلت و چشم توان شناخت، زیرا انقلابین اول اقبال خورشید است. بیکی از دو قطب کل، همچنین اول ادبار آفتاب است از یکی از دو قطب کل و چون ظل منتصب را در انقلاب صیفی، و ظل بسیط را در انقلاب شتوی، در هر موضعی از زمین رصد کنند، روز انقلاب بر راصد پوشیده نخواهد ماند، اگر چه از علم هیأت و هندسه خیلی دور باشد؛ اما اعتدالین را نمی توان شناخت مگر پس از اینکه راصد در آغاز کار عرض محل رصد و میل کلی را بداند. پس انقلابین بسببی که گفتیم از اعتدالین برای ابتدای سال بهتر است، و چون انقلاب صیفی بسمت الرأس مردم شمالی نزدیک تر است، از اینرو ایرانیان آنرا برگزیدند و از انقلاب شتوی چشم پوشیدند؛

«و نیز هنگام انقلاب صیفی غلات بدست می آید لهذا برای اخذ خراج از رعیت از انقلاب شتوی بهتر است .

« بسیاری از دانشمندان و حکیمان یونانی طلوع کلب الجبار را آغاز سال گرفتند، و سال را بآن ابتدا کردند، و باعتدال بهاری توجهی نداشتند، چه در زمانهای گذشته، طلوع این ستاره موافق با این انقلاب ویا نزدیک آن بود، و عید نوروز از جایگاه اصلی خود منحرف شده، و در زمان ما، با دخول آفتاب در برج حمل موافق گشته، که آغاز بهار باشد، و رسم پادشاهان خراسان این است که در این موسم بسپاهیان خود لباسهای بهاری و تابستانی بپوشند.

« و روز ششم این ماه، نوروز بزرگ است، که ایرانیان را عید بزرگی است، و گویند خداوند در اینروز از آفرینش جهان آسوده شد، زیرا این روز آخر روزهای ششگانه است، و در اینروز خداوند ستاره مشتری را بیافرید، و فرخنده ترین ساعت های آن روز ساعات مشتری است، زردشتیان میگویند که در اینروز زردشت بمناجات با خداوند کامیاب گشت، و کیخسرو در همین روز بر آسمان بالارفت، و در اینروز برای خاکیان سعادت بخشید، و بهمین جهت ایرانیان اینروز را امیدنام نهادند، و اصحاب نیرنگ گویند: هر کس در بامداد اینروز، پیش از آنکه سخن گوید، شکر بپشد، و با روغن زیتون تن خود را چرب کند، در همه سال از انواع بلیات سالم خواهد ماند، و ایرانیان گویند: در بامداد اینروز بر کوه پوشنگ، شخصی صامت و ساکت دیده میشود، که يك طاقه مرو در دست دارد، و باندازه يك ساعت پیداست، سپس از چشمها پنهان می شود، تا اینکه سال دیگر، در همین وقت آشکار گردد.

« زادویه در کتاب خود گفته، که سبب (پیدایش نوروز) اینست که (در آروز) آفتاب از ناحیه جنوبی که افوه تر است، طلوع میکند.

توضیح آنکه ابلیس لعین برکت را از مردمان زایل کرده بود، قسمی که هر اندازه خوردنی و آشامیدنی تناول می کردند، از طعام و شراب سیر نمی شدند، و نیز باد را نمی گذاشت بوزد، که تا سبب روئیدن درختان بشود، بدین طریق کم ماند که جهان نابود گردد، پس جم بفرمان و راهنمایی خداوند، بسوی جنوب بقصد ابلیس و پیروانش بشتافت، و دیرگاهی در آنجا بماند تا اینکه این غائله را بر طرف کرد، آنگاه مردم از نو اعتدال و برکت و فراوانی یافتند، و از بلارهایی پیدا کردند و جم در این هنگام بجهان بازگشت و در چنین روزی بمانند خورشید برآمد، و نورش می تافت و مردم از برآمدن دو آفتاب در یک روز در شگفت شدند، و در این روز هر درختی که خشک شده بود، سبز گشت، و مردم گفتند: روز نو، یعنی روزی نوین، و همه کس فرخندگی را، در این روز تشتی جو بکاشت سپس این رسم در میان ایرانیان پایدار ماند، که روز نوروز، در خانه، هفت قسم غله، بر هفت استوانه کشت کنند، و از روئیدن این غلات بخوبی و بدی زراعت، و حاصل سال پی ببرند.

و در این روز بود که جمشید بحاضرین فرمان داد و به غامین بنگاشت که گورستانهای کهنه را ویران کنند و گورستان تازه ای نسازند و این رسم در میان ایرانیان همچنان باقی ماند و خداوند آنرا پسندید و پاداشی که ایزد تعالی جمشید را بنیاداش این کار عطا فرمود، آن بود که رعایای او را از پیری و بیماری و چشم تنگی و نابودی و اندوه و دیگر آفات حفظ کرد، و هیچ جاننداری در دوره پادشاهی جم نمرد، تا اینکه خواهر زاده او پیدا شد و ویرا بکشت و بکشورش چیره گشت.

و چون در عهد پادشاهی جم، هیچ جاننداری نمرد و چنان مخلوقات

رو بفرزونی گذاشتند که فراخای زمین، با همه پهنایی که داشت تنگناشد، لذا خداوند زمین را سه برابر بزرگتر کرد و ایشان را فرمود که با آب غسل کنند، تا از هر گناهی پاک شوند و در هر سال برای اینکه آفات از ایشان دور باشد، این کار را تکرار کنند.

« و نیز گفته اند، سبب اینکه ایرانیان در اینروز غسل میکنند، آنستکه اینروز به هرودا که فرشته آب است، تعلق دارد و آبرا با این فرشته مناسبتی است، و از اینجاست که مردم در اینروز صبح گاهان از خواب برمیخیزند و با آب قنات و حوض خود را میشویند و گاهی نیز فرخندگی و دفع آفات را آب جاری بر خود ریزند.

« و در اینروز مردم یکدیگر آب میباشند و موجب آن همان سبب اغتسال است و برخی گفته اند که چون در کشور ایران دیرگاهی باران فرود نیامد، ولی ناگهان سخت بیاید و مردم آنرا فرخنده دانستند و از آب آن یکدیگر بپاشیدند و این رسم همچنان در ایران پایدار ماند.

« و نیز گفته اند سبب اینکه ایرانیان در اینروز آب بهم میباشند آنستکه چون طی زمستان تن آدمی بکثافات اجاق، از قیل دوده و خاکستر آلوده میشود، لذا برای نظافت بهم آب بپاشند؛ و دیگر آنکه آب هوا را لطیف و تازه میکند، و مانع تولید وبا و بیماری میشود.

« و در اینروز بود که جمشید مقادیر اشیاء را پیدا کرد و پادشاهان بعد از اینروز را مبارك و فرخنده داشتند، و هرگونه نامه و نوشته پوستی که نگاشته میشد و میبایستی باطراف فرستاده شود در اینروز فراهم میگشت و هر نامه و مکتوبی که میبایستی پیای آن مهرزد، در همینروز مهر میشد و اینروز را پیارسی اسپیدا نوشت مینامیدند، و چون جم

در گذشت ، پادشاهان همه روزهای این ماه را جشن گرفتند ، و این عیدها را شش بخش کردند : پنج روز نخست را پادشاهان اختصاص دادند و پنجه دوم را باشراف و اعیان ، و پنجه سوم را بنو کران و کارکنان دربار و چهارم را برای ندیمان و درباریان ، پنجم را برای توده مردم ، و پنجه ششم ویژه برزیگران بود .

« گویند کسیکه دو نوروز را بهم پیوست ، هرگز پسر شاهپور پهلوان است؛ او همه روزهایی را که میان این دو عید بود، جشن گرفت، و فرخندگی را آتش بجای بلند قرار داد، تا هوا را حرارت آن تصفیه کند، و کثافات را بسوزاند و عفونت هایی را که فساد باری آورد، نابود سازد . » و آئین ساسانیان در ایام نوروز چنین بود که شاهنشاه جشن را بروز نوروز آغاز میکرد و روز نخست برای پذیرایی و نیکویی کردن بتوده مردم اختصاص داشت و روز دوم پذیرایی دهقانان را که مقامشان قدری بالاتر از توده مردم بود ، روز سوم ویژه سپاهیان و بزرگان و مؤبدان ، چهارم برای خانگیان و نزدیکان و خاصان سلطان ؛ پنجم جهت خانواده و خدم پادشاه و هر کدام را آنچه مستحق رتبه و اکرام بودند ایصال میکرد و آنچه مستوجب وسزوار مروت و انعام بودند ، میرساند ، و چون روز ششم میشد، از قضاء حقوق مردمان فارغ و آسوده شده بود و برای خود نوروز میکرد و جز اهل انس و اشخاصی که سزوار خلوت اند، کسی دیگر را نمیدیرفت و در این روز آنچه را که در روزهای گذشته برای ایشان هدیه آورده بودند ، امر باحضر میکرد ، و آنچه میخواست جدا میکرد و میبخشید ، و هر چه که قابل خزانه و تودیع بود نگه میداشت .

نوروز بزرگ

«... و ششم فروردین ماه نوروز بزرگ دارند .
 زیرا که خسروان بدان پنج روز ، حقهای حشم
 و گروهان و بزرگان بگزاردندی و حاجتها روا کردند ، آنگاه بدین
 روز ششم خلوت کردند خاصگان را و اعتقاء پارسیان اندر نوروز نخستین
 آنست که اول روزی است از زمانه ، و بدو فلک آغازید گشتن .

جشن تیرگان

«سیزدهم روز است از تیرماه و ناهش تیر است
 همنام ماه خویش و همچنین است بهر ماهی آنروز
 که همنامش باشد ، اورا جشن دارند . و بدین تیرگان گفتند که آرش
 تیر انداخت از بهر صلح منوچهر که با افراسیاب ترکی کرده است ، بر تیر
 پرتابی از مملکت و آن تیر گفت او از کوههای طبرستان بکشید تا برسوی
 تخارستان .

جشن مهرگان

« شانزدهم روز است از مهرماه و ناهش مهر . و
 اندرین روز افریدون ظفریافت بر بیوراسب جادو
 آنک معروف است بضحاك و بکوه دماوند بازداشت . و روزها که از پس
 مهرگان است ، همه جشن اند بر کردار آنچه از پس نوروز بود . و ششم
 آن مهرگان بزرگ بود و رام روز نام است و بدین دانندش .

جشن فروردگان

« پنج روز پسین اندر آبانماه . و سبب نام کردن
 آن چنانست که گبرکان اندرین پنج روز
 خورش و شراب نهند و انهای مردگان را و همی گویند که جان مرده بیاید و
 از آن غذا گیرد .

اندرگاه

(خمسه مسترقه)

« و چون از پس آبانماه پنج روز افزونی بوده
 است آنک اندرگاه (پنجه دزدیده) خوانند ،
 گروهی ازیشان پنداشتند که این روز فروردگان

است و خلاف بمیان افتاد، و اندر کیش ایشان مهم چیزی بود. پس هر دو پنج را بکار بردند از جهت احتیاط را. ویست و ششم روز آبانماه فروردگان کردند، و آخرشان آخر دزدیده. و جمله فروردگان ده روز گشت.

چشم بر نشستن کوسه * آذرماه بروزگار خسروان اول بهار بوده است.

و بنخستین روز ازوی از بهرفال، مردی بیامد کوسه، پر نشسته بر خری، و بدست کلاغی گرفته، و بیادیزن خویشتن بادهمی زدی و زمستان را اوداع همی کردی و زمردمان بدان چیز یافتی. و بزمانه ما بشیر از همین کرده اند. و ضربیت پذیرفته از عامل، تا هر چه ستاند از بامداد تا نیمروز، بضربیت دهد. و تا نماز دیگر از بهر خویشتن را بستاند. و اگر پس نماز دیگر بیابندش سیلی خورد از هر کسی.

چشم بهمنجنه * بهمن روز است از بهمن ماه. و بدین روز بهمن سپید بشیر خالص پاك خوردند و گویند که حفظ فزاید مردم را و فرامشتی ببرد. و اما بخراسان مهمانی کنند بر دیگری که اندرو از هردانه ای خوردنی کنند، و گوشت هر حیوانی و مرغی که حلال اند، و آنچه اندر آنوقت بدان بقعت یافته شود، از تره و نبات.

* آبان روز است از بهمن ماه. و آن دهم روز

چشم سده

بود. و اندر شبش که میان روز دهم است و میان روز یازدهم، آتشها زنند بگوز و بادام و گرد برگرد آن شراب خوردند و لاهو و شادی کنند. و نیز گروهی از آن بگذرند تا بسوزانیدن جانوران. و اما سبب نامش چنانست که از اوتا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب. و نیز گفتند که اندرین روز از فرزندان پدر نخستین صدتن تمام شدند (برخی گفته اند که این تسمیه بمناسبت صد روز پیش از پنجاهم نوروز)

است ، که هنگام بدست آمدن محصول و ارتفاع غلات میباشند) و اما سبب آتش کردن و برداشتن آنست که بیوراسب توزیع کرده بود بر مملکت خویش دومرد هر روزی ، تا مغزشان بر آن دوریش نهادندی که بر کتفهای او آمده بود . و او را وزیر بود نامش ارمائیل ، نیک دل و نیک کردار ، از آندو تن یکی را زنده یله کردی و پنهان او را بدماوند فرستادی . چون افریدون او را بگرفت سرزنش کرد . و این ارمائیل گفت : توانایی من آن بود که ازدو کشته ، یکی را برهانیدی . و جمله ایشان از پس کوه اند . پس باوی استواران فرستاد ، تا بدعوی او نگرند . او کسی را پیش فرستاد و بفرمود تاهر کسی بر بام خانه خویش آتش افروختند . زیرا که شب بود و خواست تا بسیاری ایشان بدید آید . پس آن نزدیک افریدون بموقع افتاد ، و او را آزاد کرد و بر تخت زرین نشاند و مسمغان نام کرد ، ای مه مغان .

• نوسده ، نوشتن رقعهای کژدم ، مرد گیران ، گاهنبار ها ، سرمای پیر زن ، فروردین گان ، اردیبهشت گان ، خرداد گان ، تیر گان ، مرداد گان ، شهریور گان ، مهر گان ، آبان گان ، آذر گان ، دی گان ، بهمن گان ، اسفندارمذ گان ، خرم روز ، نیلوفر ، مشک تازه ، آفریجگان (آبریز گان) ، نود روز ، سیرسور ، آذر جشن ، شب گزنه .

جشنهای دیگر ایرانیان

• اطلاع ما بر عیلام (الام) تا چهل پنجاه سال قبل شوش
حفریات دمر گان
منحصر بذکر مجملی بود ، که تورات از آن
کرده ، واسم کدرا لاعر پادشاه عیلام را در ضمن
(ص ۴۱۴)
حکایتی برده (۱) . مورخین عهد قدیم هم ، چنانکه از نوشته های آنها معلوم

است ، اطلاعاتی راجع بعیلام نداشتند . حال بدین منوال بود ، تاحفریات شوش پیش آمد ...

« دمرگان خرابه‌های شوش را بچهار قسمت تقسیم کرده :

۱- ارك يا قلعه شوش ، که از ادوار قدیم تا زمان اسکندر

مسکون بود .

۲- قصور شاهان هخامنشی .

۳- محله تجارتی .

۴- محله‌ای از طرف راست رود کرخه . در قسمت دوم خرابه‌های

قصر داریوش و اردشیر دوم و تالار معروف آن ، که موسوم به ابدانابود ، کشف شد» (۱)

همدان پایتخت ماد « راجع به همدان لازم است گفته شود : اول

دفعه‌ای ، که اسم این محل برده شده ، در کتیبه (آگباتان)

تیگلات پالسر اول است (در حدود هزار و یکصد ص : ۴۱۴-۳)

سال پیش از میلاد) این پادشاه آسور اسم آنرا امدانه ذکر کرده . در

کتیبه‌های هخامنشی اسم این شهر را هگمتان نوشته‌اند ، ولی بعضی تصور

میکنند ، که هگمتان تلفظ می‌شده . هرودوت اسم آنرا آگباتان ضبط

کرده . بنابراین ، تاریخ شهر مزبور تا قرن یازدهم پیش از میلاد صعود

می‌کند ، و در میان شهرهای قدیم ، که اکنون هم ایستاده‌اند ، نظایر همدان

نداراست و تاریخ بنای روم هم ، چنانکه معلوم است ، از اواسط قرن

هشتم ق . م بالاتر نمی‌رود . همدان در پای کوه الوند واقع است و کوه

مزبور از سنك خارا است . ارتفاع آنرا از سطح دریای اقیانوسی دوازده

(۱) نقل از ایران باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا ، مجلد اول صفحات ۱۳۲-۱۳۰

هزار و از سطح شهر همدان شش هزار پا معین کرده اند. الوند را در اوستا ائورونت نامیده اند و این اسم شاید نام مادی کوه مزبور بوده. یونانیها اسم کوه مزبور را ارن تس ضبط کرده اند و باید مصحف ائورونت اوستا باشد. راجع بهمدان باید گفت که مورخین ارمنی و اخیراً اولین سن عقیده داشتند، که آگباتان هرودوت همدان کنونی نیست و محل پایتخت قدیم ماد را باید در تخت سلیمان امروزی، در یست و پنج فرسخی دریاچه ارومیه، بطرف جنوب شرقی، جستجو کرد، ولی دمرگان، که حفريات شوش را اداره میکرد، شخصاً در این باب تحقیقاتی بعمل آورده ثابت کرد، که آگباتان هرودت، همان محل همدان امروزی است، و از برآمدگیهای زمین و تپهها، جاهای هفت قلعه قصر همدان را تشخیص داد (۱).

«... اول مردمی که سر از اطاعت آشوریها پیچید، مادیها بودند اینها برای آزادی جنگیدند، و گویا رشادتها نموده، از قید بندگی رستند. پس از آن سایر مردمان بآنها تاسی کرده، بزودی تمام مردمان قاره آسیا آزاد و مستقل گشتند، ولی دیری نگذشت که دوباره مطیع شدند (مقصود آنکه باطاعت مادیها آمدند) عده طوائف مادی شش است: بوسها، پارتاکنها، ستروخاتها، آریساتها، بودیها، مغها (۲).

امپراطوری ماد
(آذربایجان)
از نظر هرودوت

«در زمان هووخستر (پادشاه جهانگشای بزرگ ماد) دولت ماد به اعلی درجهٔ وسعت خود رسید.

حدود ماد باستان

(۱) نقل از ایران باستان، تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا، مجلد اول صفحات (۹-۱۷۸).

(۲) هرودوت: کتاب اول بندهای نود و ششم، و صد و یکم، بنقل مرحوم پیرنیا.

از طرف مغرب: رود هالیس یا قیزل آیرماق کنونی آنرا از لیدیه جدا می کرد. از طرف جنوب غربی با بابل هم حد بود، و از طرف شمال نیز معلوم است، که مملکت وان یا ارمنستان زمان بعد، جزو این دولت گردید. سایر حدود محققاً معلوم نیست، اما از قراین میتوان بطور تقریبی آن را معین کرد. اولاً شکی نیست که در حدود ماد قبل از سقوط نینوا از طرف جنوب بحدود عیلام میرسیده. پس از سقوط نینوا، چون دیده نمیشود که بابل عیلام را جز مملکت خود کرده باشد، و عیلام هم جزو آشور بود، پس باید عقیده داشت، که عیلام این زمان هم، از ترکه آشور، جزو یا دست نشانده دولت ماد گردیده بود. در باب پارس از روایات هرودوت و وقایع بعد میدانیم که تا قیام کوروش که دست نشاندۀ دولت ماد بشمار میرفت. راجع بممالك مشرق ایران ظن قوی این است که این صفحات هم جزو مملکت ماد بودند، زیرا هرودت گوید که فروز تیش، پادشاه ماد این ممالك را تسخیر کرد. اگر تمام این ممالك هم در آن زمان جزو ماد نگردیده باشند، شکی نیست که پس از سقوط آشور بماد ضمیمه شده اند، زیرا در قرون بعدی بینیم که چون نقطه ای از کشور مرکز قدرت گردید، سایر ممالك بمرور تابع میشوند. بنابر این می توان ظن قوی داشت که حدود ماد از طرف مشرق تا باختر و جیحون ممتد بوده (بعضی عقیده دارند، که بسیحون میرسیده). راجع بگیلان و مازندران، اختلاف نظر حاصل است، زیرا بعضی گویند که کادوسیای گیلان و ماردها یا مردهای مازندران، مانع از رسیدن دولت ماد بدریای خزر بوده اند، ولی موافق نوشته های کتزیاس، کادوسیها تقریباً در اواخر دوره مادی از

ماد جدا شده اند. (۱)

ماده‌های آقای آسیا
کتر یاس، چنانکه خود او گوید، با دقت در دفاتر
شاهی پارسیان (۲) که موافق قانونی ضبط و حفظ
گشتند

میشد، غور کرده کتابی نوشت، که با خود یونان
برد، و این است آنچه کتر یاس گوید: «پس از انحلال دولت آشور
مادی‌ها در تحت سلطنت آرباکس (پادشاه فاتح مادی) آقای آسیا
گشتند ... (۳)

ص: ۴۱۶ - زلزله‌های تبریز

قصیده حکیم قطران ارموی راجع بزلزله تبریز

بود محال مرا داشتن امید محال
بعالمی که نباشد هگرز بر يك حال
از آن زمان که جهان بود، حال زینسان بود
جهان بگردد، لیکن نگردهش احوال
دگر شوی تو ولیکن همان بود شب و روز
دگر شوی تو ولیکن همان بوده مه و سال
محال باشی فال و محال باشد زجر (۴)

مدار بیهوده مشغول دل بزجر وفال

(۱) ایران باستان، تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا مجلد اول صفحات (۲۰۰-۱۹۹).

(۲) بازیلیکی دبقترای با آلتون دپتر چه نسبتی دارد؟ در این مورد نویسنده این

سطور، در کتاب تاریخ تمدن آذربایجان بتفصیل وارد بحث شده است.

(۳) دیودور سیسیلی کتاب دوم: بندهای سی و دوم و سی و سوم، بنقل مرحوم پیرنیا.

(۴) زجر- نفال و تطیر با یزیدن مرغ

مگوی خیره که چون رسته شد فلان اعوان
 مگوی خیره که چون برده شد فلان ابدال
 تو بنده ای، سخن بندگانت باید گفت
 که کسی نداند تقدیر ایزد متعال
 همیشه ایزد بیدار و خلق یافته خواب
 همیشه گردون گردان و خلق یافته هال (۱)
 دل تو بسته تدبیر و ناله از تقدیر
 تن تو سخره آمال و غافل از آجال
 عذاب یاد نیاری بروزگار نشاط
 فراق یاد نیاری بروزگار وصال
 نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز (۲)
 به ایمنی و بمال و به نیکویی و جمال
 ز ناز و نوش همه خلق بود نوشانوش
 از خلق و مال همه شهر بود مالا مال
 در او بکام دل خویش هر کسی مشغول
 امیر و بنده و سالار و فاضل و مفصل
 یکی بخدمت ایزد یکی بخدمت خلق
 یکی بجستن نام و یکی بجستن مال
 یکی بخواستن جام بر سماع غزل
 یکی بتاختن یوز بر شکار غزال

(۱) هال - قرار و آرام .

(۲) هارولد لب، مورخ معروف معاصر در کتاب «تیمور لنگ» گوید: «تبریز در قرون وسطی اعظم بلاد سراسر جهان بوده است.»

بروز بودن با مطربان شیرین گوی
 بشب غنودن با نیکوان مشکین خال
 بکار خویش همی کرد هر کسی تدبیر
 بمال خویش همی داشت هر کسی آمال
 به نیم چندان کز دل کسی بر آرد قیل
 به نیم چندان کز لب تنی بر آرد قال
 خدا بدولت تبریز بر فکند فنا
 فلك به نعمت تبریز برگماشت زوال
 فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
 رمال گشت جبال و جبال گشت رمال
 دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات
 دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
 بسا سرای که بسامش همی بسود فلك
 بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
 کز آن درخت نمانده کنون مگر آثار
 و از آنسرای نمانده کنون مگر اطلال
 کسی که رسته شد ، از مویه گشته بود چومو
 کسی که جسته شد از ناله گشته چو نال
 یکی نبود که گوید بدیگری مموی
 یکی نبود که گوید بدیگری منال
 همی بدیده بدیدم چو روز رستاخیز
 ز پیش رایت مهدی و فتنه دجال

کمال دور کناد ایزد از جمال جهان
 کمی رسد بجمالی کجا گرفت کمال
 چنانکه باید بگذاشتم همی شب و روز
 بناز و باده ورود و سرود و غنج و دلال
 بمهر بود دل من در بوده چند نگار
 بفضل بود دل من سپرده چند همال
 بدان همال همی دادمی بعلم جواب
 وزان نگار همی کردمی بیوسه سؤال
 یکی گروه بزیز اندر آمدند ز مرک
 یکی گروه پریشان شدند از آن احوال
 ز رفتگان نشنیدم کنون یکی پیغام
 ز ماندگان به نیسم کنون بهاء و جمال
 گذشت خواری لیک این از آن بود بدتر
 که هر زمان بزمین اندر اوفتد زلزال (۱)

تاریخ و جغرافیای تبریز

چنانکه در حاشیه صفحه چهارصد و بیست متذکر
 شده ایم، برای تاریخ و جغرافیای تبریز کتاب
 گرانبهایی بقلم شاهزاده نادر میرزای نادری
 تالیف و طبع گشته، که ما را از هر گونه تطویلی در این مورد بی نیاز میکند.
 مخصوصاً راجع به زلزله بسیار هولناکی که بعد از شاردن بسال هزار و یکصد
 زنود و چهار هجری قمری در تبریز بوقوع پیوسته، و این شهر بزرگ را که

(۱) دیوان حکیم فطران، صفحات (۲۱۰ - ۲۰۸) طبع تبریز، با اهتمام جناب آقای

بقول هرولد لمب مورخ معروف معاصر روزی عروس بلاد جهان بوده،
با خاک یکسان کرد، تعریف بسیار دقیق و مفصلی نگاشته است.

شادروان بهشت آشیان، ملك الشعراى بهار، در کتاب نفیس سبک-
شناسی خود (مجلد سوم صفحات ۹۰-۳۹۶) در اینخصوص چنین
نوشته اند: «تاریخ و جغرافیای تبریز تألیف نادر میرزا، مجموعه ایست از
تاریخ و جغرافیای و رجال آذربایجان و سیارداستانها و فواید در آن گرد آمده
است، این کتاب غالباً بشیوه خواجه ابوالفضل بیهقی نوشته شده، و
معلوم میشود که مؤلف کتاب را در تاریخ بیهقی مطالعه و تتبع وافی
بوده است.»

نادر میرزا این کتاب نفیس را بسال هزار و سیصد و دو هجری قمری
مطابق هزار و دویست و شصت و دو شمسی و هزار و هشتصد و هشتاد و چهار
میلادی تألیف کرده است.

در تاریخ جهانگشای عظاملك جوینی نیز راجع به تبریز (چرنداب)
مطالب مهمی آمده است (مجلد اول). راجع بمزارات تبریز مخصوصاً
مقبرة الشعراى سرخاب نیز تاریخ ملاحشری بسیار قابل استفاده میباشد.
چنانکه در حاشیه دوم صفحه چهارصد و بیست

متذکر شده ایم، لانگلس طابع فرانسوی
سیاحتنامه شاردن، علی الظاهر بنقل از تقویم -
حاجی خلیفه
راجع به تبریز

التواریخ و یا کتاب جهان نمای کاتب چلبی (چون اسم ماخذ را ذکر
نکرده، فقط اکتفا بقول حاجی خلیفه کرده است) مطلبی راجع به تبریز
در حاشیه نگاشته که عیناً در اینجا ترجمه و نقل میشود، ضمناً یاد آور
میکرد که استاد بزرگوار جناب آقای پورداد در کتاب گرانهای هرمزد

نامه این مطلب را بنام خود شاردن نقل کرده‌اند، در صورتیکه چنانکه گفتیم، داستان از قول کاتب چلبی می‌باشد نه شاردن:

«در سال هزار و دوازده (۴ - ۱۶۰۴) شاه عباس تبریز را تسخیر کرد. در همین سال سلطان احمد خان (عثمانی) پس از مرگ پدرش سلطان محمد خان، بتخت سلطنت عثمانی جلوس کرد، و استعمال تنباکو (توتون) در قسطنطنیه (استانبول، پایتخت ترکیه عثمانی) پدیدار گشت. «لانگلس می‌افزاید: «همان شهر (تبریز) از نو بسال هزار هفتصد و بیست و پنج میلادی بدست ترکان، توسط عثمان پاشا گشوده گشت. پنج روز تمام قتل عام مردم تبریز بدست عساکر ترکیه دوام داشت، و بیش از دویست هزار نفر از سکنه شهر بخواک هلاکت افتادند (۱).

مار کوپولو سیاح و جهانگرد معروف ایتالیایی
 مار کوپولو راجع
 نیز راجع به تبریز، و خصوصیات جغرافیایی و
 به تبریز
 موقعیت تجارتی این شهر شرح مشبعی نگاشته
 و دانشمند روسی و یکتور شکوفسکی در کتاب جهانگردی مار کوپولو
 مطالب مهمی بگفتارهای وی افزوده است، که بسیار شایان توجه می‌باشد (۲).
 در صفحه ۴۸۰ بعد از سطر ۱۶، شرح زیر در چاپ افتاده است، که
 باینجا اضافه شده:

«الف - کلمه فارسی که من جهان پناه ترجمه کرده‌ام، در اصل عالم پناه است. عالم بمعنی تمام جهان، و کل کاینات می‌باشد: «پناه» ملجاء، ملاذ مدخل را می‌رساند.

(۱) حاشیه صفحه سیصد و چهل و سه، از مجلد دوم سیاحتنامه شاردن طبع لانگلس چاپ پاریس.

(۲) مراجعه فرمائید به کتاب جهانگردی مار کوپولو، ترجمه و نگارش م. محمدلوی

عباسی چاپ طهران، ۱۳۳۴ شمسی.

ب - دراصل «ایشان اطلاع یابند» میباشد. مشرق زمینیان هنگام صحبت از یک شخص محترم، صیغه جمع غایب بکار برند، و از خویشتن بصیغه مفرد غایب یاد کنند. اسلوب بیان کتاب مقدس (تورات) بعینه همنطور است.

ج - دراصل فارسی چنین آمده: «جمع ارواح عالمیان، فدای نامش باد، نام وی باد» اینگونه تکرار در زبانهای شرقی سخت متداول میباشد، و بطور قطع از کتاب مقدس (تورات) اخذ شده است. هزاران شاهد در اینمورد موجود است، از جمله: درمزامیر شصت و هشتم، آیه سیزدهم: «از آنجا فرار کردند، فرار اختیار کردند». مقصود آنست که کاملاً هجرت کردند. و درمزامیر هشتاد و هفتم، آیه پنجم: «انسان، انسان» که مقصود انسان کامل است. نویسندگان یونان و لاتن (روم) نیز این اسلوب را بکار برده اند، از جمله پلوت (۱)، اوید (۲) و کارتل (۳) با لطافت و زیبایی بیشتری، در شیوه مزبور سخن رانده اند.

پایان ضمائم و تعلیقات مجلد دوم سیاحتنامه شاردن

(۱) Plaute

(۲) Ovide

(۳) Cartulle

فهرست تحلیلی مجلد دوم

شاردن سه مجلد اول سیاحتنامه خود را، بدون هیچگونه تبویبی، بشکل حوادث یومیه (زورنال) پشت سرهم نگاشته است، ما برای تسهیل کار خوانندگان و فهم و ضبط مطالب، عناوینی از متن استخراج و در کنار صفحات قرار داده ایم، تا بدینوسیله این تقیصه جبران شود.

اینک فهرست تحلیلی مندرجات مجلد دوم را که در حقیقت همان عناوین مستخرجه از متن است، تدوین و در اینجا درج میکنیم. فهرس اعلام و فرهنگ مصططحات در پایان جلد دهم خواهد آمد.

صفحه

۹	بازار کلشید
۰۱	بسوی سرحدات امپراطوری صفویه
۱۲	هجوم ابخازیان
۲۱-۲۲	زر خریدان زیبای کلشید
۲۳-۱۴	نامه سفیر فرانسه پیادشاه کلشید
۲۶-۱۷	تعریف آنارگی
۲۹	استقرار آباء مبلغین در قفقازیه
۳۰	کلشیدیان معتقدند که اروپائیان مسیحی نیستند
۳۱	حیله آباء مبلغین برای تمهید کودون
۳۲	ملاقات باملکه کلشید
۳۵-۳۷	خوان ملکه کلشید
۳۷	روحانیون مسیحی پیشرو استعمارند
۳۸	ملکه مطلق العنان بخاطر استفاده
۳۹	چگونه بلا نازل میشود
۴۳	سفیر شاهنشاه صفوی
۴۶	داستان اللهو بردی ارمنی
۴۹	پادشاهی که شریک دزدان بود

صفحه

۵۰	فراز را برقرار ترجیح دادیم
۵۱	توصیف شمه‌ای از فجایع عساکر ترکیه
۵۳	مقدمات تهاجمات عثمانیان
۵۳	بزرگترین پادشاه کلشید مرتکب چه فجایعی شد
۵۸	داستان يك ملکه محیل
۶۳	پله‌ها از نقره ناب بود
۶۴	شهنوازخان، نایب السلطنه ایران
۶۷	خیانت جدید اعیان و اشراف
۷۱	زندانی زیبایی قفقازیه
۷۳	داستان کلاه شرعی که بسرپادشاه گذاشتند
۷۵	عاقبت شوم ملکه مدبر و مفتن
۷۸	ای کشته که را کشتی...
۸۱	چنین کنند بزرگان...
۸۴	نمونه‌ای از ظلم و ستم ترکان عثمانی
۸۵	آمدند، سوختند، کشتند و رفتند
۸۶	درواه گرجستان
۹۱	مراسم تعمیم کلشیدیان
۹۳	تعریف و توصیف دریای سیاه
۹۷	درنهر مقدس باستان
۹۸	شکست سلطان مراد در نهر فاز
۹۹	در جستجوی معبد ری آ (رع)
۱۰۰	داستان پیدایش قرقاول
۱۰۱	تعریف و توصیف قونیه
۱۰۳	اخاذی مأمورین ترکیه
۱۰۷	اسارت در چنگال عمال ترکیه
۱۱۴	شاردن معمّم شود
۱۱۶	توصیف جبال قفقازیه
۱۱۷	بستی درباریان

صفحه

۱۱۸	خسرویات جبال قفقاز
۱۱۹	با پوشهای برفی قفقازیه
۱۱۹	میان برفهای جاویدان
۱۲۰	يك انتقاد از علمای معرفة النبات
۱۲۱	تعریف نعمات قفقازیه
۱۲۲	طرز بخت نان
۱۲۲	قدیم عافیت...
۱۲۴	توصیف آکالزیکا
۱۲۵	ورود سرحد امپراطوری صفویه
۱۶۶	در گوشه بهشت
۱۱۷	مبلغین مسیحی یا پیشروان استعمار
۱۲۸	فرمان قضا جریان
۱۳۱	کلاه و لباس یکی از پیغمبران
۱۳۱	در پایتخت گرجستان
۱۳۲	سرگذشت بطریق مسکوی
۱۳۴	شاردن کشیش میشود
۱۳۵	گه زنگی بشستن نگردد سفید
۱۳۷	در دره بهشت نشان ایمیریت
۱۳۹	اسکندریه قفقاز
۱۴۰	خوئبهای آدمی چه مبلغی بود
۱۴۱	تعریف کوتائیس
۱۴۲	خلاصه اخبار جنگ
۱۴۳	يك رسم خوب
۱۴۴	دنباله داستان نو کرخاین
۱۴۷	الثاس علی دین ملو کهم
۱۴۸	تاج مرصع بگرو میرود
۱۴۸	نمونه ای از معاملات سیاسی
۱۴۹	در حضور پادشاه ایمیریت

صفحه

۱۵۰	استخلاص بارامانت از کلاشید
۱۵۳	پزشك آنو در اسارت ترکیه
۱۵۸	توصیف گرجستان
۱۶۲	تعریف مردمان قفقازیه
۱۶۵	توصیف قلعه رستمخان
۱۶۶	حضرت نوح در شماخی
۱۶۷	تعریف کلی گرجستان
۱۶۸	شراب شاهنشاه از تفلیس میآید
۱۶۰	زیباترین نژاد نوع انسانی
۱۶۹	توصیف گرجیان
۱۷۲	ملل موجود در گرجستان
۱۷۳	تباهی و فساد رجال
۱۷۳	مذهب و آئین گرجیان
۱۷۵	پادشاه گرجیان مسلمان است
۱۷۷	شرح جنگهای ایران و گرجستان
۱۷۹	یار دبستانی شاه عباس کبیر
۱۷۰	شاه عباس عاشق پری میشود
۱۸۶	معاشقه کتایون و شاه عباس
۱۸۹	جنگهای شاه عباس در گرجستان
۱۹۰	داستان جقه سلطنتی
۱۹۲	مناسبات شاه عباس بامسکوی
۱۹۶	پیدایش مقام نیابت سلطنت گرجستان
۱۹۶	اسارت تهمورث
۱۹۷	نیابت سلطنت رستمخان
۱۹۱	داستان ملکه ماری (مریم)
۲۰۰	اخلاق رجال گرجستان
۲۰۲	مراسم عروسی در دوره شیرخوارگی

صفحه

۲۰۳	داستان سیستان دارژان
۲۰۴	من با زن جنگ نمیکنم !
۲۰۶	توصیف تفلیس
۲۱۱	داستان بنای نخستین مسجد در تفلیس
۲۱۲	تعریف قصر سلطنتی گرجستان
۲۱۳	طبابت آباء K پوسن
۲۱۷	وجه تسمیه تفلیس
۲۲۰	دردربار پادشاهان گرجستان
۲۲۳	توصیف فرمان
۲۲۴	متن فرمان
۲۲۶	توضیحات راجع بفرمان
۲۳۶	سفارشنامه خوانسالار سلطنتی
۲۴۰	تعریف دربار نایب السلطنه
۲۴۲	توصیف مراسم عروسی دردربار گرجستان
۲۴۴	تعریف بلو و چلو
۲۴۶	معجزه شاخ گر کردن
۲۴۸	بطریق پیانو نواخت
۲۵۱	خویشاوندی اسپانیاییها با گرجیان
۲۵۲	روابط ایران و لهستان
۲۵۴	دعوت از اروپائیان
۲۵۶	سیاست خارجی گرجستان
۲۵۷-۲۶۰	پزشکی عامیانه گرجستان
۲۶۰	فرمان پادشاه گرجستان
۲۶۲	معارضه با کز نفون درباره صفات ایرانیان
۲۶۳	مهمانداران
۲۶۴	بسوی صفی آباد
۲۶۶	توصیف کورپی کند
۲۶۷	کاروانسراهای شاه عباسی
۲۷۱	مراکز اطلاعات مشرق زمین

صفحه

۲۷۲	درویش در دربار بلخ
۲۷۳	همه چیز برایگان است
۲۷۶	توصیف قزاقستان
۲۷۸	منشاء اختلافات نویسندگان باستان
۲۷۹	تعریف ارمنستان
۲۸۴	توصیف ایروان
۲۸۷	حضرت در ایروان
۲۸۸	تعریف «دریا شیرین»
۲۸۹	قدیمی ترین نقطه مسکونی جهان
۲۹۱	اوج کلیسا
۲۹۶	شهر اردشیر و تخت تیرداد
۲۹۷	معتقدات مذهبی ارمنه
۳۰۰	مقامات مذهبی با پول بدست می آید
۳۰۳	شرقیها مشغول عبادت غریبها غرق عشرت
۳۰۶	توصیف آراغات
۳۱۲	در حضور ییکلربگی ایروان
۳۱۵	غلامان شاه
۳۱۶	چاپارخانه (پست)
۳۱۹	کشتی گیران
۳۲۱	رقص و آواز (اوپرا)
۳۲۷	زنان عمومی
۳۳۰	يك داستان از گرگان
۳۳۲	قوانین ساری تقی و خلیفه سلطان
۳۳۳	از دواج
۳۴۷	داستان دختر شاه عباس کبیر
۳۴۸	يك داستان از شاه صفی
۳۴۹	از دواج در طبقات پائین
۳۵۰	يك نظریه اجتماعی
۳۵۰	طلاق

صفحه

۳۵۳	داستان شاه جهان
۳۵۴	ملاقات بابطریق ارمنستان
۳۶۰	اعیاد ایرانی (نوروز)
۳۶۲	استقرار نوروز در دوره اسلام
۳۶۳	آئین نوروز
۳۶۷	برای جواهرات سریداری نیست
۳۶۸	سعد ونحس ساعت
۳۷۰	عزایم و طلسمات
۳۷۳	رسم بازدید بزرگان
۳۷۴	ترتیب مجازات ملکه ارمنستان
۳۷۵	خده. بیگلربیگی ایروان
۳۷۷	خرگاه بیگلربیگی ایروان
۳۷۸	داغستان
۳۷۹	اشاره ای بر رسوم ایران
۳۸۰	توصیه نامه بیگلربیگی ایروان
۳۸۱	سفارشنامه سردار مسکوکات
۳۸۲	نامه های مشرق زمینان
۳۸۴	فولکلور مکاتبات
۳۸۵	مقدرات بطریق ارمنستان
۳۸۶	بسوی نخجوان
۳۸۷	تعریف نخجوان
۳۸۹	مراسم مذهبی بزبان ملی
۳۹۰	سفیر پاپ در اصفهان
۳۹۰	در حضور خان نخجوان
۳۹۲	در کنار ارس
۳۹۲	تعریف جلفای کهنه
۳۹۳	سیاستمدار بزرگ (شاه عباس)
۳۹۴	تعریف ارس

صفحه

۳۹۵	ماد - آذربایجان
۳۹۷	بحث لغوی درباره آذربایجان
۳۹۸	در شهر هلاکو
۳۹۹	تعریف مرنند
۴۰۰	مدفن حضرت نوح
۴۰۱	در صوفیان
۴۰۱	ورود به تبریز
۴۰۲	توصیف تبریز
۴۰۳	تعریف بازارهای تبریز
۴۰۴	مسجد علیشاه
۴۰۵	مساجد دو منار، استادشاگرد، کبود
۴۰۵	بیمارستان‌های تبریز
۴۰۶	غیالی
۴۰۶	آثار ترکان عثمانی
۴۰۷	بقایای کاخ خسرو پرویز
۴۰۷	عظمت میدان تبریز و نمایشات
۴۰۸	نفوس تبریز
۴۰۹	آب و هوای تبریز
۴۱۰	شکار در تبریز
۴۱۱	شصت قسم انگور تبریز
۴۱۱	کان‌های تبریز
۴۱۱	آب‌های معدنی
۴۱۱-۴۱۳	پیدایش تبریز
۴۱۴	عقاید مورخین شرقی راجع به تبریز
۴۱۵	اکتشافات مسکوکات باستانی در تبریز
۴۱۶	زلزله‌های تبریز
۴۱۷	غارت تبریز بدست ترکان عثمانی
۴۱۸	قیام تبریزیان

صفحه

۴۱۸	قیام مجدد تبریزیان
۴۱۹	قیام سوم تبریز
۴۱۹	شاهکار شاه عباس کبیر
۴۲۰	استعمال تفنگ در سپاه ایران
۴۲۰	مورخین ارمنی راجع به تبریز
۴۲۱	خصوصیات دول آسیایی
۴۲۱	حاکم تبریز
۴۲۱	درکاشانه کاپوسنهای تبریز
۴۲۲	میرزا طاهر و پسر خان گنجه
۴۲۳	طهماسب بیك
۴۲۴	داستان يك كاروان سی میلیونی
۴۲۸	ضمایم و تعلیقات
۴۲۸	گرجستان در دوره ساسانی
۴۲۹	اشکانیان در ارمنستان
۴۲۹	تسخیر ارمنستان بدست اردشیر ساسانی
۴۳۰	ارمنیان زردشتی بوده اند
۴۳۱	آمین مانی در ارمنستان
۴۳۱	ارمنیان در صفوف سپاهیان ایران
۴۳۱	معارضه ایران ساسانی و روم شرقی در ارمنستان
۴۳۲	ورود عیسویت به ارمنستان
۴۳۳	تقسیم ارمنستان بین ایران ساسانی و امپراطوری بیزانس و روم
۴۳۳	سلطنت دودمان ساسانی در ارمنستان
۴۳۳	معارضه مسیحیت با مزدائیسیم در ارمنستان
۴۳۴	فهرست سلاطین صفویه
۴۳۴	شیخ صفی جد صفویه
۴۳۵	عظمت شیخ صفوی
۴۳۵	ملاقات با سعدی
۴۳۶	نفوذ شیخ صفی

صفحه

۴۳۶	شاه اسمعیل کبیر (اول)
۴۳۷	فتوحات اسماعیل درسیزده سالگی
۴۳۸	سیرت و صورت شاه اسمعیل
۴۳۸	قتل شیمانی
۴۳۹	جنگ چالداران
۴۳۹	وسعت مملکت شاه اسمعیل
۴۳۹	لیاقت و کرم
۴۳۹	شاه طهماسب اول
۴۴۰	روابط خارجی
۴۴۱	شاه عباس کبیر
۴۴۴	فرمان همایونی
۴۴۴	آتش، آتش پرستان (ص، ۳۹۶)
۴۴۵	مغان (روحانیون زردشتی (ص ۳۹۶)
۴۴۹	آتشکده ماد (آذرکشسب)
۴۵۳	چنچسب
۴۶۳	ربع رشیدی
۴۷۸	آتش پرستی
۴۷۸	اهورمزد
۴۷۹	تقویم جلالی
۴۷۹-۴۹۰	نوروز
۴۹۰	جشنهای دیگر ایرانیان
۴۹۰	شوش حفریات دمرگان
۴۹۱	همدان پایتخت ماد
۴۹۲	امپراطوری ماد
۴۹۲	حدود ماد باستان
۴۹۴	مادها آقای آسیا گشتند
۴۹۴	زلزله‌های تبریز-- قصیده قطران
۴۹۷	تاریخ و جغرافیای تبریز
۴۹۸	حاجی خلیفه راجع به تبریز
۴۹۹	مار کوپولو راجع به تبریز
۴۹۹	افتادگی صفحه ۳۸۰
۵۰۰	فهرست تحلیلی مجلد دوم

Voyages de Chardin

en Perse et autres lieux de l'Orient

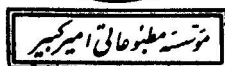
Traduction , Introduction , Annotations

avec Glossaire et Index

par

M . M . Abbassy

Tome Deuxième



Editeur : Amir - Cabir

Téhéran 1956=1335